



استاد محقق :

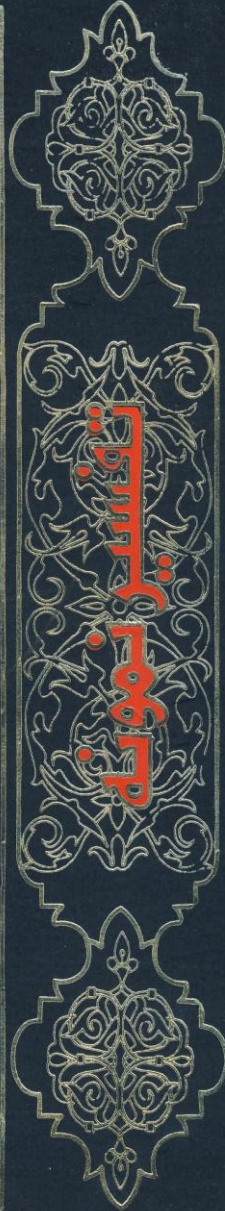
آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد سوم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

بازنگاری
جمعی از نویسندگان



مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - ، مصحح

تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازهای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستهها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۱] - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۴.
۶۰۰۰ ریال: ج. ۴ - بهای هر جلد متفاوت.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.

(چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)

جلد سوم

ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)

ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)

۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازهای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستهها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.

۲۹۷/۱۷۹

BP۹۸/م۷ت۷

۳۲۵۳-۷۶م

۱۳۷۷

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹
تلفن: ۰۲۰ ۵۵۶۲۰۴۱۰ - ۵۵۶۲۷۴۴۹
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹
تلفن: ۰۲۰ ۲۶۲۰۰۲۵۹ - ۰۹۱۱۳۴۴۱۵۲۱



تفسیر نمونه جلد سوم

زیر نظر استاد محقق آیت الله مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا اشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللهی، محسن قرائتی، محمد محمدی

• ناشر: دارالکتب الاسلامیة

• تیراز: ۵۰۰ نسخه

• چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷

• صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری

• چاپ: چاپخانه سرور

• شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۹۶۴ / 6 - 440 - 004 - 964

• شابک دوره ۲۸ جلدی ۵-۰۳۰-۴۴۰-۹۶۴ / 5 VOL.28 - 440 - 030 - 964

• حق چاپ برای ناشر محفوظ است

• قیمت: ۶۰۰۰ ریال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زیر نظر استاد محقق
آیة اللہ العظمیٰ ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد سوم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاري فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
الهامی	داوود
ایمانی	اسد الله
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
طباطبائی	سید نور الله
عبداللهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هدف اصلی از نگارش این تفسیر

هدف از نوشتن این تفسیر، این بود که تفسیری به زبان فارسی برای قرآن مجید تهیه شود که هم «خواص» بتوانند از آن بهره گیرند، و هم برای «عموم» مفید باشد، تفسیری روان و دور از اصطلاحات پیچیده علمی، دور از شرح اختلافات مفسران و نقل اقوال پراکنده، بر اساس نزدیک‌ترین مفاهیم قرآن به ذهن، و بر اساس دریافت‌ها و برداشت‌های تازه‌ای که در پرتو پیشرفت علوم گوناگون از قرآن می‌شود، و با استفاده از قرائن تاریخی و شأن نزول‌ها و احادیث متقن و ارزنده‌ای که در منابع اسلامی از پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده است.

تفسیری که در عین تفسیر بودن، جوابگوی پرسش‌ها و مسائل عصری و حل ایرادهای گوناگون در اصول و فروع مباحث اسلامی (تا آنجا که وضع چنین تفسیری اجازه می‌دهد) بوده باشد.

بحمد الله انتشار نخستین جلد‌های این تفسیر اثر عمیقی در طبقات مختلف گذاشت، به طوری که چاپ اول و دوم آن به سرعت نایاب شد.

این استقبال گرم، نشان می‌داد تشنگی خاصی برای تفسیری به این سبک و اسلوب، در مسلمانان آگاه وجود دارد، و همین موضوع سبب شد که جلد‌های بعد با دقت و مراقبت بیشتری دنبال گردد و وقت و فکر زیادتری صرف آن کنیم، و حتی

طرز جمع آوری و تنظیم مطالب آن را با آنچه در مقدمهٔ جلد اول نوشته شده، تغییر دهیم، تا بحث‌ها «هماهنگ‌تر» و «کامل‌تر» گردد، مقایسهٔ جلدهای دوم و سوم با جلد اول روشن‌گر این پیشرفت است.

از طرف صاحب نظران و طبقات مختلف، تقدیر و تشویق فراوان، نسبت به انتشار این تفسیر به عمل آمد که ما را نسبت به کاری که شروع کرده بودیم، با تمام مشکلاتی که داشته و داریم به راستی «دلگرم‌تر» ساخت.

البته انتقادهائی هم در کنار تشویق‌ها وجود داشت که شاید از آنها بیش از تشویق‌ها استفاده کردیم، و سعی می‌کنیم مجلدات بعد را با توجه به آنها تهیه کنیم، و بسیار خوشوقت خواهیم شد که صاحب نظران دیگر پس از مطالعهٔ آن، هرگونه «عیبی» به نظرشان می‌رسد برای ما بنویسند و مطمئن باشند هیچگونه «تعصبی» در برابر عیب‌ها و نقائص نداریم، و بنابراین ایرادها و یادآوری‌ها را با آغوش باز استقبال خواهیم کرد و از آن مسلماً استفاده خواهیم نمود.

* * *

امیدواریم این تفسیر کمکی به همگان برای شناسائی هر چه بیشتر قرآن، این اقیانوس ناپیدا کرانه، بنماید و همگی بتوانیم با الهام از تعلیمات زنده و عمیق آن، گامی در راه نجات مسلمانان از وضع اسفبار کنونی برداریم، و به جوامع اسلام تحرک و آگاهی بیشتر بدهیم و در برابر تعهدها و مسئولیت‌هائی که در برابر اسلام در این عصر و زمان خاص، بر دوش داریم قدم مؤثری برداریم، مخصوصاً پیوند نسل جوان را با قرآن محکم‌تر سازیم.

* * *

قم حوزهٔ علمیه - ناصر مکارم شیرازی

اول / رجب / ۱۳۹۶

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- | | |
|---|-------------------------|
| از مفسر معروف مرحوم طبرسی | ۱- تفسیر مجمع البیان |
| از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی | ۲- تفسیر تبیان |
| از علامه طباطبائی | ۳- تفسیر المیزان |
| از ملا محسن فیض کاشانی | ۴- تفسیر صافی |
| از مرحوم عبد علی بن جمعة الحویزی | ۵- تفسیر نور الثقلین |
| از مرحوم سیّد هاشم بحرانی | ۶- تفسیر برهان |
| از علامه شهاب الدین محمود آلوسی | ۷- تفسیر روح المعانی |
| از محمد رشید رضا (تقریرات درس
تفسیر شیخ محمد عبده) | ۸- تفسیر المنار |
| از سیّد قطب | ۹- تفسیر فی ظلال القرآن |
| از محمد بن احمد الانصاری القرطبی | ۱۰- تفسیر قرطبی |
| از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه
نیشابوری) | ۱۱- اسباب النزول |
| از احمد مصطفی مراغی | ۱۲- تفسیر مراغی |
| از فخر رازی | ۱۳- تفسیر مفاتیح الغیب |
| از ابوالفتح رازی | ۱۴- تفسیر روح الجنان |
| از زمخشری | ۱۵- تفسیر کشاف |
| از سیوطی | ۱۶- الدر المنثور |

تفسیر نمونه

جلد سوم

سوره‌های

آل عمران از آیه ۹۲-۲۰۰ و نساء از آیه ۱-۷۰

جزء ۴ قرآن مجید

آغاز جزء چهارم قرآن مجید

از آیه ۹۲ سوره «آل عمران»

﴿۹۲﴾ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

ترجمه:

۹۲ - هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر این که از آنچه دوست می‌دارید، (در راه خدا) انفاق کنید؛ و آنچه انفاق می‌کنید خداوند از آن آگاه است.

تفسیر:

یک نشانه ایمان

در آیات گذشته بحث هائی دربارهٔ ایمان و کفر، نشانه‌ها و آثار آن و بخشی از سرگذشت انبیاء آمده بود، و در این آیه به یکی از طرق وصول به حقیقت ایمان و مقام برّ و نیکوکاری اشاره می‌کند؛ همان چیزی که بهترین نشانهٔ شخصیت و عواطف انسانی، و تقوا است. می‌فرماید: «شما هرگز به حقیقت «برّ» و نیکی نمی‌رسید مگر این که از آنچه دوست می‌دارید در راه خدا انفاق کنید» ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾.

واژهٔ «برّ» در اصل به معنی «وسعت» است، و لذا صحراهای وسیع را «برّ» (به فتح ب) می‌گویند، و به همین جهت به کارهای نیک که نتیجهٔ آن گسترده است و به - دیگران می‌رسد «برّ» (به کسر ب) گفته می‌شود.

تفاوت میان «برّ» و «خیر» از نظر لغت عرب این است که: «برّ» نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است، ولی «خیر» به هر نوع نیکی که به دیگری بشود اگر چه بدون توجه باشد، اطلاق می‌گردد.

در این که مقصود از کلمه «بر» چیست؟ مفسران گفتگوی بسیار دارند.
بعضی آن را به معنی بهشت.

بعضی به معنی پرهیز کاری و تقوا.

و بعضی به معنی پاداش نیک گرفته‌اند، ولی آنچه از آیات قرآن استفاده می‌شود این است که: «بر» معنی وسیعی دارد و به تمام نیکی‌ها اعم از ایمان و اعمال پاک گفته می‌شود، چنان که از آیه ۱۷۷ سوره «بقره» استفاده می‌شود که: «ایمان به خدا، و روز جزا، و پیامبران، و کمک به نیازمندان، و نماز و روزه، و وفای به عهد، و استقامت در برابر مشکلات و حوادث» همه از شعب «بر» محسوب می‌شوند.

بنابراین، رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، شرایط زیادی دارد که یکی از آنها انفاق کردن از اموالی است که مورد علاقه انسان است؛ زیرا عشق و علاقه واقعی به خدا، و احترام به اصول انسانیت و اخلاق، آن گاه روشن می‌شود که انسان بر سر دو راهی قرار گیرد، در یک طرف مال و ثروت یا مقام و منصبی قرار داشته باشد که مورد علاقه شدید او است، و در طرف مقابل خدا و حقیقت و عواطف انسانیت و نیکوکاری.

اگر از اولی به خاطر دومی صرف نظر کرد معلوم می‌شود در عشق و علاقه خود صادق است.

و اگر در این راه حاضر بود تنها از موضوعات جزئی صرف نظر کند، معلوم می‌شود عشق و علاقه معنوی او نیز به همان پایه است و این مقیاسی است برای سنجش ایمان و شخصیت.

در پایان آیه برای جلب توجه انفاق کنندگان می‌فرماید: «آنچه را که انفاق می‌کنید (کم یا زیاد از اموال مورد علاقه یا غیر مورد علاقه) خدا از همه آنها آگاه

است» ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾.

بنابراین، هرگز گم نخواهد شد و نیز چگونگی آن بر او مخفی نخواهد ماند.

* * *

نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان

نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان به قدری سریع و عمیق بود که بلافاصله بعد از نزول آیات اثر آن ظاهر می‌گشت، به عنوان نمونه در مورد آیه فوق در تواریخ و تفاسیر اسلامی چنین می‌خوانیم:

۱ - یکی از یاران پیامبر ﷺ به نام «ابو طلحه انصاری» در «مدینه» نخلستان و باغی داشت بسیار مصفا و زیبا، که همه در «مدینه» از آن سخن می‌گفتند، در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر ﷺ به آن باغ می‌رفت از آن آب میل می‌کرد و وضو می‌ساخت.

علاوه بر همه اینها آن باغ درآمد خوبی برای «ابو طلحه» داشت، پس از نزول آیه فوق به خدمت پیامبر ﷺ آمده، عرض کرد:

می‌دانی محبوب‌ترین اموال من همین باغ است، من می‌خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره‌ای برای رستاخیز من باشد، پیامبر ﷺ فرمود: **بِخٍّ بَخٌّ ذَلِكَ مَالٌ رَاجِحٌ لَكَ: «آفرین بر تو، آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود».**

سپس فرمود: «من صلاح می‌دانم آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی».

«ابو طلحه» دستور پیامبر ﷺ را عمل کرد و آن را در میان بستگان خود

تقسیم کرد.^۱

۱ - «مجمع البیان» - «صحیح مسلم» و «بخاری» - «مستدرک الوسائل»، جلد ۷، صفحه ۲۴۸ و ۲۴۹ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۴، صفحه ۴۲۷، ذیل آیه مورد بحث (مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴ ه.ق).

۲ - روزی مهمانی بر «ابوذر» وارد شد، او که زندگی ساده‌ای داشت از مهمان معذرت خواست که من بر اثر گرفتاری نمی‌توانم شخصاً از تو پذیرایی کنم، من چند شتر در فلان نقطه دارم، قبول زحمت کن بهترین آنها را بیاور (تا برای تو قربانی کنم).

میهمان رفت و شتر لاغری با خود آورد.

«ابوذر» به او گفت: به من خیانت کردی، چرا چنین شتری آوردی؟ او در جواب گفت: من فکر کردم روزی به شترهای دیگر نیازمند خواهی شد.

«ابوذر» گفت: روز نیاز من زمانی است که از این جهان چشم می‌بندم (چه بهتر که برای آن روز ذخیره کنم) خداوند می‌فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۱.

۳ - «زبیده» همسر «هارون الرشید» قرآنی بسیار گران قیمت داشت که آن را با زر و زیور و جواهرات تزیین کرده بود و علاقه فراوانی به آن داشت، یک روز هنگامی که از همان قرآن تلاوت می‌کرد به همین آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» رسید، با خواندن آیه در فکر فرو رفت و با خود گفت:

هیچ چیز مثل این قرآن نزد من محبوب نیست، باید آن را در راه خدا انفاق کنم، کسی را به دنبال جواهرفروشان فرستاد، تزیینات و جواهرات آن را بفروخت و بهای آن را در بیابانهای حجاز برای تهیه آب مورد نیاز بادیه‌نشینان مصرف کرد که می‌گویند: امروز هم بقایای آن چاه‌ها وجود دارد و به نام او نامیده می‌شود.^۲

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۲، صفحه ۴۷۴ (صفحه ۳۴۳ مؤسسه علمی مطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث - «دَرِ الْمُنْتَوَرِ»، جلد ۲، صفحه ۵۱ (دار المعرفه، چاپخانه الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق).
 ۲ - در برخی از کتب به این مطلب اشاراتی شده است: «الاعلام قاموس تراجم» خیر الدین الزرکلی، ۱۱۰

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ
 مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
 قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ترجمه:

۹۳ - همهٔ غذاها (ی پاک) بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل (یعقوب)، پیش از نزول تورات، بر خود تحریم کرده بود؛ (مانند گوشت شتر که برای او ضرر داشت). بگو: «اگر راست می‌گوئید تورات را بیاورید و بخوانید!» (این نسبت‌هایی که به پیامبران پیشین می‌دهید، حتی در تورات تحریف شدهٔ شما نیست!).

۹۴ - بنابراین آنها که بعد از این به خدادروغ می‌بندند، ستمگرند! (زیرا از روی علم و عمد چنین می‌کنند).

۹۵ - بگو: «خدا راست گفته (و اینها در آئین پاک ابراهیم نبوده) است. بنابراین، از آئین ابراهیم پیروی کنید، که به حق گرایش داشت، و از مشرکان نبود!»!

جلد ۳، صفحه ۴۲، دار العلم للملایین بیروت، طبع پنجم (زبیده بنت جعفر بن المنصور الهاشمیة العباسیة ام جعفر، زوجة هارون الرشید و بنت عمه) - «معجم البلدان حموی»، جلد ۱، صفحه ۴۰۱، دار احیاء التراث العربی (برکة ام جعفر) - «الکنی و الالقاب» شیخ عباس قمی، جلد ۲، صفحه ۲۸۸ (زبیده) و «تاج العروس»، جلد ۷، صفحه ۱۰۸، (مکتبة الحیة بیروت).

شان نزول:

از روایات و نقل مفسران استفاده می شود که یهود، دو ایراد دیگر در گفتگوهای خود با پیامبر ﷺ داشتند.

نخست این که: چگونه پیامبر اسلام ﷺ گوشت و شیر شتر را حلال می داند با این که در آئین ابراهیم علیه السلام حرام بوده، و به همین دلیل یهود هم به پیروی از ابراهیم علیه السلام آنها را بر خود حرام می دانند.

نه تنها ابراهیم علیه السلام بلکه نوح علیه السلام هم اینها را تحریم کرده بود با این حال، چگونه کسی که آنها را حرام نمی داند دم از آئین ابراهیم می زند؟!^۱

دیگر این که: چگونه پیامبر اسلام ﷺ خود را وفادار به آئین پیامبران بزرگ خدا مخصوصاً ابراهیم علیه السلام می داند در حالی که تمام پیامبرانی که از دودمان اسحاق فرزند ابراهیم بودند «بیت المقدس» را محترم می شمردند، و به سوی آن نماز می خواندند، ولی پیامبر اسلام ﷺ از آن قبله روی گردانده و کعبه را قبله گاه خود انتخاب کرده است؟!^۲

آیات فوق به ایراد اول پاسخ گفته و دروغ آنها را روشن می سازد، و آیات آینده (آیات ۹۶ و ۹۷) ایراد دوم را پاسخ می گوید.

تفسیر:

تهمت یهود بر پیغمبر خدا

همان گونه که در شان نزول آیات فوق خواندیم، یهود حلال بودن گوشت و شیر شتر از طرف پیامبر اسلام ﷺ را منکر شده بودند.

قرآن در نخستین آیه مورد بحث، با صراحت تمام، تهمت های یهود را در

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

مورد تحریم پاره‌ای از غذاهای پاک (مانند شیر و گوشت شتر) رد کرده، می‌فرماید: «در آغاز، تمام این غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه اسرائیل (یعقوب) پیش از نزول تورات بر خود تحریم کرده بود» ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ﴾.

درباره این که «اسرائیل» (اسرائیل نام دیگر یعقوب است) چه نوع غذایی را بر خود تحریم کرده بود؟ و علت آن تحریم چه بود؟ توضیحی در آیه ذکر نشده است، ولی از روایات اسلامی برمی‌آید:

هنگامی که یعقوب گوشت شتر می‌خورد بیماری **عرق النساء**^۱ بر او شدت می‌گرفت.

لذا تصمیم گرفت از خوردن آن برای همیشه خودداری کند، پیروان او هم در این قسمت به او اقتدا کردند، و تدریجاً این امر بر بعضی مشتبه شد، و تصور کردند این یک تحریم الهی است، و آن را به عنوان یک دستور دینی به خدا نسبت دادند.^۲

قرآن در آیه بالا علت اشتباه آنها را تشریح می‌کند و روشن می‌سازد که نسبت دادن این موضوع به خدا یک تهمت است.

بنابراین، قبل از نزول تورات هیچ یک از غذاهای پاکیزه بر بنی اسرائیل حرام نبوده که با جمله «مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ» در آیه فوق به آن اشاره شده است، اگر چه بعد از نزول «تورات» و آمدن موسی بن عمران بر اثر ظلم و ستم یهود پاره‌ای از غذاهای پاکیزه به عنوان مجازات، بر آنها تحریم شد.

در جمله بعد خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد از یهود دعوت کند همان

۱- «عرق النساء» یک نوع بیماری عصبی است که امروز به آن «سیاتیک» می‌گویند و بر اثر آن اعصاب کمر و پاها به شدت ناراحت می‌شود، به طوری که گاهی قدرت حرکت از انسان سلب می‌شود.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۱۹۱ و جلد ۱۲، صفحه ۲۱۶ و ۲۹۹.

«تورات» موجود نزد خود را بیاورند و آن را بخوانند تا معلوم شود ادعای آنها در مورد تحریم غذاها نادرست است. قرآن می‌فرماید: «بگو: اگر راست می‌گوئید تورات را بیاورید و بخوانید» تا روشن شود این نسبت‌هایی که به پیامبران پیشین می‌دهید حتی در تورات تحریف شده شما نیست ﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

ولی آنها حاضر به انجام این کار نشدند چون می‌دانستند در تورات چنین چیزی وجود ندارد.

* * *

در آیه بعد می‌گوید: اکنون که آنها حاضر به آوردن «تورات» نشدند و افترا بستن آنها بر خدا مسلم شد، باید بدانند: «آنها که بعد از این به خدا دروغ می‌بندند ستمگرند و از روی علم و عمد چنین می‌کنند» ﴿فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

در حقیقت هم بر خود ستم می‌کنند که خویش را گرفتار مجازات و کیفر الهی می‌سازند، و هم به دیگران که آنها را با دروغ و نیرنگ از راه راست منحرف می‌سازند.

* * *

تورات کنونی و تحریم پاره‌ای از گوشت‌ها

در «تورات» کنونی در سفر «لاویان» فصل یازدهم ضمن بیان گوشت‌های حرام و حلال چنین می‌خوانیم: «از نوشخوار کنندگان و سم چاکان اینها را نخورید، شتر را با وجودی که نوشخوار می‌کند اما تمام سم چاک نیست آن برای شما ناپاک است».

از جمله‌های فوق استفاده می‌شود یهود گوشت شتر و سایر سم چاکان را

حرام می دانستند، ولی هیچگونه دلالتی بر تحریم آنها در آئین ابراهیم و نوح علیهم السلام ندارد ممکن است این قسمت از آنها باشد که به عنوان مجازات بر یهود تحریم شده بود.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: «بگو: خدا راست گفته (و اینها در آئین پاک ابراهیم، نبوده) بنابراین از آئین ابراهیم پیروی کنید که به حق گرایش داشت و از مشرکان نبود» ﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

اکنون که می بینید من در دعوت خود صادق و راستگویم، پس از آئین من که همان آئین پاک و بی آرایش ابراهیم علیهم السلام است پیروی نمائید؛ زیرا او «حنیف» بود یعنی از ادیان باطل متمایل بحق شده بود و در دستورات او حتی در مورد غذاهای پاک یک حکم انحرافی و تحریم بی دلیل وجود نداشت.

او هرگز از مشرکان نبود و این که مشرکان عرب خود را بر آئین او می دانند کاملاً بی معنی است، «بت پرست» کجا؟ و «بت شکن» کجا؟

قابل توجه این که در قرآن کراراً روی این جمله تکیه شده است که ابراهیم از مشرکان نبود.^۱

زیرا همان طور که قبلاً هم اشاره کردیم بت پرستان جاهلیت مدعی بودند بر آئین ابراهیم هستند و آن قدر در این ادعا پیش رفته بودند که دیگران، آنها را «حنفا» (پیروان ابراهیم) معرفی می کردند، لذا قرآن مکرر این موضوع را نفی می کند.

* * *

۱ - تعبیر «وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» و تعبیرات مشابه آن در سوره های آل عمران، ۶۷ - ۹۵ و انعام، ۷۹ - ۱۶۱ و نحل، ۱۲۰ - ۱۲۳ و بقره، ۱۲۵ دیده می شود.

۹۶ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ
 ۹۷ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى
 النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
 عَنِ الْعَالَمِينَ

ترجمه:

۹۶ - نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است؛ که پر برکت، و مایه هدایت جهانیان است.

۹۷ - در آن، نشانه‌های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است؛ و هر کس داخل آن (خانه خدا) شود، در امان خواهد بود؛ و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانائی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است.

تفسیر:

نخستین خانه مردم

همان طور که در ذیل آیات سابق گفتیم، یهود به پیامبر اسلام ﷺ دو ایراد داشتند که پاسخ نخستین ایرادشان در آیات سابق آمد، و پاسخ دومین ایراد که درباره فضیلت بیت المقدس و برتری آن بر کعبه بود، در این آیات آمده است. نخست می‌فرماید: «نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است که پر برکت و مایه هدایت

جهانیان است» ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾. به این ترتیب، اگر کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شده است، جای تعجب نیست؛ زیرا این نخستین خانه توحید است، و بی سابقه ترین معبدی است که در روی زمین وجود دارد.

هیچ مرکزی پیش از آن، مرکز نیایش و پرستش پروردگار نبوده. خانه‌ای است که برای مردم و به سود جامعه بشریت در نقطه‌ای که مرکز اجتماع و محلی پربرکت است ساخته شده است.

تاریخ و منابع اسلامی هم به ما می‌گویند: خانه کعبه به دست آدم علیه السلام ساخته شد، در طوفان نوح علیه السلام آسیب دید و به وسیله ابراهیم خلیل علیه السلام تجدید بنا گردید.^۱

بنابراین، انتخاب پرسابقه ترین خانه توحید برای قبله از هر نقطه دیگری شایسته تر است.

جالب توجه این که: در این آیه خانه کعبه که نام دیگرش «بیت الله» است به عنوان خانه مردم معرفی شده، این تعبیر بیان کننده این حقیقت است که: آنچه به نام خدا و برای خداست باید در خدمت مردم و بندگان او باشد، و آنچه در خدمت مردم و بندگان خداست برای خدا محسوب می‌شود.

ضمناً از این آیه، اهمیت سابقه داشتن در مسیرهای الهی و سازنده، روشن می‌شود، لذا در آیه فوق، نخستین فضیلتی که برای خانه کعبه ذکر شده همان سابقه ممتد و طولانی آن است و از اینجا پاسخ ایرادی که در مورد احترام «حجر الاسود» می‌شود نیز روشن می‌گردد:

۱- برای توضیح بیشتر درباره مدارک این موضوع از آیات و روایات به جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۲۷ سوره «بقره» مراجعه شود (صفحه ۵۲۱ ویرایش جدید).

زیرا عده‌ای می‌گویند: یک قطعه سنگ چه ارزش و اهمیتی دارد که همه سال میلیون‌ها نفر از مردم برای «استلام» آن (دست گذاشتن بر آن) بر یکدیگر پیشی گیرند و به عنوان یک مستحب مؤکد در برنامه زائران خانه خدا گنجانیده شود؟!

ولی توجه به تاریخچه این سنگ مخصوص، نشان می‌دهد: امتیازی در آن است که در هیچ سنگ دیگری در جهان نمی‌توان پیدا کرد و آن این‌که: پرسابقه‌ترین چیزی است که به عنوان مصالح ساختمان، در یک مرکز عبادت و پرستش خداوند، به کار رفته؛ چرا که تمام معابد روی زمین و حتی کعبه که نخستین پرستشگاه است بارها تجدید بنا شده و مصالحی که در ساختمان آنها به کار رفته، تغییر یافته است تنها همین قطعه سنگ است که با مرور هزاران سال هنوز به عنوان مصالح ثابت در این معبد پر سابقه پا بر جا مانده است.

بنابراین اهمیت آن در واقع همان سابقه داشتن در مسیر خدا و خدمت به مردم است.

به علاوه این سنگ، تاریخ خاموشی از نسل‌های فراوان مؤمنان در قرون و اعصار مختلف است.

این سنگ زنده‌کننده خاطرۀ **استلام انبیای بزرگ** و بندگان خاص خدا است که در کنار آن به نیایش پروردگار برخاستند.

موضوع دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است که آیه فوق می‌گوید: این نخستین خانه‌ای بوده که برای مردم ساخته شده است.

روشن است: منظور نخستین خانه عبادت و پرستش است، بنابراین، هیچ مانعی ندارد که بپذیریم قبل از آن، خانه‌های مسکونی دیگری در روی زمین وجود داشته است.

و این تعبیر، پاسخ روشنی است به آنها (مانند نویسنده تفسیر المنار) که می‌گویند: خانه کعبه نخستین بار به دست ابراهیم علیه السلام ساخته شد و ساخته شدن آن را به دست آدم علیه السلام در ردیف افسانه‌ها قلمداد می‌کنند.

در حالی که به طور مسلم قبل از ابراهیم علیه السلام، معبد و پرستشگاه در جهان وجود داشته و انبیای پیشین همچون نوح علیه السلام از آن استفاده می‌کردند، بر این اساس چگونه ممکن است خانه کعبه که نخستین معبد جهان است به دست ابراهیم علیه السلام ساخته شده باشد؟

به هر حال، در این آیه برای کعبه علاوه بر امتیاز «نخستین پرستشگاه بودن» به دو امتیاز «مبارک» و «مایه هدایت جهانیان» بودن آن نیز اشاره شده است.

* * *

سپس در آیه بعد دو امتیاز دیگر آن را ذکر می‌کند، می‌فرماید: «در آن نشانه‌هایی روشن است (از جمله) مقام ابراهیم» ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾. نشانه دیگر آن آرامش و امنیت حاکم بر این شهر است، می‌گوید: «و هر کس داخل آن شود در امان خواهد بود» ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾.

و در جمله بعد به همه مردم دستور انجام مناسک حج را داده، می‌گوید: «و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند آنها که توانائی رفتن به سوی آن دارند» ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾.

از این دستور، تعبیر به یک بدهی و دین الهی شده است که بر ذمه عموم مردم می‌باشد؛ زیرا فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾: «برای خدا بر مردم است». واژه «حج» در اصل، به معنی «قصد» است و به همین جهت به جاده و راه «مَحَجَّة» (بر وزن مودّه) گفته می‌شود؛ زیرا انسان را به مقصد می‌رساند، و به دلیل

و برهان، «حجت» می‌گویند؛ زیرا مقصود را در بحث روشن می‌سازد. و اما این که این مراسم مخصوص را «حجّ» نامیده‌اند برای این است که: به هنگام حرکت برای شرکت در این مراسم «قصد زیارت خانه خدا» می‌کنند و به همین دلیل در آیه فوق اضافه به «بیت» (خانه کعبه) شده است.

همان طور که سابقاً اشاره کرده‌ایم مراسم زیارت خانه کعبه نخستین بار در زمان ابراهیم علیه السلام رسمیت یافت، و سپس به صورت یک سنت حتی در زمان عرب جاهلی ادامه یافت، و در اسلام به صورت کامل تر و خالی از هر گونه خرافه دوران جاهلی تشریح گردید.^۱

البته از «نهج البلاغه» (خطبه قاصعه) و بعضی از روایات به خوبی استفاده می‌شود که فریضه حج از زمان آدم علیه السلام تشریح شده بود، ولی رسمیت یافتن آن بیشتر مربوط به زمان ابراهیم علیه السلام است.

حجّ بر هر انسانی که توانائی داشته باشد در عمر فقط یک بار واجب می‌شود و از آیه فوق نیز بیش از این استفاده نمی‌گردد؛ زیرا حکم، مطلق است و با یک بار انجام دادن امتثال حاصل می‌شود.

تنها شرطی که در آیه برای وجوب حج ذکر شده «استطاعت» است که با تعبیر: **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً**: «کسی که توانائی راه پیمائی به سوی خانه کعبه داشته باشد» بیان شده.

در روایات اسلامی و کتب فقهی، «استطاعت»، به معنی «داشتن زاد و توشه، و مرکب، و توانائی جسمی، و باز بودن راه، و توانائی بر اداره زندگی به

۱- از بعضی روایات استفاده می‌شود: این فریضه در اسلام نخستین بار در سال دهم هجری تشریح گردید و در همان سال بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به جمعی دستور داد در همه جا این فرمان را به گوش مردم برسانند و آنها را آماده زیارت خانه خدا کنند اگر چه مراسم «عمره» را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و جمعی از مسلمانان قبل از آن هم انجام دادند. («وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۲۳۵، حدیث ۱۴۶۷۵ چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحات ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۰۲، ۴۰۳ و جلد ۳۰، صفحات ۶۰۴ و ۶۰۵).

هنگام بازگشت از حج» تفسیر شده است.^۱

ولی در حقیقت همه اینها در آیه فوق مندرج است؛ زیرا «استطاعت» در اصل به معنی توانائی است که شامل تمام این امور می شود. **ضمناً** از آیه فوق استفاده می شود که: این قانون، مانند سایر قوانین اسلامی اختصاص به مسلمانان ندارد بلکه همه موظفند آن را انجام بدهند و قاعده معروف **الْكُفَّارُ مُكَلَّفُونَ بِالْفُرُوعِ كَمَا أَنَّهُمْ مُكَلَّفُونَ بِالْأُصُولِ**: «کافران همان طور که به اصول دین موظفند به انجام فروع نیز مکلف می باشند»^۲ با آیه فوق و مانند آن تأیید می شود، گرچه شرط صحیح بودن این گونه اعمال و عبادات، این است که: نخست اسلام را بپذیرند و سپس آنها را انجام بدهند ولی باید توجه داشت عدم قبول اسلام، مسئولیت آنها را در برابر این گونه وظائف از بین نمی برد.

درباره اهمیت این مراسم بزرگ، و فلسفه حج، و آثار فردی و اجتماعی آن در ذیل آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ در سوره «بقره» مشروحاً بحث شد.^۳

و در پایان آیه برای تأکید و بیان اهمیت مسأله حج می فرماید: «و هر کس کفر بورزد (و حج را ترک کند به خود زیان رسانیده؛ زیرا) خداوند از همه جهانیان بی نیاز است» **﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾**.

واژه «کفر» در اصل به معنی «پوشانیدن» است و از نظر اصطلاح دینی معنی

۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۲۶۶، باب استطاعة الحج (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۷ و ۳۳ (چاپ آل البیت).

۲ - «کتاب الزکاة»، آیت الله خوئی، صفحه ۱۲۴ (انتشارات لطفی) - «مختلف الشیعه» علامه حلی، جلد ۳، صفحه ۲۵۱ (انتشارات جامعه مدرسین) - «تهذیب الاصول» امام خمینی، جلد ۱، صفحه ۲۷۱ (انتشارات دار الفکر).

۳ - به تفسیر «نمونه» جلد ۲، ذیل آیه ۱۹۶ سوره «بقره» و همچنین جلد ۱، ذیل آیه ۱۵۸ سوره «بقره» مراجعه فرمائید.

وسعی دارد و هر گونه مخالفت با حق را - چه در مرحله عقائد، و چه در مرحله دستورات فرعی - شامل می شود، و اگر مشاهده می کنیم «کفر» غالباً در مخالفت با اصول دین استعمال می شود، دلیل بر این نیست که منحصرأ به همان معنی بوده باشد، به همین دلیل در آیه بالا در مورد «ترک حج» به کار رفته است، لذا در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که: «کفر» را در آیه به معنی «ترک»، تفسیر فرموده است.^۱

به عبارت دیگر، کفر و فاصله گرفتن از حق - همانند ایمان و توجه به حق - مراحل و درجاتی دارد که هر کدام برای خود دارای احکام مخصوصی است، و با توجه به این حقیقت، بسیاری از مشکلات که در معنی آیات و روایات مربوط به کفر و ایمان پیش می آید، حل می شود.

به هر حال از آیه فوق دو مطلب استفاده می شود:

نخست، اهمیت فوق العاده حج است که از «ترک» آن تعبیر به «کفر» شده

است، مرحوم «صدوق» در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: به علی علیه السلام فرمود: **يَا عَلِيُّ تَارِكُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.**

يَا عَلِيُّ! مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا: «ای علی! کسی که حج را ترک کند - با این که توانائی دارد - کافر محسوب می شود، زیرا خداوند می فرماید: بر مردمی که استطاعت دارند به سوی خانه خدا بروند، لازم است حج به جا بیاورند و کسی که کفر بورزد (آن را ترک

۱ - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۲، ذیل آیه مورد بحث (مکتبه الصدر تهران) - «التهدیب»، جلد ۵، صفحه ۱۸ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحات ۲۹، ۳۲ و ۴۳ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحه ۱۱۰.

کند) به خود زیان رسانیده است، و خداوند از آنان بی نیاز است. ای علی! کسی که حج را به تأخیر بیندازد تا این که از دنیا برود خداوند او را در قیامت یهودی یا نصرانی محشور می کند.^۱

دیگر این که: انجام این فریضه مهم الهی مانند همه فرائض و برنامه های دینی به سود مردم و برای تربیت آنها است و هیچگونه نفعی برای خداوند - که از همگان بی نیاز است - نخواهد داشت.

* * *

نکته ها:

۱ - منظور از «بگه» چیست؟

«بگه» در اصل از ماده «بک» (بر وزن فک) به معنی «ازدحام و اجتماع» است، و این که به خانه کعبه، یا زمینی که خانه کعبه در آن ساخته شده است «بگه» گفته اند به خاطر ازدحام و اجتماع مردم در آنجا است و بعید نیست که این اسم از آغاز روی آن نبوده و پس از رسمیت یافتن برای عبادت، روی آن گذاشته شده باشد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که: «مگه» نام مجموع شهر است و «بگه» نام محلی است که خانه کعبه در آنجا بنا شده است.^۲

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند: «بگه» همان «مگه» بوده باشد که «م» در آن تبدیل به «ب» شده است نظیر «لازم» و «لازب» که هر دو در لغت عرب به یک معنی است.

۱ - «من لا یحضره الفقیه»، جلد ۴، صفحه ۳۶۸ (انتشارات جامعه مدرسین) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۳۱ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۵۸.

۲ - «من لا یحضره الفقیه»، جلد ۲، صفحه ۱۹۳ (انتشارات جامعه مدرسین) - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحات ۷۸ و ۸۵ - در این مورد احادیثی دیگر نیز آمده است: «مستدرک»، جلد ۹، صفحه ۳۳۶ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۱۲۷.

برای نامگذاری خانه کعبه و محل آن به «بگه» وجه دیگری نیز گفته‌اند و آن این‌که: ماده مزبور به معنی از بین بردن نخوت و غرور آمده است، و چون در این مرکز بزرگ، همه تبعیضات برچیده می‌شود و گردنکشان و مغروران همانند مردم عادی باید به نیایش برخیزند و غرور آنها به این وسیله درهم شکسته می‌شود، به آن «بگه» گفته شده است.^۱

* * *

۲- توسعه مسجد الحرام

از زمان پیامبر ﷺ به بعد، هر قدر مسلمانان فزونی می‌یافتند و طبعاً زائران خانه خدا بیشتر می‌شدند، مسجد الحرام از طرف خلفای وقت توسعه داده می‌شد.

در تفسیر «عیاشی» نقل شده که در زمان «منصور»، خلیفه عباسی، بر اثر کثرت حجاج می‌خواستند مسجد الحرام را بار دیگر توسعه دهند. منصور مردمی را که در اطراف مسجد، خانه داشتند طلبید، تا خانه آنها را خریداری کند، ولی آنها به هیچ قیمتی حاضر به فروش نشدند. منصور در بن بست سختی قرار گرفته بود (زیرا از یک طرف نمی‌خواست با اعمال زور خانه‌های آنها را خراب کند چون انعکاس خوبی نداشت و از طرف دیگر آنها حاضر به واگذاری خانه خود نبودند).

در این باره از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، امام فرمود: غمناک مباش! در این باره دلیل روشنی است که می‌توانی با آن استدلال کنی. پرسید: به کدام دلیل؟

۱- «کافی»، جلد ۴، صفحه ۲۱۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶ و جلد ۱۳، صفحه ۲۴۴ (چاپ آل البیت).

فرمود: به کتاب خدا.

پرسید: به کجای کلام الهی؟

فرمود: به این آیه: **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا**؛ زیرا خداوند می‌گوید: «نخستین خانه‌ای که برای مردمان ساخته شد، خانه کعبه بود». بنابراین، اگر آنها پیش از بنای کعبه خانه ساخته بودند اطراف خانه کعبه مال آنها بود، ولی اگر خانه کعبه مقدم بوده، این حریم (تا آنجا که مورد نیاز زائران خانه خداست) متعلق به کعبه است!

منصور دستور داد آنها را حاضر ساختند و به همین سخن در برابر آنها استدلال کرد، آنان در پاسخ فرو ماندند و گفتند: هر طور مایل باشی موافق خواهیم بود.^۱

باز در همان تفسیر نقل شده که نظیر این حادثه در زمان «مهدی عباسی» تکرار شد.

مهدی از فقهای وقت سؤال کرد، همه گفتند: اگر مالکان خانه‌ها راضی نباشند ملک غصبی را نمی‌توان داخل مسجد الحرام کرد.
علی بن یقظین اجازه خواست تا این مسأله را از **موسی بن جعفر** علیه السلام سؤال کند.

مهدی به والی «مدینه» نوشت حل این مشکل را از امام موسی بن **جعفر** علیه السلام بخواهد.

حضرت فرمود: بنویس «**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**».

اگر خانه کعبه اول بنا شده و آن گاه مردم در کنار آن فرود آمده‌اند فضای

۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۸۵ (چاپخانه علمیة تهران) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۷، (چاپ آل‌البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحه ۸۳.

اطراف آن متعلق به خانه کعبه است، و اگر سکونت مردم در آنجا مقدم بر خانه کعبه بوده آنها سزاوارترند».

چون پاسخ به «مهدی عباسی» رسید به قدری خوشحال شد که نامه را گرفت و بوسید، سپس دستور داد خانه‌ها را خراب کردند.

صاحبان خانه به خدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام رسیده، تقاضا کردند: نامه‌ای در این باب به مهدی بنویسد تا قیمت خانه‌های آنها را رد کند.

حضرت در نامه نوشت: «چیزی به آنان عطا کن». او هم آنها را راضی کرد.^۱ این دو روایت «استدلال لطیفی» در بر دارد که با موازین متداول حقوقی نیز کاملاً قابل تطبیق است، و آن این که معبدی همچون خانه کعبه به هنگامی که در زمین بکری ساخته شود تا شعاع احتیاجات خود نسبت به آن زمین اولویت دارد.

البته تا آن روز که این احتیاج ضرورت پیدا نکرده دیگران هم می‌توانند از حریم آن استفاده کنند.

اما آن روز که نیاز مبرم پیدا شد از حق اولویت نخستین می‌توان استفاده کرد.

* * *

۳- امتیازات خانه کعبه:

در این دو آیه برای کعبه علاوه بر امتیاز «نخستین پرستشگاه بودن» چهار امتیاز دیگر ذکر شده است:

الف - برکت و فائده بسیار (مبارکاً)

«مبارک» به معنی پر برکت و پر فایده است، و کعبه از این جهت مبارک است

۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۸۵ و ۱۸۶ (چاپخانه علمی تهران) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۷ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۲۴۵ و جلد ۹۶، صفحه ۸۴

که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی در یکی از پربرکت‌ترین سرزمین‌های جهان قرا گرفته.

برکات معنوی این سرزمین و جذبه‌های الهی و تحرک و جنبش و وحدتی که در پرتو آن مخصوصاً در مراسم حج به وجود می‌آید بر هیچ کس پوشیده نیست، و اگر تنها به جنبه‌های صوری مراسم حج اکتفاء نشود و روح و فلسفه آن زنده گردد، آن گاه برکت واقعی آن آشکارتر خواهد بود.

از نظر مادی با این که سرزمین خشک و بی آب و علفی است و به هیچ وجه از نظر طبیعی مناسب شرائط زندگی نیست این شهر در طول تاریخ همواره یکی از شهرهای آباد و پر تحرک و یک مرکز آماده برای زندگی و حتی برای تجارت بوده است.

ب - هدایت جهانیان (هُدًى لِّلْعَالَمِينَ)

کعبه مایه هدایت جهانیان است و مردم از نقاط دور و نزدیک، صفحات خشکی و دریا را زیر پا می‌گذارند و به این عبادتگاه بزرگ جلب می‌شوند و در مراسم با شکوه حج که از زمان ابراهیم علیه السلام همچنان رائج بوده شرکت می‌کنند، حتی عرب جاهلی نیز کعبه را گرامی می‌داشت، و مراسم حج را به عنوان این که آئین ابراهیم علیه السلام است با این که با خرافات آمیخته شده بود انجام می‌داد، و در پرتو همان مراسم ناقص خود، تا حدود زیادی از کارهای نادرست خود موقتاً دست می‌کشید.

و به این ترتیب، همگان حتی بت پرستان از هدایت این خانه بزرگ بهره‌مند می‌شدند.

جاذبه معنوی این سرزمین و این خانه مقدس چنان است که همه را بی اختیار تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

ج - مقام ابراهیم (فیه آیات بینات، مقام ابراهیم)

در این خانه نشانه‌های روشنی از خدا پرستی و توحید و معنویت به چشم می‌خورد، و دوام و بقای آن در طول تاریخ در برابر دشمنان نیرومندی که قصد نابود ساختن آن را داشتند یکی از این نشانه‌ها است.

آثاری که از پیامبر بزرگی همچون ابراهیم علیه السلام در کنار آن باقی مانده، مانند زمزم، صفا، مروه، رکن، ^۱ حطیم، ^۲ حجر الاسود، حجر اسماعیل ^۳ که هر کدام تاریخ مجسمی از قرون و اعصار گذشته، و روشنگر خاطره‌های عظیم و جاویدان می‌باشد، از دیگر نشانه‌ها است.

از میان این نشانه‌های روشن، مقام ابراهیم علیه السلام به خصوص ذکر شده؛ زیرا محلی است که ابراهیم علیه السلام در آن ایستاد، به خاطر بنای کعبه، و یا به خاطر انجام مراسم حج و یا برای دعوت عمومی مردم برای انجام این مراسم بزرگ و در هر حال از مهمترین آیات مزبور است و خاطرات بی‌ظیری از فداکاری‌ها، اخلاص‌ها، و اجتماع‌ها را زنده می‌کند.

در این که: منظور از «مقام ابراهیم»، خصوص آن نقطه‌ای می‌باشد که هم اکنون سنگ مخصوصی در آن قرار دارد و اثر پای ابراهیم علیه السلام بر آن نمایان است، یا منظور از آن تمام «حرم مکه» و یا «تمام مواقف حج» است، در میان مفسران گفتگو است ولی در روایتی که از امام صادق علیه السلام در کتاب «کافی» نقل شده ^۴ اشاره به همان احتمال اول شده است.

۱ - هر یک از جوانب چهارگانه کعبه را رکن می‌نامند.

۲ - «حطیم» به فاصله میان حجر الاسود و درب خانه کعبه گفته می‌شود، به این جهت به آن حطیم می‌گویند که ازدحام در آنجا بسیار شدید است و محل توبه آدم بوده است.

۳ - «حجر اسماعیل» محل خاصی است که به صورت یک قوس در ضلع شمال غربی کعبه ساخته شده.

۴ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۲۲۳ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۲۳۹ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱۱۸ و جلد ۹۶، صفحه ۲۳۲.

د - امنیت کامل (وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا)

ابراهیم علیه السلام بعد از بنای خانه کعبه امنیت شهر «مکه» را از خداوند درخواست نموده، گفت: رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا: «خداوندا! این سرزمین را سرزمین امن و امانی قرار بده».^۱

خداوند دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماع مردمی است که به آن می آیند و از آن الهام می گیرند و هم از نظر قوانین مذهبی، امنیت آن، چنان محترم شمرده شده که هر گونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است.

مخصوصاً در اسلام «کعبه» به عنوان یک مأمن و پناهگاه شناخته شده، و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود، افراد انسانی که به آن پناه می برند نیز در امان هستند حتی اگر قاتل و جانی باشند نمی توان متعرض آنها شد.

ولی برای این که این احترام خاص خانه کعبه مورد سوء استفاده قرار نگیرد، و حق مظلومان پایمال نگردد، اگر افراد جنایت کار و مجرمی به آن پناهنده شوند دستور داده شده: آنها را از نظر آب و غذا در مضیقه قرار دهند، تا مجبور گردند آنجا را ترک گویند، و آنها را به کیفر برسانند.

* * *

۱- ابراهیم، آیه ۳۵ - بقره، آیه ۱۲۶.

﴿۹۸﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ

﴿۹۹﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ ۗ وَاللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

﴿۱۰۰﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ

﴿۱۰۱﴾ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ۗ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ترجمه:

۹۸- بگو: «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟! و خدا گواه است بر اعمالی که انجام می‌دهید!».

۹۹- بگو: «ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده‌اند از راه خدا باز می‌دارید، و می‌خواهید این راه را کج سازید؟! در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید؛ و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست».

۱۰۰- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب، (که کارشان نفاق‌افکنی و شعله‌ور ساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر باز می‌گردانند.

۱۰۱- و چگونه ممکن است شما کافر شوید با این که (در دامان وحی قرار گرفته‌اید. و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیامبر او در میان شماست؟! (بنابراین به خدا تمسک جوئید!) و هر کس به خدا تمسک جوید؛ به راهی راست هدایت شده است.

شان نزول:

از مجموع آنچه در کتب شیعه و اهل تسنن درباره شأن نزول این آیات نقل شده چنین استفاده می‌شود:

یکی از یهودیان به نام «شاس بن قیس» که پیرمردی تاریک دل و در کفر و عناد کم نظیر بود روزی از کنار جمعی از مسلمانان می‌گذشت، دید جمعی از طایفه «اوس» و «خزرج» که سال‌ها با هم جنگ‌های خونینی داشتند، در نهایت صفا و صمیمیت گرد هم نشسته، مجلس انسی به وجود آورده‌اند، و آتش اختلافات شدیدی که در جاهلیت در میان آنها شعله‌ور بود، به کلی خاموش شده است.

از دیدن این صحنه، بسیار ناراحت شد و با خود گفت: اگر اینها تحت رهبری محمد ﷺ از همین راه پیش روند، موجودیت یهود به کلی در خطر است.

نقشه‌ای به نظرش رسید: به یکی از جوانان یهودی دستور داد به جمع آنها بیوندد، و حوادث خونین «بعثت» (محلی که جنگ شدید اوس و خزرج در آن نقطه واقع شده بود) را به یاد آنها بیاورد، و آن حوادث را پیش چشم آنها مجسم سازد.^۱

این نقشه که با مهارت به وسیله آن جوان یهودی پیاده شد، مؤثر واقع گردید، جمعی از مسلمانان از شنیدن این جریان به گفتگو پرداختند، و حتی بعضی از افراد طایفه «اوس» و «خزرج» یکدیگر را به تجدید آن صحنه‌ها تهدید کردند، چیزی نمانده بود که آتش خاموش شده دیرین، بار دیگر شعله‌ور گردد.

۱- درباره ماجرای «یوم بعثت» به «کامل ابن اثیر»، جلد ۱، صفحه ۴۴۳، طبع دار احیاء التراث العربی، سال ۱۴۰۸ مراجعه فرمائید.

خبر به پیامبر ﷺ رسید، فوراً با جمعی از مهاجرین به سراغ آنها آمد، و با اندرزه‌های مؤثر و سخنان تکان دهنده خود آنها را بیدار ساخت.

جمعیت، چون سخنان آرام بخش پیامبر را شنیدند از تصمیم خود برگشتند، سلاح‌ها را بر زمین گذاشته، دست در گردن هم افکنده، بشدت گریه کردند، و دانستند این از نقشه‌های دشمنان اسلام بوده است، و صلح و صفا و آشتی بار دیگر کینه‌هائی را که می‌خواست زنده شود، شستشو داد.

در این هنگام چهار آیه فوق نازل شد که دو آیه نخست، یهودیان اغواکننده را نکوهش می‌کند، و دو آیه بعد به مسلمانان هشدار می‌دهد.^۱

تفسیر:

نفاق افکنان

در نخستین آیه مورد بحث، روی سخن به اهل کتاب - که منظور در اینجا یهود است - می‌باشد، و خداوند به پیغمبرش فرمان می‌دهد با زبان ملامت و سرزنش از آنها پرسد: انگیزه آنها در کفر ورزیدن به آیات خدا چیست؟ در حالی که می‌دانند خداوند از اعمال آنان آگاه است.

می‌فرماید: «بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید با آن که خدا گواه بر اعمال شماست»؟! ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ﴾.

منظور از «آیات خدا» در اینجا یا آیاتی است که در «تورات» درباره نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ وارد شده، و یا مجموعه آیات و معجزاتی است که بر

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۲۴۶ و جلد ۷۲، صفحه ۱۶۳ (تنها اشاره‌ای به این موضوع شده) - تفسیر «طبری»، جلد ۴، صفحه ۱۵، ذیل آیه ۹۹ همین سوره - تفسیر «شوکانی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۶، ذیل آیه ۹۹ همین سوره - تفسیر «آلوسی»، جلد ۴، صفحه ۱۴، ذیل آیه ۹۸ همین سوره.

پیامبر اسلام ﷺ نازل گردید و حکایت از حقانیت او می‌کرد.

* * *

پس از آن در آیه بعد آنها را ملامت می‌کند که اگر خود شما حاضر به پذیرفتن حق نیستید چه اصراری دارید که دیگران را نیز از راه خدا منحرف سازید؟ و راه مستقیم الهی را در نظر آنها کج و نادرست جلوه دهید؟ قرآن می‌گوید:

«بگو: ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده‌اند از راه خدا باز می‌دارید و می‌خواهید این راه را کج سازید، با این که شما (به درستی این راه) گواه هستید؟!» ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءٌ﴾.

در حالی که شما باید نخستین دسته‌ای باشید که این منادی الهی را «لیک» گوئید؛ زیرا بشارات ظهور این پیامبر قبلاً در کتب شما داده شده و شما گواه بر آنید. بنابراین، چرا با سمپاشی‌ها، وسوسه‌ها، القای شبهات و روشن ساختن آتش کینه‌های فراموش شده، مردم را از راه مستقیم الهی دور می‌سازید، و علاوه بر انحراف خود، بار سنگین مسئولیت انحراف دیگران را نیز بر دوش می‌کشید! چرا؟

در پایان آیه آنها را چنین تهدید می‌کند: «خدا هرگز از اعمال شما غافل نیست» ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾.

شاید تعبیر به «عدم غفلت خداوند» در اینجا به خاطر این باشد، که: یهود برای پیشبرد مقاصد شوم خود، غالباً دست به نقشه‌های مخفیانه و توطئه‌های پنهانی می‌زدند، که در افراد غافل و بی اطلاع زود مؤثر واقع می‌شد، لذا می‌فرماید: اگر بعضی از مردم به خاطر غفلت، تحت تأثیر توطئه‌های شوم شما

قرار گیرند، خداوندی که از اسرار نهران و آشکار آنها آگاه است، غافل نخواهد بود، و مجازات او در انتظار شما است!

* * *

سپس روی سخن را به مسلمانان اغفال شده کرده، می فرماید: « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از جمعی از اهل کتاب (که کارشان نفاق افکنی، شعله‌ور ساختن آتش کینه و عداوت در میان شماست) اطاعت کنید شما را پس از ایمان به کفر باز می گردانند» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ﴾.

به این ترتیب، به آنها هشدار می دهد که اگر تحت تأثیر سخنان مسموم دشمن واقع شوند، و به آنها اجازه دهند در میان افرادشان نفوذ کنند، و به وسوسه‌های آنها ترتیب اثر دهند، چیزی نخواهد گذشت که رشته ایمان را به کلی خواهند گسست و به سوی کفر باز می گردند؛ زیرا دشمن، نخست می کوشد آتش عداوت را در میان آنها شعله‌ور سازد و آنها را به جان هم بیفکند و مسلماً به این مقدار قناعت نخواهد کرد، و به وسوسه‌های خود همچنان ادامه خواهد داد تا به کلی آنها را از اسلام بیگانه سازد.

از آنچه گفته شد، روشن می شود: منظور از بازگشت به کفر که در آیه فوق به آن اشاره شده، «کفر حقیقی و بیگانگی مطلق» از اسلام است.

و نیز ممکن است: منظور از «کفر» همان عداوت‌ها و دشمنی‌های دوران جاهلیت باشد، که آن خود یکی از شعبه‌ها و نشانه‌های کفر محسوب می شود، چه این که ایمان، سرچشمه محبت و برادری است، و کفر سرچشمه پراکندگی و عداوت است.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، به صورت تعجب از مؤمنان سؤال می‌کند: «چگونه ممکن است شما کافر شوید با این که (در دامن وحی قرار گرفته‌اید و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیامبر او در میان شماست؟! ﴿وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُثَلَّىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ﴾».

این جمله در حقیقت اشاره به این است که: اگر دیگران گمراه شوند، زیاد جای تعجب نیست، تعجب در این است که: افرادی که پیامبر را در میان خود می‌بینند، و دائماً با عالم وحی در تماس هستند، چگونه ممکن است گمراه گردند؟ و مسلماً اگر چنین اشخاصی گمراه شوند، مقصر اصلی خود آنها هستند و مجازاتشان بسیار دردناک خواهد بود.

در پایان آیه به مسلمانان توصیه می‌کند: برای نجات خود از وسوسه‌های دشمنان، و برای هدایت یافتن به صراط مستقیم، دست به دامن لطف پروردگار بزنند، و به ذات پاک او و آیات قرآن مجید متمسک شوند، قرآن می‌فرماید: «و هر کس به خدا متمسک جوید به راه مستقیم هدایت شده است» ﴿وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَفَدُّهُدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

از نکته‌هایی که در این آیات جلب توجه می‌کند این است که در دو آیه اول که روی سخن با یهود است به صورت خطاب با واسطه است؛ زیرا به پیامبر دستور می‌دهد که این مطالب را به آنها بگوید، لذا با کلمه «قل» (بگو) شروع شده است.

اما در دو آیه اخیر که روی سخن به مؤمنان است، خطاب بدون واسطه صورت گرفته، و بدون کلمه «قل» شروع شده است، و این نشانه نهایت لطف و توجه خاص خداوند به بندگان با ایمان است.

﴿۱۰۲﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

﴿۱۰۳﴾ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

ترجمه:

۱۰۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و از دنیا نروید، مگر این که مسلمان باشید.

۱۰۳- و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید، و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید.

شان نزول:

می‌دانیم: در دوران جاهلیت دو قبیله بزرگ در «مدینه» به نام «اوس» و «خزرج» وجود داشتند که بیش از یکصد سال! جنگ و خونریزی و اختلاف در میان آن دو جریان داشت، و هر چند وقت ناگهان به جان یکدیگر می‌افتادند و

خسارات جانی و مالی فراوانی به یکدیگر وارد می‌کردند.

یکی از موفقیت‌های بزرگ پیغمبر ﷺ پس از هجرت به «مدینه»، این بود که به وسیلهٔ اسلام صلح و صفا در میان آن دو ایجاد کرد، و با اتحاد آنها جبههٔ نیرومندی در «مدینه» به وجود آمد.

اما از آنجا که ریشه‌های اختلاف، فوق العاده زیاد و نیرومند، و اتحاد، تازه و جوان بود، گاه بی‌گاه، بر اثر عواملی، اختلافات فراموش شده شعله‌ور می‌شد، که به زودی در پرتو تعلیمات اسلام و تدبیر پیامبر ﷺ خاموش می‌گشت.

در آیات پیش، نمونه‌ای از بروز اختلافات را بر اثر تحریکات دشمنان دانا مشاهده کردیم، ولی این آیات اشاره به نوع دیگری از این اختلافات است که بر اثر دوستان نادان و تعصب‌های جاهلانه به وجود آمد.

می‌گویند: روزی دو نفر از قبیلهٔ «اوس» و «خزرج» به نام «ثعلبه بن غنم» و «اسعد بن زراره» در برابر یکدیگر قرار گرفتند، و هر کدام افتخاراتی را که بعد از اسلام نصیب قبیلهٔ او شده بود، بر می‌شمرد.

«ثعلبه» گفت: «خزیمه بن ثابت» (ذو الشهادتین) و «حنظله» (غسیل الملائکه) که هر کدام از افتخارات مسلمانانند، از ما هستند، و همچنین «عاصم بن ثابت»، و «سعد بن معاذ» از ما می‌باشند.

در برابر او «اسعد بن زراره» که از طایفهٔ «خزرج» بود گفت: چهار نفر از قبیلهٔ ما در راه نشر و تعلیم قرآن خدمت بزرگی انجام دادند: ابی بن کعب، و معاذ بن جبل، و زید بن ثابت، و ابو زید، به علاوه «سعد بن عباده» رئیس و خطیب مردم «مدینه» از ما است.

کم‌کم کار به جای باریک کشید، و قبیلهٔ دو طرف از جریان آگاه شدند، و دست به اسلحه برده، در برابر یکدیگر قرار گرفتند، بیم آن می‌رفت که بار دیگر آتش جنگ بین آنها شعله‌ور گردد و زمین از خون آنها رنگین شود!

خبر به پیامبر ﷺ رسید، حضرت فوراً به محل حادثه آمد، و با بیان و تدبیر خاص خود به آن وضع خطرناک پایان داد، و صلح و صفا را در میان آنها برقرار نمود. آیات فوق در اینجا نازل گردید و بصورت یک حکم عمومی همه مسلمانان را با بیان مؤثر و مؤکدی دعوت به اتحاد نمود.^۱

تفسیر:

دعوت به تقوا

در آیه نخست، دعوت به تقوا شده است تا مقدمه‌ای برای دعوت به اتحاد باشد، در حقیقت دعوت به اتحاد بدون استمداد از یک ریشه اخلاقی و عقیده‌ای بی اثر و یا بسیار کم اثر است، به همین دلیل در این آیه کوشش شده است عوامل ایجاد کننده اختلاف و پراکندگی در پرتو ایمان و تقوا، تضعیف گردند، لذا افراد با ایمان را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی آن گونه که حق تقوا و پرهیزگاری است نسبت به خدا پروا داشته باشید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾.

در این که منظور از «حق تقوا» چیست؟ در میان مفسران سخن بسیار است اما شک نیست که حق تقوا آخرین و عالی‌ترین درجه پرهیزگاری است، که پرهیز از هر گونه گناه و عصیان و تعدی و انحراف از حق را شامل می‌گردد.

لذا در تفسیر «در المثور» از پیامبر ﷺ و در تفسیر «عیاشی» و «معانی الاخبار» از امام صادق ع نقل شده که در تفسیر «حق تقوا» فرمودند: أَنْ يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى وَ يُذَكَّرَ فَلَا يُنْسَى وَ يُشْكَّرَ فَلَا يُكْفَرُ: «حق تقوا و پرهیزگاری این است که پیوسته اطاعت فرمان او کنی، و هیچ گاه معصیت نمائی، همواره به یاد او

۱- «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

باشی، و او را فراموش نکنی، و در برابر نعمت‌های او شکرگذار باشی و کفران نعمت او ننمائی»^۱.

بدیهی است انجام این دستور، همانند همه دستورات الهی بستگی به میزان توانائی انسان دارد، بنابراین آیه فوق با آیه ۱۶ سوره «نغابن» که می‌گوید: **فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ**: «تا آنجا که توانائی دارید پرهیزگاری پیشه کنید» هیچگونه منافاتی ندارد و گفتگو درباره تضاد این دو آیه و نسخ یکی به وسیله دیگری، به کلی بی‌اساس است.

البته آیه دوم در حقیقت بیان قید و به اصطلاح تخصیص در آیه اول است و آن را مقید به مقدار توانائی انسان می‌کند.

و از آنجا که ظاهراً در میان قدما گاهی کلمه «نسخ» بر «تخصیص» اطلاق می‌شده، ممکن است منظور کسانی که آیه دوم را نسخ آیه اول دانسته‌اند همان «تخصیص» بوده باشد.

به هر حال، در پایان آیه به طایفه «اوس» و «خزرج» و همه مسلمانان جهان هشدار می‌دهد که به هوش باشند، تنها اسلام آوردن کافی نیست، مهم آن است که ایمان و اسلام خود را تا واپسین ساعات عمر، حفظ کنند، و با روشن ساختن آتش‌های خاموش شده کینه‌های دوران جاهلی، و پیروی از تعصب‌های نابخردانه، ایمان و اعمال پاک خود را بر باد ندهند، تا عاقبت و پایان کار آنها به بدبختی نگراید، لذا با تأکید می‌فرماید: «مراقب باشید که جز با ایمان و اسلام از دنیا بیرون نروید» ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.

* * *

۱- «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۱، صفحه ۱۸۵- «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۵۹ (چاپ دار المعرفة) - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۹۴ (چاپخانه علمیه) - «معانی الاخبار»، صفحه ۲۴۰ - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحه ۲۹۱.

دعوت به سوی اتحاد

در آیه بعد، بحث نهائی که همان «مسأله اتحاد و مبارزه با هر گونه تفرقه» باشد مطرح شده، می فرماید: «همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید، و از هم پراکنده نشوید!» ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾.

درباره این که منظور از **حبل الله**: «ریسمان الهی» چیست؟ مفسران احتمالات مختلفی ذکر کرده اند:

بعضی می گویند: منظور از آن قرآن است.

بعضی می گویند: اسلام.

و **بعضی** دیگر گفته اند: منظور خاندان پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام هستند.

در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده نیز همین تعبیرات گوناگون دیده می شود، مثلاً در تفسیر «در المنثور» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در کتاب «معانی الاخبار» از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمودند: «حبل الله قرآن است»^۱ و در تفسیر «عیاشی» از امام باقر علیه السلام که فرمود: «ریسمان الهی آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند، که مردم مامور به تمسک به آن هستند»^۲.

ولی نه این احادیث و نه آن تفسیرها، هیچ کدام با یکدیگر اختلاف ندارند، زیرا منظور از ریسمان الهی هر گونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله، اسلام باشد، یا قرآن، یا پیامبر و اهل بیت او.

و به عبارت دیگر تمام آنچه گفته شد، در مفهوم وسیع «ارتباط با خدا» که از معنی «حبل الله» استفاده می شود، جمع است.

۱- «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۶۰ (چاپ دار المعرفه) - «معانی الاخبار»، صفحه ۱۳۲ (انتشارات جامعه مدرسین) - «عیون اخبار الرضا»، جلد ۲، صفحه ۱۳۰ (انتشارات جهان) - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۳۱۲ و جلد ۱۷، صفحه ۲۱۰ و جلد ۲۵، صفحه ۱۹۴ و جلد ۶۵، صفحه ۲۳۳.

۲- تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۰۲ و ۱۹۴ (چاپخانه علمیه) - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۸۳، ۸۴ و ۸۵ و جلد ۲۷، صفحه ۱۹۸ و جلد ۶۵، صفحه ۲۳۳.

دشمنان دیروز و برادران امروز

پس از آن قرآن به نعمت بزرگ اتحاد و برادری اشاره کرده و مسلمانان را به تفکر در وضع اندوهبار گذشته، و مقایسه آن «پراکندگی» با این «وحدت» دعوت می‌کند، و می‌فرماید: «فراموش نکنید که در گذشته چگونه با هم دشمن بودید، ولی خداوند در پرتو اسلام و ایمان، دل‌های شما را به هم مربوط ساخت، و شما دشمنان دیروز، برادران امروز شدید» ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا﴾.

جالب توجه این که: کلمه «نعمت» را دو بار در این جمله تکرار کرده و به این طریق اهمیت موهبت اتفاق و برادری را گوشزد می‌کند.

نکته دیگر این که: مسأله **تألیف قلوب مؤمنان** را به خود نسبت داده، می‌گوید: «خدا در میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد» و با این تعبیر، اشاره به یک معجزه اجتماعی اسلام شده؛ زیرا اگر سابقه دشمنی و عداوت پیشین عرب را درست دقت کنیم که چگونه کینه‌های ریشه‌دار در طول سال‌های متمادی در دل‌های آنها انباشته شده بود؟ و چگونه یک موضوع جزئی و ساده کافی بود آتش جنگ خونینی در میان آنها بی‌فروزد - مخصوصاً با توجه به این که مردم نادان و بی‌سواد و نیمه وحشی معمولاً افرادی لجوج و انعطاف ناپذیرند، و به آسانی حاضر به فراموش کردن کوچک‌ترین مسائل گذشته نیستند - اهمیت این «معجزه بزرگ اجتماعی» اسلام، آشکار می‌شود، و ثابت می‌گردد که از طرق عادی و معمولی امکان‌پذیر نبود در طی چند سال، از چنان ملت پراکنده و کینه‌توز و نادان و بی‌خبر، ملتی واحد و متحد و برادر بسازند.

سپس قرآن می‌گوید: «شما در گذشته در لبه گودالی از آتش بودید که هر آن ممکن بود در آن سقوط کنید و همه چیز شما خاکستر گردد» ﴿وَ كُنْتُمْ عَلٰی شَفَا

حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) اما خداوند شما را نجات داد و از این پرتگاه به نقطه امن و امانی که همان نقطه برادری و محبت بود رهنمون ساخت.

«شفا» در اصل لغت به «کناره چاه» و یا خندق و مانند آن گویند، و شاید اطلاق «شفه» بر «لب» نیز به همین مناسبت باشد، و همچنین استعمال این کلمه در بهبودی از بیماری نیز به خاطر آن است که انسان در کناره «سلامت و تندرستی» قرار می‌گیرد.

در این که منظور از «نار» در آیه، آتش دوزخ است یا آتش‌های این جهان؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی با توجه به مجموع آیه، چنین به نظر می‌رسد: «نار» کنایه از جنگ‌ها و نزاع‌هایی بوده که هر لحظه در دوران جاهلیت به بهانه‌ای در میان اعراب شعله‌ور می‌شده، قرآن مجید با این جمله اوضاع خطرناک عصر جاهلیت را منعکس می‌سازد که هر لحظه خطر جنگ و خونریزی آنها را تهدید می‌کرد و خداوند در پرتو نور اسلام آنها را از آن وضع نجات داد و مسلماً با نجات یافتن از وضع خطرناک گذشته از آتش سوزان دوزخ نیز نجات یافتند.

در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «خداوند این چنین آیات خود را روشن می‌سازد تا هدایت شوید» ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾.

بنابراین، هدف نهایی هدایت و نجات شما است و چون پای منافع و سرنوشت شما در میان است باید به آنچه گفته شد اهمیت فراوان دهید.

* * *

نکته‌ها:

۱- تعبیر به حبل الله برای چیست؟

جالب این که از این امور به «حبل الله» تعبیر شده، در واقع اشاره به یک حقیقت است، که انسان در شرائط عادی و بدون داشتن مربی و راهنما، در قعر

دره طبیعت، و چاه تاریک غرائز سرکش، و جهل و نادانی باقی خواهد ماند. و برای نجات از این دره و برآمدن از این چاه نیاز به رشته و ریسمان محکمی دارد که به آن چنگ بزند و بیرون آید، این رشته محکم همان ارتباط با خدا از طریق قرآن و آورنده قرآن و جانشینان واقعی او می باشد، که مردم را از سطوح پائین و پست بالا برده و به آسمان تکامل معنوی و مادی می رسانند.

* * *

۲- اعتراف مورخان و دانشمندان

اهمیت موضوع فوق (وحدت و برادری در میان قبائل کینه توز عرب) از نظر دانشمندان و مورخان، حتی دانشمندان و مورخان غیر مسلمان مخفی نمانده و همگی با اعجاب فراوان از آن یاد کرده اند، به عنوان نمونه:

«جان دیون پورت» دانشمند معروف انگلیسی می نویسد: «...محمد یک نفر عرب ساده، قبائل پراکنده کوچک، برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل به یک جامعه فشرده و با انضباط نمود و در میان ملل روی زمین آنها را با صفات و اخلاق تازه ای معرفی کرد، و در کمتر از سی سال، این طرز و روش، امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد، و سلاطین ایران را از بین برد. سوریه و بین النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تا رود سیحون بسط داد»^۱.

«توماس کارل» می گوید: «خداوند عرب را به وسیله اسلام از تاریکی ها به سوی روشنایی ها هدایت فرمود، از ملت خموش و راکدی که نه صدائی از آن می آمد و نه حرکتی محسوس بود، ملتی به وجود آورد که از گمنامی به سوی شهرت، از سستی به سوی بیداری، از پستی به سوی فراز، و از عجز و ناتوانی به

۱- «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن»، جان دیون پورت، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، صفحه ۷۷.

سوی نیرومندی سوق داده شده، نورشان از چهار سوی جهان می‌تابید. از اعلان اسلام یک قرن بیشتر نگذشته بود که مسلمانان یک پا در هندوستان و پای دیگری در اندلس نهادند و بالاخره در همین مدت کوتاه اسلام بر نصف دنیا نورافشانی می‌کرد.^۱

«دکتر گوستاو لوبون» به این حقیقت چنین اعتراف کرده است: «...تا زمان این حادثه حیرت‌انگیز، یعنی «اسلام» که دفعتاً نژاد عرب را به لباس جهانگیری و خلاق معانی به ما نشان داد، هیچیک از قسمت‌های عربستان نه جزء تاریخ تمدن شمرده می‌شد و نه از حیث علم یا مذهب نشانی از آن بود».^۲

«نهر» دانشمند و سیاستمدار فقید هندی در این باره می‌نویسد: «...سرگذشت عرب و داستان این که چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و افریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی را به وجود آوردند یکی از شگفتی‌های تاریخ بشری می‌باشد، نیرو و فکر تازه‌ای که عربها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد بنفس و قدرت سرشار ساخت «اسلام» بود...».^۳

* * *

۳- نقش اتحاد در بقای ملت‌ها

با تمام گفتگوهائی که درباره اثر اعجاز آمیز اتحاد در پیشرفت اهداف اجتماعی و سربلندی اجتماعات گفته شده است، می‌توان گفت: هنوز اثر واقعی آن شناخته نشده است.

امروز سدهای عظیمی در نقاط مختلف جهان برپا شده که مبدأ تولید بزرگ‌ترین نیروهای صنعتی است و سرزمین‌های وسیعی را زیر پوشش آبیاری

۱- «نقشه‌های استعمار»، محمد محمود صواف، صفحه ۳۸.

۲- «تاریخ تمدن اسلام و عرب»، گوستاو لوبون.

۳- «نگاهی به تاریخ جهان»، جلد ۱، صفحه ۳۱۷.

و روشنائی خود قرار داده است.

اگر درست فکر کنیم می بینیم: این قدرت عظیم چیزی جز نتیجه به هم پیوستن قدرت های ناچیز دانه های باران نیست و آن گاه به اهمیت اتحاد و کوشش های دسته جمعی انسان ها واقف می شویم.

در احادیث فراوانی که از پیامبر و پیشوایان بزرگ اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما رسیده به لزوم و اهمیت این موضوع با عبارات مختلفی اشاره شده است:

در یک مورد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: **الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يُشِيدُ بَعْضُهُ بَعْضًا**: «افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از آن جزء دیگر را محکم نگاه می دارد»^۱.

و نیز فرمود: **الْمُؤْمِنُونَ كَالنَّفْسِ الْوَاحِدَةِ**: «مؤمنان همچون یک روحند»^۲.
و نیز می فرماید: **مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا أَشْتَكَى بَعْضُهُ تَدَاعَى سَائِرُهُ بِالسَّهَرِ وَ الْحُمَى**: «مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر، همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود»^۳.



۱ - «جامع الاخبار»، صفحه ۸۵ (انتشارات رضی) - «بحار الانوار»، جلد ۵۸، صفحه ۱۵۰ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۴، صفحه ۴۷۶، ذیل آیه مورد بحث (بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴ هـ.ق).

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۰۷، ذیل آیه ۱۱ سوره «نور» - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۴، صفحه ۴۷۷ (بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث - «شرح رضی بر کافیه»، جلد ۳، صفحه ۳۶۲، مؤسسه الصادق تهران - «فتح القدیر» شوکانی، جلد ۴، صفحه ۱۲، عالم الکتب - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۴۲۰، ذیل آیه ۶۱ سوره «نور».

۳ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۲، صفحه ۴۵۰ (جلد ۴، صفحه ۴۷۷، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی) - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۲، صفحه ۴۲۴ (چاپ آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحات ۱۲۷ و ۱۴۲ و جلد ۵۸، صفحه ۱۵۰ و جلد ۷۱، صفحات ۲۳۴ و ۲۷۴.

﴿ ۱۰۴ ﴾ وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ترجمه:

۱۰۴- باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند!
و آنها همان رستگارانند.

تفسیر:

دعوت به حق و مبارزه با فساد

به دنبال آیات پیشین که مسأله اخوت و اتحاد را توصیف می‌کرد، در این آیه به مسأله «امر به معروف» و «نهی از منکر» اشاره شده که در حقیقت به منزله یک پوشش اجتماعی برای محافظت جمعیت است؛ زیرا اگر مسأله امر به معروف و نهی از منکر در میان نباشد عوامل مختلفی که دشمن بقای «وحدت اجتماعی» هستند، همچون موریانه از درون، ریشه‌های اجتماع را می‌خورند، و آن را از هم متلاشی می‌سازند، بنابراین، حفظ وحدت اجتماعی بدون نظارت عمومی ممکن نیست!

در آیه فوق دستور داده شده همواره در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند، می‌فرماید: «باید از میان شما جمعی باشند که مردم را به نیکی دعوت می‌کنند و امر به معروف می‌نمایند و از بدی باز می‌دارند» ﴿ وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ﴾.

«امت» در اصل، از ماده «ام» به معنی هر چیزی است که اشیاء دیگری به آن بضمیمه گردد و به همین جهت «امت» به جماعتی که جنبه وحدتی در میان آنها باشد گفته می‌شود، خواه وحدت از نظر زمان باشد یا از نظر مکان و یا از نظر هدف و مرام، بنابراین به اشخاص متفرق و پراکنده «امت» گفته نمی‌شود.

و در پایان آیه تصریح می‌کند که فلاح و رستگاری تنها از این راه ممکن است لذا می‌فرماید: «و آنها همان رستگارانند» ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

* * *

نکته‌ها:

از آنجا که این بحث از مباحث مهم قرآن مجید است و در آیات فراوانی به آن اشاره شده، لازم است نکاتی را در اینجا یادآور شویم:

۱- ظاهر «منکم امة» بعض است

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ظاهر «مِنْكُمْ أُمَّةٌ» این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهد، نه همه آنها را، و به این ترتیب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، جنبه عمومی نخواهد داشت، بلکه وظیفه طایفه خاصی است، اگر چه انتخاب و تربیت این جمعیت، وظیفه همه مردم است.

و به عبارت دیگر، این دو وظیفه واجب کفائی است نه عینی، با این که از دیگر آیات قرآن بر می‌آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد، یعنی واجب عینی است نه واجب کفائی، مثلاً در چند آیه، بعد از این آیه می‌خوانیم: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ**: «شما بهترین امتی بودید که بسود مردم مبعوث شدید، چه این که امر به معروف و نهی از منکر

می‌کنید».^۱

و در سوره «و العصر» می‌فرماید: «همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می‌کنند».

طبق این آیات و مانند آنها این دو وظیفه اختصاص به دسته معینی ندارد.

در پاسخ باید گفت:

دقت در مجموع این آیات، پاسخ سؤال را روشن می‌سازد؛ زیرا از آنها

چنین استفاده می‌شود که: «امر به معروف و نهی از منکر» دو مرحله دارد:

یکی «مرحله فردی» که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران

باشد.

و دیگری «مرحله دسته جمعی» که امتی موظفند برای پایان دادن به

نابسامانی‌های اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی

کنند.

قسمت اول وظیفه عموم مردم است، و چون جنبه فردی دارد، طبعاً شعاع

آن محدود به توانائی فرد است.

اما قسمت دوم شکل واجب کفائی به خود می‌گیرد و چون جنبه دسته

جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع، طبعاً از شئون حکومت اسلامی محسوب

می‌شود.

این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین

اسلامی محسوب می‌گردد، و مسأله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و

لزوم تشکیل یک گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمان‌های حکومت

مشخص می‌سازد.

۱- آل عمران، آیه ۱۱۰.

سابق بر این، در ممالک اسلامی (و امروز در پاره‌ای از کشورهای اسلامی، مانند حجاز) با الهام از آیه فوق، تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به انجام مسئولیت‌های اجتماعی به نام **اداره حَسْبِه** وجود داشت و مأموران آن را به «محتسب» و یا «آمرین به معروف» می‌نامیدند که مأمور بودند با همکاری یکدیگر با هر گونه فساد و زشت کاری در میان مردم، و یا هر گونه ظلم و فساد در دستگاه حکومت مبارزه کنند، و هم چنین مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند.

بنابراین، وجود این جمعیت، با آن قدرت وسیع، هیچگونه منافاتی با عمومی بودن وظیفه امر بمعروف و نهی از منکر در شعاع فرد و با قدرت محدود ندارد.

* * *

۲- «معروف» و «منکر» چیست؟

«معروف» در لغت به معنی «شناخته شده» (از ماده عرف) و «منکر» به معنی «ناشناس» (از ماده انکار) است. و به این ترتیب کارهای نیک، اموری شناخته شده، و کارهای زشت و ناپسند، اموری ناشناس معرفی شده‌اند. چه این که فطرت پاک انسانی با دسته اول آشنا و با دوم نا آشناست!

* * *

۳- آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟

جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند: وجوب این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده، و عقل فرمان نمی‌دهد که انسان دیگری را از کار بدی که زیانش تنها متوجه خود او است باز دارد.

ولی با توجه به پیوندهای اجتماعی و این که هیچ کار بدی در اجتماع انسانی

در نقطه خاصی محدود نمی شود، بلکه هر چه باشد، همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می شود.

به عبارت دیگر: در اجتماع چیزی به عنوان «ضرر فردی» وجود ندارد، و هر زیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک «زیان اجتماعی» در آید، و به همین دلیل، منطقی عقل به افراد اجتماع اجازه می دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست خود از هر گونه تلاش و کوششی خود داری نکنند.

اتفاقاً در بعضی از احادیث به این موضوع اشاره شده است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «یک فرد گنهکار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود، و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد کلنگی برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است پردازد، و هر گاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید: من در سهم خود تصرف می کنم!»

اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می شوند.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله با این مثال جالب، منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته، و حق نظارت فرد بر اجتماع را یک حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشت هاست، می دانند.

* * *

۴ - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

علاوه بر آیات فراوان قرآن مجید احادیث زیادی در منابع معتبر اسلامی نیز درباره اهمیت این دو وظیفه بزرگ اجتماعی وارد شده است که در آنها به

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۴، صفحه ۴۸۲ (بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی) - «معجم الاوسط طبرانی»، جلد ۲، صفحه ۱۴۹ (دار الحرمین).

خطرات و عواقب شومی که بر اثر ترک این دو وظیفه در جامعه به وجود می آید، اشاره گردیده، به عنوان نمونه:

الف - امام باقر علیه السلام می فرماید: **إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُتْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ:**

«امر به معروف و نهی از منکر راه انبیاء و طریق صالحان است، دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آنها برپا می شوند، و به وسیله این دو، راهها امن می گردد، و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تأمین می گردد، و در سایه آن زمین ها آباد، از دشمنان انتقام گرفته می شود، و در پرتو آن همه کارها رو به راه می گردد»^۱.

ب - پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: **مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ:**

«کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خداوند در زمین، و جانشین پیامبر و کتاب او است»^۲.

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که این فریضه بزرگ قبل از هر چیز یک برنامه الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی همه جزء این برنامه است.

ج - مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد - در حالی که حضرت بر فراز منبر نشسته

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۲۹۵، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، باب ۱، حدیث ۶ (جلد ۱۶، صفحه ۱۱۹، حدیث ۲۱۱۳۲، چاپ آل البيت) - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵۵ و ۵۶ (دار الکتب الاسلامیه).

۲- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۲، صفحه ۱۷۹ (چاپ آل البيت) - تفسیر «قرطبی»، جلد ۴، صفحه ۴۷، ذیل آیات ۲۱ و ۲۲ سوره «آل عمران» (مؤسسه تاریخ العربی).

بود - پرسید:

مَنْ خَيْرُ النَّاسِ: «از همه مردم بهتر کیست»؟

پیامبر فرمود: **أَمْرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اتَّقَاهُمْ لِلَّهِ وَ أَرْضَاهُمْ:** «آن کس که از همه بیشتر امر بمعروف و نهی از منکر کند و آن کس که از همه پرهیزگارتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیشتر گام بردارد».^۱

د - در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گر نه خداوند ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه به پیران احترام می گذارد، و نه به خردسالان رحم می کند.

نیکان و صالحان شما دعا می کنند ولی مستجاب نمی شود و از خداوند یاری می طلبند اما خدا به آنها کمک نمی کند و حتی توبه می کنند و خدا از گناهانشان در نمی گذرد».^۲

اینها همه واکنش طبیعی اعمال جمعیتی است که این وظیفه بزرگ اجتماعی را تعطیل کنند؛ زیرا بدون نظارت عمومی، جریان امور از دست نیکان خارج می شود، و بدان میدان اجتماع را تسخیر می کنند، و این که در حدیث فوق می فرماید حتی توبه آنها قبول نمی شود به خاطر آن است که توبه با ادامه سکوت آنها در برابر مفاسد، مفهوم صحیحی ندارد مگر این که در برنامه خود تجدید نظر کنند.

ه - **عَلَىٰ عَمَلِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَفَفْتُمْ فِي بَحْرِ لُجِّي:** «تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر بمعروف و نهی از منکر چون آب دهان

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «مسند احمد»، جلد ۶، صفحه ۴۲۲ (دار صادر بیروت) - تفسیر «قرطبی»، جلد ۴، صفحه ۴۷، ذیل آیات ۲۱ و ۲۲ سورة «آل عمران» (مؤسسه تاریخ العربی).

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵۶، حدیث ۳ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۱۱۸ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحه ۳۷۱ و جلد ۹۷، صفحه ۷۱ و ۹۳ - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۳۰۱ (چاپ دار المعرفه).

است در برابر دریای پهناور!»^۱

این همه تأکیدات به خاطر آن است که: این دو وظیفه بزرگ در حقیقت **ضامن اجرای بقیه وظائف فردی و اجتماعی است**، و در حکم روح و جان آنها محسوب می شود، و با تعطیل شدن آنها تمام احکام و اصول اخلاقی ارزش خود را از دست خواهد داد.

* * *

۵- آیا امر به معروف و نهی از منکر موجب سلب آزادی است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: با این که به طور مسلم زندگانی دسته جمعی برای افراد بشر فوائد و برکات فراوانی دارد و حتی این نوع مزایا انسان را وادار به زندگانی اجتماعی کرده است.

ولی در مقابل آن، محدودیت‌هایی نیز برای او به بار می آورد، و چون در برابر فوائد بی شمار زندگی دسته جمعی ضرر این نوع محدودیت‌ها جزئی و ناچیز است.

لذا بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیت‌ها را پذیرفته است، و از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد به هم مربوط است، و به اصطلاح، افراد اجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند، حق نظارت در اعمال دیگران حق طبیعی و خاصیت زندگی دسته جمعی است، چنانچه این مطلب به طرز جالبی در حدیثی که سابقاً از پیامبر اکرم ﷺ نقل کردیم، آمده است.

بنابراین، انجام این فریضه نه تنها با آزادی‌های فردی مخالف نیست، بلکه وظیفه‌ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.

* * *

۶- آیا امر به معروف و نهی از منکر ایجاد هرج و مرج نمی‌کند؟

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که: هر گاه بنا شود همه مردم در وضع اجتماع دخالت کرده و بر اعمال یکدیگر نظارت کنند، هرج و مرج و برخوردهای مختلف در جامعه ایجاد می‌گردد، و با مسأله تقسیم وظائف و مسئولیت‌ها در اجتماع مخالف است.

در پاسخ این سؤال باید گفت: از بحث‌های گذشته این حقیقت روشن شد که امر به معروف و نهی از منکر دارای دو مرحله است:

مرحله نخست که جنبه عمومی دارد، شعاع آن محدود است، و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن و مانند آن تجاوز نمی‌کند، مسلماً یک اجتماع زنده، باید تمام نفراتش در برابر مفساد دارای چنین مسئولیتی باشند.

ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شئون حکومت اسلامی محسوب می‌شود، قدرت بسیار وسیعی دارد، به این معنی که اگر نیاز به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود باشد، این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.

بنابراین، با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر، و حدود و مقررات هر یک، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی‌شود، بلکه اجتماع از صورت یک جامعه مرده و فاقد تحرک بیرون آمده به یک جامعه زنده تبدیل می‌گردد.

* * *

۷- امر به معروف از خشونت جدا است!

در پایان این بحث تذکر این نکته نیز لازم است که باید در انجام این فریضه الهی و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد، دلسوزی و حسن نیت و پاکی هدف

را فراموش نکرد، و جز در موارد ضرورت از راه‌های مسالمت‌آمیز وارد شد، نباید انجام این وظیفه را مساوی با خشونت گرفت.

ولی متأسفانه بعضی افراد به هنگام انجام این وظیفه، در غیر مورد ضرورت، از راه خشونت آمیز وارد می‌شوند، و گاهی متوسل به الفاظ زشت و زننده می‌گردند، لذا می‌بینیم این نوع امر به معروف‌ها نه تنها اثر خوبی از خود نمی‌گذارد، که گاهی نتیجه معکوس هم می‌دهد، در حالی که روش پیامبر ﷺ و سیره ائمه هدی علیهم‌السلام نشان می‌دهد: آنها به هنگام اجرای این دو وظیفه، آنها را با نهایت لطف و محبت می‌آمیختند، و به همین دلیل، سرسخت‌ترین افراد به زودی در برابر آنها تسلیم می‌شدند.

در تفسیر «المنازل» در ذیل آیه چنین می‌خوانیم: جوانی خدمت پیامبر ﷺ آمده، عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا به من اجازه می‌دهی زنا کنم؟!

با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند.

ولی پیامبر با خونسردی و ملایمت فرمود: نزدیک بیا!

جوان نزدیک آمد، و در برابر پیامبر نشست.

حضرت با محبت از او پرسید: آیا دوست داری با مادر تو چنین کنند؟!

گفت: نه، فدایت شوم!

فرمود: همین طور مردم راضی نیستند با مادرانشان چنین شود.

آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟

گفت: نه، فدایت شوم.

فرمود: همین طور مردم درباره دخترانشان راضی نیستند.

بگو ببینم، آیا برای خواهرت می‌پسندی؟!

جوان مجدداً انکار کرد (و از سؤال خود به کلی پشیمان شد).

پیامبر سپس دست بر سینۀ او گذاشت و در حق او دعا کرده، عرض نمود:
 «خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامان او را از آلودگی به
 بی عفتی نگاه دار».

از آن به بعد منفورترین کار در نزد این جوان زنا بود!...^۱ این بود نتیجۀ
 ملایمت و محبت در نهی از منکر.

* * *

۱ - «مسند الشامیین طبرانی»، جلد ۲، صفحه ۱۳۹ (مؤسسه الرسالۃ) - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۹،
 صفحه ۱۶۱ (دار الفکر بیروت).

﴿ ۱۰۵ ﴾ **وَأَلَيْكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

ترجمه:

۱۰۵- و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ (آن هم) پس از آن که نشانه‌های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب عظیمی دارند.

تفسیر:

تفرقه و اختلاف ممنوع

در این آیه، مجدداً بحث پیرامون مسأله اتحاد و پرهیز از تفرقه و نفاق است.

این آیه، مسلمانان را از این که همانند اقوام پیشین - همچون یهود و نصاری - راه تفرقه و اختلاف پیش گیرند و عذاب عظیم برای خود بخرند را بر حذر می‌دارد، و در حقیقت آنها را به مطالعه تاریخ پیشینیان، و سرنوشت دردناک آنها پس از اختلاف و تفرقه، دعوت می‌کند.

می‌فرماید: «و مانند کسانی نباشید که پس از رسیدن نشانه‌های روشن پروردگار به آنها پراکنده شدند و اختلاف کردند و آنها عذاب عظیمی دارند» ﴿وَأَلَيْكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

اصرار و تأکید قرآن مجید در این آیات، درباره اجتناب از تفرقه و نفاق، اشاره به این است که این حادثه در آینده در اجتماع آنها وقوع خواهد یافت؛ زیرا

هر کجا قرآن در ترساندن از چیزی زیاد اصرار نموده اشاره به وقوع و پیدایش آن می‌باشد.

پیامبر اسلام ﷺ نیز این پیش‌بینی را قبلاً کرد و صریحاً به مسلمانان خبر داد که: «قوم یهود بعد از موسی ۷۱ فرقه شدند و مسیحیان ۷۲ فرقه و امت من بعد از من ۷۳ فرقه خواهند شد».^۱

ظاهراً عدد ۷۰ اشاره به کثرت است و به اصطلاح «عدد تکثیری» است نه «شمارشی» یعنی در میان یهود یک طایفه بر حق بودند و «طوائف زیادی» بر باطل، در میان مسیحیان طوائف باطل فزونی گرفتند و حق همچنان در یک طایفه بود، و در میان مسلمانان اختلافات باز هم فزونی خواهد گرفت.

طبق آنچه قرآن مجید اشاره کرده و پیغمبر اکرم ﷺ نیز خبر داده بود مسلمانان بعد از وفات او از طریق مستقیم - که یک راه بیش نبود - منحرف شدند در عقاید مذهبی و حتی در خود دین پراکنده گشتند و به تکفیر یکدیگر پرداختند، تا آنجا که در میان آنان، گاه شمشیر، و گاه سب و لعن حکومت می‌کرد. کار به جایی کشید که بعضی از مسلمانان، جان و مال همدیگر را حلال می‌دانستند و حتی به قدری میان آنان عداوت و دشمنی ایجاد شده بود که بعضی حاضر می‌شدند به کفار بیوندند و با برادران دینی خود جنگ کنند!

بدین ترتیب، اتحاد و وحدت، که رمز موفقیت مسلمانان پیشین بود به نفاق و اختلاف مبدل گشت، در نتیجه، زندگی سعادت‌مندانه آنان بیک زندگی شقاوت بار تبدیل شد، و عظمت دیرین خود را از دست دادند.

۱ - این روایت به طرق مختلف از شیعه و سنی نقل شده است از طریق شیعه در کتاب‌های: **خصال، معانی، احتجاج، امالی صدوق، اصل سلیم بن قیس و تفسیر عیاشی**، وارد شده است، و از طرق اهل تسنن نیز در کتاب‌های: **دَرُ الْمَنْثُور، جامع الاصول و ملل و نحل** نقل شده است. («بحار الانوار»، جلد ۲۸، صفحه ۳، ۴، ۱۳ و ۲۹ و جلد ۳۰، صفحه ۳۳۷).

اما عذاب آخرت - آن چنان که خدا در قرآن بیان کرده است - فوق العاده از این عذاب هم شدیدتر خواهد بود و در انتظار تفرقه اندازان و اختلاف گرایان است.

لذا در پایان آیه می فرماید: «کسانی که با بودن ادله روشن در دین، چنان اختلاف کنند به عذاب عظیم و دردناکی گرفتار می گردند» (وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

بی شک نتیجه فوری اختلاف و نفاق، ذلت و خواری است و سر ذلت و خواری هر ملت را در اختلاف و نفاق آنان باید جستجو کرد، جامعه ای که اساس قدرت و ارکان همبستگی های آن با تیشه های تفرقه در هم کوبیده شود، سرزمین آنان برای همیشه جولانگاه بیگانگان و قلمرو حکومت استعمارگران خواهد بود، راستی چه عذاب بزرگی است!

* * *

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ
 أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾
 وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾

ترجمه:

۱۰۶ - (آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره‌هائی سفید، و چهره‌هائی سیاه می‌گردد؛ اما آنها که صورت‌هایشان سیاه شده (به آنها گفته می‌شود): آیا بعد از ایمان، (و اخوت و برادری در سایه آن) کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می‌ورزیدید!

۱۰۷ - و اما آنها که چهره‌هایشان سفید شده، در رحمت خداوند خواهند بود؛ و جاودانه در آن می‌مانند.

تفسیر:

چهره‌های نورانی و تاریک

به دنبال هشدار که در آیات سابق درباره تفرقه، نفاق و بازگشت به آثار دوران کفر و جاهلیت داده شد، در این دو آیه به نتایج آنها اشاره می‌شود که چگونه کفر و تفرقه و نفاق و بازگشت به جاهلیت، موجب روسیاهی است؟ و چگونه اسلام و ایمان و اتحاد و صمیمیت موجب رو سفیدی است؟
 نخست می‌فرماید: «در روز رستاخیز چهره‌هائی نورانی و چهره‌هائی تاریک و سیاه خواهد بود» ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ﴾.

آن گاه می‌افزاید: به آنها که چهره‌هائی سیاه و تاریک دارند گفته می‌شود:

«چرا بعد از ایمان، راه کفر را پیمودید؟» و چرا بعد از اتحاد در پرتو اسلام، راه نفاق و جاهلیت را پیش گرفتید؟ پس اکنون بچشید عذاب را در برابر آنچه کفر ورزیدید» ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾.

ولی در مقابل آنها مؤمنان متحد، غرق در دریای رحمت الهی خواهند بود و جاودانه در آن زندگی آرام بخش به سر می‌برند.

بارها یادآور شده‌ایم که حالت و کیفیات زندگی انسان و پاداش و کیفرهای او در جهان دیگر، تجسمی از اعمال و روحیات و افکار او در این جهان است، و به تعبیر دیگر:

هر کاری که از انسان در این جهان سر می‌زند آثار وسیع و گسترده‌ای در روح انسان باقی می‌گذارد که در این دنیا ممکن است به آسانی درک نشود، ولی در رستاخیز، پس از دگرگونی‌ها و تکامل‌هایی که در آن رخ می‌دهد با واقعیت حقیقی خود جلوه می‌کند و چون در آنجا حاکمیت و تجلی روح بیشتر است آثار آن حتی در جسم منعکس خواهد شد.

همان طور که ایمان و اتحاد در این جهان مایهٔ رو سفیدی است، و به عکس، ملت پراکنده و بی‌ایمان، مردمی رو سیاهند، در جهان دیگر این رو سیاهی و رو سفیدی «مجازی» دنیا شکل «حقیقی» به خود می‌گیرد، و صاحبان آنها با چهره‌های سفید و درخشان، و یا سیاه و تاریک محشور می‌گردند.

در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره شده از جمله دربارهٔ کسانی که پشت سر هم مرتکب گناه می‌شوند می‌خوانیم: **كَانَمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا**: «گوئی صورت آنها را پاره‌های تاریک شب پوشانیده است»^۱.

و دربارهٔ آنهایی که بر خدا دروغ می‌بندند می‌فرماید: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ «در روز رستاخیز کسانی را که بر خدا دروغ بستند می‌بینی که چهره‌هایشان سیاه است»^۱!

و همهٔ اینها باز تابی است از اعمال آنها در دنیا.

* * *

سپس به نقطهٔ مقابل این گروه در آیهٔ بعد اشاره کرده، می‌فرماید: «اما آنها که چهره‌هایشان سفید و نورانی است در رحمت خداوند جاودانه می‌مانند» ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

آری، ایمان مایهٔ رو سفیدی در دنیا و آخرت و سبب آرمیدن در رحمت الهی در هر دو جهان است.

* * *

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٨﴾
 وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾

ترجمه:

۱۰۸ - اینها آیات خداست؛ که به حق بر تو می‌خوانیم، و خداوند (هیچ گاه) ستمی برای (احدی از) جهانیان نمی‌خواهد.
 ۱۰۹ - و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، مال اوست؛ و همه کارها، به سوی او باز گردانده می‌شود (و به فرمان اوست).

تفسیر:

خدا ستم نمی‌کند

این آیه به بحث‌های مختلف گذشته دربارهٔ اتحاد، اتفاق، ایمان و کفر و امر به معروف و نهی از منکر و نتایج و عواقب آنها اشاره کرده، می‌فرماید: «اینها آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم» ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ﴾.

سپس می‌افزاید: آنچه بر اثر تخلف از این دستورات دامنگیر افراد می‌شود، نتیجهٔ اعمال خود آنها است «و خداوند به هیچ کس ستم نمی‌کند» ﴿وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ﴾.

بلکه این آثار شوم همان است که با دست خود برای خود فراهم ساختند.

* * *

آیهٔ بعد در حقیقت مشتمل بر دو دلیل بر عدم صدور ظلم و ستم از ناحیهٔ

خدا است.

نخست این که خدائی که مالک تمام هستی و موجودات این جهان می باشد، ظلم و ستم از ناحیه او مفهومی ندارد، کسی به دیگری تعدی می کند که فاقد چیزی باشد که دیگران دارند.

به علاوه ظلم و ستم از ناحیه کسی مفهوم دارد که ممکن است بدون جلب رضایت او کاری صورت گیرد اما آن کس که تمام امور هستی از آغاز تا پایان به او باز می گردد و هیچ کس بدون اذن او نمی تواند کاری انجام دهد ظلم و ستم از ناحیه او ممکن نیست.

قرآن می گوید: «و (چگونه ممکن است خدا ستم کند در حالی که) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مال اوست و همه کارها به سوی او باز می گردد» و به فرمان اوست ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾.

* * *

﴿ ۱۱۰ ﴾ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ

ترجمه:

۱۱۰ - شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید؛ (چه این که) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب (به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان آورند، برای آنها بهتر است! (ولی تنها) عدۀ کمی از آنها با ایمانند؛ و بیشتر آنها فاسقند.

تفسیر:

باز هم دعوت به حق و مبارزه با فساد

در این آیه بار دیگر مسأله امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا مطرح شده است، و همان طور که در تفسیر آیه ۱۰۴ گفته شد، این آیه امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک وظیفۀ عمومی و همگانی ذکر می‌کند. در حالی که آیه گذشته یک مرحله خاص از آن را به عنوان یک وظیفۀ خصوصی و واجب کفائی بیان کرده است، که شرح آن را مبسوطاً ذکر کردیم. می‌فرماید: «شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند (چه این که) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید» ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾. نکته جالب توجه این که در این آیه مسلمانان به عنوان بهترین «امتی»

معرفی شده که برای خدمت به جامعه انسانی بسیج گردیده است. دلیل بهترین بودن آنها این ذکر شده که: «امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و ایمان به خدا دارند».

و این خود، می‌رساند که اصلاح جامعه بشری بدون ایمان و دعوت بحق و مبارزه با فساد ممکن نیست، و ضمناً از آن استفاده می‌شود: این دو وظیفه بزرگ، با وسعتی که در اسلام دارد در آئین‌های پیشین نبوده است. اما چرا این امت، بهترین امت‌ها باید باشد آن نیز روشن است؛ زیرا این امت پیرو آخرین ادیان آسمانی هستند و آخرین دین بر اساس حساب تکامل، کامل‌ترین آنها است.

در آیه فوق، به دو نکته دیگر باید توجه نمود:

نخست این که «**کُنتُمْ**» (بودید) به صورت فعل ماضی ذکر شده یعنی شما در گذشته بهترین امت بودید، درباره مفهوم این جمله، گرچه مفسران احتمالات زیادی داده‌اند ولی بیشتر به نظر می‌رسد، تعبیر به فعل ماضی برای تأکید است، و نظیر آن در قرآن مجید فراوان است که موضوعات مسلم، در شکل فعل ماضی ذکر می‌شود و آن را یک واقعیت انجام یافته معرفی می‌کند.

دیگر این که امر به معروف و نهی از منکر در اینجا بر ایمان به خدا مقدم شده و این نشانه اهمیت و عظمت این دو فریضه بزرگ الهی است.

به علاوه انجام این دو فریضه ضامن گسترش ایمان و اجرای همه قوانین فردی و اجتماعی می‌باشد و ضامن اجرا، عملاً بر خود قانون مقدم است.

از همه گذشته، اگر این دو وظیفه اجرا نگردد ریشه‌های ایمان در دل‌ها نیز سست می‌گردد، و پایه‌های آن فرو می‌ریزد، و به همین جهات بر ایمان مقدم شده است.

از این بیان نیز روشن می‌شود، مسلمانان تا زمانی یک «امت ممتاز» محسوب می‌گردند که دعوت به سوی نیکی‌ها و مبارزه با فساد را فراموش نکنند، و آن روز که این دو وظیفه فراموش شد، نه بهترین امتند و نه به سود جامعه بشریت خواهند بود.

ضمناً باید توجه داشت مخاطب در این آیه، عموم مسلمانان هستند، همان طور که سایر خطابات قرآن چنین است، و این که: بعضی احتمال داده‌اند: مخصوص مهاجران یا مسلمانان نخستین باشد، هیچگونه دلیلی ندارد. سپس اشاره می‌کند: مذهبی به این روشنی و قوانینی با این عظمت منافعش برای هیچ کس قابل انکار نیست.

بنابراین «اگر اهل کتاب (یهود و نصاری) ایمان آورند به سود خودشان است، اما متأسفانه تنها اقلیتی از آنها پشت پا به تعصب‌های جاهلانه زده‌اند و اسلام را با آغوش باز پذیرفته‌اند در حالی که اکثریت آنها از تحت فرمان پروردگار خارج شده» ﴿وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

و حتی بشاراتی که درباره پیامبر در کتب آنها بوده نا دیده انگاشته و بر کفر و عصبیت خود همچنان باقی مانده‌اند.

* * *

لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلْوَكُمْ يُولُوكُمْ الْأُدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ ﴿١١١﴾
 ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا تَقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ
 النَّاسِ وَ بَأُوْءِ بَعْضِ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ
 كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا
 عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ

ترجمه:

۱۱۱- اهل کتاب هرگز نمی‌توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر؛ و اگر با شما پیکار کنند، به شما پشت خواهند کرد (و شکست خواهند خورد)؛ سپس کسی آنها را یاری نمی‌کند.

۱۱۲- هر کجا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، (و تجدید نظر در روش ناپسند خود) و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)؛ و به خشم خدا، گرفتار شده‌اند، و مهر بیچارگی بر آنها زده شده؛ چرا که آنها به آیات خدا، کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن است که گناه کردند؛ و (به حقوق دگران) تجاوز می‌نمودند.

شان نزول:

هنگامی که بعضی از بزرگان روشن ضمیر یهود، همچون «عبدالله بن سلام» و یاران خود آئین پیشین را ترک گفته و به آئین اسلام گرویدند، جمعی از رؤسای یهود به نزد آنها آمده، زبان به سرزنش و ملامت آنان گشودند و حتی آنها

را تهدید کردند که: چرا آئین پدران و نیاکان خود را ترک گفته و اسلام آورده‌اند؟ آیات فوق به عنوان دل‌داری و بشارت به آنها و سایر مسلمانان نازل گردید.^۱

تفسیر:

دشمنان زبانی نمی‌رسانند

این آیه به مسلمانانی که از طرف قوم کافر خود تحت فشار قرار گرفته بودند و آنها را به خاطر پذیرفتن اسلام، نکوهش و احیاناً تهدید می‌کردند، بشارت می‌دهد که مخالفان هرگز نمی‌توانند زبانی به آنان برسانند، و زیان آنها بسیار جزئی و کم اثر خواهد بود، و از بدگویی زبانی و مانند آن تجاوز نمی‌کند.

این دو آیه در حقیقت متضمن چند پیشگویی و بشارت مهم به مسلمانان است که همه آنها در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واقع شد.

نخست می‌فرماید: «اهل کتاب هیچ گاه نمی‌توانند ضرر مهمی به شما (مسلمانان) برسانند، و زیان‌های آنها جزئی و زودگذر و دیر پای است» ﴿لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى﴾.

و می‌افزاید: «هر گاه در جنگ با شما رو به رو شوند، سرانجام شکست خواهند خورد و پیروزی نهائی از آن شما مسلمانان است و کسی به حمایت از آنان بر نخواهد خاست» ﴿وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ﴾.

* * *

در آیه بعد می‌فرماید: آنها هیچ گاه روی پای خود نمی‌ایستند، «مهر ذلت بر آنان خورده است و همواره ذلیل و بیچاره خواهند بود، هر کجا که باشند»

۱- «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۲ و جلد ۱۷، صفحه ۱۷۳- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی» و دیگر تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُتَفَوُّوا﴾ مگر این که در برنامه خود تجدید نظر کنند و راه خدا را پیش گیرند یا بدیگران متوسل شوند و موقتاً از نیروی آنها استفاده کنند.

طولی نکشید که این سه وعده و بشارت آسمانی در زمان خود پیامبر اسلام ﷺ تحقق یافت، و مخصوصاً یهود حجاز (بنی قریظه، بنی نضیر، بنی قینقاع، یهود خیبر و بنی المصطلق) پس از تحریکات فراوان بر ضد اسلام، مسلمانان در میدان‌های مختلف جنگ با آنها رو به رو شده، و سرانجام همگی شکست خورده و متواری گشتند.

﴿تُفَفُّوا﴾ در اصل، از ماده «تَفَفَّ» (بر وزن سقف) و ثقافت به معنی یافتن چیزی با مهارت است، و به هر چیزی که انسان با دقت و مهارت به آن دست یابد این واژه اطلاق می‌شود.

در جمله بالا قرآن مجید می‌گوید آنها در هر کجا یافت شوند مهر ذلت بر پیشانی آنها زده شده است!

گرچه در آیات فوق، تصریحی به نام یهود نشده اما از قرائنی که در این آیه و آیات سابق است و همچنین از قرینه آیه ۶۱ سوره «بقره» - که مشابه آیه مورد بحث است و در آن تصریح به نام یهود گردیده - استفاده می‌شود که این جمله در اینجا نیز درباره یهود است.

پس از آن در ذیل این جمله می‌فرماید: تنها در دو صورت است که می‌توانند این مهر ذلت را از پیشانی خود پاک کنند.

نخست: «بازگشت و پیوند با خدا، و ایمان به آئین راستین او» ﴿إِلَّا يَحْتَبِلُ مِنَ اللَّهِ﴾.

و دیگر «وابستگی به مردم و اتکاء به دیگران» ﴿وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ﴾.

گرچه دربارهٔ این دو تعبیر: «حَبْلٌ مِنَ اللَّهِ» و «حَبْلٌ مِنَ النَّاسِ» مفسران احتمالات متعددی داده‌اند اما آنچه گفته شد با معنی آیه از همه سازگارتر است؛ زیرا هنگامی که «حَبْلٌ مِنَ اللَّهِ» (ارتباط با خدا) در برابر «حَبْلٌ مِنَ النَّاسِ» (ارتباط با مردم) قرار گیرد، معلوم می‌شود منظور از آنها دو معنی متفاوت است، نه این که یکی از آنها به معنی ایمان آوردن و دومی به معنی امان و ذمه از طرف مسلمین باشد.

بنابراین خلاصهٔ مفهوم آیه چنین می‌شود:

یا باید در برنامهٔ زندگی خود تجدید نظر کنند، و به سوی خدا بازگردند و خاطره‌ای که از شیطنت و نفاق و کینه‌توزی، از خود در افکار دارند بشویند.

و یا از طریق وابستگی به این و آن، به زندگی نفاق آلود خود ادامه دهند.

سپس قرآن به ذلتی که یهود بدان گرفتار شده اشاره کرده، می‌فرماید: «و در خشم خدا مسکن گزیده‌اند، و مهر بیچارگی بر آنها زده شده» ﴿وَبَاؤُا۟ بِعَضْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ﴾.

«بأءوا» در اصل به معنی «مراجعت کردند، و منزل گرفتند» می‌باشد، و در اینجا کنایه از استحقاق پیدا کردن است، یعنی قوم یهود بر اثر خلافتکاری خود، مستحق مجازات الهی شدند و خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود انتخاب کردند.

«مسکنت» به معنی بیچارگی است، مخصوصاً بیچارگی شدید که راه نجات از آن مشکل باشد، و در اصل از مادهٔ «سکونت» گرفته شده؛ زیرا افراد مسکین کسانی هستند که بر اثر ضعف و نیاز، قادر بر حرکت و جنبشی از خود نمی‌باشند. ضمناً باید توجه داشت «مسکین» تنها به معنی نیازمند از نظر مال و ثروت نیست، بلکه هر نوع بیچارگی آمیخته با ضعف و ناتوانی در مفهوم آن داخل

است.

بعضی معتقدند: تفاوت «مسکنت» با «ذلت» این است که: «ذلت» جنبه تحمیلی از طرف دیگران دارد در حالی که «مسکنت» حالت «خود کم بینی درونی» خود شخص را می‌رساند.

به این ترتیب، جمله فوق می‌گوید: یهود بر اثر خلافکاری‌ها نخست از طرف دیگران مطرود شدند و به خشم خداوند گرفتار آمدند و سپس تدریجاً این موضوع به صورت یک صفت ذاتی در آمد به طوری که با تمام امکاناتی که دارند باز در خود یک نوع احساس حقارت می‌کنند، و به همین دلیل، در ذیل این جمله در آیه استثنائی دیده نمی‌شود.

در پایان آیه، دلیل این سرنوشت شوم یهود را بیان کرده، می‌فرماید: اگر آنها به چنین سرنوشتی گرفتار شدند، نه به خاطر نژاد و یا خصوصیات دیگر آنها است، بلکه به خاطر اعمالی است که مرتکب می‌شدند، زیرا:

اولاً - «آیات خدا را انکار می‌کردند» ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾.

ثانیاً - اصرار در کشتن رهبران الهی و پیشوایان خلق و نجات دهندگان بشر، یعنی انبیای الهی داشتند و «پیامبران را به ناحق می‌کشتند» ﴿وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ﴾.

و ثالثاً - آلوده انواع گناهان مخصوصاً ظلم و ستم و تعدی به حقوق دیگران و تجاوز به منافع سایر مردم بودند، و اگر چنین ذلیل شدند «به خاطر آن است که گناه می‌کنند و به حقوق دیگران تجاوز می‌نمایند» ﴿ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ﴾.

و مسلماً هر قوم و ملتی دارای چنین اعمالی باشند سرنوشتی مشابه آنها

خواهند داشت.

* * *

نکته:

تاریخ پر ماجرای یهود

تاریخ پر ماجرای یهود، آنچه را که در آیات فوق گفته شد، کاملاً تأیید می‌کند، وضع کنونی آنها نیز گواه بر این حقیقت است.

این که در آیات فوق خواندیم: **ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ**: «مُهر ذلت بر آنها زده شده است» یک حکم تشریحی نیست - آن چنان که بعضی از مفسران گفته‌اند - . بلکه یک فرمان تکوینی و حکم قاطع تاریخ است، که هر قومی غرق در گناه شوند، و تعدی به حقوق دیگران جزو برنامه آنها باشد، و در از بین بردن رهبران نجات بشریت کوشش داشته باشند، دارای چنین سرنوشتی خواهند بود.

مگر این که، در وضع خود تجدید نظر کنند، و از این راه بازگردند و یا با وابستگی‌هایی که به دیگران پیدا می‌کنند چند روزی به حیات خود، ادامه دهند. **حوادثی** که این روزها در کشورهای اسلامی می‌گذرد، و موضع‌گیری خاص صهیونیسم در برابر مسلمین و قرار گرفتن آنها در زیر چتر حمایت دیگران و عوامل گوناگونی که موجودیت آنها را تهدید می‌کند، همگی شاهد گویای واقعی است که از این آیات استفاده می‌شود.

شاید تجربیات تلخ گذشته، و حوادثی که اخیراً مسیر تاریخ آنها را عوض کرده، سبب شود که در برنامه‌های دیرین خود تجدید نظر کنند، و از در صلح و دوستی با اقوام دیگر در آیند، و زندگی مسالمت‌آمیزی با دیگران بر اساس احترام به حقوق آنها، و رفع تجاوز از آنان داشته باشند.

* * *

﴿ ۱۱۳ ﴾ لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ

وَهُمْ يَسْجُدُونَ

﴿ ۱۱۴ ﴾ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ

﴿ ۱۱۵ ﴾ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ

ترجمه:

- ۱۱۳ - آنها یکسان نیستند؛ از اهل کتاب، جمعیتی هستند که (به حق) قیام می‌کنند؛ و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند؛ در حالی که سجده می‌نمایند.
- ۱۱۴ - به خدا و روز واپسین ایمان می‌آورند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ و در انجام کارهای نیک، پیشی می‌گیرند؛ و آنها از صالحانند.
- ۱۱۵ - و آنچه از اعمال نیک انجام دهند، هرگز کفران نخواهد شد؛ (و پاداش شایسته آن را می‌بینند) و خدا از پرهیزکاران، آگاه است.

شان نزول:

می‌گویند: هنگامی که «عبدالله بن سلام» - از دانشمندان یهود - با جمع دیگری از آنها اسلام آوردند، یهودیان و مخصوصاً بزرگان آنها از این حادثه، بسیار ناراحت شدند، و در صدد بر آمدند آنها را متهم به شرارت سازند تا در انظار یهودیان، پست جلوه کنند، و عمل آنها سرمشقی برای دیگران نشود، لذا علمای یهود این شعار را در میان آنها پخش کردند که تنها جمعی از اشرار ما به

اسلام گرویده‌اند! اگر آنها افراد درستی بودند آئین نیاکان خود را ترک نمی‌گفتند و به ملت یهود خیانت نمی‌کردند، آیات فوق نازل شد و از این دسته دفاع کرد.^۱

تفسیر:

روح حق جوئی اسلام

به دنبال مذمت‌های شدیدی که در آیات گذشته از قوم یهود به عمل آمد، قرآن در این آیه، برای رعایت عدالت و احترام به حقوق افراد شایسته، و اعلام این حقیقت که همه آنها را نمی‌توان با یک چشم نگاه کرد، می‌گوید: «اهل کتاب همه یکسان نیستند، در برابر افراد تبه‌کار، کسانی در میان آنها یافت می‌شوند که در اطاعت خداوند و قیام بر ایمان ثابت قدمند» ﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ﴾.

صفت دیگر آنها این است که: «پیوسته در دل شب آیات خدا را تلاوت می‌کنند» ﴿يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آتَاءَ اللَّيْلِ﴾.^۲
و در پایان آیه از خضوع آنها یاد می‌کند و می‌فرماید: «و در برابر عظمت پروردگار به سجده می‌افتند» ﴿وَهُمْ يَسْجُدُونَ﴾.

* * *

و در آیه بعد، اضافه می‌کند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند» ﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.
«و به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام می‌کنند» ﴿وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾.

۱- «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۴، صفحه ۱۷۵، مؤسسة التاريخ العربی - «در المنتور»، جلد ۲، صفحه ۶۴، دار المعرفة، چاپخانه الفتح جدّه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.
۲- «آناء» در اصل، جمع «اناء» (بر وزن وفا) و «اناء» (بر وزن غنا) به معنی اوقات است.

«و در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می‌گیرند» ﴿وَأُولَئِكَ مِنْ الصَّالِحِينَ﴾ و بِالْخَيْرَاتِ ﴿.

و بِالْآخِرَةِ «آنها از افراد صالح و با ایمان هستند» ﴿وَأُولَئِكَ مِنْ الصَّالِحِينَ﴾. و به این ترتیب، قرآن از این که نژاد یهود را به کلی محکوم کند، و یا خون آنها را کثیف بشمرد، خودداری کرده، و تنها روی اعمال آنها انگشت می‌گذارد، و با تجلیل و احترام از افرادی که به اکثریت فاسد نیوستند و در برابر ایمان و حق تسلیم شدند به نیکی یاد می‌کند، و این روش اسلام است که در هیچ مورد مبارزه او، رنگ نژادی و قبیله‌ای ندارد، و تنها بر محور عقائد و اعمال و رفتار افراد دور می‌زند.

ضمناً از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که ستایش شدگان در این آیات منحصر به «عبدالله بن سلام» و همراهان او از قوم یهود نبودند، بلکه چهل تن از مسیحیان نجران و ۳۲ تن از مردم مسیحی حبشه، و ۸ تن از مردم روم که تا آن روز اسلام را پذیرفته بودند، مشمول این آیه می‌باشند^۱ و تعبیر اهل کتاب که تعبیر وسیعی است نیز گواه بر این مطلب است.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، که در حقیقت مکمل آیات قبل است، به عاقبت افراد صالح و با ایمان اشاره کرده، می‌فرماید: «این دسته از اهل کتاب در برابر اعمال نیکی که انجام می‌دهند، هرگز کفران نخواهد شد و پاداش شایسته خواهند داشت» ﴿وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا﴾.

یعنی هر چند در گذشته مرتکب خلاف‌هائی شده باشند اکنون که در روش خود تجدید نظر به عمل آورده و در صف متقین و پرهیزگاران قرار گرفته‌اند،

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۳ و جلد ۲۲، صفحه ۱۸.

نتیجه اعمال نیک خود را خواهند دید و هرگز از خدا، ناسپاسی نمی بینند!.

به کار بردن کلمه «کفر» در اینجا در برابر «شکر» است؛ زیرا شکر در اصل به معنی اعتراف به نعمت است و کفر و کفران به معنی انکار آن است یعنی خداوند هیچ گاه اعمال نیک آنها را نادیده نخواهد گرفت.

با این که خداوند به همه چیز آگاهی دارد، در پایان آیه فرموده است:

«خداوند از پرهیزکاران آگاه است» ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾.

گویا این تعبیر اشاره به آن است که افراد پرهیزگار با این که غالباً در اقلیت هستند، و مخصوصاً در میان یهودیان معاصر پیامبر ﷺ، اقلیت ضعیفی را تشکیل می دادند - و طبعاً باید چنین افراد قلیلی به چشم نیایند - اما از دیده تیزبین علم و دانش بی پایان پروردگار هرگز مخفی نمی مانند، و خداوند از آنها آگاه است، و اعمال نیک آنها، کم باشد یا زیاد، هرگز ضایع نمی شود.

* * *

﴿ ۱۱۶ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً
وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

﴿ ۱۱۷ ﴾ مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ
حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ
يُظَلِمُونَ

ترجمه:

۱۱۶ - کسانی که کافر شدند، هرگز نمی‌توانند در پناه اموال و فرزندان‌شان، از مجازات خدا در امان بمانند! آنها اصحاب دوزخند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند.
۱۱۷ - آنچه آنها در این زندگی پست دنیوی انفاق می‌کنند، همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده (و در غیر محل و وقت مناسب، کشت نموده‌اند)، بوزد و آن را نابود سازد. خدا به آنها ستم نکرده؛ بلکه آنها، خودشان به خویشان ستم می‌کنند.

تفسیر:

ثروت و فرزند

نقطهٔ مقابل افراد با ایمان و حق‌جو که وصف آنها در آیهٔ قبل آمد، افراد بی‌ایمان و ستم‌گری هستند که در این دو آیه توصیف شده‌اند:
نخست می‌فرماید: «آنها که راه کفر را پیش گرفتند هرگز نمی‌توانند در پناه ثروت و فرزندان متعدد خویش از مجازات خدا در امان بمانند» ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا.

زیرا در روز رستاخیز تنها اعمال پاک و نیت خالص و ایمان صادق به درد می خورد، نه امتیازات مادی این جهان چنان که در آیات ۸۸ و ۸۹ سوره «شعراء» آمده است: **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**: «در آن روز نه ثروت سودی می دهد و نه فرزندان * مگر آنها که با قلب سلیم در پیشگاه خدا حاضر شوند».

اما چرا در این آیه از میان امکانات مادی تنها اشاره به ثروت و فرزندان شده است؟

این به خاطر آن است که: مهمترین سرمایه های مادی:

یکی نیروی انسانی است که به عنوان فرزندان ذکر شده.

و دیگری سرمایه های اقتصادی می باشد. و بقیه امکانات مادی از این دو

سرچشمه می گیرند.

قرآن با صراحت می گوید: امتیازهای مالی، و قدرت جمعی، به تنهایی نمی تواند در برابر خداوند، امتیازی محسوب شود، و تکیه کردن بر آنها اشتباه است، مگر هنگامی که در پرتو ایمان و نیت پاک در مسیرهای صحیح به کار گرفته شوند در غیر این صورت «سرنوشت صاحبان آنها عذاب جاویدان خواهد بود» **﴿وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾**.

* * *

در آیه بعد، به بذل و بخششها و انفاقهای ریاکارانه آنها اشاره شده و

ضمن یک مثال جالب سرنوشت آن را تشریح کرده، می فرماید:

«مَثَلُ آنچه آنها در این زندگی انفاق می کنند، همانند باد سوزانی است که به

زراعت قومی بوزد - که بر خود ستم کرده اند (و در غیر محل یا وقت مناسب

کشت نموده‌اند) - و آن را نابود سازد» ﴿مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ﴾.

«صِرٌّ» و «اصرار» از یک ریشه هستند و به معنی بستن چیزی توأم با شدت می‌آید و در اینجا به معنی شدتی است که در باد باشد، خواه به شکل یک باد سوزان، و یا سرد و خشک کننده.

قرآن انفاق کردن کفار را به باد شدید و سوزان و یا فوق العاده سرد و خشک کننده‌ای تشبیه نموده که به کشت و زرع بوزد و آن را خشک کند، البته طبع باد و نسیم، احیا کننده است، نسیم بهاران شکوفه‌های را نوازش می‌دهد و غنچه‌ها را باز می‌کند، روح در کالبد درختان می‌دمد، و آنها را بارور می‌سازد.

انفاق نیز اگر از سرچشمه اخلاص و ایمان به وجود آید بسیار مفید و سودبخش است، هم مشکلات اجتماعی را حل می‌کند، و هم اثر اخلاقی عمیقی در نهاد احسان کننده باقی می‌گذارد و ملکات و فضائل اخلاقی را در قلب او بارور می‌سازد.

اما اگر باد و نسیم ملایم و احیا کننده تبدیل به طوفان مرگ‌بار و سوزنده و یا فوق العاده سرد گردید به هر گل و گیاهی که بوزد آن را می‌سوزاند و خشک می‌کند.

افراد بی‌ایمان و آلوده نیز چون انگیزه صحیحی در انفاق خود ندارند روح خودنمائی و ریاکاری همچون باد سوزان و خشک کننده‌ای بر مزرعه انفاق آنها می‌وزد و آن را بی‌اثر می‌سازد.

این گونه انفاق‌ها نه از نظر اجتماعی مشکلی را حل می‌کند (چون غالباً در غیر مورد مصرف می‌شود) و نه نتیجه اخلاقی برای انفاق کننده خواهد داشت. جالب توجه این که قرآن در آیه بالا می‌گوید: «حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ»

یعنی مرکز وزش و برخورد این باد سوزان و خشک کننده، زراعت کسانی است که به خود ستم کردند، اشاره به این که این زراعت کنندگان در انتخاب زمان و مکان زراعت، دقت لازم را به عمل نیاورده و بذر خود را یا در سرزمینی پاشیده‌اند که در معرض وزش چنین طوفان‌هایی بوده است.

و یا از نظر زمان، وقتی را انتخاب کرده‌اند که فصل وزش باد سموم بوده است، و به این ترتیب به خود ستم کرده‌اند.

افراد بی ایمان نیز در انتخاب زمان و محل انفاق، به خود ستم می‌کنند و سرمایه‌های خود را بی مورد بر باد می‌دهند.

از آنچه در بالا اشاره شد، با توجه به قرائنی که در آیه وجود دارد معلوم می‌شود این تشبیه در حقیقت در میان دو چیز است:

یکی تشبیه انفاق آنها به زراعت بی موقع و در غیر محل مناسب.

و **دیگری** تشبیه انگیزه‌های انفاق به بادهای سرد و سوزان.

و بنابراین آیه خالی از تقدیر نیست و معنی جمله «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ» این است که مثال انگیزه انفاق‌های آنها همچون باد خشک و سرد یا سوزانی است (دقت کنید).

جمعی از مفسران گفته‌اند: این آیه اشاره به اموالی می‌کند که دشمنان اسلام در راه کوبیدن این آئین صرف می‌کردند، و به وسیله آن دشمنان را بر ضد پیامبر اسلام ﷺ تحریک می‌نمودند.

و یا اموالی که یهودیان به دانشمندان خود در برابر تحریف آیات کتب آسمانی می‌دادند.

ولی روشن است: آیه یک معنی وسیع دارد که اینها و غیر اینها را شامل می‌شود.

در پایان آیه می فرماید: «خداوند به آنها ستمی نکرده، این خود آنها هستند که بر خویش ستم می کنند» ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾.

و سرمایه های خود را، بیهوده از بین می برند، زیرا عمل فاسد جز اثر فاسد چه نتیجه ای می تواند داشته باشد؟

* * *

﴿ ۱۱۸ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا
وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ
أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

﴿ ۱۱۹ ﴾ هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا
لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ
مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

﴿ ۱۲۰ ﴾ إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ
تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضْرُكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ
مُحِيطٌ

ترجمه:

۱۱۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید! آنها از هر گونه شرّ و فسادی درباره شما، کوتاهی نمی‌کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از دهان (و کلام) شان آشکار شده؛ و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهمتر است. ما آیات (و راه‌های پیشگیری از شرّ آنها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.

۱۱۹- شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید؛ اما آنها شما را دوست نمی‌دارند. در حالی که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید، هنگامی که شما را ملاقات می‌کنند (به دروغ) می‌گویند: «ایمان آورده‌ایم». اما هنگامی که تنها می‌شوند، از

شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را به دندان می‌گزند! بگو: «با همین خشمی که دارید بمیرید! خدا از (اسرار) درون سینه‌ها آگاه است».

۱۲۰ - اگر نیکی به شما برسد آنها را ناراحت می‌کند؛ و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد، خوشحال می‌شوند، (اما) اگر (در برابرشان) استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید، نقشه‌های (خائنانه) آنان، به شما زیانی نمی‌رساند؛ خداوند به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد.

شان نزول:

از «ابن عباس» نقل شده این آیات، هنگامی نازل شده، که عده‌ای از مسلمانان با یهودیان، - به سبب قرابت، یا همسایگی، یا حق رضاع، و یا پیمانی که پیش از اسلام بسته بودند - دوستی داشتند و به قدری با آنها صمیمی بودند که اسرار مسلمانان را به آنان می‌گفتند، بدینوسیله قوم یهود که دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند و به ظاهر خود را دوست مسلمانان قلمداد می‌کردند، از اسرار مسلمانان مطلع می‌شدند.

آیه نازل شد و به آن عده از مسلمانان هشدار داد که چون آنان در دین شما نیستند، نباید آنها را محرم اسرار خود قرار دهید؛ زیرا آنان درباره شما از هیچ شرّ و فساد کوتاهی نمی‌کنند، آنان می‌خواهند شما همیشه در رنج و عذاب باشید.^۱

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه ۱۱۸ همین سوره - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۱۸ - «جامع البیان» ابن جریر طبری، جلد ۴، صفحه ۸۲، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ.ق.

تفسیر:

بیگانگان را محرم اسرار خود نسازید

این آیه به دنبال آیاتی که مناسبات مسلمانان با کفار را بیان کرد، به یکی از مسائل حساس اشاره کرده و ضمن تشبیه لطیفی به مؤمنان هشدار می‌دهد، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از هم مسلکان خود، دوست و هم رازی انتخاب نکنید، و بیگانگان را از اسرار و رازهای درونی خود با خبر نسازید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا﴾.

«بَطَانَةٌ» در لغت، به معنی لباس زیرین است، و مقابل آن «ظَهَارَةٌ» به معنی لباس روئین می‌باشد. و در اینجا کنایه از «محرم اسرار» است.

و «خَبَالٌ» در اصل، به معنی از بین رفتن چیزی است، غالباً به زیان‌هایی که در عقل انسان اثر می‌گذارد، گفته می‌شود.

یعنی کفار شایستگی دوستی شما را ندارند، و نباید آنان دوست و محرم اسرار شما باشند. کفار در رساندن شر و فساد نسبت به مسلمانان کوتاهی نمی‌کنند.

هرگز سوابق دوستی و رفاقت آنها با شما مانع از آن نیست که به خاطر جدائی در مذهب و مسلک، آرزوی زحمت و زیان شما را در دل خود نپروانند، بلکه «پیوسته علاقه آنها این است که شما در رنج و زحمت باشید» ﴿وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ﴾.

آنها برای این که شما از مکنونات ضمیرشان آگاه نشوید، و رازشان فاش نگردد، معمولاً در سخنان و رفتار خود مراقبت می‌کنند، و با احتیاط و دقت حرف می‌زنند.

ولی با وجود این، «آثار عداوت و دشمنی از لابلای سخنان آنها آشکار

است» ﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾.

گاه به طور ناخودآگاه سخنانی بر زبان می‌آورند، که می‌توان گفت همانند جرقه‌ایست از آتش پنهانی دل‌های آنها، و می‌توانید از آن، به ضمیر باطن آنان پی ببرید.

این آیه حقیقتی را بیان می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام در سخنان خود توضیح فرموده است، آنجا که می‌فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ:» «هیچ کس در ضمیر باطن، رازی را پنهان نمی‌دارد، مگر این که از رنگ چهره و لابلای سخنان پراکنده و خالی از توجه او آشکار می‌شود»^۱. خلاصه این که: خداوند بدین وسیله طریقه شناسایی باطن دشمنان را نشان داده، و از ضمیر باطن و راز درویشان خبر می‌دهد، و می‌افزاید: «آنچه از عداوت و دشمنی در دل خود پنهان کرده‌اند، بمراتب از آنچه بر زبان می‌آورند بزرگ‌تر است» ﴿وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾.

سپس اضافه نموده: «ما برای شما این آیات را بیان کردیم، اگر در آن تدبیر کنید» ﴿قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾. به وسیله آن می‌توانید دوست خود را از دشمن خویش تمیز دهید، و راه نجات از شر دشمنان را پیدا کنید.

* * *

در آیه بعد می‌فرماید: «شما ای جمعیت مسلمانان! آنان را روی خویشاوندی و یا همجواری و یا به علل دیگر دوست می‌دارید، غافل از این که آنها شما را دوست نمی‌دارند، در حالی که شما به تمام کتاب‌هایی که از طرف خداوند نازل شده (اعم از کتاب خودتان و کتاب‌های آسمانی آنها) ایمان دارید»

﴿هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ﴾.

ولی آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند.

آن گاه، قرآن چهره اصلی آنها را معرفی کرده، می فرماید: «این دسته از اهل کتاب منافق هستند، چون با شما ملاقات کنند، می گویند: ما ایمان داریم و آئین شما را تصدیق می کنیم، ولی چون تنها شوند، از شدت کینه و عداوت و خشم سر انگشتان خود را به دندان می گیرند» ﴿وَإِذَا لَقُّوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغِیْظِ﴾.

ای پیامبر! «بگو: با همین خشمی که دارید، بمیرید!» ﴿قُلْ مُوتُوا بِغِیْظِكُمْ﴾، و این غصه تا روز مرگ دست از شما بر نخواهد داشت.

شما از وضع آنها آگاه نبودید، و خدا آگاه است؛ زیرا «خداوند از اسرار درون سینه‌ها با خبر است» ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، یکی از نشانه‌های کینه و عداوت آنها بازگو شده است که: «اگر فتح و پیروزی و پیش آمد خوبی برای شما رخ دهد، آنها ناراحت می شوند، و چنانچه حادثه ناگواری برای شما رخ دهد خوشحال می شوند» ﴿إِنْ تَمَسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِیْبْكُمْ سَيِّئَةٌ یَفْرَحُوا بِهَا﴾.

«اما اگر در برابر کینه‌توزی‌های آنها استقامت کنید، و پرهیزگار و خویشتن‌دار باشید، آنان نمی توانند به وسیله نقشه‌های خائنانه خود به شما لطمه‌ای وارد کنند، زیرا خداوند به آنچه می کنید کاملاً احاطه دارد» ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا یَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَیْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیْطٌ﴾.

بنابراین، از ذیل آیه استفاده می شود: در امنیت بودن مسلمانان در برابر نقشه‌های شوم دشمنان، مشروط به استقامت، هوشیاری و داشتن تقوا است، و

تنها در این صورت است که امنیت آنها تضمین گردیده است.

* * *

نکته:

هشدار به مسلمانان

خداوند در این آیه، به مؤمنان هشدار داده است، تا دشمنان خود را جزء خاصان خویش قرار ندهند و رازهای مسلمانان و نیک و بدشان را، در برابر این گروه آشکار نسازند، این اعلام خطر به صورت کلی و عمومی است و باید در هر زمان و در هر حال مسلمانان به این هشدار توجه کنند.

ولی متأسفانه بسیاری از پیروان قرآن از این هشدار غفلت ورزیده‌اند، و در نتیجه گرفتار نابسامانی‌های فراوان شده‌اند، هم اکنون در اطراف مسلمانان دشمنانی هستند که خود را به دوستی می‌زنند، و به ظاهر از مسلمانان طرفداری می‌کنند.

اما با کارهایی که از خود نشان می‌دهند، معلوم می‌شود دروغ می‌گویند، مسلمانان فریب ظاهر آنها را خورده به آنان اعتماد می‌کنند، در صورتی که آنان برای مسلمانان جز پریشانی، بیچارگی و تباهی چیزی نمی‌خواهند، و از ریختن خار بر سر راه آنها و به دشواری افکندن کار آنان، کوتاهی ندارند.

راه دور نرویم، در سال‌های اخیر مسلمانان در دو جنگ بزرگ با دشمنان خود درگیر شدند در جنگ نخست، شکست بسیار دردناکی خوردند، در حالی که در جنگ اخیر پیروزی درخشانی نصیب آنها شد، و تقریباً همه حوادث جهانی به نفع آنها تغییر یافت، افسانه وحشتناک و رعب‌آور شکست‌ناپذیری دشمن در همان روز نخست جنگ در صحرای «سینا» و ارتفاعات «جولان» برای همیشه مدفون گشت، و مسلمانان طعم پیروزی را برای نخستین بار در

سال‌های اخیر پوشیدند.

چه شد که در این مدت کوتاه این دگرگونی روی داد؟

پاسخ این سؤال نیازمند یک بحث طولانی است، ولی به طور قطع یکی از عوامل مؤثر آن شکست و این پیروزی این بود که در جنگ نخست، بیگانگان که حتی بعضی از آنها دم از دوستی می‌زدند، از نقشه‌های آنان با خبر بودند. **ولی** در جنگ اخیر هیچ کس جز دو سه نفر از سران کشورهای اسلامی از نقشه‌های آنها آگاهی نداشتند، و این خود یک رمز بزرگ پیروزی آنها و شاهد زنده‌ای بر عظمت این دستور آسمانی قرآن بود!

* * *

﴿ ۱۲۱ ﴾ وَإِذْ عَدُوَّتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ

عَلِيمٌ

﴿ ۱۲۲ ﴾ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۱۲۱ - و (به یاد آور) زمانی را که صبحگاهان، از میان خانواده خود، جهت انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان، بیرون رفتی! و خداوند شنوا و دانا است.

۱۲۲ - (و به یاد آور) زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از بین راه باز گردند)؛ و خداوند پشتیبان آنها بود؛ و افراد با ایمان، باید بر خدا توکل کنند!.

تفسیر:

آغاز نبرد احد

از اینجا آیاتی شروع می شود که درباره یک حادثه مهم و پر دامنه اسلامی یعنی جنگ «احد» نازل شده است؛ زیرا از قرائنی که در آیات فوق وجود دارد استفاده می شود این دو آیه، بعد از جنگ احد نازل شده و اشاره به گوشه ای از جریانات این جنگ وحشتناک می کند و بیشتر مفسران نیز بر همین عقیده اند.

در آغاز اشاره به بیرون آمدن پیامبر ﷺ از «مدینه» برای انتخاب لشکرگاه در دامنه کوه «احد» کرده، می فرماید: «ای پیامبر! به خاطر بیاور آن روز را که

صبحگاهان از «مدینه» از میان بستگان و اهل خود بیرون آمدی تا برای مؤمنان پایگاه‌هایی برای نبرد با دشمن آماده سازی» ﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ﴾.

در آن روز گفتگوهای زیادی در میان مسلمانان بود و همان طور که در شرح حادثه احد به زودی اشاره خواهیم کرد. درباره انتخاب محل جنگ و این که داخل «مدینه» بوده باشد یا بیرون «مدینه»، در میان مسلمانان اختلاف نظر شدید بود.

پیامبر ﷺ پس از مشورت کافی نظر اکثریت مسلمانان را - که جمع زیادی از آنان را جوانان تشکیل می دادند - انتخاب کرد و لشکرگاه را به بیرون شهر و دامنه کوه احد منتقل ساخت، و طبعاً در این میان، افرادی بودند که در دل، مطالبی پنهان می داشتند و به جهاتی حاضر به اظهار آن نبودند.

جمله آخر آیه به این معنی اشاره کرده می گوید: «خداوند هم سخنان شما را می شنید و هم از اسرار درون شما آگاه بود» ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

* * *

سپس به گوشه دیگری از این ماجرا اشاره کرده می فرماید: «در آن هنگام دو طایفه از مسلمانان تصمیم گرفتند که سستی به خرج دهند و از وسط راه به مدینه بازگردند» ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾.

که این دو طایفه طبق نقل تواریخ «بنو سلمه» از قبیله اوس و «بنو حارثه» از قبیله خزرج بودند.

علت این تصمیم، شاید این بود که آنها از طرفداران نظریه «جنگ در شهر» بودند و پیامبر با نظر آنها مخالفت کرده بود.

به علاوه چنان که خواهیم گفت: «عبدالله بن ابی سلول» با سیصد نفر از

یهودییانی که به لشکر اسلام پیوسته بودند بر اثر مخالفت پیامبر ﷺ با ماندن آنها در اردوگاه اسلام، به «مدینه» بازگشتند.

و همین موضوع، تصمیم آن دو طایفهٔ مسلمان را بر ادامهٔ راهی که در پیش گرفته بودند سست کرد.

اما چنان که از ذیل آیه استفاده می‌شود: آن دو طایفه به زودی از تصمیم خود بازگشتند، و به همکاری با مسلمانان ادامه دادند، لذا قرآن می‌گوید: «خداوند یاور و پشتیبان این دو طایفه بود و افراد با ایمان باید بر خدا تکیه کنند» ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

ضمناً باید توجه داشت: ذکر ماجرای «احد» به دنبال آیاتی که قبلاً دربارهٔ عدم اعتماد به کفار بود، اشاره به یک نمونهٔ زنده از این واقعیت است؛ زیرا همان طور که گفتیم و نیز بعداً مشروحاً خواهیم گفت، پیغمبر اجازه نداد یهودیانی که به ظاهر به حمایت او برخاسته بودند، در لشکرگاه اسلام بمانند؛ زیرا هر چه بود آنها بیگانه بودند و بیگانگان نباید محرم اسرار و تکیه‌گاه مسلمانان در آن شرایط حساس شوند.

* * *

نکته‌ها:

۱- سرچشمهٔ وقوع غزوهٔ احد

در اینجا لازم است قبلاً اشاره‌ای به مجموع حوادث احد گردد:

از روایات و تواریخ اسلامی چنین استفاده می‌شود، هنگامی که قریش در جنگ بدر شکست خوردند و با دادن هفتاد کشته، و هفتاد اسیر به «مکه» مراجعت کردند، ابو سفیان به مردم «مکه» اخطار کرد، نگذارند زنان بر کشته‌های بدر گریه کنند؛ زیرا اشک چشم، اندوه را از بین می‌برد، و عداوت و دشمنی را

نسبت به محمد از قلب‌های آنان زایل می‌کند.

ابو سفیان خود عهد کرده بود ما دام که از قاتلان جنگ بدر انتقام نگیرد، با همسر خود همبستر نشود!

به هر حال طایفه قریش با هر وسیله‌ای که در اختیار داشت، مردم را به جنگ با مسلمانان تحریک می‌کردند و فریاد «انتقام! انتقام!» در شهر «مکه» طنین‌انداز بود.

در سال سوم هجرت، قریش به با سه هزار سوار و دو هزار پیاده، به عزم جنگ با پیامبر ﷺ با تجهیزات کافی از «مکه» خارج شدند، و برای این که در میدان جنگ بیشتر استقامت کنند، بت‌های بزرگ و زنان خود را نیز با خود حرکت دادند.

* * *

۲- گزارش به موقع عباس

عباس عموی پیامبر هنوز اسلام نیاورده بود، و در میان قریش به کیش و آئین آنان باقی بود، ولی از آنجا که به برادرزاده خود، زیاد علاقمند بود، هنگامی که دید لشکر نیرومند قریش به قصد جنگ با پیامبر ﷺ از «مکه» بیرون آمد، بی‌درنگ نامه‌ای نوشت، و به وسیله مردی از قبیله «بنی غفار» به «مدینه» فرستاد.

پیک «عباس» به سرعت به سوی «مدینه» روان شد، هنگامی که پیامبر از جریان مطلع شد با «سعد بن ابی» ملاقات کرد و گزارش عباس را به او رساند، و حتی المقدور سعی می‌شد این موضوع مدتی پنهان بماند.

* * *

۳- پیغمبر ﷺ با مسلمانان مشورت می‌کند

در همان روز که نامه عباس به پیامبر ﷺ رسیده بود، به چند نفر از مسلمانان دستور داد به راه «مکه» و «مدینه» بروند و از اوضاع لشکر قریش اطلاعاتی به دست آورند.

طولی نکشید دو نیروی اطلاعاتی محمد ﷺ که برای کسب اطلاع رفته بودند، باز گشتند، و چگونگی قوای قریش را به پیغمبر ﷺ رساندند، و گفتند: این سپاه نیرومند تحت فرماندهی خود ابو سفیان است.

پیامبر ﷺ پس از چند روز، همه اصحاب و اهل «مدینه» را دعوت کرد و برای رسیدگی به این وضع، جلسه‌ای تشکیل داد، و موضوع دفاع را آشکارا با آنها در میان گذاشت.

آن‌گاه در این که: در داخل «مدینه» به پیکار دست زنند، و یا این که از شهر خارج شوند، با مسلمانان به مذاکره پرداخت.

عده‌ای گفتند: از «مدینه» خارج نشویم، و در کوچه‌های تنگ شهر با دشمن بجنگیم؛ زیرا در این صورت حتی مردان ضعیف و زنان و کنیزان نیز می‌توانند به لشکر کمک کنند.

«عبدالله بن اُبی» بعد از گفتن این سخنان اضافه کرد: ای رسول خدا! تا کنون هیچ دیده نشده است ما داخل حصارها و درون خانه خود باشیم، و دشمن بر ما پیروز شود!

این رأی به خاطر وضع خاص «مدینه» در آن روز مورد توجه پیغمبر ﷺ هم بود، او نیز می‌خواست در «مدینه» توقف کنند و در داخل شهر با قریش به مقابله پردازند.

ولی گروهی از جوانان و جنگجویان با این رأی مخالف بودند، «سعد بن

معاذ» و چند نفر از قبیلهٔ اوس، برخاسته، گفتند:

ای پیامبر! در گذشته کسی از عرب قدرت این که در ما طمع کند نداشته است، با این که ما در آن موقع مشرک و بت پرست بودیم. و هم اکنون که تو در میان ما هستی، چگونه می توانند در ما طمع کنند؟! نه، حتماً باید از شهر خارج شده با دشمن بجنگیم.

اگر کسی از ما کشته شود شربت شهادت نوشیده است.

و اگر هم کسی نجات یافت به افتخار جهاد در راه خدا نائل شده است.

این گونه سخنان و حماسه‌ها طرفداران خروج از «مدینه» را بیشتر کرد، به طوری که طرح «عبدالله بن ابی» در اقلیت افتاد.

خود پیغمبر ﷺ با این که تمایل به خروج از «مدینه» نداشت به این مشورت احترام گذاشت و نظریهٔ طرفداران خروج از «مدینه» را انتخاب کرد، با یک نفر از اصحاب برای مهیا کردن اردوگاه از شهر خارج شد و محلی را که در دامنهٔ کوه احد از جهت شرائط نظامی موقعیت حساسی داشت برای اردوگاه انتخاب فرمود.

* * *

۴- مسلمانان برای دفاع آماده می شوند

آن روز، جمعه بود که پیامبر ﷺ این مشورت را به عمل آورد، پس از آن برای ادای خطبهٔ نماز جمعه ایستاد، بعد از حمد و ثنای خداوند یکتا، مسلمانان را از نزدیک شدن سپاه قریش آگاه ساخت و فرمود:

«اگر شما با جان و دل برای جنگ آماده باشید و با چنین روحیه‌ای با دشمنان بجنگید خداوند به طور یقین پیروزی را نصیبتان می کند» و در همان روز با هزار نفر از مهاجر و انصار رهسپار اردوگاه شدند.

پیغمبر ﷺ شخصاً فرماندهی لشکر را بر عهده داشت، و قبل از آن که از «مدینه» خارج شوند دستور داد: سه پرچم ترتیب دهند، یکی را به مهاجران و دو تا را به انصار اختصاص داد.

پیامبر ﷺ فاصله میان مدینه و احد را پیاده پیمود، و در طول راه از صفوف لشکر سان می دید و به دست خود صفوف لشکر را مرتب و منظم می ساخت، تا در یک صف راست و مستقیم حرکت کنند.

مورخ معروف «حلبی» در کتاب خود می نویسد: پیغمبر اکرم ﷺ هنوز به احد نرسیده بود که ضمن بازدید از لشکر، گروهی را در میان آنها دید که هرگز ندیده بود، پرسید: اینها کیستند؟

عرض کردند: عده ای از یهودند که با «عبدالله ابن ابی» هم پیمان بوده اند، و بدین مناسبت به یاری مسلمانان آمده اند، حضرت تأملی کرد و فرمود: «برای جنگ با مشرکان از مشرکان نتوان یاری گرفت، مگر این که مسلمان شوند».

یهود این پیشنهاد را قبول نکردند، و همگی به «مدینه» باز گشتند، و به این ترتیب از قوای یک هزار نفری پیامبر ﷺ سیصد تن کم شد.^۱ ولی مفسران نوشته اند: چون با پیشنهاد «عبدالله ابن ابی» موافقت نشد، او در اثنای راه از همراهی پیامبر خودداری نمود، و با جمعی که تعدادشان بالغ بر سیصد نفر بود به «مدینه» بازگشتند.

به هر حال، پیامبر ﷺ پس از تصفیة لازم، با قوای خود که هفتصد نفر بودند به پای کوه احد رسید، بعد از ادای نماز صبح صفوف مسلمانان را آراست. «عبدالله ابن جبیر» را با پنجاه نفر از تیراندازان ماهر، مأمور ساخت در

۱- «سیره حلبی»، جلد ۲، جریان جنگ احد.

دهانه شکاف کوه قرار گیرند، و به آنها اکیداً توصیه کرد: در هر حال از جای خود تکان نخورند و پشت سر سپاه را حفظ کنند، و فرمود حتی اگر ما دشمن را تا «مکه» تعقیب کنیم و یا اگر دشمن ما را شکست داد و ما را تا «مدینه» مجبور به عقب‌نشینی کرد، باز هم از سنگرگاه خود دور نشوید.

از آن طرف «ابو سفیان»، «خالد بن ولید» را با دویست سرباز زبده، مراقب این گردنه کرد و دستور داد در کمین باشید، وقتی سربازان اسلام از این دره کنار کشیدند، بلافاصله لشکر اسلام را از پشت سر مورد حمله قرار دهید.

* * *

۵- جنگ شروع شد

دو لشکر در مقابل یکدیگر صف آرائی کرده، مهیای جنگ شدند، این دو سپاه هر کدام به نوعی مردان خود را به جنگ تشویق می‌کردند.

ابو سفیان، به نام بت‌های کعبه و جلب توجه زنان زیبا، جنگجویان خود را بر سر ذوق و شوق می‌آورد!

اما پیامبر اسلام ﷺ به نام خدا و مواهب الهی، مسلمانان را به جنگ تشویق می‌نمود.

اینک، صدای «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ» مسلمانان تمام جلگه و دامنه احد را پر کرده است.

و در طرف دیگر میدان، زنان و دختران قریش، برای تحریک عواطف و احساسات جنگجویان قریش، اشعاری را گویا با دف و نی می‌خواندند.

پس از شروع جنگ، مسلمانان با یک حمله شدید توانستند، لشگر قریش را در هم بشکنند، آنها پا به فرار گذاردند، و سربازان اسلام به تعقیب آنها پرداختند. «خالد بن ولید» که شکست قریش را قطعی می‌دانست خواست از راه دره،

مسلمانان را از پشت سر مورد حمله قرار دهد ولی تیراندازان، آنها را مجبور به عقب‌نشینی کردند.

این عقب‌نشینی قریش باعث شد جمعی از تازه مسلمانان به خیال این که دشمن شکست خورده است برای جمع‌آوری غنائم یک مرتبه پست‌های خود را ترک کنند، و حتی تیراندازانی که در بالای کوه ایستاده بودند، سنگر خود را ترک گفتند و به میدان جنگ ریختند.

هر قدر «عبدالله بن جبیر» دستور پیغمبر ﷺ را متذکر شد به جز عده کمی که عددشان حدود ده نفر بود، در جایگاه حساس خود نایستادند.

نتیجه مخالفت دستور پیامبر ﷺ این شد که: «خالد بن ولید» با دویست نفر دیگر که در کمین بودند چون شکاف کوه را از پاسداران خالی دیدند، به سرعت بر سر «عبدالله ابن جبیر» تاختند و او را با یارانش کشتند، و از پشت سر به لشکر اسلام حمله آوردند.

ناگهان مسلمانان خود را از هر طرف زیر شمشیر دشمن دیدند، نظم و هماهنگی آنها از میان رفت، فراریان لشکر قریش همین که اوضاع را چنین دیدند، برگشتند و مسلمانان را دایره‌وار در میان گرفتند. در همین موقع افسر شجاع اسلام حمزه سید الشهداء با بعضی دیگر از یاران شجاع پیامبر ﷺ شربت شهادت نوشیدند، و جز عده معدودی که پروانه‌وار اطراف رهبر خود را گرفته بودند، بقیه از وحشت پا به فرار گذاشتند.

در این جنگ خطرناک آن که بیش از همه فداکاری می‌کرد و هر حمله‌ای که از جانب دشمن به پیغمبر می‌شد دفع می‌نمود، علی ابن ابیطالب علیه السلام بود.

علی علیه السلام با کمال رشادت می‌جنگید، تا این که شمشیرش شکست، پیغمبر ﷺ شمشیر خود را که موسوم به «ذو الفقار» بود، به علی علیه السلام داد.

سرانجام پیغمبر ﷺ در جایی سنگر گرفت، و علی علیه السلام همچنان از او دفاع می کرد، تا آن که طبق نقل بعضی از مورخان بیش از شصت زخم به سر، صورت و بدن او وارد آمد، و در همین موقع بود که پیک وحی به پیامبر عرضه داشت: **ای محمد! معنای مواسات همین است، پیغمبر فرمود: «علی علیه السلام از من است و من از اویم»**.^۱

و جبرئیل افزود: و من هم از هر دو تایی شما!
امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر ﷺ پیک وحی را میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می گوید: **«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ»**^۲
 در این اثنا فریادی برخاست که: **محمد ﷺ کشته شد!**

* * *

۶- چه کسی با صدای بلند گفت محمد ﷺ کشته شد؟

بعضی از سیره نویسان می گویند: «ابن قمعه»، «مصعب» سرباز اسلامی را به گمان این که پیغمبر است با ضربه سختی از پای در آورده، سپس با صدای بلند فریاد زد: به «لات و عزی» سوگند که محمد ﷺ کشته شد!
 این شایعه خواه از طرف مسلمانان بوده، یا از طرف دشمن، بی گمان بنفع اسلام و مسلمین بود؛ زیرا دشمن به گمان این که محمد ﷺ کشته شد «احد» را بقصد «مکه» ترک گفت، و گر نه قشون فاتح قریش که شدیدترین کینه و دشمنی را نسبت به پیامبر ﷺ داشتند و بدین قصد هم آمده بودند که این دفعه از او انتقام بگیرند بدون کشتن آن حضرت احد را ترک نمی کردند.
 نیروی پنج هزار نفری قریش حتی نخواست پس از پیروزی در میدان جنگ

۱- «بحار الانوار»، جلد ۳۸، صفحه ۱۸۸- «کافی»، جلد ۸، صفحه ۱۱۰ و ۳۲۱، دار الکتب الاسلامیه.

۲- «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۹۷- «کافی»، جلد ۸، صفحه ۱۱۰، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحات ۵۴ و ۷۱ و ۷۲ و...

شب را به صبح برساند، همان دم راه «مکه» را پیش گرفت و حرکت کرد! خبر کشته شدن پیامبر ﷺ تزلزل بیشتری در جمعی از مسلمانان به وجود آورد، و آن عده از مسلمانان که در میدان جنگ بودند برای این که بقیه پراکنده نگردند و تزلزل و اضطراب آنان بر طرف شود پیغمبر ﷺ را بالای کوه بردند تا به مسلمانان نشان دهند که: پیغمبر زنده است، فراریان برگشتند و به دور حضرت جمع شدند.

پیغمبر ﷺ فراریان را ملامت می کرد که: چرا در چنان وضع خطرناک فرار کردید، مسلمانان با این که شرمنده بودند زبان به عذر گشوده، گفتند: ای رسول خدا! ما خیر قتل تو را شنیدیم و از شدت ترس فرار کردیم. بدین ترتیب، در جنگ احد نسبت به مسلمانان خسارات مالی و جانی فراوانی وارد شد، هفتاد تن از مسلمانان در میدان جنگ کشته شدند و عده‌ی زیادی مجروح افتادند.

اما مسلمانان از شکست، درس بزرگی آموختند که ضامن پیروزی آنها در میدان‌های آینده شد، و در آیات آینده بررسی وسیعی روی اثرات گوناگون این حادثه بزرگ - به خواست خدا - انجام خواهد شد.^۱

* * *

۱ - برای توضیح بیشتر در مورد جنگ احد، به «کامل ابن اثیر»، جلد ۱، صفحه ۵۴۷ به بعد (دار احیاء التراث العربی) و «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۱۴، باب غزوة احد و غزوة حمراء الاسد رجوع نمائید.

۱۲۳ وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
 ۱۲۴ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ
 الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ
 ۱۲۵ بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ
 بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ
 ۱۲۶ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا
 مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
 ۱۲۷ لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ
 ۱۲۸ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ
 ۱۲۹ وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ
 يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۱۲۳ - خداوند شما را در جنگ (بدر) یاری کرد؛ در حالی که شما ناتوان بودید. پس از
 (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، تا شکر نعمت او را به جا آورده باشید!
 ۱۲۴ - در آن هنگام که تو به مؤمنان می‌گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان،
 شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که (از آسمان) فرود می‌آیند، یاری کند»؟!
 ۱۲۵ - آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به
 سراغ شما بیاید، خداوند شما را با پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه‌هایی با خود دارند،

مدد خواهد داد!

۱۲۶- ولی اینها را خداوند فقط بشارت، و برای اطمینان خاطر شما قرار داده؛ و گرنه پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است!

۱۲۷- (این وعده را که خدا به شما داده،) برای این است که قسمتی از پیکر لشکر کافران را قطع کند؛ یا آنها را با ذلت برگرداند؛ تا مأیوس و ناامید باز گردند!

۱۲۸- هیچ گونه اختیاری (در باره عفو کافران، یا مؤمنان فراری از جنگ) برای تو نیست؛ مگر این که (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند؛ زیرا آنها ستمگرند.

۱۲۹- و آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) میبخشد؛ و هر کس را بخواهد، مجازات می کند؛ و خداوند آمرزنده مهربان است.

تفسیر:

مرحله خطرناک جنگ

پس از پایان جنگ احد، لشکر پیروز مشرکان به سرعت به سوی «مکه» بازگشت، ولی در اثنای راه این فکر برای آنها پیدا شد که چرا پیروزی خود را ناقص گذاردند؟

چه بهتر که به «مدینه» بازگردند، شهر را غارت کنند، و مسلمانان را در هم بکوبند، و اگر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم زنده باشد به قتل برسانند، و برای همیشه فکر آنها از ناحیه اسلام و مسلمین راحت شود.

به همین جهت فرمان بازگشت صادر شد و در حقیقت این خطرناکترین مرحله جنگ احد بود؛ زیرا مسلمانان به قدر کافی کشته و زخمی داده بودند، و طبعاً در آن حال هیچگونه آمادگی برای تجدید جنگ در آنها نبود.

و به عکس دشمن با روحیه نیرومندی می توانست این بار جنگ را از سر گیرد و نتیجه نهائی آن را پیش بینی کند.

این خبر به زودی به پیامبر ﷺ رسید و اگر شهادت فوق العاده و ابتکار بی نظیر او - که از وحی آسمانی مایه می گرفت - نبود، شاید تاریخ اسلام در همانجا پایان می یافت.

آیات فوق، درباره این مرحله حساس نازل گردیده، و به تقویت روحیه مسلمانان پرداخت، و به دنبال آن یک فرمان عمومی از ناحیه پیامبر برای حرکت به سوی مشرکان داده شد، و حتی مجروحان جنگ (و در میان آنها علی رضی الله عنه را که بیش از شصت زخم بر تن داشت) آماده پیکار با دشمن شده و از «مدینه» خارج شدند. این خبر به گوش سران قریش رسید و از این روحیه عجیب مسلمانان سخت به وحشت افتادند! آنها فکر می کردند شاید جمعیت تازه نفسی از «مدینه» به مسلمانان پیوسته اند، و ممکن است برخورد جدید نتیجه نهائی جنگ را به زیان آنها تغییر دهد.

لذا فکر کردند برای حفظ پیروزی خود، بهتر این است که به «مکه» بازگردند، همین کار انجام شد و به سرعت راه «مکه» را پیش گرفتند.

گفتیم: این آیات در حقیقت برای تقویت روحیه شکست خورده مسلمانان نازل گردید، و نخست در آن اشاره به پیروزی چشمگیر مسلمانان در میدان بدر^۱ شده تا با یادآوری آن خاطره، به آینده خویش دلگرم شوند، لذا می فرماید: «خداوند شما را در بدر پیروزی داد در حالی که نسبت به دشمن ضعیف، و از نظر عدّه و تجهیزات قابل مقایسه با آنها نبودید» ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ

۱- «بدر» در اصل نام مردی بود که در سرزمین میان «مکه» و «مدینه» چاه آبی داشت، به همین جهت آن سرزمین به نام او «بدر» نامیده شد، و از نظر ریشه لغت «بدر» به معنی پر و کامل است، لذا ما شب چهارده را «بدر» می نامند.

أَذَلَّتْهُ، عدد شما ۳۱۳ نفر با تجهیزات کم، و مشرکان بیش از هزار نفر و با تجهیزات فراوان بودند.^۱

«حال که چنین است، از مخالفت خدا پرهیزید، و از تکرار مخالفت فرمان پیشوای خود، یعنی پیامبر اجتناب کنید تا شکر نعمت‌های گوناگون او را به جای آورده باشید» ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

* * *

آن گاه خاطره یاری مسلمانان را در میدان بدر به وسیله فرشتگان یادآوری کرده، می‌گوید: «در آن هنگام که تو به مؤمنان می‌گفتی: آیا کافی نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار نفر از فرشتگان (که از آسمان) فرود می‌آیند، امداد کند؟» ﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ﴾.

* * *

«آری امروز هم اگر استقامت بخرج دهید، به استقبال سپاه قریش بشتابید، تقوا را پیشه کنید، و مانند روز گذشته، با فرمان پیامبر مخالفت ننمائید، اگر در این حال مشرکان به سرعت به سوی شما برگردند، خداوند به وسیله پنج هزار نفر از فرشتگان که همگی دارای نشانه‌های مخصوصی هستند شما را یاری خواهد کرد» ﴿بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾.^۲

* * *

۱- «کامل ابن اثیر»، جلد ۱، صفحه ۵۲۶ (دار احیاء تراث العربی) - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۴۴ و ۳۱۸.

۲- «فور» در اصل به معنی جوشش و غلیان دیگ و مانند آن است، و به همین جهت در کارهایی که به سرعت انجام می‌شود، این کلمه به کار می‌رود، زیرا همانند جوشش و زیر و رو شدن محتویات دیگ به زودی انجام یافته است.

«اما توجه داشته باشید اینها را خداوند فقط بشارت و برای اطمینان خاطر شما قرار داده، و گر نه پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است» ﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾، آری، آمدن فرشتگان به یاری شما، تنها برای تشویق، بشارت، اطمینان خاطر و تقویت روحیه شما است، و گر نه پیروزی تنها از ناحیه خداوندی است که بر همه چیز قادر و در همه کار حکیم است، هم راه پیروزی را می‌داند و هم قدرت بر اجرای آن را دارد.

* * *

گر چه مفسران در تفسیر آیه بعد گفتگوهای گوناگونی دارند، ولی با مسیری که ما در تفسیر آیات گذشته بکمک خود آیات و تواریخ موجود پیمودیم، تفسیر این آیه نیز روشن است، خداوند می‌فرماید: «این که به شما وعده داده شده است که فرشتگان را در برخورد جدید با دشمن به یاری شما بفرستد، برای این است که قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را قطع کند، و آنها را با ذلت و رسوائی باز گرداند» ﴿لَيَقْطَعَنَّ طَرْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتُهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ﴾. باید توجه داشت: «طَرْف» در آیه به معنی قطعه و «يَكْبِتُهُمْ» از ماده «كَبَت» به معنی بازگرداندن به زور و توأم با ذلت است.

در اینجا سؤالاتی در زمینه چگونگی یاری فرشتگان و حمایت آنها از مسلمانان و چگونگی این یاری پیش می‌آید، که به خواست خداوند پاسخ مشروح آن را در سوره «انفال» ذیل آیات ۷ تا ۱۲ خواهیم داد.

* * *

در تفسیر ششمین آیه این قسمت، میان مفسران سخن بسیار زیاد است، ولی این موضوع تقریباً مسلم است که آیه فوق، پس از جنگ احد نازل شده، و

مربوط به حوادث آن است، آیات سابق نیز این حقیقت را تأیید می‌کند. می‌فرماید: «هیچ گونه اختیاری (درباره عفو کافران، یا مؤمنان فراری از جنگ) برای تو نیست، مگر این که (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند؛ زیرا آنها ستمگرند» ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾.

و اما در مورد تفسیر آیه دو معنی بیش از همه جلب توجه می‌کند: نخست این که: این آیه جمله مستقلی را تشکیل می‌دهد و بنابراین جمله «أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» به معنی «إِلَّا أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» است و معنی آیه روی هم رفته چنین می‌شود: «درباره سرنوشت آنها کاری از دست تو ساخته نیست مگر این که خدا بخواهد آنها را ببخشد یا به خاطر ستمی که کرده‌اند مجازاتشان کند». و منظور از «آنها» کفاری می‌باشند که در این جنگ ضربه‌های سخت به مسلمانان وارد ساختند و حتی دندان و پیشانی پیغمبر ﷺ را شکستند. و یا مسلمانانی می‌باشند که از میدان جنگ فرار کردند، و پس از پایان جنگ پشیمان شدند و از پیغمبر تقاضای عفو کردند.

آیه می‌گوید: «عفو و بخشش یا مجازات و عذاب آنها به دست خدا است و پیامبر هم بدون اذن پروردگار کاری انجام نمی‌دهد».

تفسیر دیگر این که: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» جمله معترضه است و جمله «أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» عطف به جمله «أَوْ يَكْتُوبُهُمْ» می‌باشد، و این آیه دنباله آیه قبل محسوب می‌شود، در این صورت مجموع معنی دو آیه چنین خواهد بود: «خداوند وسائل پیروزی را در اختیار شما قرار خواهد داد، و یکی از چهار سرنوشت را برای کافران مقرر می‌سازد:

یا قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را از بین می‌برد.

یا آنها را به این وسیله مجبور به بازگشت می‌کند.
 یا آنها را در صورت شایستگی و توبه می‌بخشد.
 و یا آنها را به خاطر ظلمشان مجازات می‌کند.
 و خلاصه با هر دسته‌ای از آنها بر طبق حکمت و عدالت رفتار خواهد نمود،
 و تو درباره آنها پیش خود هیچگونه تصمیمی نمی‌توانی بگیری».

درباره علت نزول این آیه نیز، روایات متعددی نقل شده است از جمله پس
 از آن که دندان و پیشانی پیامبر ﷺ در جنگ احد شکست، و آن همه ضربات
 سخت بر پیکر مسلمین وارد شد، پیامبر از آینده مشرکان نگران گردید و پیش
 خود فکر می‌کرد چگونه این جمعیت قابل هدایت خواهند بود و فرمود: **كَيْفَ
 يُفْلِحُ قَوْمٌ فَعَلُوا هَذَا بِنَبِيِّهِمْ وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ:**
 «چگونه چنین جمعیتی رستگار خواهند شد که با پیامبر خود چنین رفتار
 می‌کنند در حالی که وی آنها را به سوی خدا دعوت می‌کند».^۱

در اینجا آیه فوق نازل شد و به پیامبر ﷺ دلداری داد که تو مسئول هدایت
 آنها نیستی بلکه تنها موظف به تبلیغ آنها می‌باشی.

* * *

آخرین آیه در حقیقت تأکیدی است برای آیه قبل، می‌فرماید: «آنچه در
 آسمان‌ها و زمین است از آن خداست، هر کس را بخواهد می‌بخشد و هر که را
 بخواهد عذاب می‌کند» ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ
 يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾.

بنابراین، آمرزش و مجازات به دست پیامبر نیست، بلکه به فرمان خداوندی
 است که حکومت آنچه در آسمان‌ها و زمین است، به دست او است، آفرینش از

۱- «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۱۰۲- «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۷۱، دار المعرفه.

او است، مالکیت، و تدبیر آنها نیز از آن او است.
 او است که می‌تواند گناهکاران را هر گاه صلاح ببیند ببخشد، و یا مجازات کند.

و در پایان آیه به رحمت و اسعه خداوند اشاره کرده، می‌گوید: در عین حال که مجازات او شدید است «او آمرزنده و مهربان است» ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.
 و رحمت او بر غضب او پیشی می‌گیرد.

بد نیست در اینجا به گفتار یکی از دانشمندان اسلامی که در عین فشرده بودن پاسخی است برای بعضی از سؤال‌ها، اشاره کنیم. مفسر عالی قدر «طبرسی» در ذیل آیه نقل می‌کند: از یکی از دانشمندان پرسیدند: خداوند با آن رحمت و اسعه و بی‌پایانش چگونه بندگان را به خاطر گناهان مجازات می‌کند؟ او در پاسخ گفت: «رحمت» خداوند، «حکمت» او را از بین نمی‌برد؛ زیرا رحمت او چون حس ترحم ما از احساسات و رقت قلب سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه رحمت او همیشه آمیخته با حکمت است، و حکمت ایجاب می‌کند، گناهکاران (جز در موارد خاصی) به مجازات برسند.

* * *

نکته‌ها:

۱- رفع اشتباه

مفسر معروف نویسنده «المنار» معتقد است این آیه درس بزرگی در زمینه استفاده از وسایل طبیعی برای پیروزی، به مسلمانان، می‌آموزد، و آن این که اگر خدا به آنها وعده پیروزی می‌دهد به این معنی نیست که مسلمانان وسایل طبیعی، تجهیزات نظامی، نقشه‌های جنگی و مانند آن را فراموش کنند و دست روی هم گذاشته همیشه در انتظار دعای پیغمبر برای پیروزی باشند.

لذا به پیغمبر ﷺ خطاب کرده می‌گوید: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» یعنی پیروزی به دست تو واگذار نشده، بلکه به فرمان خدا است، و خداوند برای آن سنی قرار داده است که باید از آنها استفاده کرد، (و دعا کردن پیغمبر اگر چه مؤثر و مفید است، ولی جنبه استثنائی دارد و مخصوص موارد معینی است).

گفتار این نویسنده در این قسمت اگر چه منطقی است، ولی با ذیل آیه که از توبه یا مجازات کفار بحث می‌کند به هیچ وجه سازگار نیست، و بنابراین نمی‌توان آن را تفسیر آیه دانست.

* * *

۲- این آیه که هر گونه اختیاری را از پیامبر ﷺ درباره عفو و بخشش یا مجازات مخالفان سلب می‌کند، هیچ گونه منافاتی با مؤثر بودن دعای پیامبر ﷺ و عفو و گذشت او، و شفاعت و مانند آن که از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود، ندارد؛ زیرا منظور از آیه فوق این است که: پیغمبر ﷺ مستقلاً هیچ کاری را نمی‌تواند انجام دهد، ولی به فرمان خدا و به اجازه او، هم می‌تواند ببخشد، هم در جای خود مجازات کند، و هم عوامل پیروزی را فراهم سازد، و حتی به اجازه پروردگار و اذن او می‌تواند همچون مسیح عَلَيْهِ السَّلَام مردگان را زنده کند.

کسانی که با جمله «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» خواسته‌اند توانائی پیامبر را بر این امر انکار کنند، در حقیقت آیات دیگر قرآن را فراموش کرده‌اند.

قرآن مجید در سوره «نساء» آیه ۶۴ می‌فرماید: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا:

«اگر آنها هنگامی که به خود ستم می‌کردند به سراغ تو می‌آمدند و استغفار می‌کردند و پیامبر نیز برای آنها از خدا طلب آمرزش می‌کرد خدا را توبه کننده (بخشنده) و مهربان می‌یافتند.»

طبق این آیه، استغفار پیامبر ﷺ یکی از عوامل بخشش گناه شمرده شده، و در بحث‌های آینده در ذیل آیات مناسب، باز هم در این زمینه توضیح خواهیم داد.

* * *

﴿ ۱۳۰ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ

﴿ ۱۳۱ ﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

﴿ ۱۳۲ ﴾ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

ترجمه:

۱۳۰- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا (و سود پول) را چند برابر نخورید! از

(مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، تا رستگار شوید!

۱۳۱- و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است!

۱۳۲- و خدا و پیامبر را اطاعت کنید، تا مشمول رحمت شوید!

تفسیر:

تحریم ربا خواری

آیات گذشته - چنان که دانستیم - درباره «غزوه احد» و حوادث مربوط به آن، و درس‌های گوناگونی است که مسلمانان از آن حادثه فرا گرفتند، ولی این سه آیه و شش آیه بعد از آن، محتوی یک سلسله برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی و تربیتی است.

در نخستین آیه روی سخن را به مؤمنان کرده، می‌فرماید: «ای کسانی که

ایمان آورده‌اید! ربا (و سود پول) را چند برابر نخورید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً﴾

می دانیم: روش قرآن در مبارزه با انحرافات ریشه دار اجتماعی این است که: تدریجاً زمینه سازی می کند، افکار عموم را تدریجاً به مفاسد آنها آشنا می سازد، و آن گاه که آمادگی برای پذیرفتن تحریم نهائی حاصل شد، قانون را به صورت صریح اعلام می نماید (مخصوصاً در مواردی که آلودگی به گناه زیاد و وسیع باشد). و نیز می دانیم: عرب، در زمان جاهلیت آلودگی شدیدی به ربا خواری داشت و مخصوصاً محیط «مکه» محیط رباخواران بود، و سرچشمه بسیاری از بدبختی های اجتماعی آنها نیز همین کار زشت و ظالمانه بود، به همین دلیل، قرآن برای ریشه کن ساختن رباخواری، حکم تحریم را در چهار مرحله بیان کرده است:

۱ - در آیه ۳۹ سوره «روم» نخست درباره ربا به یک پند اخلاقی قناعت شده، آنجا که می فرماید: **وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاً لِيَرْبُؤَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُؤَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ:**

«آنچه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فرونی یابد، نزد خدا فرونی نخواهد یافت، و آنچه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت است و) کسانی که چنین کنند دارای پاداش مضاعفند». و بدین طریق اعلام می کند تنها از دیدگاه افراد کوتاه بین است که ثروت رباخواران از راه سودگرفتن افزایش می یابد، اما در پیشگاه خدا چیزی بر آنها افزوده نمی شود، بلکه زکات و انفاق در راه خدا است که ثروت ها را افزایش می دهد.

۲ - در سوره «نساء» آیه ۱۶۱ ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود به عادت زشت رباخواری آنها اشاره کرده، می فرماید: **وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ:** «یکی دیگر از عادات بد آنها این بود که ربا می خوردند با این که از آن نهی شده بودند».

۳- در سوره «بقره» آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹ نیز هر گونه رباخواری به شدت ممنوع اعلام شده و در حکم جنگ با خدا ذکر گردیده است.

۴- و بالاخره در آیه مورد بحث، حکم تحریم ربا صریحاً ذکر شده، اما تنها به یک نوع از انواع ربا و نوع شدید و فاحش آن است اشاره شده است. در این آیه اشاره به تحریم **ربای فاحش** شده و با تعبیر «أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً» بیان گردیده است.

منظور از ربای فاحش این است که: سرمایه به شکل تصاعدی در مسیر ربا سیر کند یعنی سود در مرحله نخستین با اصل سرمایه ضمیمه شود و مجموعاً مورد ربا قرار گیرند، و به همین ترتیب در هر مرحله، «سود به اضافه سرمایه»، سرمایه جدیدی را تشکیل دهد، و به این ترتیب در مدت کمی از راه تراکم سود، مجموع بدهی بدهکار به چندین برابر اصل بدهی افزایش یابد و به کلی از زندگی ساقط گردد.

به **طوری** که از روایات و تواریخ استفاده می شود، در زمان جاهلیت معمول بود که اگر بدهکار در رأس مدت نمی توانست بدهی خود را پردازد از طلبکار تقاضا می کرد مجموع سود و اصل بدهی را به شکل سرمایه جدیدی به او قرض بدهد و سود آن را بگیرد! در عصر ما نیز در میان رباخواران این رباخواری بسیار ظالمانه فراوان است.

و در پایان آیه می فرماید: «تقوا پیشه کنید شاید رستگار شوید» ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

اگر می خواهید رستگار شوید باید تقوا را پیشه کنید و از این گناه یعنی رباخواری پرهیزید.

در آیه بعد، مجدداً روی حکم تقوا تأکید کرده، می‌گوید: «و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است» ﴿وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾. از تعبیر «کافران» استفاده می‌شود اصولاً رباخواری با روح ایمان سازگار نیست و رباخواران از آتشی که در انتظار کافران است سهمی دارند! و نیز استفاده می‌شود آتش دوزخ اصولاً برای کافران آماده شده و گناهکاران و عاصیان به همان مقدار که شباهت و هماهنگی با کافران دارند سهمی از آن خواهند داشت.

* * *

در سومین آیه تهدید آیه سابق را با تشویقی برای مطیعان و فرمانبرداران تکمیل می‌نماید، می‌فرماید: «فرمان خدا و پیامبر را اطاعت کنید و رباخواری را ترک گوئید تا مشمول رحمت الهی شوید» ﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾.

* * *

نکته:

چگونگی پیوند آیات قرآن

آیات گذشته - چنان که دانستیم - درباره «غزوه احد» و حوادث مربوط به آن، و درس‌های گوناگونی است که مسلمانان از آن حادثه فرا گرفتند، ولی سه آیه‌ای که تفسیر آن گذشت و شش آیه بعد، محتوی یک سلسله برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی و تربیتی است، و پس از این‌ها آیه، مجدداً حوادث مربوط به جنگ احد عنوان می‌گردد.

این طرز بیان ممکن است برای بعضی مایه تعجب گردد، ولی با توجه به یک اصل اساسی حقیقت امر روشن می‌شود، و آن این‌ها که:

قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که دارای فصول و ابوابی باشد و نظام تألیفی خاصی در میان ابواب و فصول آن در نظر گرفته شده باشد، بلکه قرآن کتابی است که در مدت بیست و سه سال «نجوماً» (تدریجاً) طبق نیازمندی‌های گوناگون تربیتی در زمان‌ها و اماکن مختلف نازل شده:

یک روز داستان احد پیش می‌آمد و برنامه‌های مختلف جنگی در ضمن آیات متعدد اعلام می‌گشت.

روز دیگر احساس نیاز به یک مسأله اقتصادی همچون ربا یا یک مسأله حقوقی مانند احکام ازدواج، یا یک مسأله تربیتی و اخلاقی مانند توبه، می‌شد و آیات متعددی طبق آن نازل می‌گشت.

از این سخن، چنین نتیجه گرفته می‌شود: ممکن است در بسیاری از موارد پیوند خاصی در میان آیات قبل و بعد نبوده باشد، و نباید مانند بعضی از مفسران در این گونه موارد اصراری در یافتن رابطه در میان آنها داشت.

نباید خود را به زحمت بیندازیم و در میان قضایائی که خداوند اتصال و ارتباطی نخواست با تکلف، وجه ارتباطی درست کنیم؛ زیرا این کار با روح قرآن و چگونگی نزول آن در حوادث مختلف و طبق نیازمندی‌های گوناگون در شرایط و ظروف جداگانه، سازش ندارد.

البته تمام سوره‌ها و آیات قرآن از یک نظر به هم مربوطند و آن این که همگی یک برنامه انسان‌سازی و تربیتی را در یک سطح عالی تعقیب می‌کنند و برای ساختن یک جامعه آباد، آگاه، امن و امان و پیشرفته از نظر مادی و معنوی نازل شده‌اند.

بنابراین، اگر آیات نه گانه فوق رابطه خاصی با آیات قبل و بعد ندارد به همین دلیل است.

﴿ ۱۳۳ ﴾ وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

ترجمه:

۱۳۳ - و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمان‌ها و زمین است؛ و برای پرهیزگاران آماده شده است.

تفسیر:

مسابقه در مسیر سعادت

به دنبال آیات گذشته که بدکاران را تهدید به مجازات آتش، و نیکوکاران را تشویق به رحمت الهی می‌کرد، در این آیه کوشش و تلاش نیکوکاران را تشبیه به یک مسابقه معنوی کرده که هدف نهائی آن آمرزش الهی و نعمت‌های جاویدان بهشت است، می‌فرماید: «برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان بر یکدیگر سبقت بگیرید» ﴿ وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ﴾.

«سارِعُوا» از «مسارعت» به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن از یکدیگر در رسیدن به یک هدف است، که در کارهای نیک، قابل ستایش، و در کارهای بد، نکوهیده است.

در حقیقت قرآن در اینجا از یک نکته روانی استفاده کرده، و آن این که انسان برای انجام دادن یک کار اگر تنها باشد معمولاً کار را بدون سرعت و به طور عادی شروع و انجام می‌دهد، ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد، آن هم مسابقه‌ای که جایزه باارزشی برای آن تعیین شده، تمام نیرو و انرژی خود را به

کار می‌گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می‌تازد. و اگر می‌بینیم هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به هر مقام معنوی، بدون آموزش و شستشوی از گناه ممکن نیست، نخست باید خود را از گناه شست، سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد!

دومین هدف این مسابقه معنوی، بهشت قرار داده شده، «بهشتی که وسعت آن، پهنه آسمان‌ها و زمین است» ﴿وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ﴾. باید توجه داشت مراد از «عَرْض» در آیه فوق، اصطلاح هندسی آن در مقابل «طول» نیست، بلکه به معنی لغوی آن یعنی «وسعت» می‌باشد.

در آیه ۲۱ سوره «حدید» همین تعبیر با تفاوت مختصری دیده می‌شود: سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: «برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، به پیش تازید».

در این آیه به جای «مسارعت» صریحاً کلمه «مسابقه» ذکر شده و «سما» به صورت مفرد با الف و لام جنس آمده که در اینجا معنی عموم می‌دهد، و از «کاف تشبیه» استفاده شده است.

به این معنی که آیه مورد بحث، صریحاً می‌گوید: «وسعت بهشت همان وسعت آسمان‌ها و زمین است» ولی در سوره «حدید» می‌گوید: «وسعت آن مانند وسعت آسمان و زمین می‌باشد» و هر دو تعبیر یک معنی را می‌رساند.

و در پایان آیه تصریح می‌کند: «این بهشت، با آن عظمت، برای پرهیزگاران آماده شده است» ﴿أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾. اکنون این سؤال پیش می‌آید:

اولاً: آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده و وجود خارجی دارند یا بعداً در پرتو اعمال مردم ایجاد می‌شوند؟
ثانیاً: اگر آنها آفریده شده‌اند جای آنها کجا است؟ (با توجه به این که قرآن می‌گوید وسعت بهشت به اندازه آسمان‌ها و زمین است).

* * *

نکته‌ها:

۱- آیا بهشت و دوزخ الآن موجودند؟

اکثر دانشمندان اسلامی معتقدند: این دو هم اکنون وجود خارجی دارند و ظواهر آیات قرآن نیز این نظر را تأیید می‌کند، به عنوان نمونه:
الف - در آیه مورد بحث و در آیات فراوان دیگری تعبیر به **أُعِدَّتْ**: «مهیا شده» یا تعبیرات دیگری از همین ماده، گاهی در مورد بهشت و گاهی دربارهٔ دوزخ، آمده است.^۱

از این آیات استفاده می‌شود بهشت و دوزخ هم اکنون آماده شده‌اند اگر چه بر اثر اعمال نیک و بد انسان‌ها توسعه می‌یابند (دقت کنید).

ب - در آیات مربوط به معراج در آیات ۱۳ تا ۱۵ سورة «و النجم» می‌خوانیم: **وَلَقَدْ رَأَهُ نَزَلَةً أُخْرَىٰ * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ:** «بار دیگر پیامبر جبرئیل را نزد «سدره المنتهی» در آنجا که بهشت جاویدان قرار داشت مشاهده کرد».

این تعبیر گواه دیگری بر وجود فعلی بهشت است.

ج - در سورة «تکواثر» آیات ۵، ۶ و ۷ می‌فرماید: **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ:**

۱- به این آیات، توبه، ۸۹ و ۱۰۰ - فتح، ۶ - بقره، ۲۴ - آل عمران، ۱۳۱ و ۱۳۳ و حدید، ۲۱ مراجعه شود.

«اگر علم یقین داشتید * دوزخ را مشاهده می کردید * سپس به عین یقین آن را می دیدید».

در روایات مربوط به معراج و روایات دیگر نیز نشانه‌های روشنی بر این مسأله دیده می شود.^۱

* * *

۲- بهشت و دوزخ در کجا هستند؟

به دنبال بحث فوق این بحث پیش می آید که اگر این دو هم اکنون موجودند در کجا هستند؟

پاسخ این سؤال را از دو راه می توان داد:

نخست این که: بهشت و دوزخ در باطن و درون این جهانند. ما این آسمان و زمین و کرات مختلف را با چشم خود می بینیم اما عوالمی که در درون این جهان قرار دارند نمی بینیم و اگر دید و درک دیگری داشتیم هم اکنون می توانستیم آنها را ببینیم.

در این عالم موجودات بسیاری هستند که امواج آنها با چشم ما قابل درک نیستند، آیه «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» که در بالا اشاره شد نیز گواه این حقیقت است.

از **پاره‌ای** از احادیث نیز استفاده می شود: بعضی از مردان خدا درک و دیدی در این جهان داشتند که، بهشت و دوزخ را نیز با چشم حقیقت بین خود می دیدند.

* * *

۱- باید توجه داشت: بهشت جهان دیگر که اکنون مورد بحث است غیر از بهشتی است که آدم عَلَيْهِ السَّلَام در آن بود و قبل از آفرینش آدم وجود داشت.

۳- مثال برای تقریب به ذهن

برای این موضوع می توان مثالی ذکر کرد:

فرض کنید فرستنده نیرومندی در یک نقطه زمین وجود داشته باشد که به کمک ماهواره های فضائی امواج آن به سراسر زمین پخش شود و به وسیله آن نغمه دل انگیز تلاوت قرآن با صدائی فوق العاده دلنشین و روحپرور در همه جا پخش گردد.

و در نقطه دیگری از زمین فرستنده دیگری با همان قدرت وجود داشته باشد که صدائی فوق العاده گوش خراش و ناراحت کننده روی امواج دیگری در همه جا پراکنده شود.

هنگامی که ما در یک مجلس عادی نشسته ایم، صدای گفتگوی اطرافیان خود را می شنویم، اما از آن دو دسته امواج «روح پرور» و «آزار دهنده» که در درون محیط ما است و همه جا را پر کرده است هیچ خبری نداریم.

ولی اگر دستگاه گیرنده ای می داشتیم که موج آن با یکی از این دو فرستنده تطبیق می کرد فوراً در برابر ما آشکار می شدند، گر چه دستگاه شنوائی ما در حال عادی از درک آنها عاجز است.

این مثال گرچه از جهاتی رسا نیست ولی برای مجسم ساختن چگونگی وجود بهشت و دوزخ در باطن این جهان مؤثر به نظر می رسد.

دیگر این که: عالم آخرت و بهشت و دوزخ، محیط بر این عالم است، و به - اصطلاح این جهان در شکم و درون آن جهان قرار گرفته، درست همانند عالم جنین که در درون عالم دنیا است؛ زیرا می دانیم عالم جنین برای خود عالم مستقلی است، اما جدای از این عالمی که ما در آن هستیم نیست، بلکه در درون آن واقع شده است، عالم دنیا نیز نسبت به عالم آخرت، همین حال را دارد، یعنی

در درون آن قرار گرفته است.

و اگر می‌بینیم قرآن می‌گوید وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان‌ها و زمین است به خاطر آن است که انسان چیزی وسیع‌تر از آسمان و زمین نمی‌شناسد تا مقیاس سنجش قرار داده شود.

لذا قرآن برای این که وسعت و عظمت بهشت را ترسیم کند آن را به پهنه آسمان‌ها و زمین تشبیه کرده است، و چاره‌ای غیر از این نبوده، همان طور که اگر کودکی که در شکم مادر قرار دارد عقل می‌داشت و می‌خواستیم با او سخن بگوئیم باید با منطقی صحبت کنیم که برای او در آن محیط قابل درک باشد.

* * *

از آنچه گفتیم پاسخ این سؤال نیز روشن شد که: اگر وسعت بهشت به اندازه زمین و آسمان‌ها است پس دوزخ کجا است؟

زیرا طبق پاسخ اول دوزخ نیز در درون همین جهان قرار گرفته و وجود آن در درون این جهان منافاتی با وجود بهشت در درون آن ندارد (همان طور که در مثال امواج فرستنده صوتی ذکر شد).

و اما طبق پاسخ دوم که بهشت و دوزخ محیط بر این جهان باشند جواب باز هم روشن‌تر است؛ زیرا دوزخ می‌تواند محیط بر این جهان باشد و بهشت محیط بر آن، و از آن هم وسیع‌تر.

* * *

﴿۱۳۴﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ

عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

﴿۱۳۵﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا

لِدُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَعْفُرِ الدُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا

وَهُمْ يَعْلَمُونَ

﴿۱۳۶﴾ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ

ترجمه:

۱۳۴ - همان‌ها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو

می‌برند؛ و از خطای مردم در می‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۱۳۵ - و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا

می‌افتند؛ و برای گناهان خود، طلب آمرزش می‌کنند - و کیست جز خدا که گناهان را

بخشد؟ - و برگناه، اصرار نمی‌ورزند، با این که می‌دانند.

۱۳۶ - آنها پاداششان آمرزش پروردگار، و بهشت‌هایی است که از زیر درختانش،

نهرها جاری است؛ جاودانه در آن می‌مانند؛ چه نیکو است پاداش اهل عمل!

تفسیر:

سیمای پرهیزگاران

از آنجا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزگاران داده شد، در این

آیه پرهیزگاران را معرفی می‌کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی آنها را ذکر می‌نماید:

در مورد نخستین صفت می‌فرماید: «آنها در همه حال انفاق می‌کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند» ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾.

آنها با این عمل ثابت می‌کنند روح کمک به دیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و به همین دلیل، تحت هر شرایطی اقدام به این کار می‌کنند. روشن است: انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می‌کنند، نشان می‌دهند این صفت در آنها ریشه دار است.

ممکن است گفته شود: انسان در حال تنگدستی چگونه می‌تواند انفاق کند؟ پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا:

اولاً - افراد تنگدست نیز به مقدار توانائی می‌توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند.

ثانیاً - انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هر گونه موهبت خدادادی را شامل می‌شود، خواه مال و ثروت باشد، یا علم و دانش، یا مواهب دیگر. و به این ترتیب، خداوند می‌خواهد روح گذشت، فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذائل اخلاقی فراوانی که از «بخل» سرچشمه می‌گیرد بر کنار بمانند.

آنها که انفاق‌های کوچک را در راه خدا ناچیز می‌انگارند برای این است که: هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند.

و گر نه اگر همین کمک‌های جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل یک

مملکت، اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی به وسیله آن می‌توانند انجام دهند.

علاوه بر این، اثر معنوی و اخلاقی انفاق، بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می‌شود.

جالب توجه این که در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران «انفاق» ذکر شده؛ زیرا این آیات، نقطه مقابل صفاتی را که درباره رباخواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می‌کند.

افزون بر آن، گذشت از مال و ثروت، آن هم در حال خوشی و تنگدستی روشن‌ترین نشانه مقام تقوا است.

نسبت به دومین صفت می‌فرماید: «آنها بر خشم خود مسلطند، خشم خود را فرو می‌نشانند» ﴿وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾.

«**كَظَمَ**» در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد، و به طور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پیر می‌شوند، و از اعمال آن خودداری می‌نمایند به کار می‌رود.

«**غَيْظٌ**» به معنی شدت غضب، حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملازمات به انسان دست می‌دهد.

حالت خشم و غضب از خطرناک‌ترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمایی می‌کند، و بسیاری از جنایات و تصمیم‌های خطرناک که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را پردازد در چنین حالی انجام می‌شود، و لذا در آیه فوق دومین صفت برجسته پرهیزکاران را فرو بردن خشم معرفی کرده است.

پیغمبر اکرم می فرماید: **مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ اِنْفَاذِهِ مَلَآهُ اللّٰهُ اَمْنًا وَ اِيْمَانًا**: «آن کس که خشم خود را فرو ببرد با این که قدرت بر اعمال آن دارد، خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند»^۱.

این حدیث، می رساند فرو بردن خشم، اثر فوق العاده ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.

و در سومین توصیف می فرماید: «آنها از خطای مردم می گذرند» ﴿وَالْغَافِقِينَ عَنِ النَّاسِ﴾.

فرو بردن خشم، بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست؛ زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید «کظم غیظ» توأم با «عفو و بخشش» گردد.

لذا به دنبال صفت عالی خویشتن داری و فرو بردن خشم، مسأله عفو و گذشت را بیان نموده، البته منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می شود.

و در چهارمین توصیف می فرماید: «خداوند نیکوکاران را دوست می دارد» ﴿وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.
یعنی اینها نیکوکارانند.

در اینجا اشاره به مرحله عالی تر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته اند و آن این است که: انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید، بلکه با نیکی کردن

۱- «کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۱۰، حدیث ۷، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۱۷۷ و ۱۷۸ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۳۰۳ و جلد ۶۸، صفحه ۴۱۰، ۴۱۷ و ۴۲۵.

در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند، به طوری که در آینده چنان صحنه‌ای تکرار نشود.

به طور خلاصه نخست، دستور به خویشتن‌داری در برابر خشم، پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس دستور به شستن قلب طرف می‌دهد. در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می‌خوانیم: یکی از کنیزان امام علی بن الحسین علیه السلام به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام علیه السلام از روی خشم سر بلند کرد، کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ».

امام علیه السلام فرمود: خشم خود را فرو بردم.

عرض کرد: «وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ».

فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد.

او مجدداً گفت: «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم.^۱

این حدیث شاهد زنده‌ای است بر این که سه مرحله مزبور هر کدام مرحله‌ای عالی‌تر از مرحله قبل است.

* * *

پس از آن، در آیه بعد به پنجمین صفت از صفات پرهیزکاران اشاره کرده، می‌گوید: «و هنگامی که مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند (هر چه

۱ - به تفسیر «دَرِّ الْمُنْتَوِرِ» و «نور الثقلین» در ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱، صفحه ۳۴۵ (چاپ آل‌البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۴۶، صفحه ۶۷ و جلد ۶۸، صفحه ۴۱۳ و جلد ۷۷، صفحه ۳۲۹.

زودتر) به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود آمرزش می‌طلبند» ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾.

«فَاحِشَةً» از مادهٔ فحش و فحشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد؛ زیرا در اصل به معنی «تجاوز از حد» است که هر گناهی را شامل می‌شود.

در آیهٔ فوق اشاره به این صفت از صفات پرهیزکاران شده که آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته، اگر مرتکب گناهی شوند، به زودی به یاد خدا می‌افتند و توبه می‌کنند و هیچ‌گاه اصرار بر گناه نمی‌ورزند.

از تعبیر این آیه چنین استفاده می‌شود: انسان تا به یاد خدا است، مرتکب گناه نمی‌شود، آن‌گاه مرتکب گناه می‌شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فراگیرد.

اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار دیری نمی‌پاید، به زودی به یاد خدا می‌افتند و گذشته را جبران می‌کنند، آنها احساس می‌کنند هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند «کیست جز خدا که گناهان را ببخشد» ﴿وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾.

باید توجه داشت در آیه، علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشان نیز ذکر شده «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره و ظلم بر خویشان، اشاره به گناهان صغیره است.

در پایان آیه برای تأکید می‌گوید: «آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و گناه را تکرار نمی‌کنند» ﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

در ذیل این آیه، از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: **الْأَصْرَارُ أَنْ يُذْنَبَ**

الذَّنْبَ فَلَا يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ وَلَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِالتَّوْبَةِ فَذَلِكَ الْإِصْرَارُ:

«اصرار بر گناه این است که: انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد، این است اصرار بر گناه»^۱

در کتاب «امالی صدوق» از امام صادق علیه السلام حدیثی پر معنی نقل شده که خلاصه آن چنین است: «هنگامی که آیه فوق نازل شد، و گناهکاران توبه کار را به آمرزش الهی نوید داد، ابلیس سخت ناراحت شد، و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد، آنها از وی علت این دعوت را پرسیدند، او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد.

یکی از یاران او گفت: من با دعوت انسان‌ها به این گناه و آن گناه تأثیر این آیه را خنثی می‌کنم.

ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت.

دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آن هم پذیرفته نشد.

در این میان شیطانی کهنه کار به نام «وسواس خناس»! گفت: من مشکل را حل می‌کنم!

ابلیس پرسید: از چه راه؟ گفت: فرزندان آدم را با وعده‌ها و آرزوها آلوده به گناه می‌کنم، و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آنها می‌برم.

ابلیس گفت: راه همین است، و این مأموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت!^۲

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۲۸ (چاپ آل البيت) - تفسیر «عیاشی»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۸۵، صفحه ۲۹ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۸۸ (دار الکتب الاسلامیه).
 ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۶۶ و ۶۷ چاپ آل البيت) - «امالی صدوق»، صفحه ۴۶۵، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ هـ ش - «بحار الانوار»، جلد ۶۰، صفحه ۱۹۷ و جلد ۷۰، صفحه ۳۵۱.

روشن است: فراموشکاری نتیجه سهل‌انگاری و وسوسه‌های شیطانی است، و تنها کسانی گرفتار آن می‌شوند که خود را تسلیم او کنند، و به اصطلاح با وسواس خناس همکاری نزدیک نمایند!

ولی مردان بیدار و با ایمان کاملاً مراقبند که هر گاه خطائی از آنها سرزد در نخستین فرصت، آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه‌های قلب خود را به روی شیطان و لشکر او ببندند که آنها از درهای بسته قلب وارد نمی‌شوند؟.

* * *

در آخرین آیه، پاداش پرهیزگاران که صفات آنها در دو آیه گذشته آمده، توضیح داده شده است، می‌فرماید: «آنها پاداششان آمرزش پروردگار و بهشت‌هایی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن می‌مانند» ﴿أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾.

آری، پاداش آنها آمرزش پروردگار و بهشتی است که نهرها از زیر درختان آن جاری است (و لحظه‌ای آب از آنها قطع نمی‌شود) بهشتی که به طور جاودان در آن خواهند بود.

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و «مغفرت» و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادی نموده، و در پایان می‌گوید: «چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند» ﴿وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾.

نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهدات و مسئولیت‌های خویش می‌گریزند.

﴿ ۱۳۷ ﴾ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ

عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ

﴿ ۱۳۸ ﴾ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ

ترجمه:

۱۳۷ - پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشت؛ (و هر قوم، طبق اعمال خود، سرنوشت‌هایی داشتند؛ شما نیز دارید) پس در روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟!
۱۳۸ - این، بیانی است برای عموم مردم، و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران!

تفسیر:

بررسی تاریخ گذشتگان

قرآن مجید دوران‌های گذشته را با زمان حاضر و زمان حاضر را با تاریخ گذشته پیوند می‌دهد، و پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان برای درک حقایق، لازم و ضروری می‌داند؛ زیرا از ارتباط و گره خوردن این دو زمان (گذشته و حاضر) وظیفه و مسئولیت آیندگان روشن می‌شود، لذا:
در نخستین آیه می‌فرماید: «پیش از شما سنت‌هایی وجود داشت» ﴿ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ ﴾.

این سنن هرگز جنبه اختصاصی ندارد، بلکه به صورت یک سلسله قوانین حیاتی درباره همگان، گذشتگان و آیندگان، اجرا می‌شود.
در این سنن، پیشرفت و تعالی افراد با ایمان و مجاهد، متحد و بیدار،

پیش‌بینی شده، و شکست و نابودی ملت‌های پراکنده، بی‌ایمان و آلوده به گناه نیز پیش‌بینی گردیده که در تاریخ بشریت ثبت است.

آری، تاریخ برای هر قومی اهمیت حیاتی دارد، تاریخ خصوصیات اخلاقی و کارهای نیک و بد و تفکرات گذشتگان را برای ما بازگو می‌کند، و علل سقوط و سعادت، کامیابی و ناکامی جامعه‌ها را در اعصار و قرون مختلف نشان می‌دهد، و در حقیقت تاریخ گذشتگان آینه زندگی روحی و معنوی جامعه‌های بشری و هشداری است برای آیندگان.

بر این اساس، قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد: «بروید در روی زمین بگردید و در آثار پیشینیان و ملت‌های گذشته و زمامداران و فراعنه گردنکش و جبار دقت کنید، و بنگرید پایان کار آنها که کافر شدند، و پیامبران خدا را تکذیب کردند و بنیان ظلم و فساد را در زمین گذاردند، چگونه بود؟ و سرانجام کار آنها به کجا رسید؟» ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾.

آثار گذشتگان، حوادث پند دهنده‌ای برای آیندگان است و مردم می‌توانند با بهره‌برداری از آنها از مسیر حیات و زندگی صحیح آگاه شوند.

* * *

در آیه بعد می‌فرماید: «آنچه در آیات فوق گفته شد بیانیه روشنی است برای همه انسان‌ها و وسیله هدایت و اندرزی است برای همه پرهیزگاران» ﴿هُذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

یعنی در عین این که این بیانات جنبه همگانی و مردمی دارد تنها پرهیزگاران و افراد با هدف از آن الهام می‌گیرند و هدایت می‌شوند.

بر اساس آنچه گفته شد «هَذَا» به مسأله سیر در «ارض» اشاره دارد که هم بیان عامی است برای همه.

هم «هدایت» و بیان راه رسیدن به رشد و تعالی است. و هم پند و موعظه به خصوص برای «متقین» است، از این نظر که آنها هستند که از این فرمان استفاده می‌کنند.

ولی بر اساس تفسیر دیگری، «هَذَا» اشاره به قرآن مجید است که هم بیان روشنی است برای کسانی که بخواهند طریق تعالی را بیمایند، که البته بسته به انتخاب خود آنها است.

هم «هدایت»، راهنما و نشان دهنده طریق رشد است که پس از مشاهده آثار گذشتگان چگونه باید طی طریق نمود.

و هم «موعظه» و پند برای پرهیزگاران به طور ویژه است؛ زیرا پرهیزگاران از این فرمان و مشاهده آثار و دقت در طرق هدایت بهره‌ وافر می‌برند.^۱

* * *

نکته:

جهانگردی (سیر در ارض)

آثاری که در نقاط مختلف روی زمین از دورانهای قدیم باقی مانده اسناد زنده و گویای تاریخ هستند، و حتی ما از آنها بیش از تاریخ مدون بهره‌مند می‌شویم.

آثار باقی مانده از دورانهای گذشته، اشکال و صور و نقوش روح و دل و تفکرات و قدرت و عظمت و حقارت اقوام را به ما نشان می‌دهد، در صورتی که تاریخ فقط حوادث وقوع یافته و عکس‌های خشک و بی روح آنها را مجسم می‌سازد.

آری ویرانه‌ کاخ‌های ستمگران، و بناهای شگفت‌انگیز اهرام مصر و برج

۱- برگرفته از «مجمع البیان»، جلد ۲، صفحه ۴۸۲.

بابل و کاخ‌های کسری و آثار تمدن قوم سبأ و صدها نظائر آن که در گوشه و کنار جهان پراکنده‌اند، هر یک در عین خاموشی، هزار زبان دارند و سخن‌ها می‌گویند، و اینجا است که شاعران نکته‌سنج، به هنگامی که در برابر خرابه‌های این کاخ‌ها قرار می‌گرفتند، تکان شدیدی در روح خود احساس کرده و اشعار شورانگیزی می‌سرودند، چنان که «خاقانی» و شعرای معروف دیگری این آوازاها را از درون ذرات کاخ شکست‌خورده کسری و مانند آن با گوش جان شنیده، و آنها را در شاهکارهای ادبی سرودند.^۱

مطالعه یک سطر از این تاریخ‌های زنده، معادل مطالعه یک کتاب قطور تاریخی است و اثری که این مطالعه در بیداری روح و جان بشر دارد، با هیچ چیز دیگری برابری نمی‌کند؛ زیرا هنگامی که در برابر آثار گذشتگان قرار می‌گیریم گویا یک مرتبه ویرانه‌ها همه جان می‌گیرند و استخوان‌های پوسیده از زیر خاک زنده می‌شوند، و جنب و جوش پیشین خود را آغاز می‌کنند.

بار دیگر نگاه می‌کنیم همه را خاموش و فراموش شده می‌بینیم و مقایسه این دو حالت نشان می‌دهد افراد خودکامه چه کوتاه‌فکرند که برای رسیدن به هوس‌های بسیار زودگذر، آلوده هزاران جنایت می‌شوند.

لذا قرآن مجید دستور می‌دهد: مسلمانان در روی زمین به سیر و سیاحت پردازند و آثار گذشتگان را در دل زمین و یا در روی خاک با چشم خود ببینند و از مشاهده آن عبرت گیرند.

آری، در اسلام نیز جهانگردی وجود دارد، و به آن اهمیت زیادی داده شده،

۱- «خاقانی» در قصیده معروف خود به هنگام اشک ریختن در برابر ایوان مدائن می‌گوید:

بر دیده من خندید کاین جا ز چه می‌گرید؟ خندند بر آن دیده کاین جا نشود گریان!

و عالم معروف مرحوم شیخ «ابی وردی» در قصیده معروفش در برابر تخت جمشید می‌گوید:

جم عبرت مردم شد، افسر ز سرش گم شد سر خشت سر خم شد، هان ای سرباهش هان!

این پند خموشان است گر پند زبان خواهی رو آیه «اورشنا» از مکتب قرآن خوان!

اما نه بسان توریست‌های هوسران و هوسباز امروز، بلکه برای تحقیق و بررسی آثار و سرنوشت پیشینیان و مشاهده آثار عظمت خداوند در نقاط مختلف جهان، و این همان چیزی است که قرآن نام آن را «سیر فی الارض» گذارده و طی آیات متعددی به آن دستور داده است از جمله:

۱- **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ**: «بگو: بروید در روی زمین گردش کنید سپس بنگرید عاقبت و سرانجام گناهکاران چگونه بوده است».^۱

۲- **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ**: «بگو: در زمین سیر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را به وجود آورده است».^۲

۳- **أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا**: «آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هائی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند»؟^۳ و آیات دیگر.^۴

این آیه می‌گوید: این جهانگردی معنوی و سیر در ارض، قلب انسان را دانا، چشم انسان را بینا و گوش او را شنوا می‌گرداند، و از خمودی و جمود، رهائی می‌بخشد.

متأسفانه از طرف مسلمانان به این دستور زنده اسلامی نیز مانند بسیاری از دستورات فراموش شده دیگر، توجهی نمی‌شود، حتی جمعی از علماء و دانشمندان اسلامی گویا در محیط فکر خود، زمان و مکان را متوقف ساخته، و در عالمی غیر از این عالم زندگی می‌کنند، از تحولات اجتماعی دنیا بی‌خبرند و

۲- عنكبوت، آیه ۲۰.

۱- نمل، آیه ۶۹.

۳- حج، آیه ۴۶.

۴- یوسف، آیه ۱۰۹ - روم، آیات ۹ و ۴۲ - فاطر، آیه ۴۴ - غافر، آیات ۲۱ و ۸۲ - محمد، آیه ۱۰ - انعام، آیه

۱۱ - نحل، آیه ۳۶.

به کارهای جزئی و کم اثر که در مقابل کارهای اصولی و اساسی ارزش چندانی ندارد خود را مشغول ساخته‌اند.

در دنیائی که حتی پاپ‌ها و کاردینال‌های مسیحی که بعد از قرن‌ها انزوا و گوشه‌گیری و قطع ارتباط با دنیای خارج، به سیر در ارض می‌پردازند تا نیازمندی‌های زمان را درک کنند، آیا نباید مسلمانان به این دستور صریح قرآن عمل کنند و خود را از تنگنای محیط محدود فکری به در آورند، تا تحول و جنبشی در عالم اسلام و مسلمین پدید آید؟

* * *

۱۳۹ وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
 ۱۴۰ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا
 بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ
 لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ
 ۱۴۱ وَ لِيَمَحَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ
 ۱۴۲ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ
 وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ
 ۱۴۳ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ
 تَنْظُرُونَ

ترجمه:

۱۳۹ - و سست نشوید! و غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید!
 ۱۴۰ - اگر (در میدان احد) به شما جراحتی رسید (و ضربه‌ای وارد شد)، به آن
 جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحتی همانند آن وارد گردید. و ما این روزها (ی پیروزی و
 شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ (- و این خاصیت زندگی دنیاست -) تا خدا، افرادی
 را که ایمان آورده‌اند، بداند (و شناخته شوند)؛ و خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد. و
 خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد.
 ۱۴۱ - و تا خداوند، افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را به
 تدریج نابود سازد.

۱۴۲ - آیا چنین پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!
 ۱۴۳ - و شما مرگ (و شهادت در راه خدا) را، پیش از آن که با آن رو به رو شوید، آرزو می‌کردید؛ سپس آن را با چشم خود دیدید، در حالی که به آن نگاه می‌کردید (و حاضر نبودید به آن تن در دهید)!.

شان نزول:

درباره شأن نزول این آیات، روایات متعددی وارد شده است، از مجموع آنها استفاده می‌شود که این آیات دنباله آیه‌ای است که قبلاً درباره جنگ احد داشتیم.

در حقیقت این آیات، تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یک سرمشق بزرگ برای مسلمانان.
 و در ضمن وسیله‌ای است برای تسلی، دلداری و تقویت روحی آنها؛ زیرا همان طور که گفتیم: جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به شکست انجامید و جمعی از شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته اسلام از جمله «حمزه» عموی پیامبر، در این میدان شربت شهادت نوشیدند.

پیامبر ﷺ همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت ارواح شهداء بر سر جنازه یکایک آنها می‌نشست، اشک می‌ریخت و طلب آمرزش می‌نمود، و سپس اجساد همه آنها در دامنه کوه احد در میان اندوه فراوان بخاک سپرده شد.

در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و هم

استفاده معنوی از نتایج شکست داشتند آیات فوق نازل گردید.^۱

تفسیر:

نتایج جنگ احد

در آیه اول از آیات فوق، نخست به مسلمانان هشدار داده شده که مبادا از باختن یک جنگ، سستی به خود راه دهند، غمگین گردند و از پیروزی نهائی مایوس شوند!؛ زیرا افراد بیدار همان طور که از پیروزی‌ها استفاده می‌کنند از شکست‌ها نیز درس می‌آموزند و در پرتو آن نقاط ضعفی را که سرچشمه شکست شده، پیدا می‌کنند و با بر طرف ساختن آن برای پیروزی نهائی آماده می‌شوند، می‌فرماید: «سست نشوید و غمگین نگردید! شما برترید اگر ایمان داشته باشید» ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

«تَهِنُوا» از ماده «وهن» گرفته شده که در لغت به معنی هر نوع سستی است، خواه در جسم و تن باشد، و یا در اراده و ایمان.

جمله وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: «شما برترید اگر ایمان داشته باشید»، جمله بسیار پر معنی است، یعنی: شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده، شما اگر فرمان خدا و پیامبر را در این میدان زیر پا نمی‌گذاشتید گرفتار چنین سرنوشتی نمی‌شدید، اما باز هم غمگین نباشید، اگر بر مسیر ایمان ثابت بمانید پیروزی نهائی از آن شما است، و شکست در یک میدان، به معنی شکست نهائی در جنگ نیست.

بنابراین، با دقت و هوشیاری نقاط ضعف را جبران کنید، نقاط قوت را تقویت نمائید، بر آگاهی‌ها و تجهیزات خود بیفزائید، آماده پذیرش بی چون و

۱- «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۲۲، ۴۴ و ۶۵- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

چرای فرمان رسول خدا ﷺ - که فرمان خدا است - باشید و بدانید پیروزی و برتری از آن شما است.

در آیه بعد، درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهائی به مسلمانان داده شده است و آن این که: شما نباید از دشمنان کمتر باشید، آنها در میدان «بدر» شکستی سخت و سنگین از شما خوردند و هفتاد نفر کشته، و تعداد زیادی مجروح و اسیر دادند و با آن همه از پای نشستند، و در این میدان شکست خود را بر اثر غفلت شما جبران کردند.

شما هم اگر در این میدان گرفتار شکست شدید باید از پای ننشینید تا آن را جبران کنید، و لذا می فرماید: «اگر به شما جراحی رسید به آنها هم جراحی همانند آن رسید» بنابراین سستی و اندوه شما برای چیست؟ ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ﴾.

«قَرْح» به معنی جراحی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می شود.

بعضی از مفسران آیه را اشاره به جراحی که بر کفار در میدان احد نشست می دهند، ولی اولاً - این جراحی مانند جراحیات مسلمین نبود بنابراین با کلمه «مِثْلُهُ» سازگار نیست.

و ثانیاً - با جمله بعد که تفسیر آن خواهد آمد تناسب ندارد.

در قسمت بعد، نخست اشاره به یکی از سنن الهی شده است که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرینی رخ می دهد که هیچکدام پایدار نیست، شکست ها، پیروزی ها، قدرت ها، عظمت ها و ناتوانی ها، همه در حال دگرگونی هستند. بنابراین، نباید شکست در یک میدان و آثار آن را پایدار فرض کرد، بلکه

باید با بررسی عوامل و انگیزه‌های شکست از سنت تحول، استفاده نمود، و آن را به پیروزی تبدیل کرد، دنیا فراز و نشیب دارد و زندگی در حال دگرگونی است، لذا خداوند می‌فرماید: «این ایام را در میان مردم به طور مداوم گردش می‌دهیم» ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾^۱ تا سنت تکامل از لابلای این حوادث آشکار شود.

سپس اشاره به نتیجه این حوادث ناگوار کرده، می‌فرماید: «اینها به خاطر آن است که افراد با ایمان، از مدعیان ایمان، شناخته شوند» ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾.

و به عبارت دیگر: تا حوادث دردناک در تاریخ ملتی روی ندهد، صفوف از هم مشخص نخواهند شد؛ زیرا پیروزی‌ها خواب‌آور و اغفال‌کننده است در حالی که شکست‌ها برای افراد آماده، بیدارکننده و نشان‌دهنده ارزش‌ها است. و در جمله بعد می‌فرماید: «یکی از نتایج این شکست دردناک این بود که: شما شهیدان و قربانیانی در راه اسلام بدهید» ﴿وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾ و بدانید: این آئین پاک را ارزان به دست نیاورده‌اید تا در آینده ارزان از دست بدهید. اصولاً ملتی که قربانی در راه اهداف مقدس خود ندهد، همیشه آنها را کوچک می‌شمرد، اما به هنگامی که قربانی داد، هم خود او، و هم نسل‌های آینده، به دیده عظمت به آن می‌نگرند.

ممکن است: منظور از «شهداء» در اینجا گواهان باشد، یعنی خدا می‌خواست با این حادثه، گواهانی از شما بگیرد که چگونه نافرمانی‌ها به شکست‌های دردناکی می‌انجامد، و این گواهان در آینده معلمانی خواهند بود

۱- «ایام» جمع «یوم» به معنی روز است و گاهی به دوران‌های پیروزی ملت‌ها نیز ایام گفته می‌شود. «نُدَاوِلُهَا» از «مُدَاوِلَةٌ» به معنی این است که چیزی را در میان عده‌ای یکی بعد از دیگری گردش دهند.

برای مردم در برابر حوادث مشابهی که در پیش دارند.

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد» ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾. و بنابراین از آنها حمایت نخواهد کرد.

* * *

پس از آن، به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد اشاره شده است، و آن این که: این گونه شکست‌ها نقاط ضعف و عیوب جمعیت‌ها را آشکار می‌سازد و وسیله مؤثری است برای شستشوی این عیوب، قرآن می‌فرماید: «خدا می‌خواست در این میدان جنگ، افراد با ایمان را خالص گرداند و نقاط ضعفشان را به آنها نشان بدهد» ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾. «لِيُمَحِّصَ» از ماده «تمحیص» به معنی پاک نمودن چیزی است از هر گونه عیب.

آنها می‌بایست برای پیروزی‌های آینده در چنین بوتۀ آزمایشی قرار گیرند و عیار شخصیت خود را بسنجند و همان طور که علی علیه السلام می‌فرماید: **فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ يُعْلَمُ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ**: «دگرگونی‌های روزگار و حوادث سخت زندگی حقیقت اشخاص را روشن می‌سازد»^۱ آنها به عیار شخصیت خود واقف گردند. اینجا است که گاهی پاره‌ای از شکست‌ها آن چنان سازنده است که به مراتب اثر آن در سرنوشت جوامع انسانی از پیروزی‌های خواب‌کننده ظاهری بیشتر است.

جالب این که نویسنده تفسیر «المنار» از استادش «محمد عبده» مفتی بزرگ مصر، نقل می‌کند: پیامبر را در خواب دید و به او فرمود: «اگر مرا در میان

۱- «نهج البلاغه»، حکمت ۲۱۷- «کافی»، جلد ۸، صفحه ۲۳، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۱۶۳.

پیروزی و شکست در میدان احد مخیر ساخته بودند من در خصوص آن میدان، شکست را ترجیح می‌دادم؛ زیرا این شکست عامل سازنده‌ای در تاریخ اسلام شد.^۱

جمله بعد در حقیقت نتیجه‌ای است برای جمله قبل؛ زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره حوادث پاک شدند، آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرک، کفر و پاک ساختن جامعه از این آلودگی‌ها پیدا می‌کنند، یعنی: **فخست** باید پاک شد و سپس پاک کرد، لذا می‌فرماید: «و کافران را به تدریج نابود سازد» ﴿وَّ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾.

«يَمْحَقُ» از ماده «محق» (بر وزن مرد) به معنی کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را (محاق) می‌گویند؛ زیرا روشنی ماه کم‌کم کاسته شده و از بین می‌رود.

در حقیقت همان طور که ماه با آن جلوه‌گری و فریبندگی مخصوص خود، تدریجاً کم نور شده و در محاق فرو می‌رود همچنین شکوه و عظمت کفر و شرک و حامیان آنها با تصفیه و پاک شدن مسلمانان به زوال و نیستی می‌گراید.

* * *

آن گاه با استفاده از حادثه احد برای تصحیح یک اشتباه فکری مسلمانان اقدام می‌کند، می‌فرماید: «آیا چنین پنداشتید که (با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟! ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾».

آیا بدون جهاد و استقامت در راه خدا می‌توانید در بهشت برین جای گیرید؟

۱ - تفسیر «المنازل»، ذیل آیه مورد بحث.

آیا گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان و یا عقیده بدون عمل ممکن است؟

اگر چنین بود مسأله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود کسی بهره‌ای از آن سعادت‌ها نخواهد برد، در اینجا است که باید صفوف از هم مشخص شود، و مجاهدان و صابران از افراد بی ارزش شناخته شوند.

* * *

بر اساس آنچه در تاریخ و روایات آمده، بعد از جنگ بدر و شهادت پر افتخار جمعی از مسلمانان، عده‌ای در جلسات، می‌نشستند و پیوسته آرزوی شهادت می‌کردند که ای کاش! این افتخار در میدان بدر نصیب ما نیز شده بود.

مطابق معمول در میان آنها جمعی صادق بودند و عده‌ای متظاهر و دروغگو، و یا در شناسائی خود در اشتباه، اما چیزی طول نکشید که جنگ وحشتناک احد پیش آمد، مجاهدان راستین با شهادت فوق العاده جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند و به آرزوی خود رسیدند.

اما جمعی از دروغگویان هنگامی که آثار شکست را در ارتش اسلام مشاهده کردند از ترس کشته شدن، فرار کردند، قرآن ضمن یک آیه، آنان را چنین سرزنش می‌کند: «شما کسانی بودید که آرزوی مرگ و شهادت در راه خدا را در دل می‌پروراندید، سپس آن را با چشم خود دیدید و به آن نگاه می‌کردید»

﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾.

پس چرا وقتی محبوب خویش را در برابر خود دیدید، فرار کردید؟

* * *

علل شکست احد در یک نگاه

در آیات فوق تعبیرات جالبی به چشم می‌خورد، که هر کدام از آنها پرده از روی یکی از اسرار شکست احد بر می‌دارد، به طور خلاصه، چند عامل مهم دست به دست هم دادند و این حادثه غم‌انگیز و در عین حال عبرت‌آور را به وجود آوردند:

۱ - نخستین عامل، اشتباه در محاسبه

برای بعضی از تازه مسلمانان این درک نادرست از مفاهیم اسلام پیدا شده بود، که آنها خیال کنند تنها ابراز ایمان برای پیروزی کافی است و بنا بر این است که خداوند در تمام میدان‌های جنگ به وسیله امدادهای غیبی از آنها حمایت کند، و به این ترتیب سنت الهی را در عوامل پیروزی طبیعی و انتخاب نقشه‌های صحیح و تهیه وسائل لازم، به دست فراموشی سپردند.

۲ - دومین عامل مهم، عدم انضباط نظامی و مخالفت با فرمان مؤکد

پیغمبر ﷺ دائر به ماندن تیراندازان در سنگر حساس خود برای این شکست.

۳ - سومین عامل، دنیا پرستی جمعی از مسلمانان تازه کار.

آنان جمع‌آوری غنائم جنگی را بر تعقیب دشمن ترجیح دادند، اسلحه را بر زمین گذاشته برای این که از دیگران عقب نمانند به تلاش در به دست آوردن غنائم پرداختند.

این شکست برای این پیش آمد تا بدانند در راه خدا و به هنگام جهاد مقدس، باید مسائل مادی را به کلی فراموش کنند.

۴ - و چهارمین عامل غرور ناشی از پیروزی درخشان میدان «بدر» بود، تا

آنجا که فکر قدرت دشمن را از سر بیرون کرده بودند و تجهیزات او را نا چیز می‌پنداشتند.

اینها نقاط ضعفی بود که می‌بایست در آب جوشان این شکست شستشو شود، و مسلمانان فرا گیرند که به هنگام نبرد با دشمنان، کلیه این عوامل را از خویشان دور سازند، تا همواره در صحنه‌های رویارویی، شاهد پیروزی را در آغوش گیرند.

* * *

﴿ ۱۴۴ ﴾ وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ

انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً

وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

﴿ ۱۴۵ ﴾ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ

الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي

الشَّاكِرِينَ

ترجمه:

۱۴۴ - مُحَمَّدٌ ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛

آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟! (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود)؟! و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند به زودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

۱۴۵ - هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی‌میرد؛ سرنوشتی است تعیین شده؛ هر کس

پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود، در این راه گام بردارد)، چیزی از آن به او خواهیم داد؛ و هر کس پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می‌دهیم؛ و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

شأن نزول:

این آیه نیز ناظر به یکی دیگر از حوادث جنگ احد است و آن این که: در همان حال که آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان به شدت شعله‌ور بود،

ناگهان صدائی بلند شد و کسی گفت: **محمد را کشتم... محمد را کشتم...** این، درست همان دم بود که مردی به نام «**عمرو بن قمیئه حارثی**» سنگ به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرتاب کرد، پیشانی و دندان آن حضرت شکست و لب پائین وی شکافت و خون صورت وی را پوشانید.^۱

در این موقع بود که دشمن تلاش کرد پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برساند، اما «**مصعب بن عمیر**» یکی از پرچمداران ارتش اسلام، با پایمردی تمام جلو حملات آنها را گرفت ولی خودش در این میان شهید شد، و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت، دشمن چنین پنداشت که: پیغمبر در خاک و خون غلطیده است، لذا این خبر را با صدای بلند به همه لشکرگاه رسانید.

انتشار این خبر، به همان اندازه که در روحیه بت پرستان اثر مثبت داشت در میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد کرد.

جمعی که اکثریت را تشکیل می دادند به دست و پا افتاده، از میدان جنگ به سرعت خارج می شدند.

حتی بعضی در این فکر بودند با کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله از آئین اسلام برگردند و از سران بت پرستان امان بخواهند.

اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار همچون **علی علیه السلام**، **ابو دجانة و طلحة** و بعضی دیگر بودند که بقیه را به استقامت دعوت می کردند از جمله «**انس بن نضر**» به میان آنها آمده، گفت:

ای مردم! اگر محمد صلی الله علیه و آله کشته شد، خدای محمد کشته نشده، بروید و پیکار کنید و در راه همان هدفی که پیامبر کشته شد، شربت شهادت بنوشید، پس از

۱- و در پاره‌ای تواریخ آمده است: این ضربات بر اثر حمله چند نفر صورت گرفت. (جهت توضیح بیشتر به این مدارک رجوع فرمائید: «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۲۷ - «تاریخ طبری»، جلد ۲، صفحه ۲۰۱، مؤسسه علمی بیروت - «البدایة و النهایة»، جلد ۴، صفحه ۲۶، دار احیاء التراث العربی، طبع اول.

ایراد این سخنان به دشمن حمله نمود تا کشته شد، ولی به زودی روشن گردید که پیامبر زنده است و این خبر اشتباه بوده است یا دروغ، آیه فوق در این مورد نازل گردید و دستۀ اول را سخت نکوهش کرد.^۱

تفسیر:

فرد پرستی ممنوع

با استفاده از حوادث جنگ احد، آیه، حقیقت دیگری را به مسلمانان می آموزد و آن این که اسلام آئین فرد پرستی نیست و به فرض که پیامبر در این میدان شربت شهادت می نوشید و وظیفه مسلمانان بدون تردید ادامه مبارزه بود؛ زیرا با مرگ یا شهادت پیامبر ﷺ، اسلام پایان نمی یابد، بلکه آئین حقی است که تا ابد جاویدان خواهد ماند.

مسأله فرد پرستی از بزرگترین خطراتی است که مبارزات هدفی را تهدید می کند، وابستگی به شخص معین، اگر چه پیامبر خاتم ﷺ باشد، مفهومش پایان یافتن کوشش و تلاش برای پیشرفت، به هنگام از دست رفتن آن شخص است و این وابستگی یکی از نشانه های بارز عدم رشد اجتماعی است.

مبارزه پیامبر ﷺ با فرد پرستی یکی دیگر از نشانه های حقانیت و عظمت او است؛ زیرا اگر او به خاطر شخص خویش قیام کرده بود، لازم بود این فکر را در مردم تقویت کند که همه چیز به وجود او بستگی دارد و اگر او از میان برود همه چیز پایان خواهد یافت.

ولی رهبران راستین همانند پیغمبر اکرم ﷺ هیچ گاه مردم را به چنین افکاری تشویق نمی کنند، بلکه به شدت با آن مبارزه می کنند، و به آنها می گویند:

۱- «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۵۹ و ۱۰۶- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

هدف ما، از خود ما بالاتر است و هرگز با نابودی ما نابود نخواهد شد، لذا قرآن با صراحت در آیه فوق می‌گوید: «محمّد تنها فرستاده خدا است، پیش از او هم فرستادگانی بودند که از دنیا رفتند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود باید شما سیر قهقرائی کنید؟ و به آئین بت پرستی بازگردید؟» ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾.

جالب این که: در این آیه برای بیان سیر قهقرائی جمله «انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» به کار رفته است؛ زیرا «أَعْقَابٌ» جمع «عقب» (بر وزن خشن) به معنی پاشنه پا است، بنابراین «انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» به معنی عقب گرد می‌کنید می‌باشد و این تصویر روشنی است از سیر قهقرائی و ارتجاع به معنی واقعی، منتها از کلمه ارتجاع صریح‌تر و روشن‌تر است.

پس از آن می‌فرماید: «آنها که عقب گرد می‌کنند و به دوران کفر و بت پرستی باز می‌گردند، به خداوند زیان نمی‌رسانند» ﴿وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنُيَضِرَّ اللَّهَ شَيْئًا﴾.

زیرا با این عمل، نه تنها چرخ‌های سعادت خود را متوقف می‌سازند، بلکه آنچه را به دست آورده‌اند نیز به سرعت از دست خواهند داد.

در پایان آیه، به اقلیتی که در **جنگ احد** علی‌رغم همه مشکلات، و انتشار خبر شهادت پیغمبر، دست از جهاد برنداشتند اشاره کرده، کوشش‌های آنها را می‌ستاید و آنها را به عنوان شاکران و کسانی که از نعمت‌ها در راه خدا استفاده کردند معرفی می‌کند، می‌فرماید: «خداوند به زودی این شاکران را پاداش نیک می‌دهد» ﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾.

درسی را که این آیه، درباره مبارزه با فرد پرستی می‌دهد درسی است برای همه مسلمانان در همه قرون و اعصار، آنها باید از قرآن بیاموزند که مسائل هدفی

هرگز نباید قائم به شخص یا اشخاص باشد، بلکه باید بر محور یک سلسله اصول و تشکیلات ابدی دور بزند که با تغییر افراد یا فوت آنان - حتی اگر پیامبر بزرگ خدا باشد - آن کار تعطیل نگردد.

اصولاً رمز بقای یک مذهب و یا یک تشکیلات، همین است، بنابراین، برنامه‌ها و تشکیلاتی که قائم به شخص هستند تشکیلاتی ناسالم و غیر طبیعی محسوب می‌شوند که به زودی متلاشی خواهند شد.

اما متأسفانه و روی هم رفته، غالب تشکیلات جوامع اسلامی هنوز قائم به اشخاص است و به همین دلیل، بسیار زود از هم می‌پاشد.

مسلمانان باید با الهام از آیه فوق، مؤسسات گوناگون خود را آن چنان پی‌ریزی کنند که از اشخاص لایق کاملاً بهره‌گیری شود اما در عین حال وابسته به شخص آنها نباشد.

* * *

همان طور که در شأن نزول آمد، شایعه بی اساس شهادت پیامبر ﷺ در احد عده زیادی از مسلمانان را به وحشت افکند تا آنجا که از میدان جنگ فرار کردند و حتی بعضی می‌خواستند از اسلام هم برگردند، در آیه بعد، مجدداً برای تنبیه و بیداری این دسته می‌فرماید: «هیچ کس، جز به فرمان خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است تعیین شده» ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّجَلًّا﴾.

آری، مرگ به دست خدا و فرمان او است و برای هر کس اجلی مقرر شده است که نمی‌تواند از آن فرار کند.

بنابراین، اگر پیامبر در این میدان شربت شهادت می‌نوشید چیزی جز انجام یافتن یک سنت الهی نبود، با این حال نباید مسلمانان از آن وحشت کنند و دست از ادامه مبارزه بردارند.

از سوی دیگر، فرار از میدان جنگ نیز نمی‌تواند از فرا رسیدن اجل جلوگیری کند، همان طور که شرکت در میدان جهاد نیز اجل انسان را جلو نمی‌اندازد، بر این اساس فرار از میدان جهاد برای حفظ جان بیهوده است.

درباره معنی «اجل» و همچنین اجل «حتمی» و «معلق» و فرق میان آنها در ذیل آیه دوم از سوره «انعام» به خواست خدا مشروحاً بحث خواهیم کرد.^۱

در پایان آیه، می‌فرماید: «هر کس پاداش دنیا بخواهد (و در این راه گام بردارد) به او چیزی از آن خواهیم داد و هر کس پاداش آخرت را بخواهد از آن به او می‌دهیم» ﴿وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا﴾.

سعی و کوشش انسان هیچ‌گاه ضایع نمی‌شود، اگر هدف کسی تنها نتیجه‌های مادی و دنیوی باشد و همانند بعضی از رزمندگان احد تنها به خاطر غنیمت تلاش کند، بالاخره بهره‌ای از آن به دست می‌آورد اما اگر هدف عالی‌تر بود، و کوشش‌ها در مسیر حیات جاویدان و فضائل انسانی به کار افتاد، باز به هدف خود خواهد رسید.

بنابراین، حالا که رسیدن به دنیا یا آخرت هر دو نیازمند به کوشش است، پس چرا انسان سرمایه‌های وجودی خود را در مسیر دوم که یک مسیر عالی و پایدار است به کار نیندازد؟

سپس بار دیگر تأکید می‌کند: «پاداش شاکران را به زودی خواهیم داد» ﴿وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾.

قابل توجه این که در آیه سابق این جمله به صورت فعل غائب ذکر شده بود و در اینجا به صورت فعل متکلم، و این نهایت تأکید و عده الهی را به دادن پاداش به آنها بیان می‌کند، و به تعبیر ساده، خداوند می‌گوید: ضامن پاداش آنها منم.

۱ - تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲ سوره «انعام».

در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه، از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده: علی علیه السلام در روز احد شصت زخم برداشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله به «ام سلیم» و «ام عطیه» دستور داد به معالجه جراحات آن حضرت پردازند. چیزی نگذشت که آنها با نگرانی به خدمت پیغمبر عرضه داشتند وضع بدن علی علیه السلام طوری است که ما هر زخمی را می‌بندیم دیگری گشوده می‌شود، و زخم‌های تن او آن‌چنان زیاد و خطرناک است که ما نسبت به حیات او نگرانیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمعی از مسلمانان به عنوان عیادت به منزل علی علیه السلام وارد شدند در حالی که بدن او یکپارچه زخم و جراحت بود، پیامبر با دست مبارک خود بدن او را مسح می‌کرد و می‌فرمود:

کسی که در راه خدا این چنین تلاش کند، آخرین درجه مسئولیت خود را انجام داده است! و زخم‌هایی که پیامبر دست بر آن می‌کشید به زودی التیام می‌یافت، علی علیه السلام در این هنگام گفت: الحمد لله که با این همه فرار نکردم، و پشت به دشمن ننمودم.

خداوند از کوشش‌های او قدردانی کرد و در دو آیه از قرآن به آن (و به فداکاری‌های افراد نمونه دیگر از مجاهدان احد) اشاره کرده است، در یک مورد می‌فرماید: «و سَجَّزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» و در مورد دیگر می‌فرماید: «و سَجَّزِي الشَّاكِرِينَ»^۱.

* * *

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۴۱، صفحه ۳ - تفسیر «المیزان»، جلد ۴، صفحه ۶۷، انتشارات جامعه مدرسین.

﴿۱۴۶﴾ وَ كَآيِنٍ مِّنْ نَّبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الضَّآئِرِينَ

﴿۱۴۷﴾ وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ اسْرَأْنَا فِي أَمْرِنَا

وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

﴿۱۴۸﴾ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ

ترجمه:

۱۴۶ - چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند، (و تن به تسلیم ندادند)؛ و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد.

۱۴۷ - سخنشان تنها این بود که: «پروردگارا! گناهان ما را ببخش! و از تندرستی‌های ما در کارها، چشم‌پوشی کن! قدم‌های ما را استوار بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!»

۱۴۸ - از این رو خداوند پاداش این جهان، و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد؛ و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

تفسیر:

مجاهدان پیشین

به دنبال حوادث «احد»، آیه فوق با یادآوری شجاعت، ایمان و استقامت

مجاهدان و یاران پیامبران گذشته، مسلمانان را به شجاعت و فداکاری و پایداری تشویق می‌کند و ضمناً آن دسته‌ای را که از میدان احد فرار کردند، سرزنش می‌نماید و می‌گوید: «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند، و هیچ‌گاه در برابر آن چه در راه خدا به آنان می‌رسید سست و ناتوان نشدند» ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيبِيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾.

آری، پیامبران بسیاری بودند که خدا پرستان مبارزی در صف یاران آنها قرار داشتند.

«كَأَيِّنْ» به معنی «چه بسیار» است و می‌گویند: در اصل مرکب از «كاف تشبیه» و «أَيٌّ» استفهامیه است که به صورت یک کلمه در آمده، معنی دو جزء سابق متروک شده، و معنی تازه‌ای مساوی «چه بسیار»! پیدا کرده است.

«رِيبِيُونَ» جمع «رِيبِي» (بر وزن مَلِي) است و به کسی گفته می‌شود که: ارتباط و پیوند او با خدا محکم باشد، با ایمان، دانشمند، با استقامت و با اخلاص باشد. سپس رفتار و گفتار آنها را چنین شرح می‌دهد: آنان به یاری پیامبران خود برخاستند و از تلفات سنگین و جراحات سخت و مشکلات طاقتفرسائی که در راه خدا دیدند «هرگز سست و ناتوان نشدند، آنها در مقابل دشمن هیچ‌گاه تضرع و زاری و خضوع و کرنش نکردند و تسلیم نشدند» ﴿وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا﴾.

بدیهی است «خداوند نیز چنین افرادی را دوست دارد که دست از مقاومت بر نمی‌دارند» ﴿وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾.

* * *

انها هنگامی که بر اثر اشتباهات یا سستی‌ها، یا لغزش‌هایی گرفتار مشکلاتی

در برابر دشمن می‌شدند به جای این که میدان را به او بسپارند، یا تسلیم شوند و یا فکر ارتداد و بازگشت به کفر در مغز آنها پیدا شود، روی به درگاه خدا می‌آوردند و ضمن تقاضای عفو و بخشش از گناهان خود از پیشگاه خداوند تقاضای صبر و استقامت و پایداری می‌کردند.

«و سخنشان تنها این بود: بار پروردگارا! گناهان ما را بیامرز! و از تندروی‌های ما در کارهایمان درگذر! و ما را ثابت قدم بدار و بر کافران پیروز بگردان!» ﴿وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾.

* * *

آنها با این طرز تفکر و عمل، به زودی پاداش خود را از خدا می‌گرفتند هم پاداش این جهان که فتح و پیروزی بر دشمن بود و هم پاداش جهان دیگر، می‌فرماید: «خداوند پاداش این جهان و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد» ﴿فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ﴾.

و در پایان آیه آنها را جزء نیکوکاران شمرده، می‌فرماید: «خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد» ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.

و به این ترتیب، یک درس آموزنده از برنامه مجاهدان امت‌های پیشین و سرانجام کار آنها و چگونگی برخورد آنها با مشکلات و پیروزی بر آنها را برای تازه مسلمانان بیان می‌کند، و آنها را برای میدان‌های آینده پرورش می‌دهد.

* * *

نکته‌ها:

در آیات فوق علاوه بر آنچه گفته شد، نکات دیگری جلب توجه می‌کند:
۱ - «صبر» همان طور که سابقاً هم اشاره کردیم، به معنی استقامت است و

لذا در برابر «ضعف» و «تسلیم» در این آیه قرار گرفته و ضمناً صابران و نیکوکاران در یک ردیف قرار گرفته‌اند؛ زیرا در آخر یک آیه می‌فرماید: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» و در آیه دیگر می‌فرماید: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

اشاره به این که نیکوکاری بدون استقامت ممکن نیست، چرا که در برابر هر شخص نیکوکار، هزاران مشکل وجود دارد که اگر فاقد استقامت باشد به زودی کار خود را رها خواهد ساخت.

* * *

۲ - «مجاهدان حقیقی» به جای این که شکست خود را به دیگران نسبت دهند و یا به عوامل موهوم و مرموز مربوط بدانند، سرچشمه آن را در خودشان جستجو می‌کنند و به فکر جبران اشتباهات خویش هستند، حتی آنها کلمه شکست را بر زبان نمی‌آورند و به جای آن اسراف و تند روی بی جا ذکر می‌کنند. به عکس ما، که امروز سعی می‌کنیم نقاط ضعفی که سرچشمه ناکامی‌ها و شکست‌ها است نادیده بگیریم، همه آنها را به عوامل خارجی و بیگانه مربوط بدانیم و در نتیجه به هیچ وجه به فکر جبران اشتباهات و بر طرف ساختن نقاط ضعف خود نباشیم.

* * *

۳ - در آیات فوق، از «پاداش دنیا» تعبیر به «ثَوَابِ الدُّنْيَا» شده اما از پاداش آخرت تعبیر به «حُسْنِ ثَوَابِ الْآخِرَةِ» شده، اشاره به این که: پاداش آخرت با پاداش دنیا فرق بسیار دارد؛ زیرا پاداش دنیا هر چه باشد بالاخره آمیخته با فنا و پاره‌ای نا ملایمات که طبع زندگی این دنیا است، می‌باشد در حالی که پاداش آخرت سراسر حسن است و از هر نظر خالص و دور از ناراحتی‌ها.

* * *

﴿ ۱۴۹ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ

﴿ ۱۵۰ ﴾ بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ

﴿ ۱۵۱ ﴾ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ

بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ

ترجمه:

۱۴۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید، شما

را به گذشته‌هایتان باز می‌گردانند؛ و سرانجام، زیانکار خواهید شد.

۱۵۰- (آنها تکیه‌گاه شما نیستند،) بلکه ولیّ و سرپرست شما، خداست؛ و او بهترین

یاوران است.

۱۵۱- به زودی در دل‌های کافران، به خاطر این که بدون دلیل، چیزهایی را برای خدا

همتا قرار دادند، رعب و ترس می‌افکنیم؛ و جایگاه آنها، آتش است؛ و چه بد جایگاهی است

جایگاه ستمکاران!

تفسیر:

اخطارهای مکرر

این آیات همانند آیات گذشته بعد از جنگ احد، و برای تجزیه و تحلیل

روی حوادث جنگ نازل گردیده است، وضع آیات گذشته و این آیات نیز گواه

بر این حقیقت است.

چنین به نظر می‌رسد بعد از پایان جنگ احد، دشمنان اسلام با یک سلسله تبلیغات مسموم کننده در لباس نصیحت و دلسوزی تخم تفرقه در میان مسلمانان می‌پاشیدند، و با استفاده از وضع نا مساعد روانی عده‌ای از مسلمانان تلاش می‌کردند، آنها را نسبت به اسلام بدبین کنند.

شاید یهود و مسیحیان نیز در این قسمت با منافقان همکاری داشتند، همان طور که در میدان احد نیز با دامن زدن به شایعه بی اساس کشته شدن پیغمبر ﷺ، برای تضعیف روحیه مسلمانان کوشش می‌کردند.

آیه نخست به مسلمانان اخطار می‌کند و از پیروی آنها بر حذر می‌دارد، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید شما را به گذشته‌هایتان باز می‌گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد.» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾. پس از پیمودن راه پر افتخار تکامل معنوی و مادی در پرتو تعلیمات اسلام، به نقطه اول که نقطه کفر و فساد بود سقوط می‌کنید و در این موقع بزرگ‌ترین زیانکاری دامنگیر شما خواهد شد.

چه زبانی از این بالاتر که انسان اسلام را با کفر، و سعادت را با شقاوت و حقیقت را با باطل معاوضه کند.

* * *

پس از آن، در آیه بعد تأکید می‌کند که شما بالاترین پشتیبان و بهترین یاور را دارید، می‌فرماید: «خدا پشتیبان و سرپرست شما است و او بهترین یاوران است» ﴿بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾.

یاوری است که هرگز مغلوب نمی‌شود و هیچ قدرتی با قدرت او برابری ندارد در حالی که یاوران دیگر ممکن است گرفتار شکست و نابودی شوند.

* * *

در آخرین آیه به نجات معجزآسای مسلمانان بعد از جنگ احد اشاره می‌کند و یکی از موارد حمایت و نصرت خود از آنان را بازگو می‌نماید و آنها را نسبت به آینده دلگرم می‌سازد و وعده پیروزی می‌دهد، می‌فرماید: «ما به زودی در دل کفار رعب و وحشت می‌افکنیم» ﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾. یعنی همان طور که در پایان جنگ احد افکندیم و نمونه آن را با چشم خود دیدید، بنابراین به آینده خویش امیدوار باشید.

همان طور که در داستان «احد» گفتیم، بت پرستان «مکه» با این که در جنگ احد پیروزی چشمگیری پیدا کرده بودند و لشکر اسلام ظاهراً از هم متلاشی شده بود، می‌بایست در بازگشت به سوی میدان و از بین بردن باقی مانده قدرت مسلمین و حتی غارت کردن «مدینه» و کشتن شخص پیامبر ﷺ - که از بی اساس بودن شایعه شهادت او آگاه شده بودند - کمترین تردیدی به خود راه ندهند.

اما خداوند ترس و وحشت عجیبی در دل‌های آنها افکند، ترس و وحشت بی‌دلیلی که خاصیت کفر و بت پرستی و خرافه پرستی بود، سراسر وجود آنان را فراگرفت به طوری که در روایات می‌خوانیم:

آنها هنگامی که از احد بازگشتند و به نزدیکی «مکه» رسیدند درست شکل و قیافه یک لشکر شکست خورده را داشتند.

جالب این که: علت افکندن رعب و ترس در دل‌های آنها را چنین بیان می‌کند: «به این جهت که آنها چیزهائی را بدون دلیل شریک خدا قرار داده بودند» ﴿بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾.

در حقیقت مردمی که خرافی هستند، تابع دلیل و برهان نمی‌باشند، گاهی را در نظر خود کوه می‌کنند و سنگ و چوبی را معبود و پروردگار خویش می‌دانند در برابر حوادث بسیار نا توانند؛ زیرا خیلی زود گرفتار اشتباه محاسبه می‌شوند و

اگر یک حادثه جزئی در زندگی آنها رخ دهد و مثلاً بشنوند مسلمانان «مدینه» همراه مجروحان میدان احد بار دیگر به میدان نبرد برمی گردند، این موضوع، در نظرشان بسیار بزرگ جلوه می کند و سخت از آن به وحشت می افتند، همان طور که در دنیای امروز نیز افراد قدرتمندی را مشاهده می کنیم که از کوچک ترین حادثه وحشت دارند و از گاه کوهی می سازند؛ زیرا تکیه گاه محکمی در زندگی برای خود انتخاب نکرده اند.

و در پایان آیه به سرنوشت این افراد اشاره کرده، می فرماید: این افراد به خود و به اجتماع خود ستم کرده اند و بنابراین «جایگاهی جز آتش نخواهند داشت و چه بد جایگاهی است!» ﴿وَمَا لَهُمْ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ﴾.

* * *

نکته:

پیروزی از طریق ترس

در روایات متعددی می خوانیم: پیغمبر ﷺ می فرمود: یکی از امتیازاتی که خداوند به من داده است این است که مرا به وسیله انداختن ترس در دل دشمن پیروزی داده است.^۱

این موضوع اشاره به یکی از عوامل مهم پیروزی در جنگ ها می کند که مخصوصاً امروز بسیار مورد توجه است؛ زیرا یکی از مهمترین عوامل پیروزی، روحیه سرباز است و آن قدر که روحیه عالی سربازان در پیروزی تأثیر دارد کم و کیف آنها و چگونگی سلاح آنها اثر ندارد، اسلام با تقویت روح ایمان، عشق به جهاد و افتخار به شهادت و اتکای به خداوند قادر منان این روح را در مجاهدان

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۳، صفحه ۲۵۰ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۶، صفحه ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴ و ۳۲۲.

خود به عالی‌ترین وجهی پرورش داد. در حالی که بت‌پرستان خرافاتی که تکیه‌گاشان بت‌های بی‌اراده و بی‌جان بود و عقیده به معاد و زندگی پس از مرگ نداشتند، و خرافات، افکار آنها را آلوده کرده بود روحیه‌ای ضعیف و ناتوان داشتند و یکی از عوامل مؤثر پیروزی مسلمانان بر آنها همین تفاوت روحیه بود.

* * *

﴿ ۱۵۲ ﴾ وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ
وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ
مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ
وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

﴿ ۱۵۳ ﴾ إِذْ تَضَعِدُونَ وَ لَا تَلُؤُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ
فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَعَمَّ لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

﴿ ۱۵۴ ﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ
وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ
يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي
أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا
هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ
مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمْحِصَ مَا فِي
قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

ترجمه:

۱۵۲ - خداوند وعده خود را به شما، (درباره پیروزی بر دشمن در احد) تحقق

بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ) دشمنان را به فرمان او، به قتل می‌رساندید؛ تا

این که سست شدید؛ و (بر سر رها کردن سنگرها) در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که آنچه را دوست می‌داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را آزمایش کند، و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، فضل و بخشش دارد.

۱۵۳ - (به خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا می‌رفتید؛ و (جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند؛ و از شدت وحشت) به عقب‌ماندگان نگاه نمی‌کردید؛ و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد. سپس اندوه‌ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد؛ این به خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنائم جنگی) غمگین نشوید، و نه به خاطر مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌گردد. و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

۱۵۴ - سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، به صورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثهٔ احد) گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ (و خواب به چشمانشان نرفت). آنها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - دربارهٔ خدا داشتند؛ و می‌گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟! بگو: «همهٔ کارها (و پیروزی‌ها) به دست خداست!» آنها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند؛ می‌گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در اینجا کشته نمی‌شدیم!» بگو: «اگر هم در خانه‌های خود بودید، آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرام‌گاه‌های خود بیرون می‌آمدند (و آنها را به قتل می‌رساندند)». و اینها برای این است که خداوند، آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل‌های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، با خبر است.

تفسیر:

شکست پس از پیروزی

در ماجرای جنگ احد گفتیم، مسلمانان در آغاز جنگ با اتحاد و شجاعت خاصی جنگیدند، و به زودی پیروز شدند، لشکر دشمن از هم پراکنده شد و موجی از شادی سراسر لشکر اسلام را فرا گرفت.

ولی نافرمانی جمعی از تیراندازان که در شکاف کوه «عینین» به سرکردگی «عبدالله بن جبیر» می جنگیدند و رها کردن آن سنگر حساس، و مشغول شدن آنها و دیگران به جمع آوری غنائم، سبب شد که ورق برگردد و شکست سختی به لشکر اسلام وارد شود.

هنگامی که مسلمانان با دادن تلفات و خسارات سنگین به «مدینه» بازگشتند با یکدیگر می گفتند: مگر خداوند به ما وعده فتح و پیروزی نداده بود؟ پس چرا در این جنگ شکست خوردیم؟

آیات فوق به آنها پاسخ می گوید و علل شکست را توضیح می دهد. اکنون به تفسیر جزئیات آیات باز می گردیم:

در نخستین آیه، قرآن می گوید: «خداوند وعده خود را به شما تحقق بخشید، در آن هنگام که دشمنان را به فرمان او به قتل می رساندید، تا این که سست شدید» ﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ^۱ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ^۲﴾. وعده خدا درباره پیروزی شما کاملاً درست بود و به همین دلیل در آغاز جنگ پیروز شدید و به فرمان خدا دشمن را پراکنده ساختید و این وعده پیروزی تا زمانی که دست از استقامت و پیروزی فرمان پیغمبر برداشته بودید ادامه

۱ - «تَحُسُّونَهُمْ» از ماده «حس» گرفته شده و به معنی از بین بردن حواس کسی و کشتن او است، یعنی آنها را می کشتید.

۲ - «اذا» در اینجا شرطیه نیست، بلکه به معنی «حین» و وقت است.

داشت، شکست از آن زمان شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فراگرفت. یعنی اگر تصور کردید که وعده پیروزی بدون قید و شرط بوده، سخت در اشتباه بوده‌اید، تمام وعده‌های پیروزی مشروط به پیروی از فرمان خدا است. درباره این که خداوند در کجا به مسلمانان وعده پیروزی در این جنگ داده بود دو احتمال است:

نخست این که: منظور وعده‌های عمومی است که به طور مکرر از خدا به مؤمنان درباره پیروزی بر دشمنان داده شده بود.

دیگر این که: پیامبر خدا که وعده او وعده الهی است صریحاً قبل از شروع جنگ احد به مسلمانان وعده پیروزی در این میدان داده بود.

قرآن پس از آن می‌گوید: «و در کار خود به نزاع پرداختید، و بعد از آن که آنچه دوست می‌داشتید به شما نشان داد نافرمانی کردید» ﴿وَتَنَارَغْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أُرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ﴾.

آری، پس از مشاهده آن پیروزی چشم‌گیر که مورد علاقه شما بود راه عصیان پیش گرفتید، و در حقیقت برای به دست آوردن پیروزی کوشش لازم را به خرج دادید.

اما برای نگاه داشتن آن استقامت نکردید، که همیشه نگهداری پیروزی‌ها از به دست آوردن آن مشکل‌تر است.

از این جمله که اشاره به وضع تیراندازان شکاف کوه عینین است به خوبی استفاده می‌شود: تیراندازانی که در شکاف کوه بودند درباره رها کردن سنگر خود اختلاف کردند و جمع زیادی دست به عصیان و مخالفت زدند.

ضمناً تعبیر به «عَصَيْتُمْ» به معنی نافرمانی کردید، نشان می‌دهد: اکثریت دست به مخالفت زده بودند.

سپس می‌افزاید: «در این موقع جمعی از شما خواستار دنیا و جمع غنائم بودید در حالی که جمعی دیگر (همچون عبدالله بن جبیر و چند نفر از تیراندازان) ثابت قدم خواستار آخرت و پاداش‌های الهی بودند» ﴿مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾.

اینجا بود که ورق برگشت و «خداوند پیروزی شما را به شکست تبدیل کرد تا شما را بیازماید، تنبیه کند و پرورش دهد» ﴿ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَنْتَلِبَكُمْ﴾. «ولی سرانجام خداوند همه این نافرمانی‌ها و گناهان شما را بخشید (در حالی که سزاوار مجازات بودید)؛ زیرا خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد و از اعطاء هرگونه نعمتی فروگذار نمی‌کند» ﴿وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾.

* * *

در آیه بعد، خداوند صحنه پایان احد را به مسلمانان یادآوری می‌کند و می‌فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که از کوه بالا می‌رفتید و به عقب ماندگان هیچ نگاه نمی‌کردید و پیامبر از پشت سر شما را صدا می‌زد» ﴿إِذْ تُصْعِدُونَ^۱ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ^۲﴾.

آری، به یاد آورید آن زمان که به هر طرف پراکنده می‌شدید و فرار می‌کردید و هیچ نگاه به عقب سر نمی‌کردید که سایر برادران شما در چه حالند، در حالی که پیامبر از پشت شما را صدا می‌زد.

پیامبر ﷺ فریاد می‌زد که: «بندگان خدا به سوی من بازگردید به سوی من

۱ - «تُصْعِدُونَ» از ماده «اصعد» است که به گفته «راغب» در کتاب «مفردات» به معنی راه رفتن در زمین‌های مسطح و یا به طرف بالا است، در حالی که «صعود»، مخصوص رفتن به طرف بالا است و شاید به کار بردن این ماده در آیه شریفه به خاطر این است که جمعی از فرارکنندگان از کوه بالا رفتند، در حالی که جمع دیگری در بیابان پراکنده می‌شدند.

۲ - «أُخْرَاكُمْ» به معنی «ورائکم»، پشت سر شما می‌باشد.

بازگردید من رسول خدایم» (إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ).

ولی هیچ یک از شما به سخنان او توجه نداشتید.

«در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به سوی شما رو آورد»
﴿فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ﴾.

اندوه به خاطر شکست، به خاطر از دست دادن جمعی از افسران و سربازان شجاع، به خاطر مجروحان و به خاطر شایعه شهادت پیامبر و واقعت جراحات او، اینها همه نتیجه آن مخالفت‌ها بود.

هجوم سیل غم و اندوه به سوی شما «برای این بود که دیگر به خاطر از دست رفتن غنائم جنگی غمگین نشوید و از جراحاتی که در میدان جنگ در راه پیروزی به شما می‌رسد نگران نباشید» ﴿لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ﴾.

«و خدا از اعمال شما آگاه است» ﴿وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

و به خوبی وضع اطاعت کنندگان و مجاهدان واقعی و هم‌چنین فراریان را می‌داند.

بنابراین، هیچ یک از شما نباید خود را فریب دهد و چیزی بر خلاف آنچه در میدان احد واقع شده، ادعا کند اگر به راستی جزء دسته اول هستید خدا را شکر گوئید و در غیر این صورت از گناهان خود توبه کنید.

* * *

شب بعد از «جنگ احد»، شب دردناک و پر اضطرابی بود مسلمانان پیش‌بینی می‌کردند سربازان فاتح قریش بار دیگر به «مدینه» بازگردند و آخرین مقاومت مسلمانان را در هم بشکنند و شاید بسته گریخته خبر تصمیم بت‌پرستان به بازگشت، نیز به آنها رسیده بود و مسلماً اگر باز می‌گشتند

خطرناک‌ترین مرحله جنگ رخ می‌داد.

در این میان، مجاهدان راستین و توبه‌کنندگانی که از فرار از میدان احد پشیمان شده بودند و به لطف پروردگار اعتماد داشتند و به وعده‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به آینده دلگرم و مطمئن بودند در میان این اضطراب و وحشت عمومی خواب آسوده و آرام بخشی داشتند در حالی که لباس جنگ در تن آنها بود و سلاح در کنار آنها.

اما منافقان و افراد ضعیف‌الایمان و ترسو در میان انبوهی از افکار ناراحت‌کننده تمام شب را بیدار ماندند و بدون این که بخواهند، برای مؤمنان حقیقی پاسداری کردند، آخرین آیه مورد بحث، ماجرای آن شب را تشریح می‌کند و می‌فرماید: «سپس بعد از آن همه غم و اندوه روز احد، آرامش را بر شما نازل کرد» **﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً﴾**!

و می‌افزاید: «این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از شما را فرا گرفت، اما جمع دیگری بودند که تنها به فکر جان خود بودند و به چیزی جز نجات خویش نمی‌اندیشیدند و به همین جهت آرامش را به کلی از دست داده بودند» **﴿نُعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ﴾**.

این یکی از آثار مهم ایمان است که مؤمن حتی در زندگی این جهان آرامش لذت بخشی دارد که افراد بی‌ایمان یا منافق و یا ضعیف‌الایمان، هیچ‌گاه طعم آن را نمی‌چشند.

پس از آن قرآن مجید به تشریح گفتگوها و افکار منافقان و افراد سست‌ایمان که در آن شب بیدار ماندند پرداخته، می‌گوید: «آنها درباره خدا گمان‌های نادرست همانند گمان‌های دوران جاهلیت و قبل از اسلام داشتند و در افکار

۱ - «أَمْنَةً» به معنی ایمنی است و «نُعَاسٌ» به خواب سبک گفته می‌شود.

خود احتمال دروغ بودن وعده‌های پیامبر را می‌دادند» ﴿يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾.

و به یکدیگر و یا به خویشان می‌گفتند: «آیا ممکن است با این وضع دلخراشی که می‌بینیم چیزی از پیروزی نصیب ما بشود؟» ﴿يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ﴾.

یعنی بسیار بعید و یا غیر ممکن است.

قرآن در جواب آنها می‌گوید: «بگو: آری پیروزی به دست خدا است» ﴿قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾.

و اگر او بخواهد و شما را شایسته ببیند نصیب شما خواهد کرد.

«آنها حاضر نبودند همه آنچه را در دل داشتند اظهار کنند زیرا می‌ترسیدند در صف کافران قرار گیرند» ﴿يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ﴾.

گویا آنها چنین می‌پنداشتند: شکست احد نشانه نادرست بودن آئین اسلام است و لذا می‌گفتند: «اگر ما بر حق بودیم و سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا این همه کشته نمی‌دادیم» ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا﴾.

خداوند در پاسخ آنها به دو مطلب اشاره می‌کند:

نخست این که: تصور نکنید کسی با فرار از میدان جنگ و از حوادث سختی که باید به استقبال آن بشتابد می‌تواند از مرگ فرار کند، لذا می‌فرماید: «بگو: اگر در خانه‌های خود هم بودید آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده، قطعاً به سوی آرامگاه‌های خود بیرون می‌آمدند» ﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ﴾.

چنین نیست که اگر افراد در میدان جنگ شرکت نکنند باقی بمانند، خیر، بسته به این است که اجل آنها رسیده باشد یا خیر.

اصولاً ملتی که بر اثر سستی اکثریتش، محکوم به شکست است بالاخره طعم مرگ را خواهد چشید چه بهتر که آن را در میدان جهاد و در زیر ضربات شمشیر دشمن در حال مبارزه افتخار آمیز ببیند، نه این که در خانه‌اش بر سر او بریزند و او را با ذلت در میان بستر از بین ببرند.

دیگر این که باید این حوادث پیش بیاید و هر کس آنچه در دل دارد آشکار کند و صفوف مشخص گردد.

به علاوه افراد تدریجاً پرورش یابند و نیات آنها خالص و ایمان آنها محکم و قلوب آنها پاک شود، لذا می‌فرماید: «اینها برای این است که خداوند آنچه در سینه‌ها دارید بیازماید و آنچه را در دل‌های شما است خالص گرداند» ﴿وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾.

و در پایان آیه می‌گوید: «خداوند اسرار درون سینه‌ها را می‌داند» ﴿وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

و به همین دلیل، تنها به اعمال مردم نگاه نمی‌کند بلکه می‌خواهد قلوب آنها را نیز بیازماید و از هر گونه آلودگی به شرک و نفاق و شک و تردید پاک سازد.



﴿ ۱۵۵ ﴾ **إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ
بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ**

ترجمه:

۱۵۵ - کسانی از شما که در روز رو به رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد) فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهایی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت؛ و خداوند آنها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است.

تفسیر:

گناه سرچشمه گناه دیگر است

این آیه، باز ناظر به حوادث جنگ احد است و حقیقت دیگری را برای مسلمانان بازگو می کند و آن این که:

لغزش هائی که بر اثر وسوسه های شیطانی به انسان دست می دهد و او را به گناهایی می کشاند، نتیجه زمینه های نامناسب روحی است که بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده و راه را برای گناهان دیگر هموار ساخته است و گرنه وسوسه های شیطانی در دل های پاک که آثار گناهان سابق در آن نیست اثری نمی گذارد، لذا می فرماید:

«کسانی که در روز رو به رو شدن دو جمعیت با یکدیگر فرار کردند شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهایی که مرتکب شده بودند به لغزش انداخت، خداوند آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است» ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

حَلِيمٌ ﴿۱۵۵﴾.

آری، قرآن می‌گوید: آنهایی که در میدان احد فرار کردند شیطان آنان را به سبب پاره‌ای از اعمالشان به لغزش انداخت، اما خدا آنها را بخشید. و به این ترتیب، به آنها می‌آموزد که برای کسب پیروزی در آینده باید بکوشند نخست خود را تربیت کنند و دل را از گناه بشویند. ممکن است منظور از گناهی که سابقاً مرتکب شده‌اند، همان گناه دنیاپرستی، جمع‌آوری غنائم و مخالفت فرمان پیامبر ﷺ در بحبوحهٔ جنگ بوده باشد.

یا گناهان دیگری که قبل از حادثهٔ احد مرتکب شده بودند و نیروی ایمان را در آنها تضعیف کرده بود.

مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در ذیل این آیه، از «ابوالقاسم بلخی» نقل می‌کند که در روز احد همهٔ مهاجرین و انصار جز ۱۳ نفر (که با پیامبر ۱۴ نفر می‌شدند) فرار کردند، از این ۱۳ نفر ۸ نفر از انصار و ۵ نفر از مهاجرین بودند که در شخص این افراد اختلاف شده به جز علیؑ و طلحه که همه بالاتفاق گفته‌اند، آنها فرار نکردند.

* * *

﴿ ۱۵۶ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا
ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا
لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُخَيِّبُ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

﴿ ۱۵۷ ﴾ وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا
يَجْمَعُونَ

﴿ ۱۵۸ ﴾ وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ

ترجمه:

۱۵۶ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانند کافران نباشید که چون برادرانشان به مسافرتی می‌روند (و از دنیا می‌روند)، یا در جنگ شرکت می‌کنند، می‌گویند: «اگر آنها نزد ما بودند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند!» (شما از این گونه سخنان نگوئید) تا خدا این حسرت را بر دل آنها (کافران) بگذارد. خداوند، زنده می‌کند و می‌میراند؛ (و زندگی و مرگ به دست اوست؛) و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.

۱۵۷ - اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، (زیان نکرده‌اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آنها (در طول عمر خود) جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است.

۱۵۸ - اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می‌شوید.

تفسیر:

بهره‌برداری منافقان

حادثهٔ احد از دو نظر برای مسلمانان فوق العاده اهمیت داشت:

نخست این که: آئینهٔ تمام‌نمایی بود که می‌توانست چهرهٔ واقعی مسلمانان آن زمان را منعکس سازد، و آنها را وادار به اصلاح وضع خود و بر طرف ساختن نقاط ضعف بنماید و به همین جهت قرآن به طور فوق العاده روی آن تکیه کرده، و در آیات بسیاری که در گذشته خواندیم و در آینده نیز خواهیم خواند، از آن استفاده تربیتی می‌کند.

از سوی دیگر، این حادثه زمینه را برای سمپاشی دشمنان و منافقان آماده ساخت و به همین دلیل، آیات زیادی برای خنثی کردن این سمپاشی‌ها نازل گردید که آیات فوق از آنها است.

این آیات به منظور در هم کوبیدن فعالیت‌های تخریبی منافقان و هشدار به مسلمانان، نخست خطاب به افراد با ایمان می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما همانند کسانی که کافر شده‌اند نباشید که چون برادرانشان به مسافرتی می‌روند و یا در صف مجاهدان قرار می‌گیرند و کشته می‌شوند می‌گویند: افسوس اگر نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا».

گرچه آنها این سخنان را در لباس دلسوزی ایراد می‌کنند، اما نظری جز مسموم ساختن روحیهٔ شما ندارند و نباید شما تحت تأثیر این سخنان مسموم قرار گیرید و چنین جمله‌هایی بر زبان آرید.

اگر شما مؤمنان تحت تأثیر سخنان گمراه‌کنندهٔ آنان قرار گیرید، و همان

حرف‌ها را تکرار کنید، طبعاً روحیه شما ضعیف گشته و از رفتن به میدان جهاد و سفر در راه خدا خودداری خواهید کرد، و آنها به هدف خود نائل می‌شوند، ولی شما این کار را نکنید و با روحیه قوی به میدان جهاد بروید، «تا این حسرت بر دل منافقان برای همیشه بماند» ﴿لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ﴾.

سپس قرآن به سمپاشی آنها سه پاسخ منطقی می‌دهد:

نخست این که: مرگ و حیات در هر حال به دست خدا است، می‌فرماید: «خداوند زنده می‌کند و می‌میراند، و نسبت به آنچه انجام می‌دهید بینا است» ﴿وَاللَّهُ يُخَبِّرُ وَيُمَيِّتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

مسافرت و یا حضور در میدان جنگ نمی‌تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد و خدا از همه اعمال بندگان با خبر است.

* * *

دیگر این که: «تازه اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (و به گمان منافقان مرگ زودرس دامن شما را بگیرد چیزی از دست نداده‌اید) آمرزش و رحمت پروردگار از تمام اموالی که شما یا منافقان با ادامه حیات برای خود جمع‌آوری می‌کنند بالاتر است» ﴿وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾.

اصولاً نباید این دو را با هم مقایسه کرد ولی در برابر افکار پستی که چند روز زندگی و ثروت‌اندوزی را بر افتخار جهاد و شهادت مقدم می‌داشتند راهی جز این نیست که گفته شود: آنچه را شما از طریق شهادت یا مردن در راه خدا به دست می‌آورید بهتر است از آنچه کافران از راه زندگی نکبت‌بار و آمیخته با شهوات و دنیاپرستی خویش جمع‌آوری می‌کنند.

* * *

سوم این که: از همه گذشته، مرگ به معنی فنا و نابودی نیست که این قدر از آن وحشت دارید بلکه دریچه‌ای است به سوی زندگانی دیگری در سطحی بسیار وسیع‌تر و آمیخته با ابدیت، لذا می‌فرماید: «و اگر بمیرید و یا کشته شوید به سوی خدا باز می‌گردید» ﴿وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ﴾.

قابل توجه این که: در آیات فوق مردن در مسافرت در ردیف شهادت در راه خدا ذکر شده است؛ زیرا منظور از آن مسافرت‌هایی بوده که در راه خدا و برای خدا انجام می‌دادند، مانند سفر به سوی میدان جنگ و یا سفرهای تبلیغی و مانند آن و چون مسافرت در آن زمان آمیخته با مشکلات و خطرات و بیماری‌های فراوان بوده، لذا مرگ و میر در آن گاهی کمتر از مرگ و میر در میدان جنگ نبود.

و اما این که بعضی از مفسران احتمال داده‌اند: منظور از مسافرت در اینجا مسافرت‌های تجارتنی است، از معنی آیه بسیار دور است؛ زیرا کافران هرگز از چنین چیزی تأسف نمی‌خوردند بلکه این خود راه جمع‌آوری اموال بود.

به علاوه این موضوع تأثیری در تضعیف روحیه مسلمانان بعد از جنگ احد نداشت و نیز عدم هماهنگی مسلمانان با کفار در این مورد حسرتی برای آنها ایجاد نمی‌کرد، بنابراین ظاهراً منظور، مردن در اثناء سفر به سوی میدان جهاد و یا سایر برنامه‌های اسلامی بوده است.

* * *

﴿۱۵۹﴾ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضُّوا

مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا

عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

﴿۱۶۰﴾ إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ

مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۱۵۹- به (برکت) رحمت الهی در برابر آنان (مردم) نرم شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب؛ و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

۱۶۰- اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد! و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند.

تفسیر:

فرمان عفو عمومی

گرچه در این آیه یک سلسله دستورهای کلی به پیامبر ﷺ داده شده و از نظر محتوا مشتمل بر برنامه‌های کلی و اصولی است ولی از نظر نزول دربارهٔ حادثه «احد» است؛ زیرا بعد از مراجعت مسلمانان از احد کسانی که از جنگ فرار کرده

بودند، اطراف پیامبر ﷺ را گرفته و ضمن اظهار ندامت تقاضای عفو و بخشش کردند.

خداوند در این آیه به پیامبر ﷺ دستور عفو عمومی آنها را صادر کرد و پیامبر ﷺ با آغوش باز، خطاکاران توبه‌کار را پذیرفت.

در آیه مورد بحث، نخست به یکی از مزایای فوق العاده اخلاقی پیامبر ﷺ اشاره شده، می‌فرماید: «در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم نرم و مهربان شدی در حالی که اگر خشن، تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند» ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُتُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾.

«فَظًّا» در لغت به معنی کسی است که سخنانش تند و خشن است، و «غلیظ القلب» به کسی می‌گویند که سنگدل باشد، و عملاً انعطاف و محبتی نشان ندهد. بنابراین، این دو کلمه گرچه هر دو بمعنی خشونت است اما یکی غالباً در مورد خشونت در سخن، و دیگری در مورد خشونت در عمل به کار می‌رود و به این ترتیب، خداوند اشاره به نرمش کامل پیامبر ﷺ و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنهکار می‌کند.

پس از آن دستور می‌دهد: «از تقصیر آنان بگذر، آنها را مشمول عفو خود گردان و برای آنها طلب آمرزش کن» ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾.

یعنی نسبت به بی‌وفائی‌هایی که با تو کردند و مصائبی که در این جنگ برای تو فراهم نمودند، از حق خود درگذر و من برای آنها نزد تو شفاعت می‌کنم، و در مورد مخالفت‌هایی که نسبت به فرمان من کردند، تو شفیع آنها باش و آمرزش آنها را از من بطلب!

به عبارت دیگر آنچه مربوط به حق تو است عفو کن و آنچه مربوط به حق

من است من می بخشم.

پیامبر ﷺ به فرمان خدا عمل کرد و آنها را به طور عموم مشمول عفو خود ساخت.

روشن است: اینجا یکی از موارد روشن عفو، نرمش و انعطاف بود که اگر پیامبر ﷺ غیر از این می کرد، زمینه برای پراکندگی مردم کاملاً فراهم بود، مردمی که گرفتار آن شکست فاحش شده بودند و آن همه کشته و مجروح داده بودند (اگر چه عامل اصلی همه آنها خودشان محسوب می شدند) چنین مردمی نیاز شدید به محبت و دلجوئی و مرهم گذاشتن بر جراحات قلبی و جسمی داشتند، تا به سرعت همه این جراحات، التیام پذیرد و آماده برای حوادث آینده شوند.

موضوع مهم دیگر این که: آیه فوق به یکی از صفات مهم که در هر رهبری لازم است اشاره می کند و آن: **مسأله گذشت و نرمش و انعطاف**، در برابر کسانی است که تخلفی از آنها سرزده و بعداً پشیمان شده اند.

بدیهی است شخصی که در مقام رهبری قرار گرفته اگر خشن، تندخو، غیر قابل انعطاف و فاقد روح گذشت باشد به زودی در برنامه های خود مواجه با شکست خواهد شد، مردم از دور او پراکنده می شوند و از وظیفه رهبری بازمی ماند، به همین دلیل علی رضی الله عنه در یکی از کلمات قصار خود می فرماید: **الرِّيَاسَةُ سَعَةُ الصَّدْرِ**: «وسیله رهبری گشادگی سینه است».^۱

بعد از فرمان عفو عمومی، برای زنده کردن شخصیت مسلمانان و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می دهد: «در کارها با آنها مشورت کن و رأی و نظر آنها را بخواه» ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾.

این دستور، به خاطر آن است که پیامبر ﷺ - همان طور که اشاره کردیم، قبل

از آغاز جنگ احد در چگونگی مواجهه با دشمن با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر این شد که اردوگاه، دامنه احد باشد و دیدیم که این نظر، محصول رضایت بخشی نداشت. در اینجا بود که این فکر به نظر بسیاری می‌رسید، پیامبر ﷺ در آینده نباید با کسی مشورت کند.

قرآن به این طرز تفکر پاسخ می‌گوید و دستور می‌دهد: باز هم با آنها مشورت کن، هر چند نتیجه مشورت در پاره‌ای از موارد، سودمند نباشد؛ زیرا در بررسی کلی، منافع آن روی هم رفته به مراتب بیش از زیان‌های آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالا بردن شخصیت آنها وجود دارد از همه آنها بالاتر است.

اکنون ببینیم پیامبر ﷺ در چه موضوعاتی با مردم مشورت می‌کرد؟ گرچه کلمه «الأمر» در «شاورهم فی الأمر» مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می‌شود، ولی مسلم است پیامبر ﷺ هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی‌کرد، بلکه صرفاً تابع وحی بود.

بنابراین مورد مشورت، تنها طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود، و به عبارت دیگر پیامبر ﷺ در قانونگذاری، هیچ وقت مشورت نمی‌کرد، بلکه در طرز اجرای قانون نظر مسلمانان را می‌خواست.

لذا هنگامی که پیامبر ﷺ پیشنهادی را طرح می‌کرد مسلمانان، نخست سؤال می‌کردند: آیا این حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد و یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین؟

اگر از قبیل دوم بود اظهار نظر می‌کردند و اگر از قبیل اول بود تسلیم می‌شدند، که نمونه آن در نبرد «بدر» است.

در جنگ «بدر» لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر ﷺ می‌خواستند در نقطه‌ای

اردو بزند، یکی از یاران به نام «حباب بن منذر» عرض کرد:
ای رسول خدا ﷺ این محلی را که برای لشکرگاه انتخاب کرده‌اید، طبق
فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد و یا صلاح‌دید خود شما می‌باشد؟!
پیامبر ﷺ فرمود: فرمان خاصی در آن نیست.

عرض کرد: اینجا به این دلیل و آن دلیل، جای مناسبی برای اردوگاه نیست
دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی
انتخاب نماید، پیغمبر اکرم ﷺ نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد.^۱
آن گاه، قرآن در ادامه می‌افزاید: «به هنگام تصمیم نهائی باید توکل بر خدا
داشته باشی» ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.

همان اندازه که به هنگام مشورت باید، نرمش و انعطاف به خرج داد، در
موقع اتخاذ تصمیم نهائی باید قاطع بود.

بنابراین، پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت، باید هر
گونه تردید، دودلی و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت و این
همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر به عزم شده و آن تصمیم قاطع
می‌باشد.

قابل توجه این که: در جمله بالا مشاوره به صورت جمع ذکر شده (وَ
شَاوِرْهُمْ) ولی تصمیم نهائی تنها به عهده پیامبر ﷺ و به صورت مفرد ذکر شده
(عَزَمْتَ).

این اختلاف تعبیر، اشاره به یک نکته مهم می‌کند و آن این که: بررسی و
مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید به صورت دسته جمعی انجام

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۴، صفحه ۲۰۰ - «مستدرک حاکم نیشابوری»، جلد ۳، صفحه ۴۲۷، دار المعرفه
بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق - «دَرُ الْمُنْشُورِ»، جلد ۲، صفحه ۹۰، دار المعرفه، چاپ اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

گیرد، اما هنگامی که طرحی تصویب شد باید برای اجرای آن، اراده واحدی به کار افتد. در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد؛ زیرا اگر اجرای یک برنامه به وسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد، به همین جهت، در دنیای امروز نیز مشورت را به صورت دسته جمعی انجام می دهند، اما اجرای آن را به دست دولت هائی می سپارند که تشکیلات آنها زیر نظر یک نفر اداره می شود.

موضوع مهم دیگر این که: جمله فوق می گوید: «به هنگام تصمیم نهائی باید توکل بر خدا داشته باشی»، یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسائل عادی، استمداد از قدرت بی پایان پروردگار را فراموش مکن!

البته معنای توکل این نیست که انسان از وسائل و اسباب پیروزی که خداوند در جهان ماده در اختیار او گذاشته است، صرف نظر کند، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده:

هنگامی که ملاحظه کرد یک نفر عرب، پای شتر خود را نبسته، آن را بدون محافظت رها ساخته و این کار را نشانه توکل بر خدا می دانست به او فرمود: **إِعْقَلْهَا وَ تَوَكَّلْ:** «پایش را ببند و سپس توکل کن!»^۱

بلکه منظور این است: انسان در چهار دیوار عالم ماده، و محدوده قدرت و توانائی خود محاصره نگردد، بلکه چشم خود را به حمایت و لطف پروردگار بدوزد، این توجه مخصوص، آرامش و اطمینان و نیروی فوق العاده روحی و معنوی به انسان می بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت (شرح بیشتر درباره مسأله توکل و چگونگی ارتباط آن با موضوع استفاده از

۱- «ارشاد القلوب»، جلد ۱، صفحه ۱۲۱، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ هـ ق - «فتح الباری»، جلد ۱۰، صفحه ۱۸۰، دار المعرفة للطباعة و النشر، طبع دوم - «سنن ترمذی»، جلد ۴، صفحه ۷۷ و جلد ۵، صفحه ۴۱۷، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۲ هـ ق.

وسائل جهان طبیعت را به خواست خدا در ذیل آیه ۲ سوره «طلاق»: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» خواهید خواند.

در پایان آیه دستور می‌دهد که افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند؛ «زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد» ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾. در ضمن از این آیه استفاده می‌شود: توکل باید حتماً بعد از مشورت و استفاده از همه امکاناتی که انسان در اختیار دارد قرار گیرد.

* * *

در آخرین آیه این قسمت، که مکمل آیه گذشته است، نکته توکل بر خداوند بیان شده است و آن این که: قدرت او بالاترین قدرت‌هاست، به حمایت هر کس اقدام کند هیچ کس نمی‌تواند بر او پیروز گردد. همان طور که اگر حمایت خود را از کسی برگیرد هیچ کس قادر به حمایت او نیست، کسی که این چنین همه پیروزی‌ها از او سرچشمه می‌گیرد، باید به او تکیه کرد، و از او کمک خواست، می‌فرماید: «اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد، و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او شما را یاری کند؟» ﴿إِنْ يُنْصِرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصِرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ﴾.

این آیه افراد با ایمان را ترغیب می‌کند، که علاوه بر تهیه همه گونه وسائل ظاهری باز به قدرت شکست‌ناپذیر خدا تکیه کنند.

و در حقیقت روی سخن در آیه پیش، به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، و به او دستور می‌داد. و اما در این آیه روی سخن به همه مؤمنان است. و به آنها می‌گوید: همانند پیامبر، باید بر ذات پاک خدا تکیه کنند، و لذا در پایان آیه می‌خوانیم: «مؤمنان باید تنها بر ذات خداوند، توکل کنند» ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

ناگفته پیداست حمایت خداوند، یا ترک حمایت او نسبت به مؤمنان

بی حساب نیست، و روی شایستگی‌ها و لیاقت‌ها صورت می‌گیرد. آنها که فرمان خدا را زیر پا بگذارند، و از فراهم ساختن نیروهای مادی و معنوی غفلت کنند، هرگز مشمول یاری او نخواهند بود، و بر عکس آنها که با صفوف فشرده و نیات خالص و عزم‌های راسخ و تهیۀ همه گونه و وسائل لازم، به مبارزه با دشمن برمی‌خیزند دست حمایت پروردگار پشت سر آنها خواهد بود.

* * *

نکته‌ها:

۱- اهمیت مشاوره در اسلام

موضوع مشاوره در اسلام با اهمیت خاصی تلقی شده، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با این که قطع نظر از وحی آسمانی آنچنان فکر نیرومندی داشت که نیازی به مشاوره نداشت برای این که از یکسو، مسلمانان را به اهمیت مشورت متوجه سازد تا آن را جزء برنامه‌های اساسی زندگی خود قرار دهند.

و از سوی دیگر، نیروی فکر و اندیشه را در افراد پرورش دهد، در امور عمومی مسلمانان که جنبه اجرای قوانین الهی داشت (نه قانونگذاری) جلسه مشاوره تشکیل می‌داد، و مخصوصاً برای رأی افراد صاحب نظر ارزش خاصی قائل بود، تا آنجا که گاهی از رأی خود برای احترام آنها، صرف نظر می‌نمود، چنان که نمونه آن را در جنگ «احد» مشاهده کردیم و می‌توان گفت: یکی از عوامل موفقیت پیامبر صلی الله علیه و آله در پیشبرد اهداف اسلامی همین موضوع بود.

اصولاً مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح‌اندیشی یکدیگر انجام می‌دهند، و صاحب‌نظران آنها به مشورت می‌نشینند، کمتر گرفتار لغزش می‌شوند.

به عکس افرادی که: گرفتار استبداد رأی هستند و خود را بی نیاز از افکار

دیگران می‌دانند - هر چند از نظر فکری فوق العاده باشند - غالباً گرفتار اشتباهات خطرناک و دردناکی می‌شوند.

از این گذشته، استبداد رأی، شخصیت را در توده مردم می‌کشد، افکار را متوقف می‌سازد، و استعدادهای آماده را نابود می‌کند، و به این ترتیب، بزرگ‌ترین سرمایه‌های انسانی یک ملت از دست می‌رود.

به علاوه کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می‌کند، اگر مواجه با پیروزی شود کمتر مورد حسد واقع می‌گردد؛ زیرا دیگران پیروزی وی را از خودشان می‌دانند و معمولاً انسان نسبت به کاری که خودش انجام داده حسد نمی‌ورزد.

و اگر احیاناً مواجه با شکست گردد زبان اعتراض و ملامت و شماتت مردم بر او بسته است؛ زیرا کسی به نتیجه کار خودش اعتراض نمی‌کند، نه تنها اعتراض نخواهد کرد، بلکه دلسوزی و غمخواری نیز خواهد نمود.

یکی دیگر از فوائد مشورت این است که: انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آنها را با خود درک خواهد کرد و این شناسائی، راه را برای پیروزی او هموار می‌کند و شاید مشورت‌های پیامبر ﷺ با آن قدرت فکری و فوق العاده‌ای که در حضرتش وجود داشت، به خاطر مجموع این جهات بوده است.

در اخبار اسلامی تأکید زیادی روی مشاوره شده است: در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ آمده که فرمود: **مَا شَقِي عَبْدٌ قَطُّ بِمَشُورَةٍ وَلَا سَعَدَ بِاسْتِغْنَاءِ رَأْيٍ:** «هیچ کس هرگز با مشورت بدبخت و با استبداد رأی، خوشبخت نشده است».^۱

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶، ذیل آیه مورد بحث، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی - «مسند الشهاب ابن سلامة»، جلد ۲، صفحه ۶، مؤسسه الرساله بیروت، طبع اول.

و در سخنان امام علی علیه السلام می خوانیم: **مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا:**

«کسی که استبداد رأی داشته باشد هلاک می شود و کسی که با افراد بزرگ مشورت کند، در عقل آنها شریک شده است»^۱.

و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: **إِذَا كَانَ أَمْرًا لَكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَعْيَانُكُمْ سَمَحَاتِكُمْ وَ أَمْرُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا.**
وَ إِذَا كَانَ أَمْرًا لَكُمْ شَرًّا لَكُمْ وَ أَعْيَانُكُمْ بُخْلَاتِكُمْ وَ لَمْ يَكُنْ أَمْرُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا:

«هنگامی که زمامداران شما، نیکان شما باشند و توانگران شما سخاوتمندان و کارهایتان به مشورت انجام گیرد، در این موقع روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است (یعنی شایسته حیات و زندگی هستید).

ولی اگر زمامدارانتان، بدان، و ثروتمندان، افراد بخیل باشند و در کارها مشورت نکنید در این صورت، زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است»^۲.

* * *

۲- با چه اشخاصی مشورت کنیم؟

مسلم است هر کسی نمی تواند طرف مشورت قرار گیرد؛ زیرا گاه آنها نقاط ضعفی دارند که مشورت با آنها مایه بدبختی و عقب افتادگی است چنان که علی علیه السلام می فرماید: با سه طایفه مشورت نکن:

الف - لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفُضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ:
 «با افراد بخیل مشورت نکن زیرا ترا از بخشش و کمک به دیگران باز می دارند و

۱- «نهج البلاغه»، حکمت ۱۶۱.

۲- تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۱ - «تحف العقول»، صفحه ۱۳۶، انتشارات جامعه مدرسین.

از فقر می ترسانند».

ب - **وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ:** «همچنین با افراد ترسو مشورت نکن زیرا آنها ترا از انجام کارهای مهم باز می دارند».

ج - **وَلَا حَرِيصًا يُزِينُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ:** «و نیز با افراد حریص مشورت نکن که آنها برای جمع آوری ثروت و یا کسب و مقام، ستمگری را در نظر تو جلوه می دهند».^۱

* * *

۳- وظیفه مشاور

در اسلام همان طور که دستور مؤکد درباره مشورت کردن داده شده، به افرادی که مورد مشورت قرار می گیرند نیز تأکید شده که از هیچگونه خیرخواهی فروگذار نکنند و خیانت در مشورت، یکی از گناهان بزرگ محسوب می شود، حتی این حکم درباره غیر مسلمانان نیز ثابت است، یعنی اگر انسان، پیشنهاد مشورت را از غیر مسلمانی بپذیرد، حق ندارد در مشورت، نسبت به او خیانت کند و غیر از آنچه تشخیص می دهد به او اظهار نماید.

در «رساله حقوق» که از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام نقل شده می فرماید:

وَ حَقُّ الْمُسْتَشِيرِ أَنْ عَلِمَتْ لَهُ رَأْيًا أَشْرَتْ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَرَشَدْتَهُ إِلَى مَنْ يَعْلَمُ وَ حَقُّ الْمَشِيرِ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَتَّبِعَهُ فِيمَا لَا يُؤَافِقُكَ مِنْ رَأْيِهِ:

«حق کسی که از تو مشورت می خواهد این است که: اگر عقیده و نظری داری در اختیار او بگذاری و اگر درباره آن کار، چیزی نمی دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که می داند، و اما حق کسی که مشاور تو است این است: در آنچه با

۱- «نهج البلاغه»، فرمان مالک اشتر، صفحه ۴۳۰، انتشارات دار الهجرة.

تو موافق نیست او را متهم نسازی»^۱.

* * *

۴- شورای عمر

جمعی از مفسران و دانشمندان اهل تسنن، هنگامی که به آیه فوق رسیده‌اند اشاره به شورای شش نفری عمر، برای انتخاب خلیفه سوم کرده و ضمن بیانات مشروحی آن را منطبق بر آیه فوق و روایات مشورت دانسته‌اند. گرچه تشریح کامل این بحث، در عهده کتب عقائد است ولی در اینجا لازم است به طور فشرده به چند نکته اشاره شود:

اولاً - انتخاب امام و جانشین پیامبر ﷺ تنها باید از طرف پروردگار باشد؛ زیرا او همانند پیامبر ﷺ باید واجد صفاتی همچون عصمت و مانند آن باشد که تشخیص آن تنها با خدا است.

و به عبارت دیگر، همان طور که نمی‌توان پیامبر را با مشورت تعیین کرد، انتخاب امام هم با مشورت ممکن نیست.

ثانیاً - شورای شش نفری مزبور، هرگز منطبق بر موازین مشورت نبود؛ زیرا اگر منظور، مشورت با عموم مسلمانان بوده، متفکران امت منحصر به این شش نفر نبودند، افراد پر مایه‌ای همچون «سلمان» که مشاور شخص پیغمبر ﷺ بود و «ابوذر» و «مقداد» و «ابن عباس» و مانند آنها از دایره این مشورت بیرون بودند، بنابراین، منحصر ساختن مشاوران به آن شش نفر، به یک دسته بندی سیاسی شبیه‌تر است از یک هیأت مشورتی.

و اگر منظور انتخاب افراد صاحب نفوذ برای مشورت بوده تا رأی آنها مورد

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۰۵، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۲، صفحه ۶۲۴، انتشارات جامعه مدرسین - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۸.

قبول دیگران واقع شود، باز درست نبوده است؛ زیرا شخصیت‌هائی مانند «سعد بن عباد» که رئیس مطلق طایفه انصار بود و «ابوذر غفاری» که شخصیت بزرگ طایفه بنی غفار بود و مانند آنها از این مشورت برکنار شده بودند.

ثالثاً - می‌دانیم برای این مشورت شرایط سخت و سنگینی قرار داده شده بود و مخالفان تهدید به مرگ شده بودند در حالی که در برنامه‌های مشورتی اسلام چنین چیزی وجود ندارد.

* * *

﴿ ۱۶۱ ﴾ وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَمَ مَنْ يَغُلُّ وَمَنْ يَغُلُّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

ترجمه:

۱۶۱ - ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند، و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه محشر) می آورد؛ سپس به هر کس، آنچه را فراهم کرده (و انجام داده) است به طور کامل داده می شود؛ و به آنها ستم نخواهد شد.

تفسیر:

هرگونه خیانتی ممنوع

با توجه به این که آیه فوق به دنبال آیات «احد» نازل شده و با توجه به روایتی که جمعی از مفسران صدر اول، نقل کرده اند، این آیه به عذر تراشی های بی اساس بعضی از جنگجویان «احد» پاسخ می گوید.

توضیح این که: هنگامی که بعضی از تیراندازان احد می خواستند سنگر حساس خود را برای جمع آوری غنیمت تخلیه کنند، امیر آنان، دستور داد، از جای خود حرکت نکنید، رسول خدا ﷺ شما را از غنیمت محروم نخواهد کرد. **ولی** آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره واقعی خود، گفتند: ما می ترسیم پیغمبر در تقسیم غنائم ما را از نظر دور دارد، و لذا باید برای خود دست و پا کنیم، این را گفتند، و سنگرها را تخلیه کرده و به جمع آوری غنائم پرداختند، و آن حوادث دردناک پیش آمد.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: آیا شما چنین پنداشتید که پیغمبر ﷺ به شما

خیانت خواهد کرد، «در حالی که در شأن هیچ پیغمبری نیست که خیانت کند»
 ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ﴾^۱.

خداوند در این آیه ساحت مقدس پیامبران را به طور کلی از خیانت منزّه داشته، می‌گوید: اساساً چنین چیزی شایسته مقام نبوت نیست، یعنی خیانت با نبوت سازگار نمی‌باشد، اگر پیامبری خائن باشد دیگر نمی‌توان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد.

ناگفته پیداست، آیه هر گونه خیانت را، اعم از خیانت در تقسیم غنائم، یا حفظ امانت مردم، و یا در گرفتن وحی و رسانیدن آن به بندگان خدا، از پیامبران نفی می‌کند.

عجیب است از کسی که پیامبر را امین وحی خدا می‌داند، چگونه احتمال می‌دهد که: مثلاً پیامبر، خدای نکرده در غنائم جنگی حکم ناروایی دهد، و او را از حق خود محروم سازد.

روشن است: خیانت برای هیچ کس مجاز نیست، خواه پیامبر باشد یا غیر پیامبر، ولی از آنجا که گفتگوی عذرترایشان جنگی «احد»، درباره پیامبر ﷺ بود آیه نیز نخست، سخن از پیامبران می‌گوید و سپس اضافه می‌نماید: «هر کس خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده، به عنوان مدرک جنایت بر دوش خویش حمل می‌کند و یا همراه خود به صحنه محشر می‌آورد» ﴿وَمَنْ يُغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ و به این ترتیب، در برابر همگان رسوا می‌شود.

بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور از حمل کردن بر دوش، یا همراه خود آوردن این نیست که عین چیزی را که در آن خیانت کرده بر دوش کشد، بلکه

۱- این واژه از «غلل» به معنی خیانت گرفته شده و «غلل» در اصل، به معنی نفوذ تدریجی و مخفیانه آب در ریشه درختان است، و از آنجا که خیانت به صورت مخفیانه و تدریجی صورت می‌گیرد، به آن «غلول» می‌گویند، و اگر به حرارت درونی ناشی از تشنگی، «غلیل» می‌گویند، نیز به همین جهت است.

منظور، حمل مسئولیت آنها است.

ولی با توجه به مسأله تجسم اعمال آدمی در قیامت، هیچ لزومی ندارد آیه را چنین تفسیر کنیم، بلکه همان طور که ظاهر آیه فوق گواهی می دهد، عین چیزهائی که در آن خیانت شده، به عنوان سند جنایت بر دوش خیانت کنندگان و یا به همراه آنها خواهد بود.

«سپس به هر کس آنچه انجام داده و به دست آورده، داده می شود و مورد ستم قرار نمی گیرد» ﴿ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾. یعنی مردم اعمال خود را عیناً در آنجا خواهند یافت و به همین دلیل، ظلم و ستمی درباره هیچ کس نمی شود؛ چرا که به هر کس آن می رسد که خود، تحصیل کرده است، خوب باشد یا بد.

آیه فوق و احادیثی که در نکوهش خیانت از پیامبر ﷺ صادر شده بود اثر عجیبی در تربیت مسلمانان گذاشت و آنچنان پرورش یافتند که غالباً کمترین خیانت - مخصوصاً در غنائم جنگی و اموال عمومی - از آنها سر نمی زد و چنان بود که غنائم گران بها و در عین حال کم حجم را که خیانت در آن، چندان مشکل نبود کاملاً دست نخورده به خدمت پیامبر ﷺ و یا زمامدارانی که بعد از آن حضرت روی کار آمدند، می آوردند، به طوری که مایه اعجاب هر بیننده ای بود، اینها همان عرب وحشی و غارتگر زمان جاهلیت بودند که در پرتو تعلیمات اسلام به این درجه از تربیت انسانی رسیده بودند.

گویا صحنه قیامت را در برابر چشم خود می دیدند در حالی که مردم خیانتگر اموالی را که در آن خیانت کرده اند در برابر چشم همگان بر دوش می کشند و همین ایمان به آنها هشدار می داد که از فکر خیانت نیز، صرف نظر کنند.

«طبری» در تاریخ خود، نقل می‌کند: هنگامی که مسلمانان وارد «مدائن» شدند، و به جمع‌آوری غنائم پرداختند یکی از مسلمانان، غنیمت بسیار گران‌قیمتی نزد مسئول جمع‌گنائم آورد، آنها از مشاهده آن تعجب کرده، گفتند: ما هرگز چیزی این چنین گران‌بها ندیدیم، سپس از وی پرسیدند: آیا چیزی از آن برگرفته‌ای؟

گفت: به خدا قسم اگر به خاطر «الله» نبود، هرگز آن را نزد شما نمی‌آوردم، آنها فهمیدند که این مرد، شخصیت معنوی خاصی دارد.

از او خواستند که خود را معرفی کند، او در پاسخ گفت:

نه، به خدا سوگند هرگز خود را معرفی نمی‌کنم که مرا ستایش کنید و برای دیگری نمی‌گویم که مرا تمجید کند، ولی خدا را شکر می‌کنم و به پاداش او راضیم.^۱

* * *

۱ - «تاریخ طبری»، جزء ۴، صفحه ۱۶ (جلد ۳، صفحه ۱۲۸، مؤسسه علمی بیروت) - «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۲۶، صفحه ۱۲، دار الفکر، طبع ۱۴۱۵ هـ.ق.

﴿۱۶۲﴾ أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ
 وَ بئسَ الْمَصِيرُ
 ﴿۱۶۳﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۶۲ - آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا بازگشته؟! و جایگاه او جهنم، و پایان کار او بسیار بد است.
 ۱۶۳ - هر یک از آنان، درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهند، بیناست.

تفسیر:

آنها که در جهاد شرکت نکردند

در آیات گذشته از جوانب مختلف دربارهٔ جنگ «احد» و نتایج آن بحث شد، اکنون نوبت منافقان و مؤمنان سست ایمانی است که به پیروی از آنها در میدان جنگ، حضور نیافتند؛ زیرا در روایات می‌خوانیم:
 هنگامی که پیامبر ﷺ فرمان حرکت به سوی «احد» را صادر کرد، جمعی از منافقان به بهانهٔ این که یقین به وقوع جنگ ندارند از حضور در میدان، خودداری کردند و بعضی از مسلمانان ضعیف‌الایمان نیز به آنها ملحق شدند، آیهٔ مورد بحث، سرنوشت آنها را تشریح می‌کند و می‌گوید: «آیا کسانی که فرمان خدا را اطاعت کردند و از خشنودی او پیروی نمودند، همانند کسانی هستند که به سوی خشم خدا بازگشتند و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها، زشت و

ناراحت کننده است» ﴿أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَاؤَاهُ جَهَنَّمَ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ﴾.

* * *

سپس می فرماید: «هر یک از آنها برای خود درجه و موقعیتی در پیشگاه خدا دارند» ﴿هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ﴾.

اشاره به این که نه تنها منافقان تن پرور و مجاهدان با هم فرق دارند، بلکه هر یک از کسانی که در این دو صف قرار دارند به تفاوت درجه فداکاری و جانبازی و یا نفاق و دشمنی با حق در پیشگاه خدا درجه خاصی خواهند داشت که از صفر شروع می شود و تا ما فوق آنچه تصور شود ادامه می یابد.

جالب توجه این که: در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که فرمود: هر درجه ای به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است.^۱

و در حدیث دیگری وارد شده: بهشتیان، کسانی را که در درجات علین (بالا) قرار دارند آن چنان می بینند که ستاره ای در آسمان دیده می شود.^۲

اما باید توجه داشت که «درجه» معمولاً به پله هائی گفته می شود که انسان به وسیله آنها به نقطه مرتفعی صعود می کند و اما پله هائی که از آن برای پائین رفتن به نقطه گودی استفاده می شود «دَرَك» (بر وزن مرگ) می گویند و لذا درباره پیامبران در سوره «بقره» آیه ۲۵۳ می خوانیم: ﴿وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾ و درباره منافقان در سوره «نساء» آیه ۱۴۵ می خوانیم: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾.

۱- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۰۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۵، چاپخانه علمی، ۱۳۸۰ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۷۱.
 ۲- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «التبیین»، جلد ۳، صفحه ۳۷، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ هـ ق - «مسند احمد»، جلد ۳، صفحه ۷۲ و ۹۳، دار صادر بیروت.

ولی در آیه مورد بحث، چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده، جانب طایفه مؤمنان، گرفته شده و تعبیر به درجه شده است (این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می‌گویند).

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند نسبت به اعمال همه آنها بینا است» ﴿وَ اللَّهُ بِصِیْرٍ بِمَا یَعْمَلُونَ﴾
و به خوبی می‌داند هر کسی طبق نیت، ایمان و عمل خود، شایسته کدامین درجه است.

* * *

نکته:

یک روش مؤثر تربیتی

در قرآن مجید، بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال، طرح و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذارده می‌شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند.

این روش که باید آن را روش غیر مستقیم نامید، اثر فوق‌العاده‌ای در تأثیر برنامه‌های تربیتی دارد؛ زیرا انسان، معمولاً به افکار و برداشت‌های خود از مسائل مختلف، بیش از هر چیز اهمیت می‌دهد.

هنگامی که مسأله به صورت یک مطلب قطعی و جزمی طرح شود، گاهی در مقابل آن، مقاومت بخرج می‌دهد و همچون یک فکر بیگانه به آن می‌نگرد، ولی هنگامی که به صورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود آن را فکر و تشخیص خود می‌داند و به عنوان «یک فکر و طرح آشنا» به آن می‌نگرد.

لذا در مقابل آن مقاومت بخرج نمی‌دهد، این طرز تعلیم مخصوصاً در برابر

افراد لجوج و همچنین در برابر کودکان مؤثر است.

در قرآن از این روش استفاده فراوان شده که به چند نمونه از آن در اینجا

اشاره می‌کنیم:

۱ - هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ: «آیا دانایان با نادانان

مساویند؟»^۱

۲ - قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ: «بگو: آیا نابینا با

شخص بینا مساوی است آیا فکر نمی‌کنید؟»^۲

۳ - قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ:

«بگو: آیا شخص بینا با شخص نابینا مساوی است آیا تاریکی با روشنایی یکسان

است؟»^۳

* * *

۲ - انعام، آیه ۵۰

۱ - زمر، آیه ۹

۳ - رعد، آیه ۱۶

﴿ ۱۶۴ ﴾ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

ترجمه:

۱۶۴ - خداوند بر مؤمنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ و البته پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

تفسیر:

بزرگ‌ترین نعمت خداوند

در این آیه، سخن از بزرگ‌ترین نعمت الهی یعنی نعمت «بعثت پیامبر اسلام ﷺ» به میان آمده است و در حقیقت، پاسخی است به سؤالاتی که در ذهن بعضی از تازه مسلمانان، بعد از جنگ احد خور می‌کرد، که: چرا ما این همه گرفتار مشکلات و مصائب شویم؟

قرآن به آنها می‌گوید: «خداوند بر مؤمنان منت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری برانگیخت» ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا﴾.

بنابراین، اگر در این راه، متحمل خسارت‌هایی شده‌اید، فراموش نکنید که خداوند، بزرگ‌ترین نعمت را در اختیار شما گذاشته، پیامبری مبعوث کرده که شما را تربیت می‌کند، و از گمراهی‌های آشکار بازمی‌دارد. هر اندازه برای حفظ

این نعمت بزرگ، تلاش کنید و هر بهائی بپردازید باز هم ناچیز است.
جالب توجه این که: ذکر این نعمت با جمله: **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ:**
 «خداوند بر مؤمنان منت گذارد» شروع شده است که شاید در بدو نظر تصور
 شود نا زیبا است.

ولی هنگامی که به ریشه اصلی لغت «مَنْت» باز می‌گردیم مطلب کاملاً
 روشن می‌شود.

توضیح این که: همان طور که «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: این
 کلمه در اصل از «مَنْ» به معنی سنگ‌هایی است که با آن وزن می‌کنند، به همین
 دلیل هر نعمت سنگین و گران‌بهائی را «مَنْت» می‌گویند، که اگر جنبه عملی داشته
 باشد یعنی کسی عملاً نعمت بزرگی به دیگری بدهد کاملاً زیبا و ارزنده است.
 و اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن، بزرگ کند و به رخ افراد بکشد،
 کاری است بسیار زشت.

بنابراین، **مَنْتِ** که نکوهیده است به معنی بزرگ شمردن نعمت‌ها در گفتار
 است، اما **مَنْتِ** که زینده است همان بخشیدن نعمت‌های بزرگ است.
خداوند در آیه فوق می‌فرماید: پروردگار بر مؤمنان منت گذارد یعنی نعمت
 بزرگی عملاً در اختیار آنها نهاد.

اما این که چرا تنها نام مؤمنان برده شده - در حالی که بعثت پیامبر ﷺ برای
 هدایت عموم بشر است - به خاطر این است که از نظر نتیجه و تأثیر، تنها مؤمنان
 هستند که از این نعمت بزرگ استفاده می‌کنند و آن را عملاً به خود اختصاص
 می‌دهند.

پس از آن می‌فرماید: یکی از مزایای این پیامبر ﷺ این است که: «او از
 جنس خود آنها و از نوع بشر است» ﴿مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾.

نه از جنس فرشتگان و مانند آنها، تا احتیاجات و نیازمندی‌های بشر را دقیقاً درک کنند و دردها و مشکلات و مصائب و مسائل زندگی آنها را لمس نماید و با توجه به آن به تربیت آنها اقدام کند.

به علاوه مهمترین قسمت برنامه تربیتی انبیاء، تبلیغات عملی آنها است به این معنی که اعمال آنها بهترین سرمشق و وسیله تربیت است؛ زیرا با «زبان عمل»، بهتر از هر زبانی می‌توان تبلیغ کرد و این در صورتی امکان‌پذیر است که تبلیغ‌کننده از جنس تبلیغ‌شونده باشد، با همان خصائص جسمی و با همان غرائز و ساختمان روحی.

اگر پیامبران مثلاً از جنس فرشتگان بودند، این سؤال برای مردم باقی می‌ماند که اگر آنها گناه نمی‌کنند آیا به خاطر این نیست که شهوت و غضب و نیازها و غرائز گوناگون بشری ندارند؟

به این ترتیب، برنامه تبلیغات عملی آنها تعطیل می‌شد، لذا پیامبران از جنس بشر انتخاب شدند با همان نیازها و غرائز تا بتوانند سرمشقی برای همگان باشند. سپس می‌گوید: این پیامبر ﷺ سه برنامه مهم را درباره آنها اجرا می‌کند: «آیات او را بر آنها بخواند و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد» ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾.

بنابراین، وظیفه نخست، خواندن آیات پروردگار بر آنها و آشنا ساختن گوش‌ها و افکار با این آیات است.

و دیگر **تعلیم**، یعنی وارد ساختن این حقایق در درون جان آنها و به دنبال آن، تزکیه نفوس و تربیت ملکات اخلاقی و انسانی.

از آنجا که هدف اصلی و نهائی تربیت است، در آیه، قبل از تعلیم ذکر شده، در حالی که از نظر تربیت طبیعی، **تعلیم** بر تربیت مقدم است.

جمعیتی که از حقایق انسانی به کلی دورند، به آسانی تحت تربیت قرار نمی‌گیرند بلکه باید مدتی گوش‌های آنها را با سخنان الهی آشنا ساخت و وحشتی را که قبلاً از آن داشتند از آنها دور کرد، سپس وارد مرحلهٔ تعلیم اصولی شد و به دنبال آن محصول تربیتی آن را گرفت.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از **تزکیه**، پاک ساختن آنها از پلیدی‌های شرک، عقائد باطل، خرافاتی و خواهی‌های زشت حیوانی بوده؛ زیرا مادام که نهاد آدمی از این آلودگی‌ها پاک نشود، ممکن نیست آمادهٔ تعلیم کتاب الهی و حکمت و دانش واقعی شود، همان‌طور که اگر لوحی را از نقوش زشت، پاک نکنی هرگز آماده پذیرش نقوش زیبا نخواهد شد و به همین جهت **تزکیه** در آیه فوق بر **تعلیم** کتاب و حکمت یعنی معارف بلند و عالی اسلامی، مقدم شده است.

اهمیت یک نعمت بزرگ آن‌گاه روشن می‌شود که زمان برخورداری از آن را با زمان‌های قبل مقایسه کنیم و فاصلهٔ آن دو را بیابیم، قرآن در جملهٔ فوق می‌گوید: «هر چند درست است که آنها پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند»

﴿وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

یعنی نگاهی به دوران قبل از اسلام بکنید و ببینید در چه حال و روزی بودید و از کجا به کجا رسیدید.

جالب توجه این‌که: قرآن از وضع دوران جاهلیت به **ضلالٍ مُّبِينٍ**: «گمراهی آشکار» تعبیر کرده است؛ زیرا: ضلال و گمراهی انواع و اقسامی دارد، بعضی از وسائل گمراهی طوری است که انسان به آسانی نمی‌تواند باطل بودن آنها را بفهمد و گاهی چنان است که هر کس مختصر عقل و شعوری داشته باشد، فوری پی به آن می‌برد.

مردم دنیا به ویژه مردم جزیره العرب در زمان بعثت پیامبر اسلام ﷺ در ضلالت و گمراهی روشنی بودند، سیه‌روزی و بدبختی، جهل و نادانی، و آلودگی‌های گوناگون معنوی در آن عصر، تمام نقاط جهان را فرا گرفته بود، و این وضع نا بسامان بر کسی پوشیده نبود.

* * *

﴿ ۱۶۵ ﴾ **أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**

ترجمه:

۱۶۵ - آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این (مصیبت) از کجاست؟! بگو: «از ناحیه خود شماست (که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید) خداوند بر هر چیزی قادر است.

تفسیر:

بررسی دیگری روی جنگ احد

این آیه بررسی دیگری روی حادثه احد است، توضیح این که: جمعی از مسلمانان از نتایج دردناک جنگ، غمگین و نگران بودند و این مطلب را مکرر بر زبان می آوردند خداوند در آیه فوق، سه نکته را به آنها گوشزد می کند:

شما نباید از نتیجه یک جنگ نگران باشید، بلکه همه برخوردهای خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید، «آیا هنگامی که در یک میدان، مصیبتی به شما رسید، در حالی که در میدان دیگر (میدان جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساخته بودید، می گوئید که این مصیبت از کجا است؟! ﴿أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا﴾».

زیرا آنها در احد هفتاد نفر از شما را شهید کردند، در حالی که هیچ اسیر نگرفتند، ولی شما در بدر هفتاد نفر از آنها را به قتل رسانیدید و هفتاد نفر را اسیر

کردید.

جمله **قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا**: «دو برابر آن بر دشمن ضربه زدید» در حکم جوابی است که بر سؤال، مقدم شده است.

لذا می‌فرماید: «ای پیامبر! به آنها بگو: این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته و عوامل شکست را باید در خودتان جستجو کنید» **﴿قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾**.

شما بودید که با مخالفت فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سنگر حساس «کوه عینین» را رها ساختید و شما بودید که جنگ را به پایان نرسانیده و سرنوشت آن را یکسره نکرده، به جمع‌آوری غنائم پرداختید و نیز شما بودید که به هنگام حمله مجدد دشمن میدان را رها ساخته و از جنگ فرار کردید، همین گناهان و سستی‌های شما بود که باعث آن شکست و آن همه کشته گردید.

و سرانجام می‌فرماید: شما نباید از آینده، نگران باشید؛ «زیرا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است» **﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾**.

و اگر نقاط ضعف خود را جبران کنید، مشمول حمایت او خواهید شد.

* * *

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ
 وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ
 ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ
 لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ
 بِمَا يَكْتُمُونَ

ترجمه:

۱۶۶- و آنچه در روزی که دو دسته (مؤمنان و کافران) با هم رو به رو شدند به شما رسید، به فرمان خدا بود؛ تا آن که مؤمنان را مشخص کند.
 ۱۶۷- و نیز برای این بود که منافقان شناخته شوند؛ آنهایی که به ایشان گفته شد: «بیائید در راه خدا نبرد کنید! یا (حداقل) از حریم خود، دفاع نمائید!» گفتند: «اگر می‌دانستیم جنگی روی خواهد شد، از شما پیروی می‌کردیم. (اما می‌دانیم جنگی نمی‌شود)» آنها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان؛ به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست! و خداوند به آنچه کتمان می‌کنند، آگاه‌تر است.

تفسیر:

باید صفوف مشخص شود

آیه مورد بحث، این نکته را تذکر می‌دهد، هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می‌آید، علاوه بر این که بدون علت نیست، وسیله آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان و یا افراد سست ایمان.

لذا در قسمت اول آیه، می‌فرماید: «و آنچه در روزی که دو دسته (مؤمنان و کافران) با هم رو به رو شدند به شما رسید، به فرمان خدا بود» ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّنْقِي الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾.

آری، آنچه در روز احد آن روز که جمعیت مسلمانان با بت پرستان بهم درآویختند بر شما وارد شد به فرمان خدا بود و طبق خواست و اراده او صورت گرفت.

زیرا هر حادثه‌ای طبق قانون عمومی آفرینش علت و سبب مخصوصی دارد و اساساً عالم روی یک سلسله علل و اسباب پی‌ریزی شده است و این یک اصل ثابت و همیشگی است.

روی این اصل، هر لشگری که در میدان جنگ سستی کند و به مال و ثروت و غنیمت دل ببندد و دستور فرمانده دلسوز خود را فراموش نماید محکوم به شکست خواهد بود.

بنابراین، منظور از اِذْنِ اللَّهِ: «فرمان خدا» همان اراده و مشیت او است که به صورت قانون علیت در عالم هستی منعکس شده است.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و برای این که مؤمنان را مشخص کند» ﴿وَلِيُعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

آری، یکی دیگر از آثار این جنگ، این بود که صفوف مؤمنان و منافقان از هم مشخص شود و افراد با ایمان، از سست ایمان شناخته گردند.

* * *

آن‌گاه، در آیه بعد، به اثر دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «و تا کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند» ﴿وَلِيُعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا﴾.

به طور کلی در حادثه احد، سه گروه مشخص در میان مسلمانان پیدا شدند:

گروه اول، افراد معدودی بودند که تا آخرین لحظات، پایداری نمودند و در برابر انبوه دشمنان، تا آخرین نفس ایستادگی به خرج دادند: بعضی شربت شهادت نوشیدند.

و بعضی جراحات سنگین برداشتند.

گروه دیگر، تزلزل و اضطراب در دل‌های آنها پدید آمد و نتوانستند تا آخرین لحظه، استقامت کنند و راه فرار را پیش گرفتند.

گروه سوم، منافقان بودند که در اثناء راه، به بهانه‌هایی که اشاره خواهد شد از شرکت در جنگ، خودداری کرده، به «مدینه» بازگشتند، که آنها «عبدالله بن ابی سلول» و سیصد نفر از یارانش بودند.

اگر حادثه سخت احد نبود، هیچ گاه صفوف به این روشنی مشخص نمی‌شد و افراد هر کدام با صفات ویژه خود در صف معینی قرار نمی‌گرفتند و هر کس ممکن بود، هنگام ادعا، خود را بهترین فرد با ایمان بداند.

در حقیقت در آیه، اشاره به دو چیز شده:

نخست، علت فاعلی شکست احد.

و دیگر، علت غائی و نتیجه نهائی آن.

تذکر این نکته نیز لازم است که در آیه فوق می‌فرماید: **وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا**: «تا کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند» و نمی‌فرماید: **لِيَعْلَمَ الْمُنَافِقِينَ**: «تا منافقان شناخته شوند».

و به عبارت دیگر، نفاق به صورت «فعل» ذکر شده نه به صورت «وصف»، این تعبیر گویا بدان جهت است که نفاق، هنوز در همه آنان به صورت صفت ثابتی در نیامده بود، لذا در تاریخ اسلام می‌خوانیم بعضی از آنان، بعدها موفق به توبه شدند و به صف مؤمنان پیوستند.

سپس قرآن گفتگوئی که میان بعضی از مسلمانان و منافقین، قبل از جنگ رد و بدل شده، به این صورت بیان می‌کند که:

بعضی از مسلمانان - طبق نقل «ابن عباس»، «عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری» بوده است^۱ - هنگامی که دید «عبدالله بن ابی سلول» با یارانش خود را از لشکر اسلام کنار کشیده و تصمیم بازگشت به «مدینه» دارند به آنها گفت: چرا باز می‌گردید؟ بیائید یا به خاطر خدا و در راه او پیکار کنید و یا لا اقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می‌کند دفاع نمائید. می‌فرماید:

«به ایشان گفته شد بیایند در راه خدا نبرد کنند یا - حداقل - از حریم خود دفاع نمائید» ﴿وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فَاتْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا﴾.

ولی آنها به یک بهانه واهی دست زده، «گفتند: ما اگر می‌دانستیم جنگ می‌شود بی‌گمان از شما پیروی می‌کردیم» ﴿قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْغَاكُمْ﴾.

و بنا به تفسیر دیگر، منافقان گفتند: اگر ما این را، «جنگ» می‌دانستیم با شما همکاری می‌کردیم، یعنی به نظر ما این جنگ نیست بلکه یک نوع انتحار و خودکشی است؛ زیرا با عدم توازنی که میان لشکر اسلام و کفار دیده می‌شود، جنگ کردن با آنها عاقلانه نیست. به خصوص این که لشکرگاه اسلام در نقطه نامناسبی قرار گرفته است.

به هر ترتیب، اینها بهانه‌ای بیش نبود، هم وقوع جنگ حتمی بود و هم مسلمانان در آغاز پیروز شدند و اگر شکستی دام‌گیرشان شد، بر اثر اشتباهات و خلافکاری‌های خودشان بود، خداوند می‌گوید: آنها دروغ می‌گفتند:

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۷ - تفسیر «ثعالبی»، جلد ۱، صفحه ۳۱۱، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۴، صفحه ۲۶۵، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «شوکانی»، جلد ۱، صفحه ۳۹۵، ذیل آیه مورد بحث (قابل توجه این که: در برخی منابع، «عبدالله بن عمرو حرام انصاری» ذکر شده است).

«آنها در آن روز به کفر نزدیک‌تر از ایمان بودند» ﴿هُم لِّلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾.

در ضمن از این جمله استفاده می‌شود که کفر و ایمان دارای درجاتی است که بعقیده و طرز عمل انسان بستگی دارد.

لذا می‌افزاید: «آنها به زبان چیزی می‌گویند که در دل ندارند» ﴿يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾.

آنها به خاطر لجاجت روی پیشنهاد خود، دائر به جنگ کردن در خود «مدینه»، یا ترس از ضربات دشمن و یا بی‌علاقگی به اسلام از شرکت در میدان، خودداری کردند.

«ولی خداوند به آنچه منافقان کتمان می‌کنند آگاه‌تر است» ﴿وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾.

هم در این جهان پرده از چهره آنان برداشته و قیافه آنها را به مسلمانان نشان می‌دهد و هم در آخرت به حساب آنها رسیدگی خواهد کرد.

* * *

﴿۱۶۸﴾ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ترجمه:

۱۶۸ - (منافقان) آنها هستند که به برادران خود - در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند - گفتند: «اگر آنها از ما پیروی می کردند، کشته نمی شدند!» بگو، «مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید؟! پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوئید!».

تفسیر:

گفته های بی اساس منافقان

منافقان علاوه بر این که خودشان از جنگ احد کناره گیری کردند، سعی در تضعیف روحیه دیگران نیز نمودند.

به هنگام بازگشت مجاهدان، زبان به سرزنش آنها گشودند و گفتند: اگر آنها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی دادند.

قرآن در آیه فوق، به گفتار بی اساس آنها پاسخ می دهد و می گوید: «آنها که از جنگ کناره گیری کردند و به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت کرده بودند هیچ گاه کشته نمی شدند، به آنها بگو: اگر قادر به پیش بینی حوادث آینده هستید مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوئید» ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

یعنی؛ در حقیقت شما با این ادعا، خود را عالم به غیب و با خبر از حوادث

آینده میدانید کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش بینی کرده و خنثی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید؟
وانگهی، اگر شما در میدان جهاد و در راه سربلندی و افتخار کشته نشوید، آیا عمر جاویدان خواهید داشت؟

آیا می‌توانید مرگ را برای همیشه از خود دور سازید؟
بنابراین، شما که نمی‌توانید قانون مسلم مرگ را از میان ببرید، پس چرا در میان بستر با ذلت بمیرید؟ چرا با افتخار در میدان جهاد در برابر دشمن شربت شهادت ننوشید؟!

در آیه فوق، نکته دیگری وجود دارد که باید به آن توجه کرد:
و آن این که: از مؤمنان تعبیر به «برادر» شده در حالی که هرگز مؤمنان برادر منافقان نیستند، این یک نوع سرزنش به آنها است که شما مؤمنان را برادر خود می‌دانستید، چرا در این لحظات حساس، دست از حمایت آنها برداشتید و لذا بلافاصله بعد از تعبیر «**اِخْوَانِهِمْ**» جمله «**قَعْدُوا**» یعنی از جنگ باز نشستند، ذکر شده، آیا انسان ادعای برادری می‌کند؟ و بلافاصله از حمایت برادر خود باز می‌نشیند؟!.

* * *

﴿ ۱۶۹ ﴾ وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

يُزَكُّونَ

﴿ ۱۷۰ ﴾ فَرَحِيمٌ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا

بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ إِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَهُمْ يَحْزَنُونَ

﴿ ۱۷۱ ﴾ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ

الْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

۱۶۹ - (ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند!

بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

۱۷۰ - آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده

است، خوشحالند؛ و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند (مجاهدان و شهیدان

آینده) خوش‌وقتند؛ که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت.

۱۷۱ - و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می‌بینند که)

خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند؛ (نه پاداش شهیدان، و نه پاداش مجاهدانی که

شهید نشدند).

شأن نزول:

بعضی از مفسران معتقدند: آیات فوق درباره شهدای احد نازل شده و

بعضی دیگر درباره شهدای بدر می‌دانند، ولی حق این است که پیوند این آیات

با آیات گذشته نشان می‌دهد، بعد از حادثه احد نازل شده است. اما مضمون و محتوای آیات تعمیم دارد، و همه شهدا، حتی شهدای بدر را که چهارده نفر بودند شامل می‌شود، لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: آیات درباره شهدای احد و بدر هر دو نازل شده است.^۱

ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می‌توانیم داشته باشیم، که غرق نعمت‌های جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر بجهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود: فرمان تخلف‌ناپذیر من این است: «کسی دوباره به دنیا باز نگردد، عرض کردند».

حالا که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگوئی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچگونه نگران نباشند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.^۲

تفسیر:

زندگان جاوید!

چنین بنظر می‌رسد: بعد از حادثه احد جمعی از افراد سست ایمان می‌نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهید شده بودند، تأسف

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۰۹، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۹.
 ۲ - تفسیر «طبری»، جلد ۴، صفحه ۱۱۲، ذیل آیات - تفسیر «رازی»، ذیل آیات مورد بحث - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۹۶، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

می خوردند که: چرا آنها مردند و نابود شدند؟ مخصوصاً هنگامی که به نعمتی می رسیدند و جای آنها را خالی میدیدند بیشتر ناراحت می شدند، با خود می گفتند:

ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزندان ما در قبرها خوابیده اند و دستشان از همه جا کوتاه است!

این گونه افکار و این گونه سخنان، علاوه بر این که نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی اثر نبود.

آیات فوق، خط بطلان بر این گونه افکار کشیده، مقام شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده، می گوید: «ای پیامبر! هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند مرده اند!» ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا﴾.

در اینجا روی سخن فقط به پیامبر ﷺ است، تا دیگران حساب خود را بکنند، و می افزاید: «بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند» ﴿بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾.

منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند، نه زندگی جسمانی و مادی، گرچه زندگی برزخی، اختصاصی به شهیدان ندارد، بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند.^۱

ولی از آنجا که حیات شهیدان یک حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمت های معنوی است - به علاوه موضوع سخن، در آیه آنها هستند - تنها از آنها نام برده شده است. آنها به قدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا

۱ - به گفته بعضی از محققین: حیات برزخی برای دو دسته است: نیکوکارانی که در درجه عالی هستند و بدکارانی که فوق العاده وضع بدی دارند.

زندگی سایر برزخیان در مقابل آنها چیزی نیست.

* * *

در آیه بعد، به گوشه‌ای از مزایا و برکات فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده و می‌فرماید: «آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند» ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾. «خوشحالی دیگر آنها به خاطر برادران مجاهد آنها است که در میدان جنگ شربت شهادت نوشیده‌اند و به آنها ملحق نشده‌اند؛ زیرا مقامات و پاداش‌های آنها را در آن جهان به خوبی می‌بینند و از این رو مستبشر، و شاد می‌شوند» ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ﴾^۱.

و به دنبال آن می‌فرماید: «شهیدان احساس می‌کنند که برادران مجاهد آنها، پس از مرگ، هیچگونه اندوهی نسبت به آنچه در دنیا گذارده‌اند ندارند و نه هیچگونه ترسی از روز رستاخیز، و حوادث و حشتناک آن» ﴿أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

این جمله، تفسیر دیگری هم ممکن است داشته باشد و آن این که شهیدان علاوه بر این که با مشاهده مقامات برادران مجاهدی که به آنها ملحق نشده‌اند خوشحال می‌شوند، خودشان هم هیچگونه ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند.^۲

* * *

آیه بعد، در حقیقت تأکید و توضیح بیشتری درباره بشارت‌هایی است که

۱- «استبشار» به معنی خوشحال شدن بر اثر دریافت بشارت یا مشاهده نعمتی برای خود یا دوستان است و به معنی بشارت دادن نیست.

۲- به عبارت دیگر طبق تفسیر اول، ضمیرهای «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» به باقیمانندگان در دنیا بر می‌گردد و طبق تفسیر دوم به خود شهیدان.

شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می‌کنند «آنها از دو جهت خوشحال و مسرور می‌شوند: نخست از این جهت که نعمت‌های خداوند را دریافت می‌دارند، نه تنها نعمت‌های او، بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار نعمت است نیز شامل حال آنها می‌شود» ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ﴾.

دیگر این که: «آنها می‌بینند خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند» ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدان راستینی که شربت شهادت ننوشیدند.

در حقیقت آنچه را قبلاً شنیده بودند در آنجا آشکار می‌بینند.

* * *

نکته‌ها:

۱- شاهی بر بقای روح

از جمله آیات قرآن که با صراحت، دلالت بر بقای روح دارد، آیات فوق است که دربارهٔ حیات شهیدان بعد از مرگ می‌باشد، و این که بعضی احتمال داده‌اند:

مراد از حیات، معنی مجازی آن است و منظور باقی ماندن آثار زحمات و نام و نشان آنها است، بسیار از معنی آیه دور است و با هیچ یک از جمله‌های آیات فوق، اعم از دریافت روزی و سرور آنها از جهات مختلف، سازگار نمی‌باشد. به علاوه آیات فوق، دلیل روشنی بر مسألهٔ برزخ و نعمت‌های برزخی است که شرح آن در ذیل آیهٔ شریفه: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» به خواست خدا خواهد آمد.^۱

* * *

۱- مؤمنون، آیهٔ ۱۰۰.

۲- پاداش شهیدان

درباره اهمیت مقام شهیدان، سخن بسیار گفته شده و هر قوم و ملتی برای شهدای خود احترام خاصی قائل است ولی بدون اغراق، آن احترامی که اسلام برای شهدای راه خدا قائل شده است بی نظیر است، روایت زیر، نمونه روشنی از احترامی است که اسلام برای شهداء قائل شده و در پرتو همین تعلیمات بود که یک جمعیت محدود عقب افتاده، آن چنان قدرت و نیرو گرفتند که بزرگترین امپراطوری‌های جهان را به زانو در آوردند.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل می‌کند: هنگامی که حضرت، مشغول خطبه بود و مردم را تشویق به جهاد می‌کرد، جوانی برخاست و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! فضیلت جنگجویان در راه خدا را برای من تشریح کن!».

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: من بر مرکب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و پشت سر آن حضرت سوار بودم و از غزوه «ذات السلاسل» برمی‌گشتیم همین سؤالی را که تو از من نمودی، من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **هنگامی** که جنگجویان، تصمیم بر شرکت در میدان جهاد می‌گیرند خداوند آزادی از آتش دوزخ را برای آنها مقرر می‌دارد. **هنگامی** که سلاح بر می‌دارند و آماده میدان می‌شوند فرشتگان به وجود آنها افتخار می‌کنند.

هنگامی که همسر و فرزندان و بستگان آنها با آنها خداحافظی می‌کنند، از گناهان خود خارج می‌شوند...

از این موقع آنها هیچ کاری نمی‌کنند مگر این که پاداش آن، مضاعف می‌گردد و در برابر هر روز، پاداش عبادت هزار عابد برای آنها نوشته می‌شود...

هنگامی که با دشمنان رو به رو می‌شوند، مردم جهان، نمی‌توانند میزان ثواب آنها را درک کنند.

هنگامی که گام به میدان برای نبرد بگذارند و نیزه‌ها و تیرها رد و بدل شود، و جنگ تن‌به‌تن شروع گردد، فرشتگان با پر و بال خود اطراف آنها را می‌گیرند و از خدا تقاضا می‌کنند در میدان، ثابت قدم باشند، در این هنگام منادی صدا می‌زند: **الْبَجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ**: «بهشت در سایه شمشیرها است». در این هنگام ضربات دشمن بر پیکر شهید، ساده‌تر و گواراتر از نوشیدن آب خنک در روز گرم تابستان است.

هنگامی که شهید از مرکب فرو می‌غلطد، هنوز به زمین نرسیده، حوریان بهشتی به استقبال او می‌شتابند و نعمت‌های بزرگ معنوی و مادی که خدا برای او فراهم ساخته است، برای او شرح می‌دهند.

و **هنگامی** که شهید به روی زمین قرار می‌گیرد، زمین می‌گوید: آفرین بر روح پاکیزه‌ای که از بدن پاکیزه پرواز می‌کند، بشارت باد بر تو، **إِنَّ لَكَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا حَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ**:

«نعمت‌هایی در انتظار تو است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوش‌شنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است».

و **خداوند** می‌فرماید: «من سرپرست بازماندگان اویم، هر کس آنها را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر کس آنها را به خشم آورد مرا به خشم آورده است...»^۱.

۱- آنچه در بالا ذکر شده، خلاصه روایتی است که مفسر بزرگ اسلام مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، ذیل آیه فوق نقل کرده است (جلد ۲، صفحه ۴۴۴، مؤسسه علمی مطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۱، صفحه ۱۰، چاپ آل‌البیت - «صحیفة الرضا»، صفحه ۹۱، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹۷، صفحه ۱۲.

﴿۱۷۲﴾ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ

أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ

﴿۱۷۳﴾ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ

إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

﴿۱۷۴﴾ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا

رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ

﴿۱۷۵﴾ إِنَّمَا ذِكْمُ الشَّيْطَانِ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ

مُؤْمِنِينَ

ترجمه:

۱۷۲ - آنها که دعوت خدا و پیامبر را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید،

اجابت کردند؛ برای کسانی از آنها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است.

۱۷۳ - اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم (لشکر دشمن)

برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها بترسید!»! اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و

گفتند: «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست».

۱۷۴ - به همین جهت، آنها (از این میدان) با نعمت و فضل پروردگار، بازگشتند؛ در

حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید؛ و از رضای خدا، پیروی کردند؛ و خداوند دارای

فضل و بخشش بزرگی است.

۱۷۵ - این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس)

می ترساند، از آنها نترسید! و از من بترسید اگر ایمان دارید!

شان نزول:

گفتیم پایان جنگ احد، لشکر فاتح «ابو سفیان»، پس از پیروزی به سرعت راه «مکه» را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین «روحاء» رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند، تصمیم به مراجعت به «مدینه» و نابود کردن باقیماندهٔ مسلمانان گرفتند.

این خبر به پیامبر ﷺ رسید، فوراً دستور داد: لشکر احد، خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کند، مخصوصاً فرمان داد: مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر بیوندند.

یکی از یاران پیامبر ﷺ می گوید: من از جملهٔ مجروحان بودم، ولی زخم‌های برادرم از من سخت‌تر و شدیدتر بود، تصمیم گرفتیم هر طور که هست خود را به پیامبر ﷺ برسانیم، چون حال من از برادرم کمی بهتر بود هر کجا برادرم بازمی ماند او را به دوش می کشیدم، با زحمت، خود را به لشکر رسانیدیم. و به این ترتیب، پیامبر ﷺ و ارتش اسلام در محلی به نام «حمراء الاسد» که از آنجا تا «مدینه» هشت میل فاصله بود، رسیدند و اردو زدند.

این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصاً از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند، و شاید فکر می کردند ارتش تازه نفسی نیز از «مدینه» به آنها پیوسته است.

در این موقع، جریانی پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف‌تر ساخت و مقاومت آنها را درهم کوبید، و آن این که:

یکی از مشرکان به نام «معبد الخزاعی» از «مدینه» به سوی «مکه» می رفت، مشاهدهٔ وضع پیامبر ﷺ و یارانش او را به سختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر ﷺ گفت:

مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است، اگر استراحت می‌کردید برای ما بهتر بود، این سخن را گفت و از آنجا گذشت و در سرزمین «روحاء» به لشکر «ابو سفیان» رسید.

«ابو سفیان» از او درباره پیامبر اسلام ﷺ سؤال کرد، او در جواب گفت: محمد ﷺ را دیدم با لشکری انبوه که تا کنون همانند آن را ندیده بودم، در تعقیب شما هستند و به سرعت پیش می‌آیند!.

«ابو سفیان» با نگرانی و اضطراب گفت: چه می‌گوئی؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم.

«معبد الخزاعی» گفت: من نمی‌دانم شما چه کردید؟ همین می‌دانم که لشکری عظیم و انبوه، هم اکنون در تعقیب شما است!.

«ابو سفیان» و یاران او تصمیم قطعی گرفتند به سرعت، عقب‌نشینی کرده، به «مکه» باز گردند و برای این که مسلمانان آنها را تعقیب نکنند، و آنها فرصت کافی برای عقب‌نشینی داشته باشند از جمعی از قبیلۀ «عبد القیس» که از آنجا می‌گذشتند و قصد رفتن به «مدینه» برای خرید گندم داشتند خواهش کردند: به پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان این خبر را برسانند:

«ابو سفیان» و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی به سرعت به سوی «مدینه» می‌آیند تا بقیۀ یاران پیامبر ﷺ را از پای در آورند.

هنگامی که این خبر، به پیامبر و مسلمانان رسید، گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ: «خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ما است».

اما هر چه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، لذا پس از سه روز توقف، به «مدینه» بازگشتند، آیات فوق، اشاره به این ماجرا می‌کند.^۱

۱ - «نور الثقلین» - «مجمع البیان» - تفسیر «المنار» - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۹ و کتب دیگر.

تفسیر:

غزوه حمراء الاسد

حال که روشن شد آیات مورد بحث، در چه موردی نازل شده، به تفسیر آیات باز می‌گردیم.

در نخستین آیه می‌گوید: «آنها که دعوت خدا و پیامبر ﷺ را اجابت نمودند و پس از آن همه جراحات، به سمت میدان نبرد حرکت کردند، برای آنها که نیکی کردند و تقوا پیشه گرفتند پاداش بزرگی است» ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَضَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾. برای آنها که بعد از آن همه جراحاتی که در روز احد پیدا نمودند، آماده شرکت در جنگ دیگری با دشمن شدند و برنامه نیکی و تقوا پیش گرفتند، یعنی با نیت پاک و اخلاص کامل در میدان جنگ شرکت کردند، پاداش بزرگی خواهد بود.

از این که در آیه فوق پاداش عظیم را اختصاص به جمعی داده است، معلوم می‌شود در میان آنها افرادی یافت می‌شدند که خلوص کامل نداشتند، و نیز ممکن است تعبیر مِنْهُمْ: «بعضی از ایشان» اشاره به این باشد که بعضی از جنگجویان احد، به بهانه‌ای از شرکت در این میدان، خودداری کرده بودند.



آن گاه قرآن در آیه بعد، یکی از نشانه‌های زنده پایمردی و استقامت آنها را به این صورت بیان می‌کند:

«اینها کسانی بودند که مردم به آنها گفتند: مردم برای حمله به شما آماده شده‌اند، از آنها بترسید، اما بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ما است» ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ

فَرَّادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱۹﴾.

اینها همان کسانی بودند که جمعی از مردم، یعنی کاروان «عبد القیس» - و به روایتی «نعیم بن مسعود»^۱ - به آنها گفتند: لشکر دشمن، اجتماع کرده و آماده حمله‌اند، از آنها بترسید اما آنها نه تنها نترسیدند، بلکه به عکس بر ایمان آنها افزوده شد و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است.

* * *

و به دنبال این استقامت و ایمان و پایمردی آشکار، قرآن، نتیجه عمل آنها را بیان کرده و می‌گوید: «آنها از این میدان، با نعمت و فضل پروردگار برگشتند» ﴿فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ﴾.

چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن، در یک برخورد خطرناک با دشمن، دشمن از آنها گریخت و سالم و بدون درد سر به «مدینه» مراجعت نمودند.

ممکن است فرق میان «نعمت» و «فضل» از این نظر باشد، که نعمت، پاداشی است به اندازه استحقاق، و فضل، اضافه بر استحقاق است.

سپس به عنوان تأکید می‌فرماید: «آنها در این جریان، کوچک‌ترین ناراحتی ندیدند» ﴿لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ﴾.

علاوه بر این «خشنودی خدا را به دست آوردند و از فرمان او متابعت کردند» ﴿وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ﴾.

«و خداوند، فضل و انعام بزرگی دارد که در انتظار مؤمنان واقعی و مجاهدان راستین است» ﴿وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾.

* * *

آیه بعد، دنباله آیاتی است که درباره غزوه «حمراء الاسد» نازل گردیده، می فرماید: «این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند، از آنها نترسید و تنها از من بترسید، اگر ایمان دارید» ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. «ذَلِكُمْ» اشاره به کسانی است که مسلمانان را از قدرت لشکر قریش می ترسانیدند تا روحیه آنها را تضعیف کنند.

بنابراین، معنی آیه چنین است: عمل «نعیم بن مسعود» و یا کاروان «عبد القیس» فقط یک عمل شیطانی است که بر دوستان شیطان تأثیر می گذارد، یعنی این گونه وسوسه ها تنها در کسانی اثر می گذارد که از اولیاء و دوستان شیطان باشند و اما افراد با ایمان و ثابت قدم، هیچ گاه تحت تأثیر این وسوسه ها واقع نمی شوند، بر این اساس شما که از پیروان شیطان نیستید، نباید از این وسوسه ها متزلزل شوید.

تعبیر از «نعیم بن مسعود» و یا کاروان «عبد القیس» به شیطان، یا به خاطر این است که عمل آنها به راستی عمل شیطانی بود، و با الهام او صورت گرفت؛ زیرا در قرآن و اخبار، معمولاً هر عمل زشت و خلافی، عمل شیطانی نامیده شده، چون با وسوسه های شیطان انجام می گیرد.

و یا منظور از شیطان، خود این اشخاص می باشند و این از مواردی است که شیطان بر مصداق انسانی آن، گفته شده؛ زیرا شیطان معنی وسیعی دارد و همه اغواگران را اعم از انسان و غیر انسان شامل می شود، چنان که در سوره «انعام» آیه ۱۱۲ می خوانیم: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ: «این چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انسانی و جن قرار دادیم».

و در پایان آیه می فرماید: «اگر ایمان دارید، از من و مخالفت فرمان من

بترسید» (وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). یعنی ایمان با ترس از غیر خدا سازگار نیست.

همان طور که در جای دیگر می‌خوانیم: فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا: «کسی که به پروردگار خود ایمان بیاورد از هیچ نقصان و طغیانی ترس نخواهد داشت»^۱.

بنابراین، اگر در قلبی ترس از غیر خدا پیدا شود، نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ وسوسه‌های شیطانی است؛ زیرا می‌دانیم در عالم بیکران هستی تنها پناهگاه، خدا است و مؤثر بالذات فقط او است و دیگران در برابر قدرت او قدرتی ندارند.

اصولاً مؤمنان اگر ولی خود را که خدا است با ولی مشرکان و منافقان که شیطان است مقایسه کنند، می‌دانند که آنها در برابر خداوند هیچگونه قدرتی ندارند.

و به همین دلیل، نباید از آنها، کمترین وحشتی داشته باشند، نتیجه این سخن آن است که: هر کجا ایمان نفوذ کرد شهامت و شجاعت نیز به همراه آن نفوذ خواهد کرد.

* * *

نکته:

تأثیر سریع تربیت الهی

مقایسه روحیه مسلمانان در میدان جنگ «بدر» با روحیه آنها در حادثه «حمراء الاسد» که شرح آن گذشت، اعجاب انسان را برمی‌انگیزد که چگونه یک جمعیت شکست خورده فاقد روحیه عالی و نفرات کافی با آن همه مجروح

در مدتی به این کوتاهی، که شاید به یک شبانه روز کامل نمی‌رسید، چنین آمادگی پیدا کردند و با عزمی راسخ و روحیه‌ای بسیار خوب، آماده تعقیب دشمن شدند تا آنجا که قرآن درباره آنها می‌فرماید: هنگامی که خبر اجتماع دشمن برای حمله، به آنها رسید آنها نه تنها نهراسیدند بلکه ایمانشان و به دنبال آن استقامتشان افزوده شد.

و این خاصیت ایمان به هدف است که هر قدر انسان مشکلات و مصائب را بیشتر و نزدیک‌تر ببیند، پایداری و استقامت او بیشتر می‌شود و در حقیقت تمام نیروهای معنوی و مادی او برای مقابله با خطر، بسیج می‌گردد.

این دگرگونی عجیب در این فاصله کوتاه، انسان را به سرعت و عمق تأثیر تربیتی آیات قرآن و بیانات گیرا و مؤثر پیغمبر اسلام ﷺ آشنا می‌سازد که این خود در سر حد یک اعجاز است.

* * *

﴿ ۱۷۶ ﴾ وَ لَا يَحْزُنَكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً

يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزْباً فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

﴿ ۱۷۷ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ لَهُمْ عَذَابٌ

الِيمٌ

ترجمه:

۱۷۶ - کسانی که در راه کفر، شتاب می‌کنند، تو را غمگین نسازند! به یقین، آنها هرگز زیانی به خداوند نمی‌رسانند. (به علاوه) خدا می‌خواهد (آنها را به حال خودشان واگذارد؛ و در نتیجه،) بهره‌ای برای آنها در آخرت قرار ندهد. و برای آنها مجازات بزرگی است!

۱۷۷ - (آری،) کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند، هرگز به خدا زیانی نمی‌رسانند؛ و برای آنها، مجازات دردناکی است!

تفسیر:

تسلیت به پیامبر ﷺ

در نخستین آیه مورد بحث، روی سخن به پیامبر ﷺ است که به دنبال حادثه دردناک احد، خداوند او را تسلیت می‌گوید، می‌فرماید: «ای پیامبر! از این که می‌بینی جمعی در راه کفر بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، و گویا با هم مسابقه گذاشته‌اند، هیچ‌گاه غمگین مباش!» ﴿وَ لَا يَحْزُنَكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ﴾. «زیرا آنها هرگز هیچ‌گونه زیانی به خداوند نمی‌رسانند» ﴿إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا

اللَّهُ شَيْئًا.

بلکه خودشان در این راه زیان می‌بینند، اصولاً نفع و ضرر، و سود و زیان برای موجوداتی است که وجودشان از خودشان نیست، اما خداوند ازلی و ابدی که از هر جهت بی‌نیاز است و وجودش نامحدود، کفر و ایمان مردم و کوشش‌ها و تلاش‌های آنها در این راه چه اثری برای خداوند می‌تواند داشته باشد؟ آنها هستند که در پناه ایمان، تکامل می‌یابند و به خاطر کفر، تنزل و سقوط می‌کنند. به علاوه خلافکاری‌های آنها فراموش نخواهد شد و به نتیجه اعمال خود خواهند رسید.

و اگر می‌بینی آنها به اراده خود راه کفر را در پیش می‌گیرند «خدا می‌خواهد (آنها را در این راه، آزاد بگذارد و چنان به سرعت راه کفر را بپویند) که کمترین بهره‌ای در آخرت نداشته باشند، بلکه عذاب عظیم در انتظار آنها باشد» ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

در حقیقت آیه می‌گوید: اگر آنها در راه کفر بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، نه به خاطر این است که خدا نمی‌تواند جلو آنها را بگیرد، بلکه خدا آزادی عمل به آنها داده تا هر چه می‌توانند انجام دهند و نتیجه‌اش محرومیت کامل آنها از مواهب جهان دیگر است، بنابراین، آیه نه تنها دلالت بر جبر ندارد، بلکه یکی از دلایل آزادی اراده است.

* * *

و در آیه بعد، مطلب را به طور وسیع‌تر، عنوان کرده، می‌فرماید: نه تنها افرادی که به سرعت در راه کفر، پیش می‌روند چنین هستند، «بلکه تمام کسانی که به نوعی راه کفر را پیش گرفته‌اند و ایمان را داده و در مقابل آن، کفر خریداری نموده‌اند، هرگز به خدا زیان نمی‌رسانند» و زیان آن، دامنگیر خودشان می‌شود

﴿إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا﴾.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و برای آنها عذاب دردناکی است» ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ﴾.

این تفاوت در تعبیر که در اینجا «عذاب الیم» و در آیه قبل «عذاب عظیم»

ذکر شده، به خاطر آن است که آنها در مسیر کفر با سرعت بیشتری پیش می‌رفتند.

* * *

﴿ ۱۷۸ ﴾ وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَنَّمُنِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّ مَنَّمُنِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

ترجمه:

۱۷۸ - آنها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند)، تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای این که بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها، عذاب خوار کننده‌ای (آماده شده) است!

تفسیر:

سنگین بارها

این آیه نیز در حقیقت بحث‌های مربوط به حادثه احد و حوادث بعد از آن را تکمیل می‌کند؛ زیرا یک جا روی سخن به پیامبر ﷺ بود و یک جا به مؤمنان و در این جا روی سخن به مشرکان است و به دنبال تسلیت و دلداری به پیامبر ﷺ نسبت به تلاش و کوشش بی حساب دشمنان حق در آیات گذشته، خداوند در این آیه روی سخن را متوجه آنها کرده و درباره سرنوشت شومی که در پیش دارند، سخن می‌گوید، می‌فرماید: «آنهائی که کافر شدند، گمان نکنند مهلتی که به ایشان می‌دهیم برای آنها خوب است» ﴿ وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَنَّمُنِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ ﴾^۱.

۱ - «نُفُؤِي» از ماده «املاء» به معنی کمک دادن است که در بسیاری از مواقع به معنی مهلت دادن که آن خود نیز یک نوع کمک دادن محسوب می‌شود، آمده است، در آیه فوق نیز به همین معنی است. یعنی: آنها را مهلت می‌دهیم.

و به دنبال آن می فرماید: «بلکه مهلت می دهیم تا به گناه و طغیان خود بيفزایند» ﴿إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا﴾.

و در پایان آیه به سرنوشت آنها اشاره کرده، می فرماید: «و برای آنها عذاب خوار کننده است» ﴿و لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.

آیه فوق به آنها اخطار می کند: هرگز نباید امکاناتی را که خدا در اختیارشان گذاشته و پیروزی هائی که گهگاه نصیبشان می شود و آزادی عملی که دارند دلیل بر این بگیرند که افراد صالح و درستکاری هستند و یا نشانه ای از خشنودی خدا نسبت به خودشان بدانند.

توضیح این که: از آیات قرآن مجید استفاده می شود: خداوند افراد گنهکار را در صورتی که زیاد آلوده گناه نشده باشند به وسیله زنگ های بیدار باش و عکس العمل های اعمالشان، و یا گاهی به وسیله مجازات های متناسب با اعمالی که از آنها سرزده است، بیدار می سازد و به راه حق باز می گرداند.

اینها کسانی هستند که هنوز شایستگی هدایت را دارند و مشمول لطف خداوند می باشند و در حقیقت مجازات و ناراحتی های آنها، نعمتی برای آنها محسوب می شود. چنان که در قرآن می خوانیم: **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**: «در خشکی ها و دریاها، فساد و تباهی بر اثر اعمال مردم، ظاهر شد تا خداوند نتیجه قسمتی از اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید برگردند».^۱

ولی آنها که در گناه و عصیان، غرق شوند و طغیان و نافرمانی را به مرحله نهائی برسانند، خداوند آنها را بحال خود وامی گذارد و به اصطلاح به آنها میدان می دهد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و استحقاق حداکثر مجازات را پیدا

کنند.

اینها کسانی هستند که تمام پل‌ها را پشت سر خود ویران کرده‌اند، راهی برای بازگشت نگذاشته‌اند، پرده حیا و شرم را دریده، لیاقت و شایستگی هدایت الهی را کاملاً از دست داده‌اند.

در خطبه‌ای که بانوی شجاع اسلام زینب کبری رضی الله عنها در شام در برابر حکومت خودکامه جبار، ایراد کرد، استدلال به این آیه را در برابر یزید طغیانگر که از مصادیق روشن گنهکار غیر قابل بازگشت بود، می‌خوانیم، آنجا که می‌فرماید:

«تو امروز شادی می‌کنی و چنین می‌پنداری که چون فراخنای جهان را بر ما تنگ کرده‌ای و کرانه‌های آسمان را بر ما بسته‌ای و ما را همچون اسیران از این دیار به آن دیار می‌بری، نشانه قدرت تو است، و یا در پیشگاه خدا قدرت و منزلتی داری و ما را در درگاه او راهی نیست!

اشتباه می‌کنی، این فرصت و آزادی را خداوند به خاطر این به تو داده تا پشتت از بار گناه، سنگین گردد و عذاب دردناک در انتظار تو است...

به خدا سوگند، اگر مسیر حوادث زندگی، مرا همچون زن اسیر، در پای تخت تو آورد، تصور نکنی که در نظر من کمترین شخصیت و ارزشی داری، من تو را کوچک و پست و درخور هر گونه تحقیر و ملامت و توبیخ می‌شمرم...

هر کار از دست ساخته است انجام ده، به خدا سوگند هرگز نور ما را خاموش نتوانی ساخت و وحی جاودانه و آئین حق ما را محو نتوانی نمود، تو نابود می‌شوی و این اختر تابناک همچنان خواهد درخشید»^۱.

* * *

۱- «بحار الانوار»، جلد ۴۵، صفحه ۱۳۳ و ۱۵۷- «اللهوف»، صفحه ۱۸۱، انتشارات جهان، ۱۳۴۸ هـ.ش.

پاسخ به یک سؤال

آیه فوق، ضمناً به این سؤال که در ذهن بسیاری وجود دارد، پاسخ می‌گوید که چرا جمعی از ستمگران و افراد گنهکار و آلوده این همه غرق نعمتند و مجازات نمی‌بینند؟

قرآن می‌گوید: اینها افراد غیر قابل اصلاحی هستند که طبق سنت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار به حال خود واگذار شده‌اند، تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحق حداکثر مجازات شوند.

به علاوه، از بعضی از آیات قرآن، استفاده می‌شود: خداوند گاهی به این گونه افراد، نعمت فراوانی می‌دهد و هنگامی که غرق لذت پیروزی و سرور شدند ناگهان همه چیز را از آنان می‌گیرد، تا حداکثر شکنجه را در همین زندگی دنیا ببینند؛ زیرا جدا شدن از چنین زندگی مرفهی، بسیار ناراحت کننده است، چنان که می‌خوانیم: **فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ**.

«هنگامی که پندھائی را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند درهای هر خیری را به روی آنان گشودیم تا شاد شوند، ناگهان هر آنچه داده بودیم از آنها بازگرفتیم، لذا فوق العاده ناراحت و غمگین شدند»^۱.

در حقیقت این گونه اشخاص، به کسانی می‌مانند که از درختی، ظالمانه بالا می‌روند، که هر قدر بالاتر روند خوشحال تر می‌شوند، تا آن هنگام که بر فراز بلندترین شاخه درخت می‌رسند، ناگهان طوفانی می‌وزد و از آن بالا چنان سقوط می‌کنند که تمام استخوان‌هایشان در هم می‌شکند.

* * *

یک نکته ادبی

از آنچه در تفسیر آیه گفتیم، روشن می‌شود: «لام» در «لِيزُادُوا اِثْمًا» «لام عاقبت» است نه «لام غایت».

توضیح این که: «لام» در لغت عرب گاهی در موردی به کار می‌رود که محبوب و مطلوب انسان است مانند: **لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**: «قرآن را برای این به سوی تو فرستادیم که مردم را از تاریکی به روشنائی دعوت کنی».^۱

بدیهی است هدایت مردم مطلوب و محبوب خدا است.

ولی گاهی «لام» در جائی به کار می‌رود که هدف شخص و محبوب او نیست، اما نتیجه عمل او است مانند: **لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا**: «فرعونیان موسی را از آب گرفتند، تا سرانجام، دشمن آنها گردد».^۲

مسئلاً آنها برای این هدف او را از آب نگرفتند، اما این موضوع نتیجه کارشان بود.

این دو تعبیر مختلف نه تنها در ادبیات عرب، بلکه در ادبیات سایر زبان‌ها نیز دیده می‌شود و از اینجا پاسخ سؤال دیگری روشن می‌گردد که: چرا خداوند فرموده: **لِيزُادُوا اِثْمًا**: «ما می‌خواهیم گناهان آنها زیاد گردد»؟


زیرا این اشکال در صورتی است که «لامِ علت» و هدف باشد، نه «لامِ عاقبت» و نتیجه، بنابراین معنی آیه چنین می‌شود: «ما به آنها مهلت می‌دهیم که سرانجام و عاقبت آنها این است که پشتشان از بار گناه، سنگین می‌گردد».

پس آیه فوق، نه تنها دلیل بر جبر نیست، بلکه دلیل بر آزادی اراده است.

* * *

۲- قصص، آیه ۸

۱- ابراهیم، آیه ۱


 مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ
 مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي
 مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ
 أَجْرٌ عَظِيمٌ

ترجمه:

۱۷۹ - چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذار؛ مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد. و (نیز) چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب آگاه سازد (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛) ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند؛ پس به خدا و رسولان او ایمان بیاورید! و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست.

تفسیر:

مسلمانان تصفیه می‌شوند

قبل از حادثه احد موضوع «منافقان»، در میان مسلمانان، زیاد مطرح نبود به همین دلیل آنها بیشتر، «کفار» را دشمن خود می‌دانستند، اما بعد از شکست احد و تضعیف موقتی مسلمانان راستین و آماده شدن زمینه برای فعالیت منافقان، فهمیدند دشمنانی خطرناک‌تر دارند که باید کاملاً مراقب آنها باشند و آنها منافقانند و این، یکی از مهمترین نتایج حادثه احد بود.

آیه فوق، آخرین آیه‌ای است که در اینجا از حادثه احد بحث می‌کند، این

حقیقت را به صورت یک قانون کلی بیان نموده، می فرماید: «چنین چیزی ممکن نیست که خداوند مؤمنان را به همان شکل که شما هستید بگذارد و آنها را تصفیه نکند و «طیب» (و پاک) را از «خبیث» (و نا پاک) متمایز نسازد» ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾.

این یک حکم عمومی و همگانی است و یک سنت جاودانی پروردگار محسوب می شود که هر کس ادعای ایمان کند و در میان صفوف مسلمین برای خود جائی باز کند به حال خود رها نمی شود، بلکه با آزمایش های پی در پی خداوند، بالاخره اسرار درون او فاش می گردد.

در اینجا ممکن بود سؤالی مطرح شود (و طبق پاره ای از روایات چنین سؤالی در میان مسلمانان نیز مطرح بود) و آن این که: خدا از اسرار درون همه کس آگاه است، چه مانعی دارد که مردم را از وضع آنها آگاه کند و از طریق علم غیب، مؤمن از منافق شناخته شود؟

قسمت دوم آیه، به این سؤال پاسخ می گوید که: «هیچ گاه خداوند اسرار پنهانی و علم غیب را در اختیار شما نخواهد گذارد» ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ عَلَيْكُمُ عَلَىٰ الْغَيْبِ﴾.

زیرا آگاهی بر اسرار نهانی - به عکس آنچه بسیاری خیال می کنند - مشکلی را برای مردم، حل نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد باعث هرج و مرج و از هم پاشیدن پیوندهای اجتماعی، خاموش شدن شعله های امید و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم می گردد.

و از همه مهمتر این که باید ارزش اشخاص از طریق اعمال آنها روشن گردد، نه از راه دیگر و مسأله آزمایش و امتحان پروردگار نیز، چیزی جز این

نیست، بنابراین راه شناسائی افراد، تنها اعمال آنها است.^۱

سپس پیامبران خدا را، از این حکم استثناء کرده و می‌فرماید: «خداوند هر زمان بخواهد از میان پیامبرانش، کسانی را انتخاب می‌کند و گوشه‌ای از «علم غیب» بی پایان خود و اسرار درون مردم را که شناخت آن برای تکمیل رهبری آنها لازم است در اختیار آنان قرار می‌دهد» ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾.

ولی در هر حال، قانون کلی و عمومی و جاودانی برای شناخت اشخاص، اعمال آنها است.

از این جمله استفاده می‌شود: پیامبران ذاتاً عالم به غیب نیستند و نیز استفاده می‌شود: آنها بر اثر تعلیم الهی قسمتی از اسرار غیب را می‌دانند، بنابراین افرادی هستند که از غیب آگاه می‌شوند و همچنین مقدار آگاهی آنها بسته به مشیت خداوند است.

ناگفته پیداست: منظور از مشیت، و خواست خدا در این آیه، همانند آیات دیگر، همان «اراده آمیخته با حکمت» است، یعنی: خدا هر کس را شایسته ببیند و حکمتش اقتضا کند، از اسرار غیب آگاه می‌سازد.

در پایان آیه، خاطر نشان می‌سازد، اکنون که میدان زندگی، میدان آزمایش و جداسازی پاک از ناپاک و مؤمن از منافق است، پس شما برای این که از این بوتۀ آزمایش، خوب به در آئید «به خدا و پیامبران او ایمان آورید» ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾.

۱- در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه «وَلَنَنْبِئَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخُوفِ وَالْجُوعِ...» (سوره بقره، آیه ۱۵۵) در مورد آزمایش‌های خداوند، مشروحاً این سؤال را مطرح کرده و پاسخ گفته‌ایم که آزمایش‌های الهی در حقیقت یک نوع پرورش و تربیت است، نه استعلام و خبرگیری، برای توضیح بیشتر به آن بحث مراجعه شود.

اما تنها به ایمان آوردن اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌فرماید: «اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، اجر و پاداش بزرگ در انتظار شما است» ﴿وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.

این نکته، در آیه قابل توجه است که از مؤمن، تعبیر به «طَیِّب» (پاکیزه) شده است و می‌دانیم پاکیزه، چیزی است که بر همان آفرینش نخست باقی بماند، و اشیاء خارجی و بیگانه، آن را «خبیث و ناپاک» نسازد، آب پاکیزه، جامه پاکیزه و مانند آن، چیزی است که عوامل آلوده خارجی به آن نرسیده باشد و از این استفاده می‌شود که ایمان داشتن، فطرت و آفرینش نخستین انسان است.

* * *

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ
بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

ترجمه:

۱۸۰ - کسانی که بخل می‌ورزند، و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی‌کنند، گمان نکنند این کار به سود آنهاست؛ بلکه برای آنها شر است؛ به زودی در روز قیامت، آنچه را نسبت به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می‌افکنند. و میراث آسمان‌ها و زمین، از آن خداست؛ و خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

تفسیر:

طوق سنگین اسارت

آیه فوق، سرنوشت بخیلان در روز رستاخیز را توضیح می‌دهد، همان‌ها که در جمع‌آوری و حفظ ثروت می‌کوشند و از انفاق کردن در راه بندگان خدا، خودداری می‌کنند.

گرچه در آیه، نامی از زکات و حقوق واجب مالی برده نشده، ولی در روایات اهل بیت علیهم‌السلام^۱ و همچنین در گفتار مفسران، آیه به مانعان زکات تخصیص داده شده است و تشدیدهایی که در آیه به چشم می‌خورد نیز دلیل بر این است که منظور انفاق مستحبی نیست.

۱ - «کافی»، جلد ۳، صفحه ۵۰۲، ۵۰۴ و ۵۰۵، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۸، ۱۶، ۲۰ و ۲۲.

می فرماید: «افرادی که بخل می ورزند و از آنچه خداوند از فضل خود به آنها داده در راه او نمی دهند، تصور نکنند به سود آنها است» ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾.

«بلکه (بر خلاف تصور آنها) این کار به زیان آنها تمام می شود» ﴿بَلْ هُوَ شَرٌّ

لَّهُمْ﴾.

سپس سرنوشت آنها در رستاخیز را چنین توصیف می کند: «به زودی اموالی را که در مورد آن بخل ورزیدند، همانند طوقی در گردنشان افکنده می شود» ﴿سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.

از این جمله استفاده می شود: اموالی که حقوق واجب آن، پرداخته نشده، و اجتماع، از آن بهره‌ای نگرفته است و تنها در مسیر هوس‌های فردی و گاهی مصارف جنون‌آمیز به کار گرفته شده، و یا بی دلیل روی هم انباشته گردیده و هیچ کس از آن استفاده نکرده، همانند سایر اعمال زشت انسان، در روز رستاخیز طبق قانون «تجسم اعمال»، تجسم می یابد، و به صورت وسیله عذاب دردناکی در خواهد آمد.

تجسم این گونه اموال به طوقی که بر گردن می افتد، اشاره به این حقیقت است که انسان تمام سنگینی مسئولیت آنها را تحمل خواهد کرد، بدون این که از آثار آنها بهره‌مند گردد، اموال سرشاری که به طور جنون‌آمیز جمع‌آوری و نگهداری گردد و در خدمت اجتماع نباشد، جز زنجیر و زندان، برای صاحب آن چیزی نیست؛ زیرا می‌دانیم بهره‌گیری شخصی از مال و ثروت، حدود معینی دارد و از آن که بگذرد، جز یک نوع اسارت و سنگینی بیهوده نتیجه‌ای نخواهد داشت، مگر این که از برکات معنوی آن برخوردار و در مسیر کارهای مثبت قرار گیرد.

این گونه اموال نه تنها در قیامت طوق سنگینی بر گردن صاحبانش خواهد بود، که در این دنیا نیز چنین است، متنها در رستاخیز آشکارا و در اینجا به صورت مخفی تری می باشد، چه جنون و حماقتی از این بالاتر که انسان مسئولیت های فراوان تحصیل ثروت را به اضافه مسئولیت ها و زحمات فراوان که برای حفظ و محاسبه و نگاهداری و دفاع از آن لازم است بر دوش کشد، در حالی که هیچگونه از آن، منتفع نگردد، آیا طوق اسارت چیزی جز این است؟! در تفسیر «عیاشی» از امام باقر علیه السلام روایت شده: «هر کس زکات مال خود را نپردازد خدا آن مال را به طوق هائی از آتش مبدل می کند، سپس به او گفته می شود: همان طور که در دنیا به هیچ قیمت، این اموال را از خود دور نمی کردی اکنون آنها را بردار و به گردن خود بیفکن!»^۱

قابل توجه این که: در آیه، از مال، تعبیر به «مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» شده که مفهوم آن این است: مالک حقیقی اموال و منابع در آمد، خدا است، و آنچه به هر کس داده شده از فضل و کرم او است.

بنابراین، جای این نیست که کسی از انفاق در راه مالک حقیقی، بخل بورزد! بعضی از مفسران، معتقدند: مفهوم این جمله عمومیت دارد و همه مواهب الهی، حتی علم و دانش را شامل می شود، ولی این احتمال با ظاهر تعبیرات آیه تطبیق نمی کند.

آن گاه آیه به یک نکته دیگر اشاره می کند، می گوید: این اموال، چه در راه خدا و بندگان او انفاق شود یا نشود، بالاخره از صاحبان آن جدا خواهد شد، «و میراث آسمانها و زمین از آن خدا است» ﴿وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۸، چاپخانه علمی تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «مستدرک الوسائل»، جلد ۷، صفحه ۱۹، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۸.

اکنون که چنین است چه بهتر که پیش از جدا شدن از آنها، از برکات معنوی آن بهره‌مند گردند، نه از حسرت و مسئولیت آن.

و در پایان می‌فرماید: «خدا از اعمال شما آگاه است» ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

بنابراین، اگر بخل بورزید می‌داند و اگر در راه کمک به جامعه انسانی از آن استفاده کنید آن را نیز می‌داند و به هر کس پاداش مناسبی خواهد داد.

* * *

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ
 مَا قَالُوا وَفَنُلْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ
 ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

ترجمه:

۱۸۱ - خداوند، سخن آنها را که گفتند: «خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم»، شنید! به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت؛ و (همچنین) به ناحق کشتن پیامبران را (می‌نویسیم)؛ و به آنها می‌گوئیم: «بچشید عذاب سوزان را (در برابر کارهایتان!)».

۱۸۲ - این به خاطر چیزی است که دست‌های شما از پیش فرستاده (و نتیجه کار شماست) و به خاطر آن است که خداوند، به بندگان (خود)، ستم نمی‌کند.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه، که درباره توییح و سرزنش یهود نازل شده است، «ابن عباس» می‌گوید: پیامبر ﷺ نامه‌ای به یهود «بنی قینقاع» نوشت و در طی آن، آنها را به انجام نماز، پرداخت زکات، و دادن قرض به خدا دعوت نمود.

منظور از قرض، انفاق در راه خدا است که برای تحریک حداکثر عواطف مردم از آن چنین تعبیر شده است.

فرستاده پیامبر ﷺ به خانه‌ای که مرکز تدریس مذهبی یهودیان بود و «بیت المدارس» نام داشت وارد شد، و نامه را به دست «فناحاص» دانشمند بزرگ یهود داد.

او پس از مطالعه نامه، با لحن استهزا آمیزی گفت: اگر سخنان شما راست

باشد، باید گفت: خدا فقیر است و ما غنی و بی‌نیاز! زیرا اگر او فقیر نبود، از ما قرض نمی‌خواست! (اشاره به آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»)^۱.
 به علاوه محمد ﷺ معتقد است، خدا شما را از رباخواری نهی کرده، در حالی که خود او در برابر انفاق‌ها به شما وعده ربا و فزونی می‌دهد! (اشاره به آیه «يُرِي الصَّدَقَاتِ»)^۲.
 ولی بعداً «فناص» انکار کرد که چنین سخنانی را گفته باشد. در این موقع آیات فوق نازل گشت.^۳

تفسیر:

خدا فقیر و ما بی‌نیازیم!!

روی سخن این آیات با یهود است که خود را غنی و بی‌نیاز و خدا را فقیر و نیازمند می‌شمردند، در آیه نخست می‌فرماید: «خداوند سخن کفر آمیز آنان (یهود) که گفتند: خداوند فقیر است و ما غنی هستیم را شنید» ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾.
 آنها حتی اگر در برابر مردم آن را انکار کنند، در پیشگاه خدا که همه سخنان را می‌شنود قابل انکار نیست.
 او حتی امواج صوتی فوق العاده ضعیف یا بسیار نیرومندی که گوش‌های آدمی از درک آن عاجز است را می‌شنود.
 بنابراین، انکار آنها بیهوده است سپس می‌افزاید: نه تنها سخنان آنها را

۱ - حدید، آیه ۱۱ - بقره، آیه ۲۴۵. ۲ - بقره، آیه ۲۷۶.

۳ - «اسباب النزول» واحدی، صفحه ۸۸ و ۸۹، مؤسسة الحلبي و شرکاه، ۱۳۸۸ هـ ق - تفسیر «روح البیان»، ذیل همین آیه - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «طبری»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۳.

می شنویم «بلکه همه آنها را می نویسیم» ﴿سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا﴾.

بدیهی است منظور از نوشتن، همانند نوشتن ما در صفحه کاغذ نیست، بلکه منظور نگاهداری آثار عمل است که طبق قانون بقای «انرژی - ماده» همواره در جهان باقی خواهد ماند، و حتی کتابت و نوشتن فرشتگان خداوند نیز نوعی نگاهداری عمل است که از هر کتابتی بالاتر می باشد.

سپس اضافه می کند: نه تنها این سخن کفر آمیز آنها را می نویسیم، «پیامبرانی را هم که به ناحق کشتند ثبت می کنیم» ﴿وَقَتَلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ﴾. یعنی مبارزه جمعیت یهود و صف بندی آنها در برابر پیامبران، تازه نیست این نخستین بار نیست که یهود، پیامبری را استهزا می کنند.

آنها در طول تاریخ خود از این نوع جنایات فراوان دارند، جمعیتی که جرئت و جسارت را به جایی برساند که جمعی از پیامبران خدا را به قتل برساند، چه جای تعجب که چنین سخنان کفرآمیزی را بر زبان جاری نکند؟!

ممکن است گفته شود: کشتن پیامبران، مربوط به یهودیان عصر پیامبر اسلام ﷺ نبود - ولی همان طور که سابقاً هم گفته ایم - این نسبت به خاطر آن است که آنها به اعمال نیاکان خود راضی بودند، و به همین جهت، در مسئولیت آن، سهیم و شریک بوده اند.

اما ثبت و حفظ اعمال آنها بی جهت نیست، برای این است که روز رستاخیز آن را در برابر آنها قرار دهیم و «بگوئیم: اکنون نتیجه اعمال خود را به صورت عذاب سوزان بچشید» ﴿وَتَقُولُ دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾.

* * *

پس از آن، در آیه بعد می فرماید: «این عذاب دردناک (که هم اکنون، تلخی آن را می چشید)، نتیجه اعمال خود شما است، این شما بودید که به خود ستم

کردید، خدا هرگز به بندگان ستم نخواهد کرد» ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾.

اصولاً اگر امثال شما جنایتکاران، مجازات اعمال خود را نبینند و در ردیف نیکوکاران قرار گیرند، این نهایت ظلم است و اگر خدا، چنین نکند ظلام: «بسیار ظلم کننده» خواهد بود.

در «نهج البلاغه» از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضٍّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَرَّالٍ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ:

«به خدا سوگند، هیچ جمعیتی غرق نعمت نشدند سپس آن نعمت از آنها سلب نگردید، مگر به خاطر گناهایی که مرتکب شده بودند».^۱

سپس امام علیه السلام به همین جمله استناد کرده: لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ: «زیرا خداوند به بندگان خود ستم نمی کند و از افراد شایسته سلب نعمت نمی نماید!» این آیه از جمله آیاتی است که، از یک سو، مذهب جبریون را نفی می کند و از سوی دیگر، اصل عدالت را، در مورد افعال خداوند تعمیم می دهد.

توضیح این که: آیه فوق تصریح می کند، هر گونه کیفر و پاداش از طرف خداوند به خاطر اعمالی است که مردم با اراده خودشان آن را انجام داده اند: ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ: «این به خاطر کارهایی است که دست های شما آن را از پیش فرستاده است».^۲

از سوی دیگر، آیه فوق با صراحت می گوید: «خداوند هیچ گاه ظلم نمی کند

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۸، صفحه ۲۵۶، انتشارات دار الهجرة.

۲- نسبت دادن اعمال آدمی به دست او به خاطر آن است که غالب کارها با دست انجام می گیرد، و گر نه این حکم اختصاصی به اعمال دست ندارد. لذا در زبان فارسی هم، می گوییم: فلان کار از دست فلان کس سر زد، در حالی که ممکن است، دست او هیچگونه دخالتی نداشته باشد.

و قانون پاداش او بر محور عدالت مطلق دور می‌زند» این همان چیزی است که «عدلیه» (قائلین به عدل، یعنی «شیعه» و جمعی از اهل تسنن که «معتزله» نام دارند) به آن معتقد هستند.

اما در برابر آنها، جمعی از اهل تسنن که «اشاعره» نامیده می‌شوند، عقیده شگفت‌انگیزی دارند. آنها می‌گویند:

«اصولاً ظلم درباره خدا تصور نمی‌شود، و هر کار که او انجام دهد عین عدالت است، حتی اگر تمام صالحان را به دوزخ و تمام ستمگران را به بهشت ببرد ظلمی نکرده است و هیچ کس نمی‌تواند، چون و چرا کند!»

آیه فوق، این گونه عقائد را به کلی طرد می‌کند و می‌گوید: اگر خداوند، افراد را بدون انجام کار خلاف، مجازات کند، «ظالم» بلکه «ظلام» خواهد بود.

واژه «ظلام»، صیغه مبالغه و به معنی بسیار ظلم کننده است، انتخاب این کلمه در اینجا با آن که خداوند کمترین ظلمی روا نمی‌دارد، شاید به خاطر این باشد که اگر او مردم را مجبور به کفر و گناه کند و انگیزه‌های کارهای زشت را در آنان بیافریند و سپس آنها را به جرم اعمالی که جبراً انجام داده‌اند کیفر دهد، ظلم کوچکی انجام نداده، بلکه «ظلام» خواهد بود!

* * *

﴿۱۸۳﴾ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا إِلَّا نُوْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ
تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ

قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

﴿۱۸۴﴾ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ
وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ

ترجمه:

۱۸۳- (اینها) همان کسانی (هستند) که گفتند: «خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا (این معجزه را انجام دهد) یک قربانی بیاورد، که آتش (صاعقه آسمانی) آن را بخورد!» بگو: «پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند؛ و دلایل روشن، و آنچه را گفتید آوردند؛ پس چرا آنها را به قتل رساندید اگر راست می‌گوئید»؟! ۱۸۴- پس اگر تو را تکذیب کنند، (چیز تازه‌ای نیست؛) رسولان پیش از تو (نیز) تکذیب شدند؛ (پیامبرانی) که دلایل آشکار، و نوشته‌های متین و محکم، و کتاب روشنی بخش آورده بودند.

شان نزول:

جمعی از بزرگان یهود به حضور پیامبر ﷺ رسیده، گفتند: تو ادعا می‌کنی خداوند تو را به سوی ما فرستاده و کتابی هم بر تو نازل کرده است، در حالی که خداوند در تورات از ما پیمان گرفته است به کسی که ادعای نبوت کند، ایمان نیاوریم، مگر این که برای ما حیوانی را قربانی کند و آتش (صاعقه‌ای) از آسمان

بیاید و آن را بسوزاند، اگر تو نیز چنین کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد.
آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

تفسیر:

بهانه جوئی یهود

یهود، برای این که از قبول اسلام، سر باز زند، بهانه‌های عجیبی می‌آورد، از جمله همان است که در آیه فوق، به آن اشاره شده، آنها می‌گفتند: «اینها همان کسانی هستند که می‌گفتند: خداوند از ما پیمان گرفته به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، تا برای ما قربانی بیاورد که آتش، آن را بخورد» ﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا إِلَّا لَنُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ﴾.

مفسران گفته‌اند: یهود ادعا می‌کرد پیامبران الهی برای اثبات حقانیت خود باید حتماً دارای این معجزه مخصوص باشند، حیوانی را قربانی کنند و به وسیله صاعقه آسمانی در برابر مردم سوخته شود.

اگر به راستی یهود، این کار را به عنوان یک معجزه می‌خواستند، نه لجاجت و بهانه جوئی، مطلبی بود، ولی تاریخ گذشته آنها و همچنین برخوردهای مختلفی که با پیامبر اسلام ﷺ داشتند، این حقیقت را به خوبی اثبات می‌کرد که منظور آنها هرگز، تحقیق حق نبود، بلکه آنها هر روز برای فرار از پذیرش اسلام، در برابر فشار محیط و استدالات روشن قرآن، پیشنهاد جدیدی می‌کردند و اگر هم انجام می‌شد باز ایمان نمی‌آوردند، به دلیل این که آنها در کتاب‌های خود تمام نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ را خوانده بودند و با این حال از قبول حق،

۱- «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۳ و ۱۹۲ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

سرباز می زدند.

قرآن به پیامبر می فرماید: در پاسخ این بهانه جوئی ها به آنها «بگو: گروهی از پیامبران بنی اسرائیل پیش از من آمدند و نشانه های روشنی با خود آوردند و حتی چنین قربانی برای شما آوردند، اگر راست می گوئید چرا به آنها ایمان نیاوردید و چرا آنها را کشتید» ﴿قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

اشاره به زکریا و یحیی و جمع دیگری از پیامبران بنی اسرائیل است که به دست خود آنان به قتل رسیدند.

بعضی از مفسران اخیر (مانند نویسنده تفسیر «المنار») احتمال دیگری درباره مسأله قربانی داده است که خلاصه آن این است:

منظور آنها این نبوده که حیوانی ذبح شود و آتشی به طرز اعجاز آمیز از آسمان فرود آید و آن را بسوزاند، بلکه منظور این بوده که در دستورات مذهبی آنها یک نوع قربانی به نام قربانی سوختنی بوده، حیوانی را سر می بریدند و با مراسم مخصوصی آن را آتش می زدند، که شرح این مراسم در فصل اول سفر لاویان از تورات آمده است.

آنها مدعی بودند: خدا با ما عهد کرده این دستور «قربانی سوختنی» در هر آئین آسمانی خواهد بود، و چون در آئین اسلام نیست ما به تو ایمان نمی آوریم! ولی این احتمال در تفسیر آیه، بسیار بعید است؛ زیرا:

اولاً - این جمله در آیه فوق عطف بر «بیّنات» شده که گواهی می دهد منظور از آن یک کار اعجاز آمیز است که با این تفسیر تطبیق نمی کند.

ثانیاً - کشتن یک حیوان و سپس سوزاندن آن یک عمل خرافی است و

نمی تواند جزء دستورات آسمانی انبیاء باشد.

* * *

در آیه بعد، خداوند پیامبر خود را دلداری می دهد که: «اگر این جمعیت سخنان تو را نپذیرند نگران نباش، زیرا این موضوع سابقه بسیار دارد، پیامبرانی پیش از تو آمدند و آنها را تکذیب کردند» ﴿فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ﴾.

«در حالی که آن پیامبران هم نشانه های روشن و معجزات آشکار با خود داشتند» ﴿جَاؤُا بِالْبَيِّنَاتِ﴾.

«و هم کتب محکم و عالی» ﴿وَالزُّبُرِ﴾.

«و هم کتاب های روشنی بخش» ﴿وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴾.

باید توجه داشت: «زبر» جمع «زبور» به معنی کتابی است که با استحکام نوشته شده است؛ زیرا این ماده در اصل به معنای نوشتن است، اما نه هر گونه نوشتن، بلکه نوشتنی که با استحکام توأم باشد.

و اما تفاوت «الزُّبُرِ» و «الْكِتَابِ الْمُنِيرِ» با این که هر دو از جنس کتاب می باشد ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به کتب پیامبران قبل از موسی علیه السلام است، و دومی به تورات و انجیل؛ زیرا قرآن در سوره «مائده» آیات ۴۴ و ۴۶ از آنها به عنوان «نور» یاد کرده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ: «ما تورات را نازل کردیم، در حالی که در آن، هدایت و نور بود».

وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ: «و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود».

بعضی از مفسران احتمال داده اند: «زبور»، تنها به آن قسمت از کتب آسمانی گفته می شود که محتوی پند، اندرز و نصیحت است (همان طور که زبور منسوب

به داود عليه السلام که اکنون در دست است سراسر پند و اندرز می باشد).
ولی کتاب آسمانی یا کتاب منیر به آن قسمت گفته می شود که دارای احکام
و قوانین و دستورات فردی و اجتماعی می باشد.

* * *

﴿ ۱۸۵ ﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ

ترجمه:

۱۸۵ - هر کسی مرگ را می‌چشد؛ و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت؛ آنها که از آتش (دوزخ) دور شده، به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده‌اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست!

تفسیر:

قانون عمومی مرگ

به دنبال بحث دربارهٔ لجاجت مخالفان و افراد بی‌ایمان، این آیه، اشاره به قانون عمومی مرگ و سرنوشت مردم در رستاخیز می‌کند، تا هم دلداری برای پیامبر ﷺ و مؤمنان باشد، و هم هشدار به مخالفان گناهکار! این آیه نخست اشاره به قانونی می‌کند که حاکم بر تمام موجودات زنده جهان است، می‌فرماید: «تمام زندگان خواه و ناخواه روزی مرگ را خواهند چشید» ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾.

گرچه بسیاری از مردم مایلند، فناپذیر بودن خود را فراموش کنند، ولی این واقعیتی است، که اگر ما آن را فراموش کنیم، هرگز ما را فراموش نخواهد کرد، حیات و زندگی این جهان، بالاخره پایانی دارد، روزی می‌رسد که مرگ به سراغ هر کس خواهد آمد و ناچار است از این جهان رخت بربندد.

منظور از «نفس» در آیه، مجموعه جسم و جان است، اگر چه گاهی نفس در قرآن، تنها به روح نیز اطلاق می شود، و تعبیر به «چشیدن» اشاره به احساس کامل است؛ زیرا گاه می شود انسان غذائی را با چشم می بیند و یا با دست لمس می کند، ولی هیچکدام از اینها احساس کامل نیست، مگر زمانی که به وسیله ذائقه خود آن را بچشد.

گویا در سازمان خلقت بالاخره مرگ نیز یک نوع غذا برای آدمی و موجودات زنده است.

پس از آن می گوید: بعد از زندگی این جهان، مرحله پاداش و کیفر اعمال شروع می شود، در اینجا عمل است بدون جزا و آنجا جزا است بدون عمل، می فرماید: «و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت دریافت خواهید کرد» ﴿وَ إِنَّمَا تُؤَفَّقُونَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.

جمله «تُؤَفَّقُونَ» که به معنی پرداخت کامل است، نشان می دهد: اجر و پاداش انسان به طور کامل در روز قیامت پرداخت می گردد، بنابراین مانعی ندارد که در عالم برزخ (جهانی که واسطه میان دنیا و آخرت است) قسمتی از نتایج اعمال خود و پاداش و کیفر را ببیند، زیرا این پاداش و کیفر برزخی کامل نیست.

آن گاه اضافه می کند: «کسانی که از تحت تأثیر جاذبه آتش دوزخ دور شوند و داخل در بهشت گردند، نجات یافته، و محبوب و مطلوب خود را پیدا کرده اند» ﴿فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾.

کلمه «زُحِرَ» در اصل به معنی این است که انسان خود را از تحت تأثیر جاذبه و کشش چیزی تدریجاً خارج و دور سازد و «فَازَ» در اصل به معنی نجات از هلاکت و رسیدن به محبوب است.

گویا دوزخ با تمام قدرتش انسانها را به سوی خود جذب می کند، و راستی

چنین است، عواملی که انسان را به سوی آن می‌کشاند، جاذبهٔ عجیبی دارند. آیا هوس‌های زودگذر، لذات جنسی نامشروع، مقام‌ها و ثروت‌های غیر مباح، برای هر انسانی جاذبه ندارد؟!

ضمناً از این تعبیر، استفاده می‌شود: اگر مردم نکوشند و خود را از تحت جاذبهٔ این عوامل فریبنده، دور ندارند، تدریجاً به سوی آن جذب خواهند شد. اما آنها که با تربیت، تمرین و آموزش و پرورش خود را تدریجاً کنترل می‌نمایند و به مقام **نفس مطمئنه** (روح آرام شده) می‌رسند نجات یافتگان واقعی محسوب می‌شوند، و احساس امنیت و آرامش می‌کنند.

و در آخرین جمله، بحث گذشته را تکمیل می‌کند و می‌فرماید: «زندگی دنیا تنها یک تمتع و بهره‌برداری غرورآمیز است» ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾.

این زندگی و عوامل سرگرم‌کنندهٔ آن، از دور فریبندگی خاصی دارد، اما به هنگامی که انسان به آن نائل می‌گردد، و از نزدیک آن را لمس می‌کند، معمولاً چیزی تو خالی بنظر می‌رسد، و معنی «متاع غرور» نیز چیزی جز این نیست. به علاوه لذات مادی از دور، خالص به نظر می‌رسند، اما به هنگامی که انسان به آن نزدیک می‌شود، می‌بیند آلوده با انواع ناراحتی‌هاست و این یکی دیگر از فریبندگی‌های جهان ماده است.

همچنین، انسان غالباً به فناپذیری آنها توجه ندارد اما به زودی متوجه می‌شود چقدر آنها سریع الزوال و فناپذیرند.

البته این تعبیرات در قرآن و اخبار، مکرر آمده است و هدف همهٔ آنها یک چیز است و آن این که انسان، جهان ماده و لذات آن را، هدف نهائی خود قرار ندهد که نتیجه‌اش غرق شدن در انواع جنایات و دور شدن از حقیقت و تکامل

انسانی است، ولی استفاده از جهان ماده و مواهب آن به عنوان یک وسیله برای نیل به تکامل انسانی، نه تنها نکوهیده نیست، که لازم و ضروری می‌باشد.

* * *

لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
 مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ
 ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

ترجمه:

۱۸۶ - به یقین (همه شما) در اموال و جان‌های خود، آزمایش می‌شوید! و از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده (یهود)، و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید! و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید، (شایسته‌تر است؛ زیرا) این از کارهای محکم و قابل اطمینان است.

شأن نزول:

هنگامی که مسلمانان، از «مکه» به «مدینه» مهاجرت نمودند و از خانه و زندگی خود دور شدند، مشرکان دست تجاوز به اموال آنها دراز کرده، آنها را به تصرف خود در آوردند و به هر کس دست می‌یافتند، از اذیت و آزار زبانی و بدنی فروگذار نمی‌کردند.

و به هنگامی که به «مدینه» آمدند، در آنجا گرفتار بدگویی و آزار یهودیان «مدینه» شدند، مخصوصاً یکی از آنان به نام «کعب بن اشرف» شاعری بد زبان و کینه‌توز بود، که پیوسته پیامبر و مسلمانان را به وسیله اشعار خود، هجو می‌کرد و مشرکان را بر ضد آنها تشویق می‌نمود، حتی زنان و دختران مسلمان را موضوع غزلسرائی و عشقبازی خود قرار می‌داد.

خلاصه کار وقاحت را به جایی رسانید که پیامبر ﷺ ناچار دستور قتل او را

صادر کرد و به دست مسلمانان کشته شد.

آیه فوق طبق روایاتی که از مفسران نقل شده، اشاره به این موضوعات می‌کند و مسلمانان را به ادامه مقاومت تشویق می‌نماید.^۱

تفسیر:

از مقاومت خسته نشوید

با توجه به آنچه در شأن نزول آمد، مسلمانان به هنگام مهاجرت به «مدینه» سخت از سوی دشمنان تحت فشار، و مورد انواع آزارها قرار می‌گرفتند، آیه فوق آنها را دعوت به استقامت می‌کند و از آینده درخشانی که در انتظار آنها است، اجمالاً خبر می‌دهد.

نخست می‌فرماید: «شما در جان و مالتان، مورد آزمایش قرار خواهید گرفت» ﴿لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾.

اصولاً این جهان صحنه آزمایش است، که به ناگزیر باید خود را آماده مقابله با حوادث و رویدادهای سخت و ناگوار کنید، و این در حقیقت هشدار و آماده باشی است به همه مسلمانان که گمان نکنند، حوادث سخت زندگی آنها، پایان یافته و یا مثلاً با کشته شدن «کعب بن اشرف»، شاعر بد زبان پرخاشگر و آشوب طلب، دیگر ناراحتی و زخم زبان از دشمن نخواهند دید.

به همین جهت، در جمله بعد می‌فرماید: «به طور مسلم در آینده از اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان سخنان ناراحت کننده فراوانی خواهید شنید» ﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا﴾.

۱ - تفسیر «طبری»، جلد ۴، صفحه ۱۲۳، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۴، صفحه ۱۴۹، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

مسأله شنیدن سخنان ناسزا از دشمن با این که جزء آزمایش‌هایی است که در آغاز آیه آمده، ولی به خصوص در اینجا به آن تصریح شده، و این به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که این موضوع، در روح انسان‌های حساس و با شرف دارد، چه این که طبق جمله مشهور: «زخم‌های شمشیر التیام پذیرند اما زخم زبان التیام نمی‌یابد»!

سپس قرآن به وظیفه‌ای که مسلمانان در برابر این گونه حوادث سخت و دردناک دارند، اشاره کرده، می‌فرماید: «اگر استقامت به خرج دهید، شکیبیا باشید، و تقوا و پرهیزکاری پیشه کنید، (از کارهایی است که نتیجه آن روشن است و لذا) هر انسان عاقلی باید تصمیم انجام آن را بگیرد» ﴿وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾.

«عزم» در لغت، به معنی «تصمیم محکم» است و گاهی به هر چیز محکم نیز گفته می‌شود، بنابراین «مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» به معنی کارهای شایسته‌ای است که انسان باید روی آن تصمیم بگیرد یا به معنی هر گونه کار محکم و قابل اطمینانی است.

تقارن «صبر» و «تقوا» در آیه، گویا اشاره به این است که: بعضی افراد در عین استقامت و شکیبائی، زبان به ناشکری و شکایت باز می‌کنند، ولی مؤمنان واقعی صبر و استقامت را همواره با تقوا می‌آمیزند، و از ناشکری و شکایت دورند.

* * *

﴿ ۱۸۷ ﴾ **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ
وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ
مَا يَشْتَرُونَ**

ترجمه:

۱۸۷ - و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید! ولی آنها، آن را پشت سر افکندند؛ و به بهای کمی فروختند؛ و چه بد متاعی می‌خرند؟!

تفسیر:

کتمان حقایق

به دنبال ذکر پاره‌ای از خلافت‌کاری‌های اهل کتاب، این آیه، به یکی دیگر از اعمال زشت آنها که مکتوم ساختن حقایق بوده اشاره می‌کند، می‌فرماید: «به یاد آرید زمانی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که آیات کتاب را برای مردم آشکار سازید، و هرگز آن را کتمان نکنید» ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾.

جالب توجه این که: جمله «لَتُبَيِّنُنَّهُ» با این که با لام قسم و نون تأکید ثقیله همراه است و نهایت تأکید را می‌رساند، باز با جمله «وَلَا تَكْتُمُونَهُ» بدرقه شده است که آن هم دستور به عدم کتمان می‌دهد.

از مجموع این تعبیرات بر می‌آید که خداوند به وسیله پیامبران پیشین، مؤکدترین پیمان را از آنها برای بیان حقایق گرفته بوده، اما با این همه، در این

پیمان محکم الهی خیانت کردند و حقایق کتب آسمانی را کتمان نمودند، لذا می‌فرماید: «آنها کتاب خدا را پشت سر انداختند» ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾.

این جمله کنایه جالبی است از عمل نکردن و به دست فراموشی سپردن؛ زیرا انسان هر برنامه‌ای را که می‌خواهد ملاک عمل قرار دهد، پیش روی خود می‌گذارد و پی در پی به آن نگاه می‌کند، ولی هر گاه نخواهد به آن عمل کند، و به کلی به دست فراموشی بسپارد، آن را از پیش رو برداشته پشت سر می‌افکند. در جمله بعد، اشاره به دنیاپرستی شدید و انحطاط فکری آنها می‌کند و می‌فرماید: «آنها با این کار تنها بهای ناچیزی به دست آوردند و چه بد متاعی خریدند» ﴿وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾.

اگر آنها در برابر این خیانت بزرگ (کتمان حقایق)، ثروت عظیمی گرفته بودند جای این بود که گفته شود، عظمت آن مال و ثروت، چشم و گوش آنها را کور و کر ساخته، ولی تعجب در این است که همه اینها را به متاع قلیلی فروختند (البته منظور از این جمله، کار دانشمندان دون همت آنها است).

* * *

نکته:

وظیفه بزرگ دانشمندان

آیه فوق، گرچه درباره دانشمندان اهل کتاب (یهود و نصاری) وارد شده ولی در حقیقت اختطاری به تمام دانشمندان و علمای مذهبی است که آنها موظفند در تبیین و روشن ساختن فرمان‌های الهی و معارف دینی بکوشند، و خداوند از همه آنها پیمان مؤکدی در این زمینه گرفته است.

توجه به ماده «تبیین»، که در آیه فوق به کار رفته، نشان می‌دهد: منظور تنها تلاوت آیات خدا و یا نشر کتب آسمانی نیست، بلکه منظور این است، حقایق

آنها را عریان و آشکار در اختیار مردم بگذارند، تا به روشنی همه توده‌ها از آن آگاه گردند، و به روح و جان آنها برسند، و آنها که در تبیین، توضیح، تفسیر و روشن ساختن مسلمانان کوتاهی کنند، مشمول همان سرنوشتی هستند که خداوند در این آیه و مانند آن برای علمای یهود بیان کرده است.

از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده: **مَنْ كَتَمَ عِلْمًا عَنْ أَهْلِهِ أُلْجِمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ**: «هر کس که علم و دانشی را از آنها که اهل آن هستند (و نیاز به آن دارند) کتمان کند خداوند در روز رستاخیز، دهنه‌ای از آتش به دهان او می‌زند».^۱

«حسن بن عمار» می‌گوید: روزی نزد «زهری» رفتم - بعد از آن که نقل حدیث را برای مردم ترک گفته بود - و به او گفتم: احادیثی که شنیده‌ای برای من بازگو، به من گفت: مگر تو نمی‌دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی‌کنم! گفتم: به هر حال، یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می‌کنم، گفت: تو حدیث بگو!

گفتم: از علی رضی الله عنه نقل شده که می‌فرمود: **مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا**: «خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علماء و دانشمندان پیمان گرفته است که به آنها علم بیاموزند»!^۲

هنگامی که این حدیث تکان دهنده را برای او خواندم، سکوت خود را شکست و گفت: اکنون بشنو تا برای تو بگویم و در همان مجلس، چهل حدیث

۱ - «زبدة البیان» محقق اردبیلی، صفحه ۲۰۶، مکتبه المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة - «کنز العمال»،

جلد ۱۰، صفحات ۱۹۱ و ۲۱۷، مؤسسة الرساله بیروت.



۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۴۷۸، صفحه ۵۵۹، انتشارات دار الهجرة.

برای من روایت کرد!^۱

برای اطلاع بیشتر از خیانت دانشمندان اهل کتاب، به آیات ۷۹ و ۱۷۴ سوره «بقره» و آیات ۷۱ تا ۷۷ سوره «آل عمران» مراجعه شود.

* * *

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی» - تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه فوق - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۸۰ -
«تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۵۵، صفحه ۳۶۷، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ.

 لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۱۸۸ - گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می‌شوند، و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده‌اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند! (بلکه) برای آنها، عذاب دردناکی است!

۱۸۹ - و حکومت آسمان‌ها و زمین، از آن خداست؛ و خدا بر همه چیز تواناست.

شأن نزول:

محدثان و مفسران شأن نزول‌های متعددی برای آیه فوق نقل کرده‌اند، از جمله این که:

جمعی از یهود به هنگامی که آیات کتب آسمانی خویش را تحریف و کتمان می‌کردند و به گمان خود، از این رهگذر نتیجه می‌گرفتند، از این عمل خود بسیار شاد و مسرور بودند، و در عین حال دوست می‌داشتند: مردم آنها را عالم و دانشمند و حامی دین و وظیفه‌شناس بدانند، آیه فوق نازل شد، و به پندار غلط آنها پاسخ گفت.^۱

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۵، صفحه ۱۷۷ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «طبری»، جلد ۴، صفحه ۱۳۶، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «رازی»، جلد ۹، صفحه ۴۵۶، ذیل آیه مورد بحث - «اسباب النزول» واحدی، صفحه ۹۱، مؤسسه حلبي و شرکاه، ۱۳۸۸ هـ.ق.

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه، درباره منافقان است، هنگامی که یکی از جنگ‌های اسلامی پیش می‌آمد، آنها با انواع بهانه‌ها، از شرکت در میدان جنگ خودداری می‌کردند، به هنگامی که جنگجویان، از جهاد برمی‌گشتند، قسم یاد می‌کردند، که اگر عذر نمی‌داشتند، هرگز جهاد را ترک نمی‌گفتند، و با این حال، انتظار داشتند که در برابر «کار ناکرده» مانند مجاهدان فداکار، مورد تحسین قرار گیرند! آیه نازل شد و به این توقع نابه جا پاسخ گفت.^۱

تفسیر:

از خود راضی‌ها

افراد زشتکار دو دسته‌اند: دسته‌ای به راستی از عمل خود شرمنده‌اند، و روی طغیان غرائز، مرتکب زشتی‌ها و گناهان می‌شوند، نجات این دسته، بسیار آسان است؛ زیرا همیشه بعد از انجام گناه پشیمان شده، مورد سرزنش وجدان بیدارشان قرار می‌گیرند.

ولی دسته دیگری هستند، که نه تنها احساس شرمندگی نمی‌کنند، بلکه به قدری مغرور و از خود راضی هستند، که از اعمال زشت و ننگینشان خوشحالند و حتی به آن مباهات می‌کنند، و از آن بالاتر، مایل هستند مردم، آنها را نسبت باعمال نیکی که هرگز انجام نداده‌اند، مدح و تمجید، کنند. آیه فوق می‌فرماید: «گمان مبرید این گونه اشخاص که از اعمال زشت خود خوشحالند، و دوست می‌دارند، در برابر آنچه انجام نداده‌اند، از آنها تقدیر و ستایش شود، از عذاب پروردگار به دورند، و نجات خواهند یافت» ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ

۱ - تفاسیر «المنار»، «مجمع البیان»، «رازی» و «طبری»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۱۲۸، مؤسسه دارالکتاب قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ ﴿۱۸۸﴾.

بلکه نجات برای کسانی است، که حداقل از کار بد خود شرمنده‌اند و از این که کار نیکی نکرده‌اند، پشیمانند.

در پایان آیه می‌فرماید: نه تنها این گونه اشخاص از خود راضی و مغرور اهل نجات نیستند، بلکه «عذاب دردناکی در انتظار آنها است» ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

از این آیه ممکن است، استفاده شود که فرح و سرور در برابر کار نیکی که انسان توفیق انجام آن را یافته (اگر به صورت معتدل باشد، و مایه غرور و خودپسندی نگردد) نکوهیده نیست.

و همچنین علاقه به تشویق و تقدیر، در برابر کارهای نیکی که انجام شده، آن هم اگر در حد اعتدال باشد و انگیزه اعمال او نباشد، مذموم نخواهد بود؛ زیرا اینها غریزی انسان است.

اما با این حال، دوستان خدا و افرادی که در سطوح عالی ایمان قرار دارند، حتی از چنان سرور و چنین تقدیری خود را به دور می‌دارند.

آنها همواره، اعمال خود را ناچیز و کمتر از میزان لازم می‌بینند، و خود را مقصر در برابر عظمت پروردگار، احساس می‌کنند.

ضمناً تصور نشود، آیه فوق مخصوص به منافقانی است که در صدر اسلام بوده‌اند، و یا مانند آنها، بلکه، همه افرادی که، در عصر و زمان ما، در شرائط مختلف اجتماعی قرار دارند و از اعمال زشت خود شادند، و یا مردم را تحریک می‌کنند که آنها را، با قلم، یا سخن، در برابر اعمالی که انجام نداده‌اند، تقدیر کنند، همگی مشمول این آیه‌اند.

این چنین افراد، نه تنها عذاب دردناک جهان دیگر، در انتظارشان است، که

در زندگی این جهان نیز، گرفتار خشم مردم، و جدائی از خلق خدا، و انواع نابسامانی‌ها، خواهند شد.

* * *

در آیه بعد، که بشارتی است برای مؤمنان و تهدیدی است برای کافران، می‌فرماید: «خداوند، مالک آسمان‌ها و زمین است، و او بر همه چیز قادر است»
 ﴿وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

یعنی دلیلی ندارد که مؤمنان برای پیشرفت خود از راه‌های انحرافی وارد شوند، و به کاری که انجام نداده‌اند تشویق گردند، آنها می‌توانند در پرتو قدرت خداوند آسمان و زمین، با استفاده کردن از طرق مشروع و صحیح به پیشروی خود ادامه دهند.

و نیز افراد بدکار و منافق که می‌خواهند با استفاده از این طرق انحرافی به جائی برسند، تصور نکنند، که از مجازات پروردگاری که بر تمام هستی حکومت می‌کند، نجات خواهند یافت.

* * *

﴿۱۹۰﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاحْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ

﴿۱۹۱﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي
خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ
فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

﴿۱۹۲﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ
﴿۱۹۳﴾ رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا
فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ

﴿۱۹۴﴾ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ
لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ

ترجمه:

۱۹۰ - مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است.

۱۹۱ - همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن‌گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند): بار الها! اینها را ببوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار.

۱۹۲ - پروردگارا! هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته‌ای؛ و برای افراد ستمگر هیچ یاورى نیست!

۱۹۳ - پروردگارا! ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد که: «به پروردگار خود، ایمان بیاورید!» و ما ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را ببخش! و بدی‌های ما را بپوشان! و ما را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران!

۱۹۴ - پروردگارا! آنچه را به وسیله پیامبرانت به ما وعده فرمودی، به ما عطا کن! و ما را در روز رستاخیز، رسوا مگردان! زیرا تو هیچ گاه از وعده خود، تخلف نمی‌کنی.

تفسیر:

روشن‌ترین راه خداشناسی

آیات قرآن تنها برای خواندن نیست، بلکه برای فهم و درک مردم نازل شده و تلاوت و خواندن آیات، مقدمه‌ای است، برای اندیشیدن، لذا در آیه فوق نخست اشاره به عظمت آفرینش آسمان و زمین کرده، می‌فرماید: «در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه‌های روشنی برای صاحبان خرد و اندیشمندان است» ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱.

و به این ترتیب، مردم را به اندیشه در این آفرینش بزرگ، جلب و جذب می‌کند، تا هر کس به اندازه پیمانه استعداد و تفکرش از این اقیانوس بی‌کران سهمی ببرد و از سرچشمه صاف اسرار آفرینش، سیراب گردد.

به راستی، جهان آفرینش، و نقش‌های بدیع و طرح‌های زیبا و دل‌انگیز آن و نظامات خیره‌کننده‌ای که بر آنها حکومت می‌کند کتاب فوق العاده بزرگی است که هر حرف و کلمه آن دلیل بسیار روشن، بر وجود و یکتائی آفریدگار جهان

۱ - تعبیر به «أُولِي الْأَلْبَابِ» که در این آیه و چند آیه دیگر از قرآن مجید دیده می‌شود، اشاره لطیفی است به صاحبان عقل؛ زیرا «لُبُّ» در اصل، به معنی خالص هر چیزی است، و عصاره خالص وجود آدمی همان عقل و اندیشه و مغز او است.

است.^۱

* * *

نقشه دلربا و شگفت‌انگیزی که، در گوشه و کنار این جهان و در پهنه هستی به چشم می‌خورد، آن چنان قلوب صاحبان خرد را به خود جذب می‌کند، که در جمیع حالات خود، چه ایستاده و چه نشسته و چه در حالی که در بستر آرمیده، و به پهلو خوابیده‌اند، به یاد پدید آورنده این نظام و اسرار شگرف آن می‌باشند، لذا در آیه بعد می‌فرماید:

«خردمندان آنها هستند که در حال قیام و قعود و آن‌گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، خدا را یاد می‌کنند و در اسرار خلقت آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند»
 ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

یعنی همیشه و در همه حال، غرق این تفکر حیات بخشند.

در این آیه، نخست اشاره به «ذکر» و سپس اشاره به «فکر» شده است، یعنی تنها یادآوری خدا کافی نیست، آن‌گاه این یادآوری ثمرات ارزنده‌ای خواهد داشت که آمیخته با تفکر باشد، همان‌طور که تفکر در خلقت آسمان و زمین اگر آمیخته، با یاد خدا نباشد، نیز به جایی نمی‌رسد.

چه بسیارند دانشمندانی که در مطالعات فلکی خود و تفکر مربوط به خلقت کرات آسمانی، این نظام شگفت‌انگیز را می‌بینند اما چون بیاد خدا نیستند، و عینک توحید بر چشم ندارند و از زاویه شناسایی مبدأ هستی به آنها نگاه نمی‌کنند، از آن نتیجه لازم تربیتی و انسانی را نمی‌گیرند.

۱- در معنی اختلاف شب و روز و اسرار آن در تفسیر آیه ۱۶۴ سوره «بقره»، جلد اول تفسیر «نمونه»، بحث شده است، و برای توضیح بیشتر درباره برهان نظم که روشن‌ترین دلیل خداشناسی است به کتاب‌های: «آفریدگار جهان»، «معمای هستی»، «در جستجوی خدا»، و «پیام قرآن»، جلد ۱ و ۲ مراجعه شود.

همانند کسی که غذایی می خورد که تنها جسم او را قوی می کند، و در تقویت اندیشه و فکر و روح او اثری ندارد.

تفکر و اندیشه، در اسرار آفرینش آسمانها و زمین به انسان آگاهی خاصی می دهد، و نخستین اثر آن توجه به بیهوده نبودن خلقت است؛ زیرا جائی که انسان در هر موجود کوچکی، از این جهان بزرگ، هدفی می بیند، آیا می تواند باور کند مجموعه جهان، بی هدف باشد.

در **ساختمان** مخصوص اعضای پیکر یک گیاه، هدفهای روشنی می بینیم، قلب انسان، حفرهها و دریچههای آن هر کدام برنامه و هدفی دارند، ساختمان طبقات چشم هر کدام به خاطر منظوری است، حتی مژهها و ناخنها هر یک، نقشی معین بر عهده دارند.

آیا ممکن است ذرات یک موجود، هر کدام دارای هدف خاصی باشد، اما مجموعه آن، مطلقاً هدفی نداشته باشد؟!

لذا خردمندان، با توجه به این حقیقت، همواره این زمزمه را سر می دهند: «خداوند! این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریدی» ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾.

بار الها! این جهان بی نهایت بزرگ، و این نظام شگفت انگیز، همه روی حکمت، مصلحت و هدف صحیح آفریده شده اند، همگی نشانه وحدانیت تو است و تو از کردار عبث و بیهوده منزهی!

صاحبان عقل و خرد، پس از اعتراف به وجود هدف در آفرینش، بلافاصله به یاد آفرینش خود می افتند و می فهمند انسان که میوه این جهان هستی است، بیهوده آفریده نشده و هدفی جز تربیت و پرورش و تکامل وی در کار نبوده او تنها برای زندگی زودگذر و کم ارزش این جهان آفریده نشده است، بلکه سرای دیگر در پیش دارد که در آنجا پاداش و کیفر اعمال در برابر او قرار می گیرد، و در

این موقع است که متوجه مسئولیت‌های خود می‌شوند، و از خدا تقاضای توفیق انجام آنها را می‌طلبند، تا از کیفر او در امان باشند و لذا می‌گویند: خداوندا! «تو پاک و منزهی، ما را از عذاب آتش نگاهدار» ﴿سُبْحَانَكَ قَنِا عَذَابَ النَّارِ﴾.

* * *

اولوا الالباب با مطالعه و دقت در نظام جهان آفرینش با همان حال و هوا چنین ادامه می‌دهند: «بار الها! هر که را تو (بر اثر اعمالش) به دوزخ افکنی، او را خوار و رسوا ساخته‌ای، و این گونه افراد ستمگر، یاوری ندارند» ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾.

از این جمله استفاده می‌شود، خردمندان بیش از آنچه از آتش دوزخ می‌ترسند، از رسوائی و حشت دارند، و همین است حال افراد با شخصیت، آنها حاضرند همه گونه رنج و ناراحتی را تحمل کنند، اما حیثیت و آبروی آنها محفوظ بماند.

بنابراین، دردناک‌ترین عذاب رستاخیز، برای این دسته، همان رسوائی در پیشگاه خدا، و بندگان خدا است.

نکته نهفته در جمله «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» این است که: خردمندان، پس از آشنائی با اهداف تربیتی انسان، به این حقیقت می‌رسند که تنها وسیله پیروزی و نجات انسان، اعمال و کردار اوست، و بنابراین، افراد ستمگر نمی‌توانند یاوری داشته باشند؛ زیرا یاور اصلی که همان عمل پاک است را از دست داده‌اند.

و **تکیه** روی کلمه **ظلم** یا به خاطر اهمیت این گناه از میان گناهان است و یا به خاطر آن است که تمام گناهان بازگشت به ظلم و ستم بر خویشان می‌کند.

البته این آیه، منافاتی با مسأله «شفاعت» (به معنی صحیح) ندارد؛ زیرا همان طور که در بحث شفاعت گفتیم، **شفاعت**، نیاز به آمادگی خاصی در شفاعت

شونده دارد، و این آمادگی، در پرتو پاره‌ای از اعمال نیک پیدا می‌شود.

* * *

صاحبان عقل و خرد، پس از دریافت هدف آفرینش، به این نکته نیز متوجه می‌شوند که این راه پر فراز و نشیب را هرگز نمی‌توانند بدون رهبران الهی بیمایند.

به همین دلیل، همواره مترصد شنیدن صدای منادیان ایمان و راستین هستند که به محض شنیدن نخستین ندای آنها، به سرعت به سوی آنها بشتابند، و پس از کنجکاو و بررسی لازم، دعوت آنها را پاسخ گویند، و با تمام وجود خود، ایمان آورند.

و در چنین حالی است که به پیشگاه پروردگار خود، عرض می‌کنند: «بار الها! ما صدای، منادی توحید را شنیدیم که ما را به سوی ایمان دعوت می‌کرد، که به پروردگار خود ایمان آورید و ما به دنبال آن ایمان آوردیم» ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا﴾.

بار الها! اکنون که چنین است و ما با تمام وجود خود، ایمان آورده‌ایم، اما از آنجا که در معرض وزش طوفان‌های شدید غرائز گوناگون قرار داریم، گاهی لغزش‌هایی از ما سر می‌زند و مرتکب گناہانی می‌شویم، «خداوندا! ما را ببخش! گناہان ما را ببامرز! لغزش‌های ما را پوشیده دار و ما را با نیکان و در راه و رسم آنان، بمیران!» ﴿رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾.

آنها آن چنان به اجتماع انسانی پیوسته‌اند و از تکروری و فردپرستی، بیزارند که از خدا می‌خواهند نه تنها حیات و زندگی آنها با نیکان و پاکان باشد، که مرگ آنها، اعم از مرگ طبیعی یا شهادت در راه خدا، در جمع نیکان و با راه و رسم آنها صورت گیرد، که مردن در میان جمع بدان، مرگی مضاعف است.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که با تقاضای آمرزش گناهان، پوشیدن سیئات و بخشش آنها چه معنی دارد؟.

با توجه به سایر آیات قرآن پاسخ این سؤال روشن می‌شود؛ زیرا از آیه ۳۱ سوره «نساء»: **إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ**: «اگر از گناهان کبیره دوری کنید ما سیئات شما را می‌پوشانیم و از بین می‌بریم» چنین استفاده می‌شود که سیئات به گناهان صغیره گفته می‌شود.

بنابراین، خردمندان نخست از خدا تقاضای عفو از لغزش‌های بزرگ می‌کنند و به دنبال آن تقاضای از بین رفتن آثار گناهان صغیره دارند.



آنها در آخرین مرحله و پس از پیمودن راه توحید و ایمان به رستاخیز و اجابت دعوت پیامبران و انجام وظائف و مسئولیت‌های خویش از خدای خود تقاضا می‌کنند و می‌گویند اکنون که ما به پیمان خویش وفا کردیم «بار الها! آنچه را به وسیله پیامبران وعده و مژده دادی به ما مرحمت کن، و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو هرگز از آنچه وعده می‌دهی تخلف نمی‌کنی» **﴿رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾**.

تکیه کردن روی عنوان «رسوا نشدن» بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که آنها به خاطر اهمیتی که برای شخصیت خویش قائلند، رسوائی را از دردناکترین مجازات‌ها می‌دانند و لذا انگشت روی آن می‌گذارند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده: «هر کسی را که کار مهمی پیش آید پنج بار بگوید: «رَبَّنَا» خداوند او را از آنچه می‌ترسد رهائی می‌بخشد و به آنچه امید دارد نائل می‌گرداند.

عرض کردند: چگونه پنج بار «رَبَّنَا» بگوید؟

فرمود: این آیات را که مشتمل بر پنج «رَبَّنَا» است بخواند و به دنبال آن اجابت پروردگار است؛ زیرا می فرماید: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ...»^۱.
نا گفته پیداست تأثیر واقعی و عمیق این آیات، در صورتی است که زبان انسان هماهنگ با دل و عمل انسان باشد.

مضمون آیات که طرز تفکر خردمندان و عشق و علاقه آنها را به خدا و توجه آنها را به مسئولیت‌ها و انجام اعمال نیک می‌رساند، در جان آنها جایگزین شود.

و همان حال خضوع و خشوع را پیدا کنند که خردمندان با ایمان، به هنگام مناجات با خدای خود، پیدا می‌کردند.

* * *

نکته:

اهمیت آیات

تمام آیات قرآن دارای اهمیت است؛ زیرا همگی کلام خداست، و برای تربیت و نجات بشریت نازل شده است، ولی در میان آنها بعضی درخشندگی خاصی دارد، از جمله پنج آیه فوق، از فرازهای تکان دهنده قرآن است، که مجموعه‌ای از معارف دینی آمیخته با لحن لطیف مناجات و نیایش، در شکل یک نغمه آسمانی می‌باشد، و لذا در احادیث و روایات، اهمیت خاصی به این آیات داده شده است.

«عطاء بن ابی رباح» می‌گوید: روزی نزد «عایشه» رفتم، از او پرسیدم:

شگفت‌انگیزترین چیزی که در عمرت از پیامبر اسلام ﷺ دیدی چه بود؟

۱ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۵، صفحه ۲۱۹، چاپ آل البيت - تفسیر «قرطبی»، جلد ۴، صفحه ۳۱۸، مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۰۵ هـ ق - تفسیر «ثعالبی»، جلد ۲، صفحه ۱۵۴، دار احیاء التراث العربی، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

گفت: کار پیامبر همه‌اش شگفت‌انگیز بود. ولی از همه عجیب‌تر این که: شبی از شب‌ها که پیامبر ﷺ در منزل من بود، به استراحت پرداخت، هنوز آرام نگرفته بود، از جا برخاست، لباس پوشید، وضو گرفت و به نماز ایستاد. و آن قدر در حال نماز و در جذبۀ خاص الهی اشک ریخت، که جلو لباسش از اشک چشمش تر شد، سپس سر به سجده نهاد، و چندان گریست که زمین از اشک چشمش تر شد. و همچنان تا طلوع صبح منقلب و گریان بود.

هنگامی که «بلال» او را به نماز صبح خواند، پیامبر را گریان دید.

عرض کرد: چرا چنین گریانید؟ شما که مشمول لطف خدا هستید؟

فرمود: **أَفَلَا أَكُونُ لِلَّهِ عَبْدًا شَكُورًا**: «آیا نباید بنده شکرگزار خدا باشم»؟

چرا نگریم؟ خداوند در شبی که گذشت، آیات تکان دهنده‌ای بر من نازل کرده است. و سپس شروع به خواندن پنج آیه فوق کرد. و در پایان فرمود: **وَيُلِّمَنَّ قَرَأَهَا وَ لَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا**: «وای به حال آن کس که آنها را بخواند و در آنها نیندیشد».^۱

جمله اخیر که افراد را با تأکید فراوان به تفکر - هنگام تلاوت این آیات - امر می‌کند، در روایات متعددی با عبارات گوناگون نقل شده است.

در روایتی از علی رضی الله عنه نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر گاه، برای نماز شب برمی‌خاست، نخست مسواک می‌کرد، و سپس نظری باسماں می‌افکند، و این آیات را زمزمه می‌نمود.^۲

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۵، صفحه ۲۰۵، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ذیل آیه مورد بحث - «صحيح ابن حبان»، جلد ۲، صفحه ۳۸۷، مؤسسة الرسالة، طبع دوم، ۱۴۱۴ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۲، صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۴۵۰، دار المعرفة، ۱۴۱۲ هـ ق.

۲ - «نور الثقلین»، «مجمع البیان» و تفسیر «رازی»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «ابو الفتوح رازی»، جلد ۵، صفحه ۲۰۵، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ذیل آیه مورد بحث.

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز دستور داده شده هر کس برای نماز شب برمی خیزد این آیات را تلاوت کند.^۱

«نوف بکالی»، که از یاران خاص علی علیه السلام بود، می گوید: «شبی در خدمتش بودم، هنوز چشم مرا خواب نگرفته بود، دیدم امام علیه السلام برخاست، و شروع به خواندن این آیات کرده.

سپس مرا صدا زده، گفت: ای نوف! خوابی، یا بیدار؟

عرض کردم: بیدارم، و صحنه آسمان را تماشا می کنم.

فرمود: خوشا آنان که آلودگی های زمین را نپذیرفتند و به این راه آسمان،

پیش رفتند (از چهار دیوار عالم ماده بیرون پریدند و روح بلند آنها ملکوت

آسمان ها را سیر می کند).^۲

* * *

۱- «نور الثقلین» و «مجمع البیان» - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۳۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه ۳۲۹ و جلد ۸۴، صفحات ۷۳، ۱۸۷ و ۳۱۴.

۲- «ارشاد القلوب»، جلد ۱، صفحه ۲۰، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۲۷۶ و جلد ۶۷، صفحات ۳۱۶ و ۳۱۹ (با تفاوت) - «نهج البلاغه»، صفحه ۴۸۶، حکمت ۱۰۴، انتشارات دار الهجرة.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا
فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ
الثَّوَابِ

ترجمه:

۱۹۵ - خداوند درخواست آنها را پذیرفت؛ (و فرمود:) من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما هم نوعید، و از جنس یکدیگر! آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند، و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می‌بخشم؛ و آنها را در باغ‌های بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش‌ها نزد پروردگار است.

شان نزول:

آیات پیشین سخن درباره صاحبان عقل و خرد بود، و در این آیه، نتیجه اعمال آنها را مورد توجه قرار می‌دهد، شروع آیه با «فاء تفریع» روشن‌ترین دلیل این پیوند است.

با این حال، شأن نزول‌هائی برای آیه در روایات و کلمات مفسران آمده است که البته منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.

از جمله نقل شده است: «ام سلمه» (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: در قرآن از جهاد، هجرت و فداکاری مردان، فراوان بحث شده، آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟
 آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت.^۱
 و نیز نقل شده: علی رضی الله عنه هنگامی که با «فواطم» (فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر) از «مکه» به «مدینه» هجرت کرد، و «ام ایمن» یکی دیگر از زنان با ایمان در بین راه نیز به آنها پیوست، آیه فوق نازل گردید.^۲
 همان طور که اشاره کردیم وجود این شأن نزولها برای آیه فوق، منافاتی با پیوستگی آن با آیات قبل ندارد همان طور که بین این دو شأن نزول نیز منافاتی نیست.

تفسیر:

نتیجه برنامه خردمندان

در پنج آیه گذشته، فشرده‌ای از ایمان، برنامه‌های عملی و درخواست‌های صاحبان فکر و خرد و نیایش‌های آنها بیان شد، به دنبال آن در این آیه می‌فرماید: «پروردگارشان، بلافاصله درخواست آنها را پذیرفت» ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ﴾.
 تعبیر به رَبُّهُمْ: «پروردگارشان» حکایت از نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آنان دارد.

آن گاه برای این که اشتباه نشود و ارتباط پیروزی و نجات آدمی با اعمال و

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک حاکم نیشابوری»، جلد ۲، صفحه ۳۰۰، دار المعرفه بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۱۲، دار المعرفه جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.
 ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحات ۶۶ و ۶۷ - «امالی طوسی»، صفحات ۴۷۱ و ۴۷۲، انتشارات دار الثقافة، ۱۴۱۴ هـ ق - تفسیر «المیزان»، جلد ۴، صفحه ۹۱، انتشارات جامعه مدرسین.

کردار او قطع نگردد، بلافاصله می فرماید: «من هرگز عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را ضایع نمی‌کنم» ﴿أَبِي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ﴾.

در این جمله هم اشاره به اصل عمل شده و هم اشاره به عامل و کننده کار، تا معلوم شود محور اصلی پذیرش و استجابت دعا، اعمال صالح ناشی از ایمان است و درخواست‌هایی فوراً به اجابت می‌رسد که بدرقه آن عمل صالح بوده باشد.

سپس برای این که تصور نشود این وعده الهی اختصاص به دسته معینی دارد، صریحاً می‌فرماید: «این عمل کننده خواه مرد باشد یا زن تفاوتی نمی‌کند» ﴿مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾.

زیرا همه شما در آفرینش به یکدیگر بستگی دارید «بعضی از شما از بعض دیگر تولد یافته‌اید» زنان از مردان و مردان از زنان ﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾.

جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» ممکن است اشاره به این باشد که: شما همه پیروان یک آئین و طرفدار یک حقیقت هستید و با یکدیگر همکاری دارید، بنابراین، دلیلی ندارد که خداوند، در میان شما تبعیض قائل شود.

پس از آن نتیجه‌گیری می‌شود که: «بنابراین، تمام کسانی که در راه خدا هجرت کرده‌اند، از خانه و وطن خود بیرون رانده شده‌اند، در راه خدا آزار دیده‌اند و جهاد کرده و کشته داده‌اند، نخستین احسانی که از طرف خداوند در حق آنان خواهد شد این است که خداوند، قسم یاد کرده گناهان آنها را خواهد بخشید و تحمل این شدائد و رنج‌ها را کفاره گناهانشان قرار می‌دهد تا به کلی از گناه پاک شوند» ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾.

سپس می‌فرماید: علاوه بر این که گناهان آنها را می‌بخشم به طور مسلم «آنها

را در بهشتی جای می‌دهم که از زیر درختان آن، نهرها در جریان است و مملو از انواع نعمت‌ها است» ﴿وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾.

«این پاداشی است که به پاس فداکاری آنها از ناحیه خداوند، به آنها داده می‌شود و بهترین پاداش‌ها و اجرها در نزد پروردگار است» ﴿ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾.

اشاره به این که پاداش‌های الهی برای مردم این جهان، به طور کامل قابل توصیف نیست همین اندازه باید بدانند که از هر پاداشی بالاتر است. از آیه فوق، به خوبی استفاده می‌شود: نخست باید در پرتو اعمال صالح از گناهان پاک شد، سپس وارد بساط قرب پروردگار و بهشت و نعمت‌های او گردید؛ زیرا در آغاز می‌فرماید: ﴿لَا تُكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ سپس ﴿وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ...﴾، به عبارت دیگر، بهشت جای پاکان است و تا کسی پاک نشود در آن راه نخواهد یافت.

* * *

ارزش معنوی مرد و زن

آیه فوق، همانند آیات بسیار دیگر از قرآن مجید، زن و مرد را در پیشگاه خدا و در وصول به مقامات معنوی در شرائط مشابه، یکسان می‌شمارد و هرگز اختلاف جنسیت و تفاوت ساختمان جسمانی و به دنبال آن پاره‌ای از تفاوت‌ها در مسئولیت‌های اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو، از نظر به دست آوردن تکامل انسانی نمی‌شمارد، بلکه هر دو را از این نظر کاملاً در یک سطح قرار می‌دهد، لذا آنها را با هم ذکر کرده است.

این موضوع درست به آن میماند که از نظر انضباط اداری یک نفر را به عنوان رئیس، انتخاب می‌کنند و دیگری را به عنوان معاون و یا عضو، رئیس باید

توانائی بیشتر و یا تجربه و اطلاعات وسیع تری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت، و سلسله مراتب هرگز دلیل بر این نیست که شخصیت انسانی و ارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است.

قرآن مجید با صراحت می‌گوید: **وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ**: «هر کس از مرد و زن عمل شایسته انجام دهد و ایمان داشته باشد داخل بهشت خواهد شد و بدون حساب، روزی داده می‌شود»^۱ (و از مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار می‌گردد).

و در آیه دیگر می‌خوانیم: **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**: «هر کس از مرد و زن، عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد به او حیات و زندگی پاکیزه‌ای می‌بخشیم و پاداش آنها را طبق بهترین عمل آنها خواهیم داد».^۲

این آیات، و آیات دیگر در عصر و زمانی نازل گردید که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن، تردید داشتند و آن را یک موجود نفرین شده، و سرچشمه گناه، انحراف و مرگ می‌دانستند!

بسیاری از ملل پیشین، حتی معتقد بودند: عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست. بسیاری از یونانی‌ها زن را یک موجود پلید و از عمل شیطان می‌دانستند. رومی‌ها و بعضی از یونانی‌ها معتقد بودند: اصولاً زن دارای روح انسانی نیست و بنابراین روح انسانی منحصراً در اختیار مردان است.

جالب این که تا همین اواخر علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث می‌کردند که آیا زن مثل مرد، روح انسانی دارد و روح او بعد از مرگ جاودان

۱- غافر، آیه ۴۰.

۲- نحل، آیه ۹۷.

خواهد ماند یا نه؟ و پس از مباحثاتی به اینجا رسیدند که چون روح زن برزخی است میان روح انسان و حیوان، جاویدان نیست به جز روح مریم!^۱ از اینجا روشن می‌شود این که: پاره‌ای از افراد بی اطلاع، گاهی اسلام را متهم می‌کنند که اسلام دین مردها است نه زنها، چه اندازه از حقیقت دورند، به طور کلی اگر در پاره‌ای از قوانین اسلام، به خاطر تفاوت‌های جسمی و عاطفی که میان زن و مرد وجود دارد تفاوت‌هایی از نظر مسئولیت‌های اجتماعی دیده می‌شود، به هیچ وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی‌زند، و از این لحاظ، زن و مرد با یکدیگر تفاوتی ندارند و درهای سعادت به طور یکسان به روی هر دو باز است، چنان که در آیه مورد بحث خواندیم: **بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ**: «همه از یک جنس و یک جامعه هستید».

* * *

۱ - به کتاب‌های «وستر مارک» و «عذر تقصیر به پیشگاه محمد ﷺ و قرآن» و «حقوق زن در اسلام» و سایر کتاب‌های مربوط به «عقائد و آراء بشری» مراجعه شود.

لَا يَغْرَنَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ۱۹۶
 مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۱۹۷
 لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ ۱۹۸
 فِيهَا نَزُلاً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلَّهِ لِبَرِّارٍ

ترجمه:

۱۹۶- رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها، تو را نفریبا!

۱۹۷- این متاع ناچیزی است؛ و سپس جایگاهشان دوزخ است، و چه بد جایگاهی

است!

۱۹۸- ولی کسانی که (ایمان دارند، و) از پروردگارشان می‌پرهیزند، برای آنها باغ‌هایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است؛ همیشه در آن خواهند بود. این، (نخستین) پذیرائی است که از سوی خداوند به آنها می‌رسد؛ و آنچه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است!

شان نزول:

بسیاری از مشرکان «مکه» تجارت پیشه بودند، و از این راه ثروت قابل ملاحظه‌ای به دست آورده، در ناز و نعمت به سر می‌بردند. و نیز یهودیان «مدینه» در تجارت مهارت داشتند، و از سفرهای تجاری خود غالباً با دست پر باز می‌گشتند، در حالی که مسلمانان در آن زمان به خاطر شرایط خاص زندگی و از جمله مسأله مهاجرت از «مکه» به «مدینه» و محاصره

اقتصادی از ناحیه دشمنان نیرومند، از نظر وضع مادی بسیار در زحمت بودند، و به عسرت زندگی می‌کردند.

مقایسه این دو حالت این سؤال را برای بعضی طرح کرده بود که: چرا افراد بی‌ایمان این چنین در ناز و نعمتند، اما افراد با ایمان در رنج و عذاب، و فقر و پریشانی زندگی می‌کنند؟ آیات فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت.^۱

تفسیر:

یک سؤال ناراحت‌کننده

سؤالی که در شأن نزول بالا برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر ﷺ مطرح بود یک سؤال عمومی و همگانی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است، آنها غالباً زندگی مرفه و پر ناز و نعمت گردنکشان و طغیانگران و فراعنه و افراد بی‌بند و بار را، با زندگی پر مشقت جمعی از افراد با ایمان مقایسه می‌کنند و می‌گویند:

چرا آنها با آن همه جنایت و آلودگی، زندگی مرفه‌ای دارند، و اما اینها با داشتن ایمان و تقوی در سختی به سر می‌برند؟

و گاهی این موضوع در افراد سست ایمان ایجاد شک و تردید می‌کند. این سؤال اگر به دقت بررسی شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزیه و تحلیل گردد، پاسخ‌های روشنی دارد، که آیه فوق به بعضی از آنها اشاره کرده است و با دقت و مطالعه، به بعضی دیگر می‌توانیم دست یابیم. آیه می‌فرماید: «رفت و آمد پیروزمندان کافران در شهرهای مختلف هرگز تو

۱ - «مجمع البیان»، «المنار» و «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث - تفسیر «رازی»، جلد ۹، صفحه ۴۷۱، ذیل آیات.

را نفریبد» ﴿لَا يَغْرَبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ﴾.

گرچه مخاطب در آیه شخص پیامبر است ولی روشن است منظور عموم مسلمانان می باشند.

* * *

در آیه بعد می فرماید: «این پیروزی‌ها و درآمدهای مادی بی قید و شرط، پیروزی‌های زودگذر و اندک‌اند» ﴿مَتَاعٌ قَلِيلٌ﴾.

سپس اضافه می‌کند: به دنبال این پیروزی‌ها، عواقب شوم و مسئولیت‌های آن، دامان آنها را خواهد گرفت و جایگاهشان دوزخ است چه جایگاه بد و آرامگاه نامناسبی» ﴿ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾.
آیه فوق در حقیقت اشاره به دو نکته می‌کند:

نخست، این که بسیاری از پیروزی‌های طغیانگران و ستمکاران ابعاد محدودی دارد، همان طور که محرومیت‌ها و ناراحتی‌های بسیاری از افراد بایمان نیز، محدود است، نمونه زنده این موضوع را در وضع مسلمانان آغاز اسلام و دشمنان آنها می‌توانیم مشاهده کنیم، حکومت اسلام چون در آن زمان به شکل نهالی نوحاسته بود، و از طرف دشمنان نیرومندی که همچون طوفان بر او می‌تاختند تهدید می‌شد، بسیار پر و بال بسته بود، به خصوص این که مهاجرت مسلمانان «مگه» آنها را که در اقلیت بودند، به کلی از هستی ساقط کرده بود، و این وضع، مخصوص آنها نبود، بلکه تمام طرفداران یک انقلاب بنیادی و روحانی در یک جامعه فاسد، یک دوران محرومیت شدید در پیش خواهند داشت.

ولی می‌دانیم این وضع زیاد طولانی نشد، حکومت اسلام ریشه‌های محکمی پیدا کرد و شاخه‌های آن نیرومند و قوی شد، سیل ثروت به کشور اسلام

سرازیر گردید و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشستند، این همان چیزی است که با جمله «مَتَاعٌ قَلِيلٌ» در آیه به آن اشاره شده است.

دیگر این که: موفقیت‌های مادی جمعی از افراد بی ایمان بر اثر این است که در جمع‌آوری ثروت هیچ گونه قید و شرطی برای خود قائل نیستند، و از هر طریقی خواه مشروع، یا نا مشروع، و حتی با مکیدن خون بینوایان برای خود ثروت‌اندوزی می‌کنند، در حالی که مؤمنان برای رعایت اصول حق و عدالت، محدودیت‌هایی دارند و باید هم داشته باشند.

بنابراین، نمی‌توان حال این دو را با هم مقایسه کرد، اینها احساس مسئولیت می‌کنند، در حالی که آنها هیچگونه مسئولیتی برای خود احساس نمی‌کنند، و از آنجا که عالم، عالم اختیار و آزادی اراده است، خداوند هر دو دسته را آزاد گذاشته تا سرانجام، هر یک به نتیجه اعمال خود برسند. و این همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده: «ثُمَّ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بَسَّ الْمِهَادُ».

* * *

سرانجام در سومین آیه مورد بحث، **پایان کار پرهیزکاران** چنین بیان می‌گردد و می‌فرماید: «ولی کسانی که تقوای الهی را پیشه کردند (و برای رسیدن به سرمایه‌های مادی موازین حق و عدالت را در نظر گرفتند، و یا به خاطر ایمان به خدا از وطن‌های خود آواره شدند و در محاصره اجتماعی و اقتصادی قرار گرفتند) در برابر این مشکلات، خداوند باغ‌هایی از بهشت در اختیار آنان می‌گذارد که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است و جاودانه در آن می‌مانند» ﴿لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾.

پس از آن می‌افزاید: «باغ‌های بهشت با آن همه مواهب مادی، نخستین وسیله پذیرایی از پرهیزکاران می‌باشد» ﴿تَزُولًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾. «نزل» در لغت، به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می‌شود و بعضی گفته‌اند: نخستین چیزی که به وسیله آن از میهمان پذیرایی می‌شود - همانند شربت یا میوه‌ای است که در آغاز ورود برای میهمان می‌آورند - و اما پذیرایی مهم‌تر و عالی‌تر همان نعمت‌های روحانی و معنوی است که در پایان آیه به آن اشاره شده، می‌فرماید: آنچه در نزد خداست برای نیکان بهتر است» ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلَّذَّابِرِينَ﴾.

* * *

نکته:

نقاط ضعف و قوت

یکی دیگر از علل پیشرفت بعضی از افراد بی‌ایمان، و عقب‌ماندگی جمعی از مؤمنان این است که: دسته اول در عین نداشتن ایمان گاهی نقاط قوتی دارند که در پرتو آن پیروزی‌های چشمگیری به دست می‌آورند، و دسته دوم، در عین داشتن ایمان نقاط ضعفی دارند که همان موجب عقب افتادگی آنان می‌شود. مثلاً: افرادی را می‌شناسیم که در عین بیگانگی از خدا در کارهای زندگی جدی، مصمم، دارای پشتکار، استقامت، هماهنگی با یکدیگر و آگاهی از وضع زمان هستند.

این افراد، در زندگی مادی مسلماً پیروزی‌هایی به دست می‌آورند، و در حقیقت یک سلسله از برنامه‌های اصیل دینی را بدون استناد به دین پیاده می‌کنند. در مقابل افرادی هستند که پایبند به عقائد مذهبی هستند، ولی بسیاری از دستورات عملی را فراموش کرده‌اند آنها افرادی بی‌حال، کم‌شهامت، فاقد

استقامت، پشتکار و کاملاً پراکنده و از هم جدا می‌باشند، مسلماً آنها در زندگی مواجه با شکست‌های پی در پی می‌شوند. ولی این شکست‌ها نه به خاطر ایمان است، که به خاطر نقاط ضعفی است که دارند، آنها گاهی چنین تصور می‌کنند: تنها با خواندن نماز و گرفتن روزه باید در همه کارها پیروز شوند در حالی که دین یک سلسله برنامه‌های عملی برای پیشرفت در زندگی آورده که فراموش کردن آنها با شکست و ناکامی همراه است.

خلاصه هر یک از این دو دسته، دارای نقاط ضعف و قوتی هستند، که هر کدام از اینها آثاری دارد منتهی هنگام محاسبه، گاهی این آثار با یکدیگر اشتباه می‌شوند.

مثلاً: فرد بی‌ایمانی دارای جدیت و پشتکار است، چون بی‌ایمان است آرامش دل و جان و هدف عالی انسانی و عواطف پاک مردمی ندارد، اما چون جدی و با استقامت است در زندگی مادی پیش می‌رود.

در اینجا بعضی سؤال می‌کنند: چرا این فرد بی‌ایمان در زندگی پیروز شده؟ مثل این که خیال می‌کنند عامل پیروزی چیز دیگری بوده است.

این موضوع، هم درباره یک فرد صادق است، و هم می‌توان آن را در سطح یک کشور نیز پیاده کرد.

ضمناً عوامل سه‌گانه‌ای (محدودیت پیروزی‌ها، عدم رعایت قید و شرط در جمع ثروت، جدیت و پشتکار، هماهنگی و...) که برای پیروزی افراد بی‌ایمان و شکست بعضی از افراد با ایمان گفته شد، همه در یک جا صدق نمی‌کند بلکه هر کدام مخصوص به موردی است.

* * *

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

ترجمه:

۱۹۹- و از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا، و آنچه بر شما نازل شده، و آنچه بر خودشان نازل گردیده، ایمان دارند؛ در برابر (فرمان) خدا خاضعند؛ و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. پاداش آنها، نزد پروردگارشان است. خداوند، سریع الحساب است. (تمام اعمال نیک آنها را به سرعت حساب می کند، و پاداش می دهد).

شأن نزول:

این آیه به گفته بیشتر مفسران درباره مؤمنان اهل کتاب است، آنهایی که دست از تعصب‌های ناروا برداشتند و به صفوف مسلمانان پیوستند، که تعداد قابل ملاحظه‌ای از مسیحیان و یهود را تشکیل می دادند.

ولی به عقیده جمعی از مفسران، آیه در مورد نجاشی زمامدار رعیت پرور حبشه نازل گردید، اگر چه مفهوم آن یک مفهوم وسیع است.

در سال نهم هجری در ماه رجب «نجاشی» وفات یافت، خبر درگذشت او با یک الهام الهی در همان روز به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مسلمانان فرمود: یکی از برادران شما در خارج از سرزمین حجاز از دنیا رفته است، حاضر شوید تا به پاس خدماتی که در حق مسلمانان کرده است بر او نماز گذاریم.

بعضی سؤال کردند او کیست؟

فرمود: **نجاشی**؛ آن گاه به اتفاق مسلمانان به قبرستان بقیع آمد و از دور بر او نماز گذاشت و برای او طلب آمرزش کرد و به یاران خود دستور داد آنها نیز چنین کنند.

بعضی از منافقان گفتند: محمد ﷺ بر مرد کافری که هرگز او را ندیده است نماز می‌گذارد، و حال آن که آئین او را نپذیرفته است، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

از این روایات استفاده می‌شود: **نجاشی** اسلام را به طور کامل پذیرفته بود، اگر چه به آن تظاهر نمی‌کرد.

تفسیر:

اهل کتاب همه یکسان نیستند

سابقاً گفتیم: قرآن در بحث‌هایی که پیرامون مذاهب دیگر می‌کند، هیچ گاه همه را به یک چشم نمی‌نگرد و رنگ ضدیت با نژاد و جمعیتی به خود نمی‌گیرد، بلکه دآوری او بر اساس برنامه‌های آنهاست، و لذا سهم اقلیت‌های با ایمان و درستکاری را که در میان یک اکثریت گمراه هستند، فراموش نمی‌کند.

در اینجا نیز بعد از سرزنش بسیاری از اهل کتاب به خاطر کتمان آیات خداوند و طغیان و سرکشی آنها، که در آیات سابق به آن اشاره شد، سخن از اقلیتی به میان می‌آورد که دعوت پیغمبر را اجابت کردند، و برای آنها پنج صفت ممتاز بیان می‌کند، می‌فرماید:

۱ - «أَنَّهُمْ كَسَانِي هَسْتَنْد كَهْ اَزْ جَانْ وَ دَلْ بَهْ خَدَا اِيْمَانْ مِيْ اَوْرَنْد» ﴿وَ اِنْ مِنْ

۱ - «اسباب النزول» واحدی، صفحه ۹۳، مؤسسه حلبی و شرکاء، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - «مستدرک الوسائل»، جلد ۲، صفحه ۲۷۵، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۱۳۰ و جلد ۲۲، صفحه ۶۴ - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۱۳، دار المعرفة، جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ».

۲- «آنها به قرآن و آنچه بر شما مسلمانان نازل شده است، ایمان می آورند»
«وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ».

۳- ایمان آنها به پیامبر اسلام ﷺ در حقیقت از ایمان واقعی به کتاب آسمانی خودشان و بشاراتی که در آن آمده است سرچشمه می گیرد بنابراین: «آنها به آنچه بر خودشان نازل شده نیز ایمان دارند» «وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ».

۴- «آنها در برابر فرمان خدا تسلیم و خاضعند» «خَاشِعِينَ لِلَّهِ»
و همین خضوع آنهاست که انگیزه ایمان واقعی شده و میان آنها و تعصب‌های جاهلانه، جدائی افکنده است.

۵- «آنها هرگز آیات الهی را به بهای ناچیز نمی فروشند» «لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا».

آنها همانند بعضی از دانشمندان یهود که به خاطر حفظ موقعیت خود و ادامه حکومت بر آن جمعیت، و گرفتن رشوه‌ها، آیات خدا را تحریف می کردند نیستند، بدیهی است نه تنها به بهای ناچیز نمی فروشند، که به هیچ بهائی نخواهند فروخت، و اگر تنها اشاره به بهای ناچیز شده، منظور این است که همانند آن دسته از دانشمندان دنیاپرست دون همت نیستند.

به علاوه، اصولاً در برابر آیات خدا انسان هر چیز دریافت کند بی ارزش است.

اینها با داشتن آن برنامه روشن و زنده و صفات عالی انسانی، «پاداش خود را در نزد پروردگار خواهند داشت» «أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ».

تعبیر به رَبِّهِمْ: «پروردگارشان» اشاره به نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آنها است، و نیز اشاره به این است که خداوند آنها را در مسیر هدایت

پرورش می دهد و یاری می کند.

در پایان آیه می فرماید: «خداوند با سرعت حساب بندگان را رسیدگی می کند» ﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾.

بنابراین، نه نیکوکاران برای دریافت پاداش خود گرفتار مشکلی می شوند، و نه مجازات بدکاران به تأخیر می افتد. این جمله، هم بشارتی است به نیکوکاران و هم تهدیدی است برای بدکاران.^۱

* * *

۱ - برای شرح بیشتر این معنی (سریع الحساب)، به جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۰۲ سوره «بقره»، مراجعه فرمائید.

﴿ ۲۰۰ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ترجمه:

۲۰۰- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات) استقامت کنید، و در برابر دشمنان (نیز)، پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید، و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید!

تفسیر:

از مرزها مراقبت کنید

این آیه آخرین آیه سوره «آل عمران»، و محتوی یک برنامه جامع چهار ماده‌ای که ضامن سربلندی و پیروزی مسلمین است، می‌باشد.

۱ - نخست روی سخن را به همه مؤمنان کرده و به اولین ماده این برنامه اشاره می‌کند، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر حوادث ایستادگی کنید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا﴾.

صبر و استقامت در برابر مشکلات، هوس‌ها و حوادث، در حقیقت ریشه اصلی هر گونه پیروزی مادی و معنوی را تشکیل می‌دهد، و هر چه درباره نقش و اهمیت آن در پیشرفت‌های فردی و اجتماعی گفته شود کم است، این همان چیزی است که علی علیه السلام در کلمات قصارش آن را به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده: «إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»^۱.

۱- «نهج البلاغه»، حکمت ۸۲.

خطاب «یا ایُّهَا» در آیه می‌رساند که این برنامه، همگانی و برای عموم مسلمانان است.

۲- در مرحلهٔ دوم قرآن به افراد با ایمان دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد، می‌فرماید: «و در برابر دشمنان نیز استقامت به خرج دهید» ﴿وَ صَابِرُوا﴾.

«صابِرُوا» از «مُصَابِرَةٌ» (از باب مفاعله) به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران است.

بنابراین، قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می‌دهد (که هر گونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل می‌شود).

و در مرحلهٔ دوم، دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد، و این خود می‌رساند که تا ملتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکست‌های ما در برابر دشمنان به خاطر شکست‌هایی است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامن‌گیر ما شده است.

ضمناً از دستور «صابِرُوا» استفاده می‌شود: هر قدر دشمن بر استقامت خود بیفزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزائیم.

۳- در جملهٔ بعد، به مسلمانان دستور آماده باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدات کشورهای اسلامی را می‌دهد، می‌فرماید: «از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید» ﴿وَ رَاطِبُوا﴾.

این دستور به خاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانهٔ دشمن نشوند، و نیز به آنها دستور آماده باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هوس‌های سرکش می‌دهد، تا غافلگیر نگردند.

لذا در بعضی از روایات از علی علیه السلام این جمله به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است.^۱

زیرا کسی که با عبادت مستمر و پی در پی، دل و جان خود را بیدار می‌دارد، همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده باش به خود گرفته است. جمله «رابطوا» از ماده «رابط» گرفته شده، و آن در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین جهت به کاروانسرا «رابط» می‌گویند و «ربط قلب» به معنی آرامش دل و سکون خاطر است، گویا به محلی بسته شده است و «مرابطه» به معنی مراقبت از مرزها آمده است؛ زیرا سربازان و مرکب‌ها و وسائل جنگی را در آن محل نگاهداری می‌کنند. خلاصه این که «مرابطه» معنی وسیعی دارد که هر گونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می‌شود.

در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مرابطه» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می‌شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است. (برای کسب اطلاع بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود). در بعضی از روایات به علماء و دانشمندان نیز «مرابط» گفته شده است، امام صادق علیه السلام طبق روایتی می‌فرماید:

عَلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيتَهُ وَ يَمْنَعُونَهُ
عَنِ الْخُرُوجِ عَنْ ضِعْفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ:
«دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس

۱- «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۴، صفحه ۱۱۷، چاپ آل البیت. در تفسیر این آیه احادیث دیگری نیز از ائمه دیگر وارد شده است، ملاحظه فرمائید («کافی»، جلد ۲، صفحه ۸۱، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۹ و جلد ۱۶، صفحه ۲۰۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۲۱۵ به بعد و جلد ۶۸، صفحات ۹۰، ۱۹۵ و ۱۹۶).

صف کشیده‌اند و از حمله آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می‌کنند.^۱

در ذیل این حدیث، مقام و موقعیت آنها، برتر و بالاتر از افسران و مرزدارانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می‌کنند شمرده شده است و این به خاطر آن است که آنها نگهبانان عقائد و فرهنگ اسلامند در حالی که اینها حافظ مرزهای جغرافیائی هستند.

مسلماً ملتی که مرزهای عقیده‌ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد.

۴- بالاخره، آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستورات سابق سایه می‌افکند، دستور به پرهیزکاری است، می‌فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید» ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾.

«استقامت»، «مصابره» و «مرابطه»، باید آمیخته با تقوا و پرهیزکاری باشد و از هر گونه خودخواهی و ریاکاری و اغراض شخصی به دور گردد. در پایان آیه می‌فرماید: «شما در سایه به کار بستن این چهار دستور، می‌توانید رستگار شوید و با تخلف از آنها راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت» ﴿لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾.

* * *

۱- «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۱۷ و جلد ۲، صفحه ۲۸۵، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۵.

نکته‌ها:

۱- سؤال:

گاهی سؤال می‌شود: چرا در قرآن جمله‌هایی با کلمه «لعل» شروع شده است؟ مانند جمله «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»: «شاید رستگار شوید».

و «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»: «شاید پرهیزکار شوید».

و «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»: «شاید مشمول رحمت شوید».

در حالی که کلمه «لعل» نوعی تردید را می‌رساند که از مقام خداوند دانای به همه چیز، دور است.

این جمله اتفاقاً دست‌آویزی برای پاره‌ای از دشمنان اسلام شده و می‌گویند: اسلام به کسی وعده نجات قطعی نمی‌دهد و وعده آن آمیخته با تردید است؛ زیرا بسیاری از این وعده‌ها با کلمه «لعل» شروع شده است.

پاسخ:

اتفاقاً این تعبیر یکی از نشانه‌های عظمت، واقع‌بینی و واقع‌گویی قرآن مجید است؛ زیرا قرآن این کلمه را در جایی به کار می‌برد که گرفتن نتیجه احتیاج به شرائطی دارد که به وسیله کلمه «لعل» اشاره اجمالی به آن شرائط شده است.

مثلاً سکوت کردن به هنگام شنیدن آیات قرآن و گوش فرا دادن به مضمون آیات به تنهایی کافی نیست، که انسان مشمول رحمت الهی شود، بلکه علاوه بر آن، درک و فهم آیات و به کار بستن آنها نیز لازم است و لذا قرآن می‌گوید:

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: «هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت شوید».^۱

اگر قرآن می‌گفت: حتماً مشمول رحمت خواهید بود، دور از واقع‌بینی بود؛ زیرا همان طور که گفتیم این موضوع شرایط دیگری هم دارد ولی هنگامی که می‌گوید: «شاید»، سهم سایر شرایط محفوظ مانده است، اما عدم توجه به این حقیقت، موجب خرده‌گیری بر این آیات شده و حتی بعضی از دانشمندان ما نیز معتقد شده‌اند که «لعل» در این گونه موارد معنی «شاید» نمی‌دهد، در حالی که این سخن نیز یک نوع خلاف ظاهر و بدون دلیل است (دقت کنید).

در آیه مورد بحث، با این که اشاره به چهار ماده مهم از عالی‌ترین دستوره‌های اسلامی شده باز برای این که از بقیه برنامه‌های سازنده اسلامی غفلت نشود، کلمه «لعل» را به کار برده است.

* * *

۲- پایمردی و پیروزی

اگر مسلمانان امروز، آیه فوق را به عنوان یک شعار اسلامی در برنامه زندگی خود پیاده کنند بسیاری از مشکلاتی را که اکنون با آن مواجه هستند حل خواهند نمود، امروز ضرباتی بر پیکر اسلام و مسلمین بر اثر زیر پا گذاشتن و یا فراموش کردن همه یا بعضی از این دستوره‌های چهارگانه وارد می‌شود که بسیار دردناک است.

اگر روح استقامت و پایمردی در مسلمانان زنده شود.

اگر در برابر افزایش تلاش و کوشش دشمنان، مسلمانان تلاش و کوشش بیشتری از خود نشان دهند.

و اگر طبق فرمان مرابطه، مراقبت کافی از مرزهای جغرافیائی و فرهنگی و عقیده‌ای بنمایند و همواره در برابر نقشه‌های دشمنان، حالت آماده باش داشته باشند.

علاوه بر همهٔ اینها، با تقوای فردی و اجتماعی، گناه و فساد را از جامعهٔ خود دور کنند، پیروزی آنها تضمین خواهد شد.

* * *

بار الها! به همهٔ ما توفیق مرحمت کن که این دستوره‌های حیات بخش کتاب آسمانیت را در زندگی به کار بریم و ما را مشمول رحمت و الطاف بی انتهای خود گردان!

* * *

پایان سورة آل عمران^۱

سورة نساء

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۷۶ آیه است

۱- محتوای این سوره

همان طور که گفتیم: این سوره در «مدینه» نازل شده، یعنی به هنگامی که پیامبر ﷺ دست در کار تأسیس حکومت اسلامی و ایجاد یک جامعه سالم انسانی بود، به همین دلیل بسیاری از قوانینی که در سالم سازی جامعه مؤثر است، در این سوره آمده است.

از طرفی چون افرادی که تار و پود این جامعه نو پا را تشکیل می دادند، افراد بت پرست دیروز با آن همه آلودگی های دوران جاهلیت بوده اند، لذا باید قبل از هر چیز رسوبات گذشته از مغز و روح آنها بیرون رود و به جای آن قوانین و برنامه هائی که برای نوسازی یک جامعه فرسوده لازم است، قرار گیرد.

به طور کلی بحث های مختلفی که در این سوره مطرح شده، به چهارده بخش تقسیم می شود:

- ۱- دعوت به ایمان و عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت.
- ۲- قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنائی هر چه بیشتر به سرنوشت جامعه های نا سالم.
- ۳- حمایت از کسانی که نیازمند به کمک هستند، مانند یتیمان، و دستوره های لازم برای نگاهداری و مراقبت از حقوق آنها.
- ۴- قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه در برابر شکل بسیار زنده ای که در آن زمان داشت و به بهانه های مختلفی افراد ضعیف را محروم می ساختند.
- ۵- قوانین مربوط به ازدواج و برنامه هائی برای حفظ عفت عمومی.

- ۶- قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی.
- ۷- کنترل و نگهداری و بهسازی نخستین واحد اجتماع یعنی محیط خانواده.
- ۸- حقوق و وظائف متقابل افراد جامعه در برابر یکدیگر.
- ۹- معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدار باش به مسلمانان در برابر آنها.
- ۱۰- حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی.
- ۱۱- تشویق مسلمانان به مبارزه با دشمنان شناخته شده.
- ۱۲- معرفی دشمنانی که احیاناً فعالیت‌های زیر زمینی داشتند.
- ۱۳- اهمیت هجرت و لزوم آن به هنگام روبرو شدن با یک جامعه فاسد و غیر قابل نفوذ.
- ۱۴- مجدداً بحث‌هایی درباره ارث و لزوم تقسیم ثروت‌های متراکم شده در میان وارثان.

* * *

۲- فضیلت تلاوت این سوره

پیامبر اسلام ﷺ طبق روایتی فرمود: «هر کس سوره نساء را بخواند گویا به اندازه هر مسلمانی که طبق مفاد این سوره ارث می‌برد، در راه خدا انفاق کرده است و همچنین پاداش کسی را که برده‌ای را آزاد کرده به او می‌دهند»^۱.

بدیهی است در این روایت و در تمام روایات مشابه آن،^۲ منظور تنها خواندن آیات نیست بلکه خواندن، مقدمه‌ای است برای فهم و درک، و نیز به

۱- «مجمع البیان»، ابتدای سوره نساء - «مستدرک الوسائل»، جلد ۴، صفحه ۳۲۸، چاپ آل البيت - «مصباح کفعمی»، صفحه ۴۳۹، انتشارات رضی، قم، ۱۴۰۵ ه.ق.

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۴۰۹، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۸۶، صفحه ۳۴۹ و جلد ۸۹، صفحه ۲۷۳.

نوبه خود مقدمه‌ای است برای پیاده ساختن آن در زندگی فردی و اجتماعی، و مسلم است که اگر مسلمانان از مفاد آیات این سوره در زندگی خود الهام بگیرند، همه این پاداش‌ها را علاوه بر نتایج دنیوی آن خواهند داشت.

* * *

۳- محل نزول سوره نساء

تمام آیات این سوره (به استثنای آیه ۵۸ طبق نقل بعضی از مفسران) در «مدینه» نازل شده است و از نظر ترتیب نزول، بعد از سوره «ممتحنه» قرار دارد. زیرا می‌دانیم ترتیب کنونی سوره‌های قرآن مطابق ترتیب نزول سوره‌ها نیست، یعنی بسیاری از سوره‌هایی که در «مکه» نازل شده در آخر قرآن قرار دارد و بسیاری از سوره‌هایی که در «مدینه» نازل شده است در اوائل قرآن قرار گرفته. البته همان طور که در آغاز جلد اول گفتیم،^۱ مدارکی در دست است که جمع‌آوری سوره‌های قرآن به شکل کنونی در زمان خود پیامبر ﷺ واقع شده، بنابراین، به هنگام جمع‌آوری قرآن شخص پیامبر ﷺ به دلایل مختلفی از جمله اهمیت مطالب، و ترتیب طبیعی آنها، دستور داده است که سوره‌ها را بر طبق وضعی که الآن می‌بینیم ترتیب دهند، که نخستین آنها سوره «حمد» و آخرین آنها سوره «الناس» است بدون این که کلمه و یا حتی حرفی از آیات و یا سوره‌ها کم و یا زیاد شود.

نظر به این که بحث‌های فراوانی در مورد احکام و حقوق زنان در آن طرح شده، سوره «نساء» نامیده شده است.

* * *

۱- تفسیر «نمونه»، جلد ۱، صفحه ۳۰ به بعد (ویرایش جدید).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ ۱ ﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایگر

۱- ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت. و از خدائی که هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید! و از (قطع رابطه با) خویشاوندان خود! بپرهیزید؛ زیرا خداوند، مراقب شماست.

تفسیر:

مبارزه با تبعیض‌ها

روی سخن در نخستین آیه این سوره، به تمام افراد انسان است؛ زیرا محتویات این سوره در حقیقت همان مسائلی است که تمام افراد بشر در زندگی خود به آن نیازمند هستند.

سپس دعوت به تقوی و پرهیزکاری، که ریشه اصلی برنامه‌های سالم‌سازی اجتماع می‌باشد، ادای حقوق یکدیگر، تقسیم عادلانه ارث، حمایت از یتیمان و

رعایت حقوق خانوادگی و مانند اینها همه از اموری است که بدون پشتوانه تقوا و پرهیزکاری به جایی نمی‌رسد، لذا این سوره را - که محتوی همه این مسائل است - با دعوت به تقوا آغاز می‌کند، می‌فرماید: «ای مردم! از پروردگارتان بپرهیزید!» ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ﴾.

پس از آن برای معرفی خدائی که نظارت بر تمام اعمال انسان دارد به یکی از صفات او اشاره می‌کند که ریشه وحدت اجتماعی بشر است، می‌فرماید: «همان خدائی که همه شما را از یک انسان پدید آورد» ﴿الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾.

بنابراین، امتیازات و افتخارات موهومی که هر دسته‌ای برای خود درست کرده‌اند از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه‌ای، قبیله‌ای و مانند آن که امروز منشأ هزار گونه گرفتاری در جامعه‌هاست، همه نادرست و نباید در یک جامعه اسلامی وجود داشته باشد، چه این که همه، از یک اصل سرچشمه گرفته و فرزندان یک پدر و مادرند و در آفرینش از یک گوهرند.

توجه به این که جامعه عصر پیامبر ﷺ یک جامعه به تمام معنی قبیله‌ای بود اهمیت این مبارزه را روشن‌تر می‌سازد و نظیر این تعبیر، در موارد دیگری از قرآن مجید نیز هست که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

اکنون ببینیم منظور از «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» کیست؟

آیا منظور از «نفس واحده» یک فرد شخصی است یا یک واحد نوعی (یعنی جنس مذکر)؟

شکی نیست که ظاهر این تعبیر همان واحد شخصی را می‌رساند و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام آدم پدر انسان‌های امروز معرفی کرده و تعبیر «بنی آدم» که در آیات فراوانی از قرآن وارد شده، نیز اشاره به همین است و

احتمال این که منظور وحدت نوعی بوده باشد از ظاهر آیه بسیار دور است. و در جمله بعد می فرماید: «همسر او را از جنس او خلق کرد» ﴿وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾.

بعضی از مفسران از این تعبیر، چنین فهمیده‌اند که: همسر آدم، «حوا» از بدن آدم آفریده شده، و پاره‌ای از روایات غیر معتبر را که می‌گوید: «حوا از یکی از دنده‌های آدم آفریده شده»^۱ شاهد بر آن گرفته‌اند.

در فصل دوم از «سفر تکوین» تورات نیز به این معنی تصریح شده است.^۲ ولی با توجه به سایر آیات قرآن هر گونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می‌شود و معلوم می‌شود: منظور از آن این است که خداوند همسر او را از جنس او (جنس بشر) آفرید.

در آیه ۲۱ سورة «روم» می‌خوانیم: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا: «از نشانه‌های قدرت خدا این است که همسران شما را از جنس شما آفرید تا به وسیله آنها آرامش بیابید».

و در آیه ۷۲ سورة «نحل» می‌فرماید: وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا: «خداوند همسران شما را از جنس شما قرار داد».

روشن است که در این آیات می‌خوانیم: «همسران شما را از شما قرار داد» معنی آن این است که از جنس شما قرار داد، نه از اعضای بدن شما.

و طبق روایتی که از امام باقر علیه السلام در تفسیر «عیاشی» نقل شده، خلقت حوا از

۱- «من لایحضره الفقیه»، جلد ۳، صفحه ۳۸۰ و جلد ۴، صفحه ۳۲۶، انتشارات جامعه مدرسین - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۶، صفحات ۲۸۷ و ۲۸۸، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۱۰۰ و جلد ۴۶، صفحه ۳۵۲ و جلد ۵۶، صفحه ۹۳ و...

۲- در «سفر پیدایش»، باب دوم، شماره ۲۱ و ۲۲ می‌خوانیم: «و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جانش پر کرد * و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد».

یکی از دنده‌های آدم، شدیداً تکذیب شده و تصریح گردیده که حوا از باقی مانده خاک آدم آفریده شده است.^۱

سپس در جمله بعد می‌فرماید: «خداوند از آدم و همسرش، مردان و زنان فراوانی به وجود آورد» ﴿وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾.

از این تعبیر استفاده می‌شود: تکثیر نسل فرزندان آدم تنها از طریق آدم و همسرش صورت گرفته است و موجود ثالثی در آن دخالت نداشته است.

سپس به خاطر اهمیتی که تقوا در ساختن زیر بنای یک جامعه سالم دارد، مجدداً در ذیل آیه، مردم را به پرهیزکاری و تقوا دعوت می‌کند، منتهی در اینجا جمله‌ای به آن اضافه کرده، می‌فرماید: «از خدائی بپرهیزید که در نظر شما عظمت دارد و به هنگامی که می‌خواهید چیزی از دیگری طلب کنید نام او را می‌برید» ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ﴾.^۲

آن گاه می‌افزاید: «از خویشاوندان خود (و قطع پیوند آنها) بپرهیزید» ﴿وَ الْأَرْحَامَ﴾.

قابل ذکر است که کلمه «وَ الْأَرْحَامَ» عطف بر «اللَّهُ» است، و لذا در قرائت معروف، منصوب خوانده شده است، بنابراین معنی آن چنین می‌شود: «وَ اتَّقُوا الْأَرْحَامَ».

به هر حال، ذکر این موضوع در اینجا:

اولاً - نشانه اهمیت فوق‌العاده‌ای است که قرآن برای صلۀ رحم قائل شده، تا

۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۲۱۶، چاپخانه علمی تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۳، صفحات ۲۷۹ و ۲۸۰ و جلد ۴، صفحات ۲۲۶ و ۲۲۷، انتشارات جامعه مدرسین - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۱۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲ - «تَسَاءَلُونَ» از ماده «تَسَاءَلُ» به معنی سؤال کردن از یکدیگر است و «تَسَاءَلُ بِاللَّهِ» به معنی این است که مردم به هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهند بگویند «أَسْئَلُكَ بِاللَّهِ...» (تو را به خدا) و این نشانه عظمت خداوند در نظرها است.

آنجا که نام ارحام بعد از نام خدا آمده است.

و ثانياً - اشاره به مطلبی است که در آغاز آیه ذکر شده و آن این که شما همه از یک پدر و مادرید و در حقیقت تمام فرزندان آدم خویشاوندان یکدیگرند و این پیوند و ارتباط ایجاب می‌کند که شما نسبت به همه انسان‌ها از هر نژاد و هر قبیله‌ای همانند بستگان فامیلی خود محبت بورزید.

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند همواره مراقب شما است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾.

تمام اعمال و نیات شما را می‌بیند و می‌داند و در ضمن، نگهبان شما در برابر حوادث است.

«رَقِيب» در اصل، به کسی می‌گویند که از محل مرتفعی به اوضاع نظارت کند، و سپس، به معنی حافظ و نگهبان چیزی آمده است؛ زیرا نگهبانی از لوازم نظارت است. بلندی محل رقیب، ممکن است از نظر ظاهری بوده باشد که بر مکان مرتفعی قرار گیرد و نظارت کند و ممکن است از نظر معنوی بوده باشد. ضمناً تعبیر به فعل ماضی «كَانَ» در جمله فوق برای تأکید است.

* * *

نکته:

ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است؟

در آیه فوق خواندیم: **وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً**: «خداوند از آدم و همسرش مردان و زنان فراوانی به وجود آورد».

لازمه این سخن، آن است که فرزندان آدم (برادر و خواهر) با هم ازدواج کرده باشند؛ زیرا اگر آنها با نژاد دیگری ازدواج کرده باشند «مِنْهُمَا» (از آن دو) صادق نخواهد بود.

این موضوع در احادیث متعددی نیز وارد شده است و زیاد هم جای تعجب نیست؛ چه این که طبق استدلالی که در بعضی از احادیث از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده این ازدواج‌ها مباح بوده؛ زیرا هنوز حکم تحریم ازدواج خواهر و برادر نازل نشده بود.^۱

بدیهی است ممنوعیت یک کار، بسته به این است که از طرف خداوند تحریم شده باشد، چه مانعی دارد که ضرورت‌ها و مصالحی ایجاب کند که در پاره‌ای از زمان‌ها مطلبی جائز باشد و بعداً تحریم گردد.

ولی در احادیث دیگری تصریح شده که: فرزندان آدم هرگز با هم ازدواج نکرده‌اند و شدیداً به کسانی که معتقد به ازدواج آنها با یکدیگرند حمله شده است.^۲

و اگر بنا باشد که در احادیث متعارض آنچه موافق ظاهر قرآن است ترجیح دهیم، باید احادیث دسته اول را انتخاب نمود؛ زیرا موافق ظاهر آیه فوق است. در اینجا احتمال دیگری نیز هست که گفته شود: فرزندان آدم با بازماندگان انسان‌های پیشین ازدواج کرده‌اند؛ زیرا طبق روایاتی آدم، اولین انسان روی زمین نبوده،^۳ مطالعات علمی امروز نیز نشان می‌دهد که: نوع انسان احتمالاً از چند میلیون سال قبل در کره زمین زندگی می‌کرده، در حالی که از تاریخ پیدایش آدم علیه السلام تا کنون زمان زیادی نمی‌گذرد.

بنابراین، باید قبول کنیم قبل از آدم انسان‌های دیگری در زمین می‌زیسته‌اند که به هنگام پیدایش آدم علیه السلام، در حال انقراض بوده‌اند.

۱- «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۲۲۵ و ۲۲۶.

۲- «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۴، صفحات ۳۶۱ و ۳۶۲، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷ و ۲۲۶.

۳- «بحار الانوار»، جلد ۶۰، صفحات ۲۳۴ و ۲۷۳.

چه مانعی دارد که فرزندان آدم با باقی مانده یکی از نسل‌های پیشین ازدواج کرده باشند؟! ولی همان طور که گفتیم این احتمال با ظاهر آیه فوق چندان سازگار نیست. این بحث احتیاج به گفتگوی بیشتری دارد که از حوصله یک بحث تفسیری خارج است.

* * *

﴿ ۲ ﴾ وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا

ترجمه:

۲- و اموال یتیمان را (هنگامی که به حدّ رشد رسیدند) به آنها بدهید! و اموال بد (خود) را، با اموال خوب (آنها) عوض نکنید! و اموال آنان را همراه اموال خودتان (با مخلوط کردن) نخورید، زیرا این گناه بزرگی است!

شان نزول:

شخصی از قبیله «بنی غطفان» برادر ثروتمندی داشت که از دنیا رفت، و او به عنوان سرپرستی از یتیمان برادر، اموال او را به تصرف درآورد، هنگامی که برادرزاده به حدّ رشد رسید، از دادن حق او امتناع ورزید، موضوع را به خدمت پیامبر ﷺ عرض کردند، آیه نازل گردید، و مرد غاصب بر اثر شنیدن آن توبه کرد و اموال را به صاحبش بازگرداند و گفت: **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْحُوبِ الْكَبِيرِ**: «به خدا پناه می برم، از این که آلوده به گناه بزرگی شوم»^۱.

۱- «اسباب النزول» واحدی، صفحه ۹۴، مؤسسة الحلبي و شرکاه، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۸، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسة التاريخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - تفسیر «رازی»، جلد ۹، صفحه ۴۸۲، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحه ۱۲.

تفسیر:

خیانت در اموال یتیمان ممنوع

در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون پدرانی از دنیا می‌روند و فرزندان صغیری از آنها باقی می‌مانند، منتها در جوامع ناسالم که گرفتار جنگ‌های داخلی هستند - مانند جامعه عرب در زمان جاهلیت - تعداد این گونه کودکان یتیم بسیار زیادتر است، که باید از طرف حکومت اسلامی و فرد، فرد مسلمانان، تحت حمایت قرار گیرند. در آیه فوق، سه دستور مهم درباره اموال یتیمان داده شده است:

۱ - نخست، طبق یک دستور می‌فرماید: «اموال یتیمان را (به هنگامی که رشد پیدا کنند) به آنها بدهید» ﴿وَأْتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ﴾.

یعنی تصرف شما در این اموال تنها به عنوان امین و ناظر و وکیل است نه به عنوان یک مالک.

۲ - دستور بعد برای جلوگیری از حیف و میل‌هائی است، که گاهی سرپرست‌های یتیمان به بهانه این که تبدیل کردن مال به نفع یتیم است. یا تفاوتی با هم ندارد.

و یا اگر بماند ضایع می‌شود، اموال خوب و زبده یتیمان را برمی‌داشتند و اموال بد و نامرغوب خود را به جای آن می‌گذاشتند، قرآن می‌فرماید: «و هیچ‌گاه اموال پاکیزه آنها را با اموال ناپاک و پست خود عوض نکنید» ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ﴾.

۳ - «و اموال آنها را با اموال خود نخورید» ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ﴾. ۱

۱ - «إلى» در اینجا به معنی «مع» است.

یعنی اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید، به طوری که نتیجه‌اش تملک همه باشد، و یا این که اموال بد خود را با اموال خوب آنها مخلوط نسازید، که نتیجه‌اش پایمال شدن حق یتیمان باشد.

در پایان آیه، برای تأکید و اثبات اهمیت موضوع، می‌فرماید: «این گونه تعدی و تجاوز به اموال یتیمان گناه بزرگی است» ﴿إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾. «حُوبَة» در اصل به معنی احتیاج و نیازی است که انسان را به گناه می‌کشاند، و از آنجا که تجاوزهای سرپرستان به اموال یتیمان، غالباً بر اثر نیاز و یا به بهانه احتیاج صورت می‌گیرد، در آیه فوق به جای کلمه «اِثْم» (گناه)، کلمه «حُوب» به کار رفته است، تا اشاره به این حقیقت بوده باشد.

بررسی آیات مختلف قرآن، نشان می‌دهد: اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای برای این موضوع قائل شده و با شدت تمام خیانت‌کنندگان در اموال یتیمان را به مجازات‌های شدید تهدید می‌کند و با عباراتی محکم و قاطع سرپرستان را به مراقبت کامل از اموال یتیمان دعوت می‌نماید، که شرح آن در همین سوره در چند آیه بعد و در ذیل آیات ۱۵۲ سوره «انعام» و ۳۴ سوره «اسراء» خواهد آمد. لحن شدید این آیات، به قدری در قلوب مسلمانان مؤثر واقع شد، که حتی می‌ترسیدند غذای مشترکی برای خودشان و یتیمان درست کنند، به همین جهت غذای آنها را از غذای خود و فرزندان خویش جدا می‌ساختند، و این امر موجب ناراحتی هر دو طرف می‌شد لذا در آیه ۲۲۰ سوره «بقره» به آنها دستور داده شد: اگر هدفشان از مخلوط ساختن اموال یا غذای یتیمان با اموال یا غذای خود، خیر خواهی و اصلاح بوده باشد مانعی ندارد.^۱

* * *

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه فوق در سوره «بقره» مراجعه فرمائید.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴿۳﴾
 مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ
 أَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا

ترجمه:

۳- و اگر می ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر؛ و اگر می ترسید عدالت را رعایت نکنید، یک همسر بگیرید، و یا از زنانی که مالک آنهائید استفاده کنید. این کار، از ظلم و ستم بهتر جلوگیری می کند.

شأن نزول:

برای این آیه، شأن نزول خاصی نقل شده و آن این که: قبل از اسلام، معمول بود بسیاری از مردم حجاز، دختران یتیم را به عنوان تکفل و سرپرستی به خانه خود می بردند، و بعد با آنها ازدواج کرده، اموال آنها را هم تملک می کردند، و چون همه کار، دست آنها بود، حتی مهریه آنها را کمتر از معمول قرار می دادند، و هنگامی که کمترین ناراحتی از آنها پیدا می کردند، به آسانی آنها را رها می ساختند و حاضر نبودند حتی به شکل یک همسر معمولی با آنها رفتار نمایند.^۱

آیه فوق در این زمینه نازل شد و به سرپرستان ایتم دستور داد در صورتی با دختران یتیم ازدواج کنند، که عدالت را به طور کامل درباره آنها رعایت نمایند، و

۱- «فقه القرآن» قطب راوندی، جلد ۲، صفحات ۹۵، ۹۶ و ۹۷، چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ هـ.ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۱۱، تفسیر «ألوسی»، جلد ۴، صفحه ۱۸۹ و «مجمع البیان»، ذیل آیه.

در غیر این صورت از آنها چشم‌پوشی کرده و همسران خود را از زنان دیگر انتخاب نمایند.

تفسیر:

ازدواج با دختران یتیم

به دنبال دستوری که در آیه سابق برای حفظ اموال یتیمان داده شد، در این آیه به یکی دیگر از حقوق آنها چنین اشاره می‌شود و آن این که: «اگر می‌ترسید به هنگام ازدواج با دختران یتیم رعایت حق و عدالت را درباره حقوق زوجیت و اموال آنان ننمائید، از ازدواج با آنها چشم‌پوشید و با زنان پاک دیگر ازدواج کنید» ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾.

با توجه به آنچه گفته شد، تفسیر آیه کاملاً روشن است و پاسخ این سؤال که چرا آغاز آیه درباره یتیمان و پایان آن درباره ازدواج است - و این دو ظاهراً با هم سازگار نیست - روشن می‌گردد.

زیرا صدر و ذیل آیه هر دو درباره ازدواج است منتها در آغاز آیه می‌گوید: اگر نمی‌توانید ازدواج با یتیمان را با اصول عدالت بیامیزید چه بهتر که از آن صرف نظر کنید، سپس به سراغ زنان غیر یتیم بروید.

گرچه مفسران در این زمینه، سخن بسیار گفته‌اند، ولی آنچه از خود آیه به دست می‌آید، همان است که در بالا اشاره شد، یعنی خطاب در آیه متوجه سرپرستان ایتام است که در آیه قبل، برای حفظ اموال یتیمان دستورهای مختلفی به آنها داده شده بود، و در این آیه درباره ازدواج با آنها سخن می‌گوید که مراعات عدالت درباره اموال آنها را باید همان‌گونه بنمائید که در مورد ازدواج با دختران یتیم، یعنی با نهایت دقت، رعایت مصلحت آنها را بکنید، در غیر این صورت، از

از دواج با آنها چشم پوشید و زنان دیگری را انتخاب کنید.

از جمله شواهدی که تفسیر فوق را درباره آیه روشن می‌سازد، آیه ۱۲۷ از همین سوره است که در آن صریحاً مسأله رعایت عدالت درباره دواج با دختران یتیم ذکر کرده است و توضیح آن در ذیل همان آیه خواهد آمد.

روایاتی که در ذیل آیه در کتب مختلف نقل شده نیز گواه این تفسیر است.^۱ و اما روایتی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده: که میان اول و آخر این آیه مقدار زیادی از قرآن بوده و حذف شده است^۲ به هیچ وجه از نظر سند اعتبار ندارد و این گونه احادیث که دلالت بر تحریف، یا اسقاط قسمت‌هایی از قرآن می‌کند، یا از مجعولات دشمنان اسلام و منافقان برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن است.

و یا بعضی از افراد چون نتوانسته‌اند ارتباط آغاز و انجام آیه را درک کنند، چنین پنداشته‌اند که در اینجا حذف یا اسقاطی در کار بوده و تدریجاً آن را به شکل روایتی جلوه داده‌اند.

در حالی که دانستیم جمله‌های آیه کاملاً با یکدیگر ارتباط و پیوند دارد. آن گاه می‌فرماید: «از آنها دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید» ﴿مَثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ﴾.

«مَثْنَىٰ» در لغت به معنی «دو تا دو تا» و «ثُلَاثَ» به معنی «سه تا سه تا» و «رُبَاعَ» به معنی «چهار تا چهار تا» می‌باشد.

از آنجا که روی سخن در آیه به همه مسلمانان است، معنی آیه چنین

۱- تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۳۸، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق و تفسیر «المنار»، ذیل آیه فوق.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۴۷ و جلد ۹۰، صفحه ۱۲۲ - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۲۵۴، نشر مرتضی مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق.

می شود: شما برای دوری از ستم در حق دختران یتیم، می توانید از ازدواج با آنها خودداری کنید و با زنانی از دواج نمائید که موقعیت اجتماعی و فامیلی آنها به شما اجازه ستم کردن را نمی دهد و می توانید از آنها دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید. منتها چون مخاطب، همه مسلمانان بوده است، تعبیر به «دو تا دو تا» و مانند آن شده است.

و گر نه جای تردید نیست که حد اکثر تعدد زوجات (آن هم با فراهم شدن شرائط خاصش) بیش از چهار همسر نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که «واو» در جمله بالا به معنی «أَوْ» (یا) می باشد نه این که منظور این باشد که: شما می توانید دو همسر به اضافه سه همسر به اضافه چهار همسر که مجموع آنها نه نفر می شود انتخاب کنید.

زیرا اگر منظور این بود، باید صریحاً عدد نه ذکر شود، نه به این صورت از هم گسسته و پیچیده.

به علاوه این مسأله جزو ضروریات است، که در اسلام زائد بر چهار همسر مطلقاً ممنوع است.

به هر حال آیه فوق دلیل صریحی است بر مسأله جواز تعدد زوجات، منتها با شرائطی که به زودی به آن اشاره خواهد شد.

سپس بلافاصله می گوید: این در صورت حفظ عدالت کامل است، «اما اگر نمیتوانید عدالت را رعایت کنید به همان یک همسر اکتفا نمائید» ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ تا از ظلم و ستم بر دیگران بر کنار باشید.

«و یا (به جای انتخاب همسر دوم) از کنیزی که مال شما است استفاده کنید» ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾.

زیرا شرائط آنها سبک تر است، اگر چه آنها نیز باید از حقوق حقه خود

برخوردار باشند.

و در پایان می‌فرماید: «این کار (انتخاب یک همسر و یا انتخاب کنیز) از ظلم و ستم و انحراف از عدالت، بهتر جلوگیری می‌کند» ﴿ذَلِكَ أَذُنِي أَلَّا تَعُولُوا﴾. دربارهٔ مسألهٔ بردگی و نظر اسلام در این زمینه در آیات مناسب بحث کافی خواهیم کرد.^۱

* * *

نکته‌ها:

۱- منظور از عدالت دربارهٔ همسران چیست؟

اکنون پیش از آن که فلسفهٔ حکم تعدد زوجات در اسلام را بدانیم، لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزو شرایط تعدد همسر ذکر شده، چیست؟

آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم‌خوابگی و وسایل زندگی و رفاه و آسایش است؟

یا منظور عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی نیز هست؟

شک نیست «عدالت» در محبت‌های قلبی خارج از قدرت انسان است چه کسی می‌تواند محبت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست از هر نظر تحت کنترل درآورد؟

به همین دلیل، رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیهٔ ۱۲۹ همین سوره می‌فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ»: «شما هر قدر کوشش کنید نمی‌توانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار سازید».

۱- به تفسیر «نمونه»، جلد ۲۱، ذیل آیهٔ ۴ سورهٔ «محمد ﷺ» مراجعه فرمائید.

بنابراین، محبت‌های درونی مادامی که موجب ترجیح بعضی از همسران بر بعضی دیگر از جنبه‌های عملی نشود، ممنوع نیست، آنچه مرد موظف به آن است رعایت عدالت در جنبه‌های عملی و خارجی است.

از این بیان روشن می‌شود: کسانی که خواسته‌اند از ضمیمه کردن آیه فوق «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً».

و آیه «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ»^۱ با یکدیگر چنین نتیجه بگیرند که، تعدد زوجات در اسلام مطلقاً ممنوع است؛ چرا که در آیه نخست آن را مشروط به عدالت کرده، و در آیه دوم عدالت را برای مردان در این مورد امری محال دانسته، سخت در اشتباهند.

زیرا همان طور که اشاره شد، عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون است، عدالت در تمایلات قلبی است، و این از شرائط تعدد زوجات نیست، آنچه از شرائط است، عدالت در جنبه‌های عملی است.^۲

گواه این موضوع ذیل آیه ۱۲۹ همین سوره می‌باشد، آنجا که می‌گوید:
فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ:

اکنون که نمی‌توانید مساوات کامل در محبت میان همسران خود رعایت کنید، لا اقل «تمام تمایل قلبی خود را متوجه یک نفر از آنها نسازید، که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید».

نتیجه این که: کسانی که قسمتی از این آیه را گرفته و قسمت دیگر را فراموش کرده‌اند، گرفتار چنان اشتباهی در مسأله تعدد زوجات شده‌اند، که برای

۱ - نساء، آیه ۱۲۹.

۲ - در این رابطه احادیثی نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده، مراجعه فرمائید («کافی»، جلد ۵، صفحات ۳۶۲ و ۳۶۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحه ۳۴۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۲۰۲ و جلد ۴۷، صفحه ۲۲۵ و جلد ۱۰۱، صفحه ۵۱.

هر محققى جای تعجب است.

از این گذشته از نظر فقه اسلامى و منابع مختلف آن در میان شیعه و اهل تسنن مسأله تعدد زوجات، با شرایط آن جای گفتگو و چانه زدن نیست و از ضروریات فقه اسلام محسوب مى شود.

* * *

۲- تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعى

آیه فوق، مسأله تعدد زوجات را (با شرایط سنگینی و در حدود معینی) مجاز شمرده است و در اینجا با ایرادها و حملات مخالفان آن رو به رو می شویم، که با مطالعات زود گذر، و تحت احساسات حساب نشده به مخالفت با این قانون اسلامى برخاسته اند، مخصوصاً غربی ها در این زمینه به ما بیشتر ایراد می کنند که اسلام به مردان اجازه داده برای خود «حرمسرا» بسازند و به طور نامحدود همسر بگیرند.

در حالی که نه اسلام اجازه تشکیل حرمسرا به آن معنی که آنها می پندارند داده، و نه تعدد زوجات را بدون قید و شرط و نامحدود قرار داده است.

توضیح این که: با مطالعه وضع محیط های مختلف قبل از اسلام، به این نتیجه می رسیم که تعدد زوجات به طور نامحدود، امری عادی بوده و حتی بعضی از مواقع بت پرستان به هنگام مسلمان شدن، بیش از ده زن و یا کمتر داشته اند.

بنابراین، تعدد زوجات از پیشنهادها و ابتکارات اسلام نیست، بلکه اسلام آن را در چهارچوبه ضرورت های زندگی انسانى محدود ساخته و برای آن قیود و شرایط سنگینی قائل شده است.

قوانین اسلام بر اساس نیازهای واقعی بشر دور می زند نه تبلیغات ظاهری

و احساسات رهبری نشده، مسأله تعدد زوجات نیز از همین زاویه در اسلام مورد بررسی قرار گرفته؛ زیرا هیچ کس نمی تواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند، و در جنگ ها و حوادث دیگر قربانیان اصلی را آنها تشکیل می دهند.

و نیز نمی توان انکار کرد که عمر زندگی جنسی مردان، از زنان طولانی تر است؛ زیرا زنان در سنین معینی آمادگی جنسی خود را از دست می دهند، در حالی که در مردان چنین نیست.

و نیز زنان به هنگام عادت ماهانه و قسمتی از دوران حمل، عملاً ممنوعیت جنسی دارند، در حالی که در مردان این ممنوعیت ها وجود ندارد.

از همه گذشته، زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگونی از دست می دهند و معمولاً نمی توانند به عنوان همسر اول، مورد توجه مردان قرار گیرند و اگر مسأله تعدد زوجات در کار نباشد آنها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند.

همان طور که در مطبوعات مختلف، می خوانیم: این دسته از زنان بیوه با محدود شدن مسأله تعدد زوجات از نابسامانی زندگی خود شکایت دارند و جلوگیری از تعدد را یک نوع احساسات ظالمانه درباره خود تلقی می کنند.

با در نظر گرفتن این واقعیت ها در این گونه موارد، که تعادل میان مرد و زن به عللی به هم می خورد، ناچاریم یکی از سه راه را انتخاب کنیم:

۱ - مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان اضافی تا پایان عمر، بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواسته های درونی خود را سرکوب کنند.

۲ - مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند، ولی روابط آزاد و نامشروع

جنسی را با زنانی که بی شوهر مانده‌اند، به شکل معشوقه برقرار سازند.

۳ - کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند و از نظر «جسمی»، «مالی» و «اخلاقی» مشکلی برای آنها ایجاد نمی‌شود و قدرت بر اجراء عدالت کامل در میان همسران و فرزندان خود دارند، به آنها اجازه داده شود بیش از یک همسر برای خود انتخاب کنند.

مسلماناً غیر از این سه راه، راه دیگری وجود ندارد.

اگر بخواهیم راه اول را انتخاب کنیم باید با فطرت، غرائز و نیازهای روحی و جسمی بشر به مبارزه برخیزیم و عواطف و احساسات این گونه زنان را نادیده بگیریم.

این مبارزه‌ای است که پیروزی در آن نیست و به فرض که این طرح عملی شود، جنبه‌های غیر انسانی آن بر هیچ کس مخفی نیست.

به تعبیر دیگر، مسأله تعدد همسر در موارد ضرورت را نباید تنها از دریچه چشم همسر اول، مورد بررسی قرار داد، بلکه از دریچه چشم همسر دوم نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد، و آنها که مشکلات همسر اول را در صورت تعدد زوجات عنوان می‌کنند، کسانی هستند که یک مسأله سه زاویه‌ای را تنها از یک زاویه نگاه می‌کنند.

زیرا مسأله تعدد همسر، هم از زاویه دید مرد و هم از زاویه دید همسر اول و هم از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود و با توجه به مصلحت مجموع، در این باره قضاوت کنیم.

و اگر راه دوم را انتخاب کنیم، باید فحشاء را به رسمیت بشناسیم و تازه زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره‌برداری جنسی قرار می‌گیرند، نه تأمین‌دارند و نه آینده‌ای، و شخصیت آنها در حقیقت لگدمال شده است و اینها اموری

نیست که هیچ انسان عاقلی آن را تجویز کند.

بنابراین، تنها راه سوم باقی می ماند که هم به خواسته های فطری و نیازهای غریزی زنان پاسخ مثبت می دهد و هم از عواقب شوم فحشاء و نابسامانی زندگی این دسته از زنان بر کنار است، و جامعه را از گرداب گناه بیرون می برد.

البته باید توجه داشت: جواز تعدد زوجات - با این که در بعضی از موارد یک ضرورت اجتماعی است، و از احکام مسلم اسلام محسوب می شود - اما تحصیل شرائط آن در امروز با گذشته تفاوت بسیار پیدا کرده است.

زیرا زندگی در سابق شکل ساده و بسیط داشت و لذا رعایت کامل مساوات بین زنان آسان بود و از عهده غالب افراد بر می آمد، ولی در عصر و زمان ما باید کسانی که می خواهند از این قانون استفاده کنند، مراقب عدالت همه جانبه باشند، و اگر قدرت بر این کار دارند چنین اقدامی بنمایند. اساساً اقدام به این کار نباید از روی هوا و هوس باشد.

جالب توجه این که: همان کسانی که با تعدد همسر مخالفند (مانند غربی ها) در طول تاریخ خود، به حوادثی برخورد کرده اند که نیازشان را به این مسأله کاملاً آشکار ساخته است.

مثلاً بعد از **جنگ جهانی دوم** احتیاج و نیاز شدیدی در ممالک جنگ زده، و مخصوصاً کشور آلمان، به این موضوع احساس شد و جمعی از متفکران آنها را وادار ساخت که برای چاره جوئی و حل مشکل در مسأله ممنوعیت تعدد همسر، تجدید نظر کنند، و حتی برنامه تعدد زوجات اسلام را از دانشگاه «الازهر» خواستند و تحت مطالعه قرار دادند، ولی در برابر حملات سخت کلیسا مجبور به متوقف ساختن این برنامه شدند، و نتیجه آن، همان فحشاء و حشمتناک و بی بند و باری جنسی وسیعی بود که سراسر کشورهای جنگ زده را فرا گرفت.

از همه اینها گذشته، تمایل پاره‌ای از مردان را به تعدد همسر نمی‌توان انکار کرد، این تمایل اگر جنبه هوس داشته باشد، قابل ملاحظه نیست، اما: گاه می‌شود بر اثر عقیم بودن زن، و علاقه شدید مرد به داشتن فرزند، این تمایل را منطقی می‌کند.

و یا گاهی، بر اثر تمایلات شدید جنسی و عدم توانایی همسر اول بر انجام این خواسته غریزی، مرد، خود را ناچار به ازدواج دوم می‌بیند، حتی اگر از طریق مشروع انجام نشود، از طرق نامشروع، اقدام می‌کند در این گونه موارد نیز نمی‌توان منطقی بودن خواسته مرد را انکار کرد.

لذا حتی در کشورهایی که تعدد همسر قانوناً ممنوع است، عملاً در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدد رواج کامل دارد، و یک مرد در آن واحد با زنان متعددی ارتباط نامشروع دارد.

مورخ مشهور فرانسوی «گوستا ولوبون» قانون تعدد زوجات اسلام را که به صورت محدود و مشروط است، یکی از مزایای این آئین می‌شمارد و به هنگام مقایسه آن با روابط آزاد و نامشروع مردان، با چند زن، در اروپا چنین می‌نویسد: «در غرب هم با وجود این که آب و هوا و وضع طبیعت هیچکدام ایجاب چنین رسمی (تعدد زوجات) نمی‌کند، با این حال وحدت همسر چیزی است که ما آن را فقط در کتاب‌های قانون می‌بینیم! و الا گمان نمی‌کنم بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست!

راستی من متحیرم و نمی‌دانم تعدد زوجات مشروع و محدود شرق، از تعدد زوجات سالوسانه غرب چه چیز کم دارد؟ بلکه من می‌گویم که اولی از هر حیث از دومی بهتر و شایسته‌تر است»^۱.

۱- «تاریخ تمدن اسلام و عرب»، ترجمه «فخر گیلانی»، صفحه ۵۰۹.

البته نمی توان انکار کرد، بعضی از مسلمان‌نماها بدون رعایت روح اسلامی این قانون، از آن سوء استفاده کرده و برای خود حرم سراهای ننگینی بر پا نموده و به حقوق زنان و همسران خود تجاوز کرده‌اند.

ولی این عیب از قانون نیست و اعمال آنها را نباید به حساب دستورهای اسلام گذاشت، کدام قانون خوبی است که افراد سودجو از آن، بهره‌برداری نامشروع نکرده‌اند؟

* * *

۳- آیا تعدد ازواج ممکن است؟

در اینجا بعضی سؤال می‌کنند ممکن است شرایط و کیفیاتی که در بالا گفته شد، برای زن یا زنانی نیز پیش آید، آیا در این صورت می‌توان اجازه داد که دو شوهر یا بیشتر برای خود انتخاب کنند؟
جواب این سؤال چندان مشکل نیست.

اولاً - (بر خلاف آنچه در میان عوام معروف است) میل جنسی در مردان به مراتب بیش از زنان است و از جمله ناراحتی‌هایی که در کتب علمی مربوط به مسائل جنسی درباره‌ی غالب زنان ذکر می‌کنند، «سرد مزاجی» است، در حالی که در مردان، موضوع بر عکس است، و حتی در میان جانداران دیگر نیز همواره دیده می‌شود که تظاهرات جنسی، معمولاً از جنس نر شروع می‌شود.

ثانیاً - تعدد همسر در مورد مردان هیچ‌گونه مشکل اجتماعی و حقوقی ایجاد نمی‌کند، در حالی که درباره‌ی زنان، اگر فرضاً دو همسر انتخاب کنند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد که ساده‌ترین آنها مسأله‌ی مجهول بودن نسب فرزندان است که معلوم نیست، مربوط به کدام یک از دو همسر می‌باشد، و مسلماً چنین فرزندی مورد حمایت هیچ‌یک از مردان قرار نخواهد گرفت.

و حتی بعضی از دانشمندان معتقدند: فرزندی که پدر او مجهول باشد، کمتر مورد علاقهٔ مادر قرار خواهد گرفت، و به این ترتیب چنین فرزندی از نظر عاطفی در محرومیت مطلق قرار می‌گیرند، و از نظر حقوقی نیز وضعشان کاملاً مبهم است.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که: توسل به وسائل پیشگیری از انعقاد نطفه به وسیلهٔ قرص یا مانند آن، هیچ‌گاه اطمینان بخش نیست و نمی‌تواند، دلیل قاطعی بر نیارودن فرزند بوده باشد؛ زیرا بسیاری از زنانی که از این وسائل استفاده کرده و یا در طرز استفاده، گرفتار اشتباه شده و فرزند پیدا کرده‌اند.

بنابراین، هیچ‌زنی نمی‌تواند به اعتماد آن، تن به تعدد همسر بدهد. روی این جهات، تعدد همسر برای زنان، نمی‌تواند منطقی بوده باشد، در حالی که در مورد مردان، با توجه به شرائط آن، هم منطقی است و هم عملی است.

از همهٔ اینها گذشته، سخن از نظام اسلامی و دستورات حضرت حق است، هنگامی که خداوند نظام خاصی را به وسیلهٔ رسولش برای انسان‌ها ارائه داده، اصول و فروع این نظام با یکدیگر هماهنگی خاص خود را دارند، و هرگز نمی‌توان بخشی از آن را جدا نموده، دستور دیگری جای آن گذاشت.

روشن است، نظام و سیستمی که اجزاء آن به وسیلهٔ سیستم دیگری پیوند زده شود، چرخش و رشد لازم را نخواهد داشت.

بنابراین، یا می‌بایست مجموعهٔ نظام الهی را مطالعه کرد، آن‌گاه در مورد نقص و عدم کاستی‌اش سخن گفت، و یا ایراد و اشکال روی یکی از بخش‌ها، سخن درستی نخواهد بود.

﴿ ۴ ﴾ وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا
فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا

ترجمه:

۴- و مهر زنان را به عنوان یک بدهی (یا عطیه)، به آنان بپردازید! (ولی) اگر آنها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید!

تفسیر:

مهر زنان را به طور کامل بپردازید

به دنبال بحثی که در آیه گذشته درباره انتخاب همسر بود، در این آیه، اشاره به یکی از حقوق مسلم زنان می‌کند، و تأکید می‌نماید: «مهر زنان را به طور کامل همانند یک عطیه (الهی) بپردازید» ﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾.

«صَدُقَاتِهِنَّ» جمع «صِدَاق» به معنی مهر است.

«نِحْلَةً» در لغت به معنی بخشش و عطیه آمده است، «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: به عقیده من، این کلمه از ریشه «نَحَلَ» (به معنی زنبور عسل) آمده است؛ زیرا بخشش و عطیه، شباهتی به کار زنبوران عسل در دادن عسل دارد.

بنابراین، تفسیر آیه چنین خواهد شد: «مهر را که یک عطیه الهی است و خدا به خاطر این که زن حقوق بیشتری در اجتماع داشته باشد، و ضعف نسبی جسمی او از این راه جبران گردد به او عطا کرده به طور کامل ادا کنید». آن‌گاه، در ذیل آیه برای احترام گذاردن به احساسات طرفین و محکم شدن

پیوندهای قلبی و جلب عواطف می فرماید: «اگر زنان با رضایت کامل خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند، آن را بخورید که برای شما حلال و گوارا است» ﴿فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾.

تا در محیط زندگی زناشویی تنها قانون و مقررات خشک حکومت نکند، بلکه به موازات آن عاطفه و محبت نیز حکم فرما باشد.

* * *

نکته:

مهر یک پشتوانه اجتماعی برای زن

در عصر جاهلیت نظر به این که برای زنان ارزشی قائل نبودند، غالباً مهر را که حق مسلم زن بود، در اختیار اولیای آنها قرار می دادند، و آن را ملک مسلم آنها می دانستند.

گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می دادند به این گونه که مثلاً برادری، خواهر خود را به ازدواج دیگری در می آورد که او هم در مقابل، خواهر خود را به ازدواج وی درآورد، و مهر این دو زن همین بود.

اسلام بر این رسوم ظالمانه خط بطلان کشیده، و مهر را به عنوان یک حق مسلم به زن اختصاص داده، و در آیات قرآن کراراً مردان را به رعایت کامل این حق توصیه کرده است.

در اسلام برای مهر، مقدار معینی تعیین نشده است، و بسته به توافق دو همسر است، اگر چه در روایات فراوانی تأکید شده که مهر را سنگین قرار ندهند، ولی این یک حکم الزامی نیست، بلکه مستحب است.

اکنون این سؤال پیش می آید: مرد و زن هر دو از ازدواج و زناشویی به طور یکسان بهره می گیرند، و پیوند زناشویی پیوندی است بر اساس منافع

متقابل طرفین، با این حال، چه دلیلی دارد که مرد مبلغ کم یا زیادی به عنوان مهر به زن پردازد؟

وانگهی آیا این موضوع به شخصیت زن لطمه نمی‌زند، و شکل خرید و فروش به ازدواج نمی‌دهد؟

روی همین جهات است که بعضی به شدت با مسأله مهر مخالفت می‌کنند، مخصوصاً معمول نبودن مهر، در میان غربی‌ها برای غرب زده‌ها به این فکر دامن می‌زند، در حالی که نه تنها حذف مهر، به شخصیت زن نمی‌افزاید، که وضع او را به مخاطره می‌افکند.

توضیح این که: درست است مرد و زن هر دو از زندگی زناشویی به طور یکسان سود می‌برند، ولی نمی‌توان انکار کرد که در صورت جدائی زن و مرد زن متحمل خسارت بیشتری خواهد شد زیرا:

اولاً - مرد طبق استعداد خاص بدنی، معمولاً در اجتماع نفوذ و تسلط بیشتری دارد، و هر چند بعضی می‌خواهند، به هنگام سخن گفتن این حقیقت روشن را انکار کنند، اما وضع زندگی اجتماعی بشر که با چشم می‌بینیم حتی در جوامع اروپائی که زنان به اصطلاح از آزادی کامل برخوردارند، نشان می‌دهد که ابتکار اعمال پر درآمد، بیشتر در دست مردان است.

و ثانیاً، مردان برای انتخاب همسر مجدد، امکانات بیشتری دارند، ولی زنان بیوه مخصوصاً با گذشت قسمتی از عمر آنها، و از دست رفتن سرمایه جوانی و زیبایی، امکاناتشان برای انتخاب همسر جدید کمتر است.

با توجه به این جهات، روشن می‌شود: امکانات و سرمایه‌ای را که زن با ازدواج از دست می‌دهد، بیش از امکاناتی است که مرد از دست می‌دهد، و در حقیقت مهر چیزی است به عنوان جبران خسارت برای زن، و وسیله‌ای برای

تأمین زندگی آینده او.

اضافه بر این، مسأله مهر معمولاً به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به جدائی و طلاق محسوب می شود.

درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به ذمه مرد تعلق می گیرد، و زن فوراً حق مطالبه آن را دارد، ولی چون معمولاً به صورت بدهی بر ذمه مرد می ماند، هم اندوخته ای برای آینده زن محسوب می شود، و هم پشتوانه ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشویی (البته این موضوع استثنائاتی دارد، ولی آنچه گفتیم در غالب موارد صادق است).

و اگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده اند و آن را یک نوع «بهای زن» پنداشته اند ارتباطی به قوانین اسلام ندارد؛ زیرا در اسلام مهر به هیچ وجه جنبه بها و قیمت کالا ندارد، و بهترین دلیل آن همان صیغه عقد ازدواج است که در آن رسماً «مرد» و «زن» به عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده اند، و مهر چیز اضافی و در حاشیه قرار گرفته است.

به همین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند، عقد باطل نیست، در حالی که اگر در خرید و فروش و معاملات، اسمی از قیمت برده نشود، مسلماً باطل خواهد بود، (البته باید توجه داشت اگر در عقد ازدواج نامی از مهر برده نشود، شوهر موظف است در صورت آمیزش جنسی، «مهر المثل» یعنی مهری همانند زنانی که هم طراز او هستند بپردازد).

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم: مهر جنبه «جبران خسارت» و «پشتوانه برای احترام به حقوق زن» دارد، نه قیمت و بها و شاید تعبیر به «نَحْلَه» به معنی «عطیه» در آیه اشاره به همین باشد.

* * *

﴿ ۵ ﴾ وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَ اكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا

﴿ ۶ ﴾ وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ عَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا

ترجمه:

۵ - اموال خود را، که خداوند وسیلهٔ قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید؛ و از آن، به آنها روزی دهید! و لباس بر آنان بپوشانید و با آنها سخن شایسته بگوئید!

۶ - و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمائید! اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید! و پیش از آن که بزرگ شوند، اموالشان را از روی اسراف نخورید! هر کس که بی نیاز است، (از برداشت حق الزحمه) خودداری کند؛ و آن کس که نیازمند است، به طور شایسته (و مطابق زحمتی که می‌کشد)، از آن بخورد. و هنگامی که اموالشان را به آنها باز می‌گردانید، شاهد بگیرید! (اگر چه) خداوند برای محاسبه کافی است.

تفسیر:

سفیه کیست؟

به دنبال بحثی که در آیات پیش دربارهٔ یتیمان گذشت، آیات فوق آن را تکمیل می‌کند.

نخست می‌فرماید: «اموال و ثروت‌های خود را به دست افراد سفیه نسپارید» ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ و بگذارید در مسائل اقتصادی رشد پیدا کنند تا اموال شما در معرض مخاطره و تلف قرار نگیرد.

«راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «سَفَهَ» (بر وزن هدف) در اصل، یک نوع کم‌وزنی و سبکی بدن است، به طوری که به هنگام راه رفتن تعادل حفظ نشود، و به همین جهت به افسار که ناموزون است و دائماً در حال حرکت است، «سفیه» گفته می‌شود، سپس به همین تناسب در افرادی که رشد فکری ندارند، به کار رفته است، خواه سبکی عقل آنها در امور مادی باشد یا در امور معنوی.

ولی روشن است: منظور از **سفاخت** در آیهٔ فوق، عدم رشد کافی در خصوص امور مالی است، به طوری که شخص نتواند سرپرستی اموال خود را بر عهده گیرد، و در مبادلات مالی منافع خود را تأمین نماید، و به اصطلاح، کلاه سرش برود، شاهد این سخن در آیهٔ دوم است، که می‌گوید:

فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ: «اگر آنها را رشید یافتید

اموالشان را به دستشان بسپارید».

بنابراین، آیهٔ فوق با این که دربارهٔ یتیمان بحث می‌کند، یک حکم کلی و عمومی برای همهٔ موارد در بر دارد، که انسان نباید در هیچ حال و در هیچ مورد، اموالی که تحت سرپرستی او است و یا زندگی او به نوعی به آن بستگی دارد به دست افراد کم‌عقل و غیر رشید بسپارد، و در این موضوع فرقی در میان اموال

شخصی و اموال عمومی (اموال حکومت اسلامی) نیست.

گواه بر این موضوع علاوه بر وسعت مفهوم آیه، و مخصوصاً کلمه «سفیه» روایاتی است که از پیشوایان اسلام در این زمینه نقل شده است.

مثلاً: در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: شخصی به نام ابراهیم بن عبد الحمید می گوید: از امام علیه السلام تفسیر آیه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُم» را پرسیدم فرمود: «شراب خواران سفیهند و نباید امواتان را به آنها بسپارید!»^۱

در روایت دیگری نیز از انتخاب «شارب الخمر» به عنوان امین امور مالی نهی شده است، خلاصه، شرابخوار در روایات کراراً به سفاهت توصیف شده.^۲ این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که شخص شرابخوار، هم سرمایه مادی خود را از دست می دهد، و هم سرمایه معنوی را، چه سفاهتی از این بالاتر که انسان پول بدهد، عقل و هوش خود را نیز بدهد و دیوانگی خریداری کند؟ قوای مختلف بدنی را نیز بر سر این کار بگذارد و زیانهای اجتماعی فراوانی به بار آورد؟!

در روایت دیگری تمام افرادی که به جهتی از جهات قابل اعتماد نیستند «سفیه» نامیده شده اند، و از سپردن اموال (شخصی و عمومی) به آنها نهی شده است: «یونس بن یعقوب» می گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام تفسیر آیه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُم» را پرسیدم، فرمود: «مَنْ لَا تَتَّقُ بِهِ: «سفیه کسی است که

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۲، صفحه ۲۱ بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۳۶۸ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحات ۸۵ و ۱۶۵ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۳۰۰ و جلد ۶، صفحه ۳۹۷، دار الکتب الاسلامیه.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۱، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۳۰۰ و جلد ۶، صفحه ۳۹۶، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحات ۸۲ و ۸۴ و جلد ۲۵، صفحه ۳۱۰ (چاپ آل البیت).

مورد اعتماد نباشد».^۱

از این روایات برمی آید که «سفیه» معنی وسیعی دارد و از سپردن اموال عمومی و خصوصی به آنها نهی شده است، منتها این نهی در بعضی از موارد به عنوان تحریم است و در پاره‌ای از موارد که درجه سفاهت شدید نیست، به معنی کراهت است.

در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن این که: اگر آیه در مورد اموال یتیمان است، چرا **أَمْوَالِكُمْ** «ثروت‌های شما» گفته شده، نه **أَمْوَالَهُمْ** «ثروت‌های آنها»؟ ممکن است نکته این تعبیر بیان این مسأله مهم اجتماعی و اقتصادی باشد، که اسلام همه افراد جامعه را یکی می داند، به طوریکه مصلحت و منفعت یک فرد نمی تواند از منافع دیگر آن جدا باشد.

همچنین زیان یک فرد عین زیان یک جامعه است.

بنابراین، به خاطر همین موضوع به جای «ضمیر غائب»، «ضمیر مخاطب» قرار داده شده، یعنی این اموال در حقیقت فقط متعلق به ایتام نیست، بلکه به شما هم مربوط است، و اگر زبانی به آن متوجه شود به طور غیر مستقیم متوجه شما شده است، لذا در نگهداری آن باید مراقبت کامل داشته باشید.

درباره این تعبیر، تفسیر دیگری نیز هست و آن این که: مقصود از «**أَمْوَالِكُمْ**» اموال خود سرپرستان است نه اموال یتیمان، یعنی اگر شما می خواهید به افراد یتیم که هنوز رشد کافی نیافته‌اند کمک کنید، لازم نیست تحت تأثیر عواطف حساب نشده، اموالی به دست آنها بسپارید و آنها را به کارهایی بگمارید که از آنها ساخته نیست، بلکه به جای این کار غیر عاقلانه، بهتر است غذا، لباس

۱ - تفسیر «برهان» جلد ۱، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۲، صفحه ۲۱، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - «نور الثقلین» جلد ۱، صفحه ۴۴۲، مؤسسه اسماعیلیان قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۳۶۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحات ۸۴ و ۱۶۴.

و مسکن آنها را تأمین کنید، تا بالغ و رشید شوند.

در واقع این یک درس بزرگ اجتماعی است که قرآن به ما می دهد که افراد «قاصر و ناتوان» را به خاطر کمک به شخص آنها به کارهایی که قدرت انجام آن را ندارند نگماریم؛ زیرا اگر این کار منفعت جزئی برای آنها داشته باشد ممکن است زیانهای کلی برای اجتماع به بار آورد. بلکه باید از طریق کمکهای بلاعوض و کارهای سبک و کوچک آنها را اداره کرد.

از اینجا روشن می شود این که: بعضی از کوتاه فکران افراد ضعیف و ناتوان را به پست‌های تبلیغی و مذهبی برای کمک و ارفاق به آنها انتخاب می کنند، یکی از زیان‌بارترین و نابخردانه‌ترین کارهاست.

در جمله بعد، قرآن تعبیر جالبی دربارهٔ اموال و ثروت‌ها کرده، می فرماید: «این سرمایه‌های شما که قوام زندگانی و اجتماع شما به آن است و بدون آن نمی توانید کمر راست کنید» به دست سفیهان و اسراف‌کاران نسیارید ﴿الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾.

از این تعبیر به خوبی اهمیتی را که اسلام برای مسائل مالی و اقتصادی قائل است روشن می شود، و به عکس آنچه در «انجیل» کنونی می خوانیم که: «شخص پولدار هرگز وارد ملکوت آسمان‌ها نمی شود»^۱ اسلام می گوید: ملتی که فقیر باشد هرگز نمی تواند کمر راست کند و عجب این است که: آنها با آن تعلیمات غلط به کجا رسیده‌اند، و ما با این تعلیمات عالی در چه مرحله‌ای سیر می کنیم؟ در حقیقت آنها از آن خرافات فاصله گرفته‌اند و به جایی رسیده‌اند و ما هم از این تعلیمات عالی دور مانده‌ایم و چنین سرگردان شده‌ایم!

۱ - «انجیل متی»، باب ۱۹، آیه ۲۳ (و در ترجمه دیگری آمده: عیسی به شاگردان خود گفت: هر آینه به شما می گویم که شخص دولت‌مند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می شود - عهد جدید - به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، صفحه ۳۲).

در پایان آیه دو دستور مهم دربارهٔ یتیمان می دهد:

نخست این که: «خوراک و پوشاک آنها را از طریق اموالشان تأمین کنید» ﴿وَ
ارزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ﴾.

تا با ابرومندی بزرگ شوند و به حد بلوغ برسند.

جالب این که در این آیه تعبیر به «فِيهَا» (در اموالشان) شده است، نه «مِنْهَا» (از اموالشان)، مفهوم این تعبیر این است که: «زندگی یتیمان را از درآمد اموال و سرمایه‌های آنها تأمین نمائید؛ زیرا اگر گفته بود زندگی آنها را از سرمایه‌هایشان تأمین کنید»، مفهومش این بود که: از اصل سرمایه تدریجاً برداشته شود، و طبعاً هنگامی که به بلوغ می‌رسیدند، شاید قسمت مهم سرمایه خود را از دست داده بودند، ولی قرآن با عوض کردن تعبیر، به سرپرستان توصیه کرده کوشش کنند برای اموال یتیمان، منافع و درآمدی حد اقل به اندازه نیازمندی‌های آنها درست کنند، تا سرمایه اصلی آنها حفظ گردد.

دیگر این که آیه می‌گوید: «با یتیمان به طور شایسته سخن گوئید» ﴿وَ قُولُوا
لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾.

یعنی با عبارات و سخنان دلنشین و شایسته، هم کمبود روانی آنها را برطرف سازید و هم به «رشد عقلی» آنها کمک کنید، تا به موقع بلوغ از رشد عقلی کافی برخوردار باشند، و به این ترتیب، برنامهٔ سازندگی شخصیت آنها نیز جزء وظائف سرپرستان خواهد بود.

* * *

پس از آن در آیهٔ بعد، دستور دیگری دربارهٔ یتیمان و سرنوشت اموال آنها داده، می‌فرماید: «یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند» ﴿وَ ابْتَلُوا
الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ﴾.

«اگر در این موقع در آنها رشد کافی برای اداره اموال خود یافتید، ثروت آنها را به آنها بازگردانید» ﴿فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾.

سپس بار دیگر به سرپرستان تأکید می‌کند: «به هیچ عنوانی اموال یتیمان را حیف و میل نکنید، و پیش از آن که بزرگ شوند سرمایه آنها را از بین نبرید» ﴿وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا﴾.

و دیگر این که: سرپرستان ایتم اگر متمکن و ثروتمندند نباید به هیچ عنوانی از اموال ایتم استفاده کنند و اگر فقیر و نادار باشند، تنها می‌توانند (در برابر زحماتی که به خاطر حفظ اموال یتیم متحمل می‌شوند) با رعایت عدالت و انصاف، حق الزحمه خود را از اموال آنها بردارند، لذا می‌فرماید: «هر کس که بی‌نیاز است از برداشت حق الزحمه خودداری کند و آن کس که نیازمند است به طور شایسته از آن بخورد» ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾.

در این زمینه، روایاتی نیز وارد شده و مضمون آیه را چنان که گفته شد، توضیح داده است، از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

فَذَلِكَ رَجُلٌ يَحْبِسُ نَفْسَهُ عَنِ الْمَعِيشَةِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْكُلَ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا كَانَ يُصْلِحُ لَهُمْ فَإِنْ كَانَ الْمَالُ قَلِيلًا فَلَا يَأْكُلُ مِنْهُ شَيْئًا:

«منظور کسی است که سرپرستی مال یتیم، او را از رسیدگی به زندگی خویش باز داشته، در این صورت می‌تواند به اندازه مناسب و شایسته از مال یتیم استفاده کند، و این در صورتی است که به صلاح یتیم باشد، اما اگر ثروت یتیم کم باشد (و طبعاً سرپرستی آن، نیز وقت زیادی را اشغال نمی‌کند) در این صورت چیزی از مال یتیم بر ندارد»^۱.

۱ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۳۰، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۲۵۱، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحه ۷ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۲۲۱، چاپخانه علمیه.

آن گاه به آخرین حکم درباره اولیاء ایتام، اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که می خواهید اموال آنها را به دست آنها بسپارید گواه بگیرید» ﴿فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ﴾ تا جای اتهام و نزاع و گفتگو باقی نماند.

و در پایان آیه توجه می دهد: بدانید که حساب کننده واقعی خدا است و مهم تر از هر چیز این است که حساب شما نزد او روشن باشد، او است که اگر خیانتی از شما سرزند و بر گواهان مخفی ماند به حساب آن رسیدگی خواهد کرد، می فرماید: «خداوند برای محاسبه کافی است» ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾.

* * *

نکته ها:

۱ - از تعبیر به «حَتَّى» استفاده می شود که باید آزمایش یتیمان، پیش از رسیدن به حد بلوغ و به صورت مکرر و مستمر انجام شود، تا هنگامی که در آستانه بلوغ قرار گرفتند، وضع آنها کاملاً از نظر رشد عقلی برای اداره امور مالی خود روشن گردد.

ضمناً چنین استفاده می شود: منظور از آزمایش، پرورش تدریجی یتیمان است، یعنی نگذارید آنها به حد بلوغ برسند، و سپس اقدام به سپردن اموالشان به آنها بکنید، بلکه آنها را قبل از بلوغ با برنامه های عملی، برای زندگی مستقل آماده کنید.

و اما این که: چگونه باید یتیمان آزمایش شوند، راه آن این است که مقداری مال در اختیار آنها گذارده شود، تا به خرید و فروش و تجارت پردازند، اما اعمال آنها با نظارت «ولی» به طوری که استقلال عمل را از آنها سلب نکند، انجام شود.

هنگامی که معلوم شد از عهده این کار برمی آیند و در معامله گول

نمی‌خورند، باید اموالشان را به دستشان سپرد، و گر نه با تربیت و پرورش‌های مستمر باید آنها را چنان آماده کرد که بتوانند در آینده، زمام زندگی خود را به دست گیرند.

* * *

۲- تعبیر به «إِذَا بَلَغُوا النَّكَاحَ» اشاره به این است که: آنها به سر حدی برسند که قدرت بر ازدواج داشته باشند، و روشن است کسی که قدرت بر ازدواج دارد، قدرت بر تشکیل خانواده خواهد داشت، و چنان کسی بدون سرمایه نمی‌تواند به اهداف خود برسد.

بنابراین، آغاز زندگی زناشویی با آغاز زندگی اقتصادی مستقل همراه است، و به عبارت دیگر، ثروت آنها موقعی به دست‌شان داده می‌شود که هم به بلوغ جسمی برسند و نیاز آنها به مال شدید شود، و هم بلوغ فکری پیدا کنند و توانایی برای حفظ مال داشته باشند.

* * *

۳- تعبیر به «أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا» اشاره به این است که رشد آنها کاملاً مسلم شود؛ زیرا «أَنْتُمْ» از ماده «ایناس» به معنی مشاهده و رؤیت می‌باشد، و این ماده از ماده «انسان» که یکی از معانی آن مردمک چشم است گرفته شده (در حقیقت ما هنگام رؤیت و مشاهده از «انسان»، یعنی مردمک چشم خود مدد می‌گیریم و به همین جهت از مشاهده کردن به «ایناس» تعبیر شده است).

* * *

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿۷﴾

ترجمه:

۷- برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می‌گذارند، سهمی است؛ و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می‌گذارند، سهمی؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد؛ این سهمی است تعیین شده و پرداختنی.

شان نزول:

در عصر جاهلیت عرب، رسم چنین بود که تنها مردان را وارث می‌شناختند و معتقد بودند: آن کس که قدرت حمل سلاح و جنگ و دفاع از حریم زندگی و احیاناً غارتگری ندارد، ارث به او نمی‌رسد.

به همین دلیل، زنان و کودکان را از ارث محروم می‌ساختند، و ثروت میت را در میان مردان دورتر قسمت می‌کردند.

تا این که یکی از انصار به نام «اوس بن ثابت» از دنیا رفت، دختران و پسران خردسالی را بر جای گذارد، عموزاده‌های او به نام «خالد» و «عرفطه» اموال او را میان خود تقسیم کردند، و به همسر و فرزندان خردسال او چیزی ندادند.

همسر او به پیامبر ﷺ شکایت کرد، و تا آن زمان حکمی در زمینه ارث بستگان در اسلام نازل نشده بود، آیه فوق نازل شد، پیامبر ﷺ آن دو نفر را خواست و به آنها دستور داد: در اموال مزبور، هیچ گونه دخالت نکنند و آن را

برای بازماندگان درجه اول، یعنی فرزندان و همچنین همسر او بگذارند، تا طرز تقسیم آن در میان آنها در پرتو آیات بعد روشن گردد.^۱

تفسیر:

گام دیگری برای حفظ حقوق زن

این آیه در حقیقت گام دیگری برای مبارزه با عادات و رسوم غلطی است، که در آن زنان و کودکان را از حق مسلم خود محروم می‌ساخت، و بنابراین مکمل بحث‌هایی است که در آیات سابق گذشت؛ زیرا اعراب با رسم غلط و ظالمانه‌ای که داشتند زنان و فرزندان خردسال را از حق ارث محروم می‌ساختند. آیه روی این قانون غلط خط بطلان کشیده، می‌فرماید: «برای مردان سهمی است از اموالی که پدر و مادر و نزدیکان به جای می‌گذارند و برای زنان هم سهمی از آنچه پدر و مادر و نزدیکان بر جای می‌گذارند، خواه کم باشد یا زیاد» ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ﴾.

بنابراین، هیچ کدام حق ندارند سهم دیگری را غصب کنند.

سپس در پایان آیه، برای تأکید مطلب می‌فرماید: «این سهمی است تعیین شده و لازم‌الاداء» تا هیچ‌گونه تردید در این بحث باقی نماند ﴿نَصِيباً مَّفْرُوضاً﴾. ضمناً همان‌طور که می‌بینیم، آیه فوق یک حکم عمومی برای همه موارد ذکر می‌کند، بر این اساس، آنهایی که فکر می‌کنند پیامبران اگر ثروتی داشته باشند،

۱ - «اسباب النزول الآيات»، صفحات ۹۵ و ۹۶، مؤسسة الحلبي و شرکاه قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۴۵ - تفسیر «آلوسی»، جلد ۴، صفحه ۲۱۰ - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۲۲، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق (قابل ذکر است در مورد اسامی افراد در شأن نزول، اسماء مختلفی آمده است، برای توضیح بیشتر به مدارک مذکور رجوع شود).

به عنوان ارث به بستگان آنها نمی‌رسد، بر خلاف آیه فوق است (البته منظور اموال شخصی پیغمبر است و گر نه اموال بیت المال که متعلق به مسلمین است، طبق قانون بیت المال در موارد خود می‌بایست صرف گردد).

همچنین از عموم آیه فوق، و آیات دیگری که بعداً درباره ارث می‌خوانیم، روشن می‌شود که: قائل شدن به **تعصیب** یعنی «اختصاص دادن قسمتی از مال به مردانی که از طرف پدر با میت ارتباط دارند در پاره‌ای از موارد» - همان طور که دانشمندان اهل تسنن قائل هستند - نیز بر خلاف تعلیمات قرآن است؛ زیرا لازمه آن محروم ساختن زنان از ارث در بعضی از موارد است و این یک نوع تبعیض جاهلی است که اسلام با آیه فوق و مانند آن، آن را نفی کرده است (دقت کنید!).

* * *

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٨﴾

ترجمه:

۸- و اگر به هنگام تقسیم (ارث)، خویشاوندان (و طبقه‌ای که ارث نمی‌برند)، و یتیمان و مستمندان، حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنها بدهید! و با آنان به طور شایسته سخن بگوئید!

تفسیر:

یک حکم اخلاقی

این آیه مسلماً بعد از قانون تقسیم ارث نازل شده؛ زیرا می‌فرماید: «هر گاه در مجلس تقسیم ارث، خویشاوندان، یتیمان و مستمندان حاضر شدند، چیزی از آن به آنها بدهید» ﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ﴾.

بنابراین، محتوای آیه یک حکم اخلاقی و استحبابی درباره طبقاتی است که با وجود طبقات نزدیک‌تر، از ارث بردن محرومند.

آیه می‌گوید: اگر در مجلس تقسیم ارث، جمعی از خویشاوندان درجه دو یا سه و همچنین بعضی از یتیمان و مستمندان حضور داشته باشند، چیزی از مال به آنها بدهید، و به این ترتیب جلو تحریک حس حسادت و کینه‌توزی آنها را - که ممکن است بر اثر محروم بودن از ارث، شعله‌ور گردد - بگیرید و پیوند خویشاوندی انسانی خود را به این وسیله محکم کنید.

گرچه کلمه «یتامی» و «مساکین» به طور مطلق ذکر شده، ولی ظاهراً منظور از آن ایتم و نیازمندان فامیل است؛ زیرا طبق قانون ارث، با بودن طبقات نزدیک‌تر، طبقات دورتر، از ارث بردن محرومند.

بنابراین، اگر آنها در چنان جلسه‌ای حاضر باشند، سزاوار است هدیه مناسبی (که تعیین مقدار آن فقط بستگی به اراده وارثان دارد و از مال وارثان کبیر خواهد بود) به آنها داده شود.

جمعی از مفسران احتمال داده‌اند: منظور از ایتم و مساکین در آیه هر گونه یتیم و نیازمندی است، خواه از خویشاوندان میت باشد، یا غیر آنها، ولی این احتمال بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا افراد بیگانه معمولاً راهی در این جلسات فامیلی ندارند.

بعضی از مفسران نیز معتقدند: آیه، یک حکم وجوبی را بیان می‌کند، نه استحبابی، ولی آن نیز بعید است؛ زیرا اگر آنها حق واجب داشتند، لازم بود مقدار و حدود آن تعیین گردد، در حالی که به اختیار وارثان حقیقی واگذار شده است. در پایان آیه دستور می‌دهد: «با این دسته از محرومان، با زبان خوب و طرز شایسته صحبت کنید» ﴿وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾.

یعنی علاوه بر جنبه کمک مادی از سرمایه‌های اخلاقی خود نیز برای جلب محبت آنها استفاده کنید، تا هیچگونه ناراحتی در دل آنها باقی نماند، و این دستور نشانه دیگری بر استحبابی بودن حکم فوق است.

از آنچه گفتیم، این مطلب نیز روشن شد که هیچ دلیلی ندارد بگوئیم: حکم آیه فوق به وسیله آیاتی که سهام ارث را تعیین می‌کند، نسخ شده است؛ زیرا هیچ گونه تضادی میان آن آیات و این آیه نیست.

﴿ ۹ ﴾ وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ
فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا

ترجمه:

۹ - کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می‌ترسند، باید (از ستم دربارهٔ یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند.

تفسیر:

جلب عواطف به سوی یتیمان

قرآن برای برانگیختن عواطف مردم در برابر وضع یتیمان، اشاره به حقیقتی می‌کند که گاهی مردم از آن غافل می‌شوند، و آن این است که: شما با یتیمان مردم همانگونه رفتار کنید که دوست می‌دارید با یتیمان شما در آینده رفتار نمایند.

منظرهٔ کودکان بی پناه، و اطفال بی سرپرست خود را که تحت سرپرستی انسانی سنگدل و خائن قرار گرفته که نه به احساسات آنها پاسخ مثبت می‌دهد، و نه در اموال آنها رعایت عدالت می‌کند، در نظر بگیرید، این منظرهٔ دردناک چه اندازه شما را ناراحت می‌کند؟ و چقدر به آیندهٔ فرزندان خود علاقه‌مندید؟ همان اندازه نسبت به فرزندان و یتیمان دیگران علاقه‌مند باشید، و از ناراحتی آنها ناراحت شوید.

بنابراین، مفهوم آیه چنین است: «آنها که از وضع آیندهٔ فرزندان خود می‌ترسند، باید از خیانت دربارهٔ یتیمان و آزار آنها بترسند» ﴿ وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ

تَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ ﴿۹﴾.

اصولاً مسائل اجتماعی همواره به شکل یک سنت از امروز به فردا، و از فردا به آینده دور سرایت می‌کند، آنها که سنت ظالمانه‌ای در اجتماع می‌گذارند و مثلاً رسم «آزار یتیمان» را در جامعه رواج می‌دهند، در حقیقت خود عاملی هستند که در آینده با فرزندان‌شان نیز چنین شود.

بنابراین، نه تنها به فرزندان دیگران ستم می‌کنند، بلکه راه ستمگری به فرزندان خود را نیز هموار می‌سازند.

در پایان آیه می‌فرماید: «اکنون که چنین است، باید سرپرستان ایتام، از مخالفت با احکام خدا بپرهیزند و با یتیمان، با زبان ملایم و عباراتی سرشار از عواطف انسانی سخن بگویند» ﴿فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ يُقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾.

تا ناراحتی درونی و زخم‌های قلب آنها به این وسیله التیام یابد.

این دستور عالی اسلامی که در جمله فوق بیان شد، اشاره به یک نکته روانی در مورد پرورش یتیمان می‌کند که درخور نهایت دقت است و آن این که:

نیازمندی کودک یتیم، منحصر به خوراک و پوشاک نیست، بلکه پاسخ گفتن به عواطف و احساسات قلبی او مهمتر است و در ساختمان وجود آینده او فوق العاده مؤثر می‌باشد؛ زیرا طفل یتیم بسان دیگران، انسان است، و باید از نظر نیازهای عاطفی نیز تغذیه شود، باید از محبت‌ها و نوازش‌های یک کودک که در دامان پدر و مادر است، بهره‌مند گردد.

او مانند یک بچه گوسفند نیست که صبح همراه گله به چراگاه رود و غروب برگردد، بلکه باید علاوه بر مراقبت‌های جسمی از نظر تمایلات روانی نیز اشباع شود، و گر نه کودکی سنگدل، شکست‌خورده، فاقد شخصیت و خطرناک به عمل خواهد آمد.

نکته:

توضیح لازم

یکی از یاران امام صادق علیه السلام نقل می کند: روزی امام ششم علیه السلام فرمود: «هر کس ظلمی به کسی کند خداوند فردی را مسلط می کند که نسبت به او و بر فرزندان او همان ظلم و ستم را انجام دهد».

من در دل، با خود گفتم عجباً پدر ظالم است، ولی فرزند باید نتیجه ظلم او را ببیند!

قبل از این که من سخن خود را بیان کنم، امام علیه السلام فرمودند: «قرآن می گوید: وَ لِيُخْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»^۱.

همان سؤال که برای راوی حدیث پیدا شده، برای بسیاری پیدا می شود که چگونه خداوند مجازات عمل کسی را بر دیگری روا می دارد، و اصولاً کودکان شخص ستمگر چه گناهی کرده اند که گرفتار ستم شوند؟!

پاسخ این سؤال را از توضیحی که در بالا بیان کردیم می توان دریافت، و آن این که: کارهایی که افراد در اجتماع مرتکب می شوند، تدریجاً شکل یک سنت به خود می گیرد، و به نسل های آینده منتقل می شود.

بنابراین، آنها که اساس ظلم و ستم بر ایتم را در اجتماع می گذارند، بالاخره، روزی این بدعت غلط، دامان فرزندان خود آنها را نیز خواهد گرفت، و در حقیقت این موضوع یکی از آثار وضعی و تکوینی اعمال آنها است و اگر به خداوند نسبت داده می شود، به خاطر آن است که تمام آثار تکوینی و خواص علت و معلول به او منسوب است، و به هیچ وجه ظلم و ستمی از ناحیه خداوند

۱- تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۴۶ (جلد ۲، صفحه ۳۰، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ.ق) - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۲، صفحه ۹۸ و جلد ۱۳، صفحه ۱۹۱، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحه ۳۱۵.

بر کسی نخواهد شد.

خلاصه هنگامی که پای ظلم و ستم در اجتماع باز شد، پای «ظالم» و فرزندان او را هم خواهد گرفت.

* * *

﴿ ۱۰ ﴾ **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا
وَيَصِضُونَ سَعِيرًا**

ترجمه:

۱۰ - کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (در حقیقت)، تنها آتش می‌خورند؛ و به زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند.

تفسیر:

چهره باطنی اعمال ما

در آغاز سوره گفتیم آیات این سوره به منظور پی‌ریزی یک اجتماع سالم نازل شده، و به همین دلیل، قبلاً رسوبات دوران جاهلیت و خلافاکاری‌های آن زمان را که در دل بعضی از تازه مسلمان‌ها وجود داشت، از میان می‌برد تا زمینه برای یک اجتماع سالم فراهم آورد.

چه عمل زشتی بدتر از خوردن مال یتیمان است؟! لذا در آغاز این سوره، تعبیرات شدیدی پیرامون تصرف‌های ناروا در اموال یتیمان دیده می‌شود که صریح‌ترین آنها آیه فوق است.

این آیه می‌گوید: «کسانی که اموال یتیمان را به ناحق تصرف می‌کنند و می‌خورند، (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند» ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾.

نظیر این تعبیر در سراسر قرآن مجید، تنها در یک مورد دیگر دیده می‌شود، و آن درباره کسانی است که با کتمان حقایق و تحریف آیات الهی، منافی به -

دست می آورند، که درباره آنها نیز می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ:** «کسانی که آیات خدا را کتمان می کنند و به وسیله آن درآمد نا چیزی فراهم می نمایند، آنها جز آتش چیزی نمی خورند»^۱.

سپس در پایان آیه می فرماید: علاوه بر این که آنها در همین جهان در واقع آتش می خورند، «به زودی در جهان دیگر داخل در آتش برافروخته ای می شوند» که آنها را به شدت می سوزاند ﴿وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ «سَيَصْلَوْنَ» در اصل، از ماده «صَلَّى» (بر وزن درد) به معنی داخل شدن در آتش و سوختن است، و «سَعِير» به معنی آتش شعله ور است.

از این آیه چنین استفاده می شود که اعمال ما علاوه بر چهره ظاهری خود، یک چهره واقعی نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان است، این چهره های درونی، در جهان دیگر ظاهر می شوند و مسأله تجسم اعمال را تشکیل می دهند. قرآن در این آیه می گوید: آنها که مال یتیم را می خورند، گرچه چهره ظاهری عملشان بهره گیری از غذاهای لذیذ و رنگین است، اما چهره واقعی این غذاها آتش سوزان است، و همین چهره است که در قیامت آشکار می شود.

چهره واقعی عمل، همیشه تناسب خاصی با کیفیت ظاهری عمل دارد، همان گونه که خوردن مال یتیم و غصب حقوق او، قلب او را می سوزاند و روح او را آزار می دهد، چهره واقعی این عمل آتش سوزان است.

توجه به این موضوع (چهره های واقعی اعمال) برای کسانی که ایمان به این حقایق دارند، بهترین مانع از انجام کارهای خلاف است.

آیا کسی پیدا می شود که با دست خود پاره های آتش را برداشته و در میان

دهان بگذارد و ببلعد؟

همچنین ممکن نیست افراد با ایمان مال یتیم را به ناحق بخورند. اگر می‌بینیم مردان خدا حتی فکر معصیت به خود راه نمی‌دادند، یک دلیل آن، همین بوده که آنها بر اثر قدرت علم و ایمان و پرورش‌های اخلاقی، چهره‌های واقعی اعمال را می‌دیدند و هرگز فکر انجام کار بد را نمی‌کردند. یک کودک نادان و بی اطلاع، ممکن است مجذوب جلوه‌های زیبای یک شعله آتش سوزان شود و دست در آن فرو برد، اما یک انسان فهیمه که سوزندگی آتش را بارها آزموده است، حتی چنین خیالی را نمی‌کند. احادیث و روایات در نکوهش تجاوز به اموال یتیمان بسیار زیاد و تکان دهنده است و حتی کمترین تعدی به اموال یتیمان مشمول این حکم معرفی شده.^۱

در حدیثی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل شده: کسی سؤال کرد این مجازات آتش درباره چه مقدار از غضب مال یتیم است؟ فرمود: «در برابر دو درهم».^۲

* * *

۱ - برای توضیح بیشتر می‌توانید به ابواب مربوط به اکل مال یتیم رجوع فرمائید («کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۲۸، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۲۴۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۲۶۶ و...).

۲ - تفسیر «برهان»، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۲، صفحه ۳۱، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ.ق) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۲۶۰، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحه ۸ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۲۲۳، چاپخانه علمیة تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً
فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ
لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ
لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتُهُ أَبَوَاهُ فَلِلْمُتَّكِلِ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْمُتَّكِلِ السُّدُسُ
مِنَ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ
أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ
فَلَكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ
الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ
مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ
كَالِئَلَّةِ أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا
أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ
دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ

ترجمه:

۱۱ - خداوند دربارهٔ فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازهٔ سهم دو دختر باشد؛ و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست؛ و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث) از آن اوست. و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد؛ و اگر فرزندی

نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است)؛ و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر است)، (همهٔ اینها)، بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است - شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندان، کدام یک برای شما سودمندترند! - این فریضة الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است.

۱۲ - و برای شما، نصف میراث زنان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند؛ و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شماست؛ پس از انجام وصیتی که کرده‌اند، و ادای دین (آنها)، و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید؛ و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آن آنهاست؛ بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید، و ادای دین. و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند)؛ و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند؛ پس از انجام وصیتی که شده، و ادای دین. به شرط آن که (از طریق وصیت و اقرار به دین)، به آنها ضرر نزنند. این سفارش خداست؛ و خدا دانا و بردبار است.

شأن نزول:

«عبد الرحمن بن ثابت انصاری» برادر «حسان بن ثابت» شاعر معروف صدر اسلام، از دنیا رفت، در حالی که یک همسر و پنج برادر از او به یادگار مانده بود.

برادران میراث «عبد الرحمن» را در میان خود قسمت کردند و به همسر او چیزی ندادند، او جریان را به خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد، و از آنها شکایت نمود، در این هنگام آیات فوق نازل شد و در آن، میراث همسران دقیقاً تعیین

گردید.^۱

و نیز از «جابر بن عبدالله» نقل شده که: بیمار شده بودم، پیامبر ﷺ از من عیادت کرد، من بی هوش بودم، پیامبر ﷺ آبی خواست، با مقداری از آن وضو گرفت، و بقیه را بر من پاشید، من به هوش آمدم، عرض کردم: ای رسول خدا! تکلیف اموال من بعد از من چه خواهد شد؟

پیامبر ﷺ خاموش گشت، چیزی نگذشت که آیات فوق نازل گردید و سهم وراثت در آن تعیین شد.^۲

تفسیر:

سهام ارث

همان گونه که در شأن نزول خواندیم، این دو آیه، سهم وراثت را تعیین می‌کند.

در آیه اول، حکم طبقه اول وارثان (فرزندان و پدران و مادران) بیان شده است، و بدیهی است که هیچ رابطه خویشاوندی، نزدیک‌تر از رابطه فرزند و پدر نمی‌باشد، لذا قرآن آنها را بر طبقات دیگر ارث مقدم داشته است.

در جمله نخست می‌فرماید: «خداوند به شما درباره فرزندانتان سفارش می‌کند که پسران دو برابر سهم دختران ارث می‌برند» ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾.

قابل توجه این که: از نظر جمله‌بندی و طرز بیان ارث، دختران اصل قرار

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «طبری»، جلد ۴، صفحه ۱۸۵ - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۴۴۳ (جلد ۲، صفحه ۱۲۵، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق).

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «صحیح بخاری»، جلد ۷، صفحه ۴ و جلد ۸، صفحه ۳، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ.ق - «اسباب النزول الآیات» واحدی، صفحه ۹۶، مؤسسه الطبیبی و شرکاه، ۱۳۸۸ هـ.ق.

داده شده، و ارث پسران به صورت فرع و با مقایسه به آن تعیین گردیده؛ زیرا می‌گوید: «پسران دو برابر سهم دختران می‌برند» و این یک نوع تأکید روی ارث بردن دختران و مبارزه با سنت‌های جاهلی است که آنها را به کلی محروم می‌کردند (اما فلسفه تفاوت ارث این دو به زودی تشریح خواهد شد).

پس از آن می‌فرماید: «اگر فرزندان میت، منحصرأً دو دختر یا بیشتر باشند، دو ثلث مال از آن آنهاست» ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ﴾. «ولی اگر تنها یک دختر بوده باشد، نصف مجموع مال از آن اوست» ﴿وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ﴾.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که قرآن در این آیه می‌گوید: «فَوْقَ اثْنَتَيْنِ» یعنی اگر دختران بیش از دو نفر باشند دو سوم مال متعلق به آنهاست، بنابراین، آیه از حکم دو دختر ساکت است، بلکه تنها حکم یک دختر و چند دختر را گفته است.

پاسخ این است:

با توجه به جمله اول آیه، جواب این سؤال روشن می‌شود، و آن این است که: سهم دو دختر از جمله لِّلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ: «پسر دو برابر سهم دختر دارد» اجمالاً معلوم می‌گردد؛ زیرا اگر بازماندگان شخص مرده فقط یک پسر و یک دختر باشند سهم دختر یک سوم و سهم پسر دو سوم می‌گردد. بنابراین سهم دو دختر طبق این جمله دو سوم خواهد بود، و شاید به خاطر همین بوده که در جمله بعد، از سهم دو دختر خودداری شده و تنها اشاره به سهم چند دختر گردیده، که آن هم از دو سوم تجاوز نمی‌کند (دقت کنید).

از مراجعه به آخرین آیه سوره «نساء» نیز این مسأله روشن تر می‌شود؛ زیرا در آن آیه، سهم یک خواهر نصف قرار داده شده (همانند سهم یک دختر) آن‌گاه

می‌افزاید: «اگر دو خواهر بوده باشند دو سوم مال را می‌برند» از این حکم می‌فهمیم که در مورد دو دختر نیز دو سوم مال در نظر گرفته شده است.

به علاوه، این تعبیر در ادبیات عرب دیده می‌شود که گاهی می‌گویند: «فَوْقِ اثْنَتَيْنِ» و منظور «اثْنَتَانِ وَ مَا فَوْقَ» است، یعنی دو و بیشتر.

از همه اینها گذشته، حکم مزبور از نظر فقه اسلامی و منابع حدیث مسلم است، و اگر فرضاً ابهامی در جمله بالا باشد، با توجه به سنت (منابع حدیث) برطرف می‌گردد.

اما میراث پدران و مادران که آنها نیز جزء طبقه اول و هم ردیف فرزندان می‌باشند، در آیه فوق چنین بیان شده و در آن سه حالت است:

حالت اول: شخص متوفی، فرزند یا فرزندان داشته باشد که در این صورت به پدر و مادر او هر کدام یک ششم می‌رسد، می‌فرماید: «و برای هر یک از پدر و مادر یک ششم است اگر (میت) فرزندی داشته باشد» ﴿وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَكْدٌ﴾.

حالت دوم: فرزندی در میان نباشد و وارث تنها پدر و مادر باشند در این صورت سهم مادر یک سوم مجموع مال است، می‌فرماید: «اگر فرزندی نداشته باشد و تنها وارث او پدر و مادرش باشند، برای مادرش یک سوم است» ﴿فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَكْدٌ وَ وَّرَثَهُ أَبَوَاهُ فَلَا مُمَّ الْثُلُثُ﴾.

اگر می‌بینیم در اینجا سخنی از سهم پدر به میان نیامده، به خاطر این است که سهم او روشن است، یعنی: «دو سوم».

به علاوه، گاهی شخص میت ممکن است همسری داشته باشد، در این صورت سهم همسر از سهم پدر کم می‌شود، و بنابراین سهم پدر در حالت دوم متغیر است.

حالت سوم: این است که وارث تنها پدر و مادر باشند و فرزندی در کار نباشد، ولی شخص متوفی برادرانی (از طرف پدر و مادر، یا تنها از طرف پدر)، داشته باشد، در این صورت سهم مادر از یک سوم به یک ششم تنزل می‌یابد، می‌فرماید: «و اگر او (میت) برادرانی دارد برای مادرش یک سوم است» ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾.

در واقع، برادران، با این که ارث نمی‌برند، مانع مقدار اضافی ارث مادر می‌شوند و به همین جهت آنها را «حاجب» می‌نامند.

فلسفه این حکم روشن است؛ زیرا وجود برادران متعدد موجب سنگینی بار زندگی پدر است، چون پدر باید هزینه آنها را بپردازد تا بزرگ شوند، و حتی پس از بزرگ شدن نیز هزینه‌هایی برای پدر دارند، و به همین جهت برادرانی موجب تنزل سهم مادر می‌شوند، که از ناحیه پدر و مادر و یا تنها از ناحیه پدر باشند، و اما برادرانی که تنها از ناحیه مادر هستند و هیچگونه سنگینی بر دوش پدر ندارند، حاجب نمی‌گردند.

سؤال:

در اینجا سؤالی مطرح است که قرآن در این آیه در مورد برادران لفظ «جمع» به کار برده، می‌گوید: «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ»: «اگر آن شخص متوفی برادرانی داشته باشد» و می‌دانیم که حداقل جمع سه نفر است، در حالی که تمام فقهای اسلام معتقدند که دو برادر هم می‌توانند مانع و موجب تنزل ارث مادر شوند.

پاسخ:

جواب این سؤال با مراجعه به آیات دیگر قرآن روشن می‌شود، و آن این که: لازم نیست در همه جا لفظ جمع در سه نفر و بیشتر به کار رود، بلکه در پاره‌ای از موارد بر دو نفر هم اطلاق می‌شود مانند آیه ۷۸ سوره «انبیاء»: «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ

شَاهِدِينَ: «ما گواه حکم آنها بودیم».

آیه مربوط به قضاوت «داود» و «سلیمان» است، و قرآن درباره این دو نفر ضمیر جمع (هُم) به کار برده است.

از اینجا روشن می شود که: ممکن است گاهی لفظ جمع در دو نفر به کار رود، ولی این موضوع نیاز به شاهد و قرینه دارد و در آیه مورد بحث، شاهد همان اتفاق مسلمانان و ورود دلیل از پیشوایان اسلام است؛ زیرا در این مسأله، همه دانشمندان اسلام اعم از شیعه و سنی (به جز ابن عباس) دو برادر را مشمول حکم آیه دانسته اند.^۱

پس از آن قرآن می فرماید: وارثان هنگامی می توانند مال را در میان خود تقسیم کنند که شخص میت وصیتی نکرده باشد، و یا بدهی بر عهده او نباشد، بنابراین، اگر وصیتی کرده یا دیونی دارد باید نخست به آنها عمل کرد، می فرماید: «همه اینها بعد از انجام وصیتی است که کرده و بعد از اداء دین او است» ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾.

البته همان طور که در باب وصیت گفته شده، انسان فقط می تواند درباره یک سوم از مال خود وصیت کند و اگر بیش از آن وصیت کند صحیح نیست، مگر این که ورثه اجازه دهند.

و در جمله بعد می فرماید: «اینها پدران و فرزندان شما هستند، اما شما نمی دانید کدام یک از آنها بیشتر به نفع شما هستند» ﴿آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾.

یعنی قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده، و تشخیص این

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۶، صفحه ۱۵۶ و جلد ۵۶، صفحه ۲۷۱ - «مقشابه القرآن»، جلد ۲، صفحه ۱۴۴، انتشارات بیدار، ۱۳۲۸ هـ.ش.

مصالح به دست خداست؛ زیرا انسان آنچه را مربوط به خیر و صلاح اوست در همه جا نمی‌تواند تشخیص دهد.

ممکن است بعضی گمان کنند پدران و مادران بیشتر به نیازمندی‌های او پاسخ می‌گویند، و بنابراین باید در ارث بر فرزندان مقدم باشند.

و ممکن است جمعی عکس این را فکر کنند.

اگر قانون ارث به دست مردم می‌بود هزار گونه هرج و مرج و نزاع و اختلاف در آن واقع می‌شد، اما خدا که حقایق امور را آن چنان که هست می‌داند، قانون ارث را بر نظام ثابتی که خیر بشر در آن است، قرار داده.

لذا در پایان آیه می‌فرماید: «این قانونی است که از طرف خدا فرض و واجب شده و او دانا و حکیم است» ﴿فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

این جمله برای تأکید مطالب گذشته است، تا جای هیچ‌گونه چانه زدن برای مردم درباره قوانین مربوط به سهام ارث باقی نماند.

* * *

در آیه بعد، چگونگی ارث زن و شوهر از یکدیگر توضیح داده شده، می‌فرماید: «و برای شما نصف میراث زنانان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند» ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ﴾.

ولی «اگر فرزند و یا فرزندی داشته باشد (حتی از شوهر دیگری) تنها یک چهارم میراث آنها از آن شما است» ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ﴾.

البته این تقسیم نیز «بعد از پرداخت بدهی‌های همسر و انجام وصیت‌های مالی اوست» ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾.

اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد یک چهارم اصل مال است، می‌فرماید: «و برای زنان شما یک چهارم میراث شما

است، اگر فرزندی نداشته باشید» ﴿وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ﴾. «ولی اگر شما فرزندی داشته باشید (اگر چه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان یک هشتم از میراث شما است» ﴿فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ﴾.

این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق بعد از پرداخت بدهکاری‌های شوهر و انجام وصیت‌های مالی اوست، می‌فرماید: «بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید و اداء دین» ﴿مَنْ بَعْدَ وَصِيَّتِهِ تُؤْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾.

قابل توجه آن‌که: سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میت فرزند داشته باشد، به نصف تقلیل می‌یابد، و آن برای رعایت حال فرزندان است. و علت این‌که سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرار داده شده، همان است که مشروحاً دربارهٔ ارث پسر و دختر گفته شده.

توجه به این نکته نیز لازم است: سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد، بلکه اگر مرد همسران متعدد داشته باشد، سهم مذکور بین همهٔ آنها به طور مساوی تقسیم خواهد شد و ظاهر آیه فوق نیز همین است.

پس از آن حکم ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند، می‌فرماید: «اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد، هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می‌برند» ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهَا أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ﴾.

این در صورت است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند. «اما اگر بیش از یکی باشند مجموعاً شریک در یک ثلث می‌باشند» ﴿فَإِنْ

كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ﴾ یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند.

سپس اضافه می‌کند: «این تقسیم نیز بعد از انجام وصیت او و دیونی است که باید پرداخت گردد» ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾.

با این هشتمدار «که وصیت و همچنین دین، جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد» ﴿غَيْرَ مُضَارٍّ﴾.

به این معنی که بیش از ثلث، وصیت نکند؛ زیرا طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده، وصیت بیش از ثلث «اضرار» به ورثه است، و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها می‌باشد.^۱

و یا این که: برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها اعتراف به دیون و بدهی‌هایی کند، در حالی که بدهکار نباشد.

و در پایان برای تأکید می‌فرماید: «این توصیه‌ای است الهی و خداوند علیم و حلیم است» ﴿وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾.

که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این احکام را مقرر داشته و نیز از نیت وصیت کنندگان آگاه می‌باشد، در عین حال «حلیم» است و کسانی را که بر خلاف فرمان او رفتار می‌کنند، فوراً مجازات نمی‌نماید.

* * *

۱ - «استبصار»، جلد ۴، صفحه ۱۱۹، باب ۷۴، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۲۶۷، باب ۸ و صفحه ۲۷۵، باب ۱۱، چاپ آل‌البیت.

نکته‌ها:

۱- ارث یک حق طبیعی است

شاید بسیاری تصور کنند بهتر آن است به هنگام فوت کسی، اموال او جزء اموال عمومی گردد و در اختیار بیت المال قرار گیرد، تا صرف تلاش‌های اقتصادی جامعه گردد، ولی با دقت روشن می‌شود، این کار کاملاً دور از عدالت است؛ زیرا «وراثت» یک امر کاملاً طبیعی و منطقی است؛ چرا که پدر و مادر قسمتی از صفات جسمی و روحی خود را طبق قانون وراثت طبیعی، به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند، چرا اموال آنها از این قانون مستثنی باشد، و به نسل آینده منتقل نشود؟

به علاوه، اموال مشروع هر کس نتیجه زحمات، کوشش‌ها و تلاش‌های اوست، و در حقیقت نیروهای متراکم شده او را نشان می‌دهد، و به همین جهت ما هر کس را مالک طبیعی دسترنج خود می‌شناسیم، این یک حکم فطری است. بنابراین، به هنگام مرگ که دست انسان از اموالش کوتاه می‌گردد عادلانه‌ترین راه این است که: این اموال به کسانی تعلق گیرد که نزدیکترین افراد به اوست، و در واقع هستی آن اشخاص، ادامه هستی آن شخص محسوب می‌شود.

روی همین جهت، بسیاری از مردم با این که سرمایه کافی برای زندگی خود تا پایان عمر دارند دست از تلاش و کوشش برای کار و تولید بیشتر، بر نمی‌دارند، و هدفشان تأمین آینده فرزندان‌شان است.

یعنی قانون ارث می‌تواند تحرک و جنبش بیشتری به چرخ‌های اقتصادی یک کشور بدهد، و اگر اموال هر کس بعد از مرگ او به کلی از او بریده شود و جزء اموال عمومی گردد، ممکن است قسمت مهمی از فعالیت‌های اقتصادی

خاموش شود.

شاهد این سخن جریانی است که در «فرانسه» واقع شد، می‌گویند: چندی قبل نمایندگان پارلمان فرانسه قانون ارث را الغاء کردند، و به جای آن تصویب نمودند، که آنچه از کسی باقی می‌ماند، به عنوان اموال عمومی ضبط گردد و به مصارف عموم برسد، به طوری که هیچ یک از بستگان شخص سهمی نداشته باشند.

ولی با گذشت مدتی اثرات نامطلوب اقتصادی این قانون آشکار گردید، و مشاهده شد وضع صادرات و واردات کشور دستخوش تحول و از تلاش اقتصادی به مقدار زیادی کاسته شده، این موضوع مقامات اقتصادی را دچار نگرانی کرد و عامل اصلی آن را همان «الغای قانون ارث» دانستند و ناچار در آن تجدید نظر کردند.

بنابراین، نمی‌توان انکار کرد که قانون ارث علاوه بر این که یک امر طبیعی و فطری است در گسترش تلاش‌های اقتصادی نیز اثر عمیق دارد.

* * *

۲- ارث در میان ملل گذشته

قانون ارث چون ریشه فطری دارد به اشکال گوناگون در میان ملل گذشته دیده می‌شود.

در میان یهود گرچه بعضی مدعی هستند قانون ارثی وجود نداشته، ولی با مراجعه به «تورات» می‌بینیم، این قانون صریحاً در «سفر اعداد» آمده است آنجا که می‌گوید:

«و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمائید، و اگر دختری ندارد میراثش را به برادرانش

بدهید، و اگر برادری ندارد، میراث وی را به برادران پدرش بدهید، و اگر پدرش برادری ندارد، میراث او را به بازمانده او از نزدیک‌ترین خویشاوندانش بدهید، تا وارث آن باشد، و این امر برای بنی اسرائیل حکم واجبی باشد، به نوعی که خداوند به موسی امر فرموده است.^۱

از جمله‌های فوق استفاده می‌شود: ارث در میان بنی اسرائیل فقط روی مسأله نسب دور می‌زده است؛ زیرا نامی از همسر در آن برده نشده است. و در آئین مسیح علیه السلام نیز باید همین قانون «تورات» معتبر باشد؛ زیرا در «اناجیل» موجود نقل شده که: مسیح گفته است: من نیامده‌ام که چیزی از احکام تورات را تغییر دهم.

و فقط در چند مورد از مشتقات کلمه «ارث» سخن گفته شده است.^۲

اما در میان عرب‌ها پیش از اسلام، ارث از یکی از سه راه بوده است:

۱ - نسب: منظور از نسب نزد آنها تنها پسران و مردان بوده است و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند.

۲ - تَبَّی: یعنی فرزندی که از خانواده‌ای طرد شده، خانواده دیگری او را به خود نسبت دهد و به شکل «پسر خوانده» در آید، در این صورت میان این پسر خوانده، و پدر خوانده‌اش، ارث برقرار می‌شد.

۳ - عهد و پیمان: یعنی دو نفر با هم پیمان می‌بستند که در دوران حیات و زندگی از یکدیگر دفاع کنند و بعد از مرگ از یکدیگر ارث ببرند.

۱ - سفر اعداد، باب ۲۷، صفحه ۲۵۳، آیات ۸ - ۱۱ (و بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد ملک او را به دخترش انتقال نمائید * و اگر او را دختری نباشد ملک او را به برادرانش بدهید * و اگر او را برادری نباشد ملک او را به برادران پدرش بدهید * و اگر پدر او را برادری نباشد ملک او را به هر کس از قبیله‌اش که خویش نزدیک‌تر او باشد بدهید تا مالک آن بشود پس این برای بنی اسرائیل فریضة شرعی باشد چنان که خداوند به موسی امر فرموده بود).

۲ - «کتاب قاموس مقدس»، صفحه ۹۰۳.

اسلام، قانون فطری و طبیعی ارث را از خرافاتی که به آن آمیخته شده بود، پاک کرد، و تبعیضات ظالمانه‌ای را که در میان زن و مرد از یک سو، و بزرگسال و کودک، از سوی دیگر قائل بودند از بین برد، و سرچشمه‌های ارث را در سه چیز خلاصه کرد، که تا آن زمان به این شکل سابقه نداشت:

۱ - نسب: به مفهوم وسیع آن یعنی هر گونه ارتباطی که از طریق تولد در میان دو نفر در سطوح مختلف ایجاد می‌شود اعم از مرد و زن و بزرگسال و کودک.
 ۲ - سبب: یعنی ارتباط‌هایی که از طریق ازدواج در میان افراد ایجاد می‌شود.
 ۳ - ولاء: یعنی ارتباط‌های دیگری که از غیر طریق خویشاوندی (سبب و نسب) در میان دو نفر پیدا می‌شود مانند: «ولاء عتق» یعنی اگر کسی برده خود را آزاد کند، و آن برده پس از مرگ هیچ گونه خویشاوند نسبی و سببی از خود به یادگار نگذارد، اموال او به آزاد کننده او می‌رسد (و این خود یک نوع تشویق و پاداش برای آزاد کردن بردگان است).

«ولاء ضمان جریره» و آن پیمان خاصی بوده که در میان دو نفر به خواست و اراده خودشان برقرار می‌شده، و طرفین متعهد می‌شدند که از یکدیگر در موارد مختلفی دفاع کنند و پس از مرگ (در صورتی که هیچ گونه خویشاوند نسبی و سببی نداشته باشند) از یکدیگر ارث ببرند.

و دیگر «ولاء امامت» است، یعنی اگر کسی از دنیا برود و هیچگونه وارث نسبی و سببی و غیر آنها نداشته باشد، میراث او به امام علیه السلام و به عبارت دیگر به بیت المال مسلمین می‌رسد.

البته هر یک از طبقات فوق شرائط و احکامی دارند که در کتب فقهی مشروحاً آمده است.

۳- چرا ارث مرد، دو برابر زن می باشد؟

با این که ظاهراً ارث مرد دو برابر زن است، اما با دقت بیشتر روشن می شود که از یک نظر، ارث زنان دو برابر مردان می باشد! و این به خاطر حمایتی است که اسلام از حقوق زن کرده است.

توضیح این که:

اسلام وظائفی بر عهده مردان گذارده، که با توجه به آن، نیمی از درآمد مردان عملاً خرج زنان می شود، در حالی که بر عهده زنان چیزی گذارده نشده است، مرد باید هزینه زندگی همسر خود را طبق نیازمندی او، از مسکن، پوشاک، خوراک و سایر لوازم بپردازد، و هزینه زندگی فرزندان خردسال نیز بر عهده اوست، در حالی که زنان از هر گونه پرداخت هزینه ای حتی برای خودشان معاف هستند.

بنابراین، یک زن می تواند تمام سهم ارث خود را پس انداز کند، در حالی که مرد ناچار است آن را برای خود و همسر و فرزندان خرج کند، و نتیجه آن عملاً چنین می شود که نیمی از درآمد مرد برای زن خرج می شود، و نیمی برای خودش، در حالی که سهم زن همچنان به حال خود باقی می ماند.

برای توضیح بیشتر به این مثال توجه کنید: فرض کنید مجموع ثروت های موجود در دنیا معادل ۳۰ میلیارد تومان باشد که از طریق ارث تدریجاً در میان زنان و مردان جهان (دختران و پسران) تقسیم می گردد، اکنون مجموع درآمد مردان را با مجموع درآمد زنان جهان از راه ارث حساب کنیم، می بینیم از این مبلغ ۲۰ میلیارد سهم مردان، و ۱۰ میلیارد سهم زنان است.

مطابق معمول، زنان ازدواج می کنند، و هزینه زندگی آنها بر دوش مردان خواهد بود و به همین دلیل زنان می توانند ۱۰ میلیارد خود را پس انداز کنند، و در

بیست میلیارد سهم مردان، عملاً شریک خواهند بود؛ زیرا در مورد آنها و فرزندان آنها نیز مصرف می‌شود.

بنابراین، در واقع نیمی از سهم مردان هم که ۱۰ میلیارد می‌شود، صرف زنان خواهد شد، و با اضافه کردن این مبلغ به ۱۰ میلیارد که پس‌انداز کرده بودند، مجموعاً صاحب اختیار ۲۰ میلیارد - دو سوم مجموع پول دنیا - خواهند بود، در حالی که مردان بیش از ۱۰ میلیارد عملاً برای خود مصرف نمی‌کنند.

نتیجه این که: سهم واقعی زنان، از نظر مصرف و بهره‌برداری دو برابر سهم واقعی مردان است، و این تفاوت به خاطر آن است که معمولاً قدرت آنها برای تولید ثروت کمتر است، و این یک نوع حمایت منطقی و عادلانه است که اسلام از زنان به عمل آورده و سهم حقیقی آنها را بیشتر قرار داده اگر چه در ظاهر سهم آنها نصف است.

اتفاقاً با مراجعه به آثار اسلامی به این نکته پی می‌بریم که سؤال بالا از همان آغاز اسلام در اذهان مردم بوده، و گاه و بی‌گاه از پیشوایان اسلام در این زمینه پرسش‌هایی می‌کردند، و پاسخ‌هایی که از طرف این پیشوایان بزرگ ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به این سؤال داده شده غالباً به یک مضمون است، و آن این که: «خداوند مخارج زندگی و پرداخت مهر را بر عهده مردان گذارده است، به همین جهت سهم آنها را بیشتر قرار داده».^۱

در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نقل شده که در پاسخ این سؤال فرمود: «این که سهم زنان از میراث، نصف سهم مردان است به خاطر آن است که: زن هنگامی که ازدواج می‌کند چیزی می‌گیرد و

۱ - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۸۵، باب عَلَّةِ كَيْفَ ضَارَ لِلذَّكَرِ سَهْمَانِ وَ لِلْأُنثَى سَهْمٌ، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۶، صفحه ۹۳، باب ۲ از ابواب میراث الابوین و الاولاد، چاپ آل البیت.

مرد ناچار است چیزی بدهد، به علاوه هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد و خودش مسئولیتی ندارد.^۱

* * *

۴- ارث برادران و خواهران

در جمله «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً» به واژه تازه‌ای برخورد می‌کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می‌شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره «نساء» و آن کلمه «کَلَالَةٌ» است.

آنچه از کتب لغت استفاده می‌شود این است: «کَلَالَةٌ» در اصل معنی مصدری دارد و به معنی «کَلَال» یعنی از بین رفتن قوت و توانائی است.^۲ ولی بعداً به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می‌برند گفته شده است.

شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزء طبقه دوم ارث هستند، و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند، ارث می‌برند، و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد، مسلماً در رنج است و قدرت و توانائی خویش را از دست داده، لذا به آنها «کَلَالَةٌ» گفته می‌شود.

«راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «کَلَالَةٌ» به وراثت - غیر از پدر و فرزند - گفته می‌شود.

و «ابن عباس» گفته: به جز فرزند به سایر وراثت «کَلَالَةٌ» می‌گویند.^۳

۱- «کافی»، جلد ۷، صفحه ۸۴، باب علة كيف صار للذكر سهمان و... - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۶، صفحات ۹۴ و ۹۵، چاپ آل البيت - «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، جلد ۲، صفحه ۹۸، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۰۳ و جلد ۱۰۱، صفحه ۳۲۶ - «علل الشرایع»، جلد ۲، صفحه ۵۷۰، انتشارات مکتبه الداوری قم.

۲- در «صحاح اللغة» می‌خوانیم: «الکَلَالَةُ فِي الْأَصْلِ مُصَدَّرٌ بِمَعْنَى الْكَلَالِ وَ هُوَ نَهَابُ الْقُوَّةِ».

۳- «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۱۷۴ و جلد ۳۰، صفحه ۵۱۱ - «فقه القرآن» راوندی، جلد ۲، ۱۱۱

و در روایتی که از پیامبر ﷺ نقل شده، آن حضرت در پاسخ این سؤال که: «کلاله چیست؟» فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَا وَالِدٌ»^۱.

«کلاله» عنوانی است برای شخصی که از دنیا رفته، در حالی که نه پدر و مادری دارد و نه فرزند، از این بیان استفاده می‌شود: «کلاله» اسم میت است و هر دو قول صحیح است.^۲

و اما این که چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر این تعبیر (کلاله) را انتخاب کرده؟ شاید به خاطر آن است که این گونه افراد که: نه پدر و مادر دارند و نه فرزندی، مراقب باشند اموال آنها به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند.

و بنابراین، پیش از آن که دیگران از آن استفاده کنند، خودشان آنها را در موارد ضروری‌تر و لازم‌تر، در راه کمک به نیازمندان و حفظ مصالح اجتماعی صرف کنند.

* * *

۵- توجه به چند نکته دیگر لازم است:

الف - آنچه درباره ارث برادران و خواهران آمده است، گرچه ظاهراً به طور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری، و پدری تنها، و مادری تنها، را شامل می‌شود، ولی با توجه به آخرین آیه همین سوره «نساء» که تفسیر آن به

صفحه ۲۳۶، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ هـ.ق.

۱ - «کنز العمال»، جلد ۱۱، صفحه ۷۸، مؤسسة الرسالة بیروت - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۴۲۹، ذیل آیه ۱۷۶ سوره «نساء» - تفسیر «المیزان»، جلد ۴، صفحه ۲۱۲، انتشارات جامعه مدرسین.

۲ - وَ الْكَلَالَةُ إِسْمٌ لِمَا عَدَا الْوَلَدَ وَ الْوَالِدَ مِنَ الْوَرَثَةِ. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ إِسْمٌ لِمَنْ عَدَا الْوَلَدَ وَ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ عَنِ الْكَلَالَةِ، فَقَالَ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَا وَالِدٌ فَجَعَلَهُ إِسْمًا لِلْمَيِّتِ وَ جِلْدَ الْقَوْلَيْنِ صَحِيحٌ (مفردات راغب)، صفحه ۴۳۷، دفتر نشر کتاب - تفسیر «المیزان»، جلد ۴، صفحه ۲۱۲، انتشارات جامعه مدرسین.

زودی خواهد آمد روشن می‌شود که: منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سورة «نساء» درباره برادران و خواهران پدر و مادری و یا پدری تنها می‌باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت).

بنابراین، گرچه هر دو آیه بحث از ارث «کلاله» (برادران و خواهران) می‌کنند و ظاهراً با هم سازگار نیستند، اما با دقت در مضمون دو آیه، روشن می‌شود هر کدام درباره یک دسته خاص از برادران و خواهران سخن می‌گویند، و هیچ گونه تضادی در میان آنها نیست.

ب - روشن است ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزندان، در کار نباشد، گواه این موضوع آیه: **وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ**: «خویشاوندان طبق کتاب خدا بعضی بر بعضی دیگر در مقررات ارث ترجیح دارند» آنها که به شخص میت نزدیک‌ترند، مقدم هستند.^۱

و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعضی دیگر می‌باشد.

ج - از تعبیر: **هُم شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ**: «برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریکند» استفاده می‌شود آنها یک ثلث را در میان خود به طور مساوی تقسیم می‌کنند و زن و مرد در اینجا هیچ گونه تفاوتی ندارند؛ زیرا مفهوم شرکت مطلق، مساوی بودن سهام است.

د - از آیه به خوبی استفاده می‌شود انسان حق ندارد از طریق وصیت یا

۱ - انفال، آیه ۷۵ - احزاب، آیه ۶.

اعتراف به بدهی که بر ذمه او نیست، صحنه‌سازی بر ضد وارثان کند، و حقوق آنها را تضييع نماید، او تنها موظف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حق دارد وصیتی عادلانه که در اخبار حد آن مقدار، ثلث تعیین شده، بنماید.

در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می‌شود از جمله در حدیثی می‌خوانیم: **إِنَّ الضَّرَّارَ فِي الوَصِيَّةِ مِنَ الكَبَائِرِ**: «زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حق مشروعشان به وسیله وصیت‌های نابه جا از گناهان کبیره است».^۱

اسلام در حقیقت با این دستور، می‌خواهد هم شخص را از قسمتی از اموال خود حتی بعد از وفات بهره‌مند سازد، و هم وارثان را، مبادا کینه و عقده‌ای در دل آنها به وجود بیاید و پیوند محبت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد، سست گردد.

* * *

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه ۱۲ همین سوره - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۲۶۸ و جلد ۱۵، صفحه ۳۲۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحات ۴ و ۱۵ و جلد ۱۰۰، صفحات ۱۹۶ و ۱۹۹.

﴿ ۱۳ ﴾ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

﴿ ۱۴ ﴾ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا

وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ

ترجمه:

۱۳ - اینها مرزهای الهی است؛ و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، (و قوانین او را محترم بشمرد)، خداوند وی را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که همواره، آب از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن می‌مانند؛ و این، پیروزی بزرگی است!

۱۴ - و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند؛ و برای او مجازات خوار کننده‌ای است.

تفسیر:

مرزهای الهی

به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره قوانین ارث گذشت، در این آیات از این قوانین به عنوان حدود و مرزهای الهی یاد کرده، می‌فرماید: «اینها حدود و مرزهای الهی است» ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ﴾.

که عبور و تجاوز از آنها ممنوع است، و آنها که از حریم آن بگذرند، و تجاوز کنند، گناهکار و مجرم شناخته می‌شوند.

«حُدُود» جمع «حدّ» در اصل، به معنی جلوگیری و منع کردن است، و سپس به هر چیزی که فاصله میان دو شیء باشد، و آنها را از هم متمایز سازد، گفته می‌شود، مثلاً حدّ خانه و حدّ باغ و حدّ شهر و کشور، به نقاطی گفته می‌شود، که آنها را از نقاط دیگر جدا می‌سازد.

تعبیر «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» در چندین مورد، از آیات قرآن مجید آمده است، و همه آنها بعد از بیان یک سلسله از احکام و مقررات اجتماعی است، مثلاً در آیه ۱۸۷ سوره «بقره» بعد از اعلام ممنوعیت آمیزش جنسی در اعتکاف و احکامی درباره روزه، و در آیات ۲۲۹ و ۲۳۰ سوره «بقره» و آیه ۱ سوره «طلاق»، بعد از بیان قسمتی از احکام طلاق و در آیه ۴ سوره «مجادله» بعد از بیان کفاره «ظهار» آمده است.

در تمام این موارد، احکام و قوانینی وجود دارد، که تجاوز از آنها ممنوع است، و به همین جهت به عنوان مرز الهی شناخته شده‌اند.^۱

پس از اشاره به این قسمت از حدود و مرزهای الهی، می‌فرماید: «کسانی که خداوند و پیامبر را اطاعت کنند، و این مرزها را محترم شمارند، خداوند آنها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که همواره آب از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می‌مانند» «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا».

و در پایان آیه می‌فرماید: «این رستگاری و پیروزی بزرگی است» «وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».



۱ - درباره تفسیر «حدود الله» در جلد دوم این تفسیر، ذیل آیه ۲۲۹ سوره «بقره» بحث بیشتری آمده است.

در آیه بعد به نقطه مقابل کسانی که در آیه قبل بیان شد، اشاره کرده، می‌فرماید: «آنهایی که نافرمانی خدا و پیامبر کنند و از مرزها تجاوز نمایند جاودانه در آتش خواهند بود» ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا﴾.

می‌دانیم: تنها معصیت خداوند (هر چند گناه کبیره باشد) موجب خلود و عذاب جاودانی، نیست، بنابراین، منظور از آیه فوق، کسانی هستند که از روی طغیان، سرکشی، دشمنی و انکار آیات الهی، حکم خدا را زیر پا می‌گذارند، و در حقیقت ایمان به خدا و روز بازپسین ندارند.

با توجه به این که «حدود» جمع است، و تمام قوانین الهی را شامل می‌شود، این معنی بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا کسی که تمام قوانین الهی را بشکند، معمولاً، به خدا ایمان ندارد، و الا گوشه‌ای از آن را لاقلاً محترم می‌شمرد.

قابل توجه این که: در آیه قبل، درباره بهشتیان خَالِدِينَ فِيهَا: «به طور جاودانی در بهشت خواهند بود» به صورت جمع آمده، و در این آیه که درباره دوزخیان است، «خَالِداً فِيهَا» به صورت مفرد آمده است، این تفاوت تعبیر، در دو آیه پشت سر هم، گویا اشاره به این است، که: بهشتیان برای خود اجتماعاتی دارند، که خود یکی از نعمت‌های بهشتی برای آنها محسوب می‌شود.

در حالی که دوزخیان آن چنان به خود مشغولند و در خویش فرو رفته‌اند، که به دیگری نمی‌پردازند، و عملاً تنها هستند.

این موضوع، حتی در این دنیا هم درباره افراد تکرو و مستبد، در برابر افراد متحد و مجتمع نیز صدق می‌کند، که اینها در این جهان بهشتی هستند، و آنها دوزخی.

و در پایان آیه، به سرانجام آنها اشاره کرده، می‌فرماید: «او عذاب خوارکننده

و آمیخته با توهینی دارد» ﴿وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.

در واقع در جمله قبل، جنبه جسمانی مجازات الهی منعکس شده بود، و در این جمله که مسأله اهانت به میان آمده، به جنبه روحانی آن اشاره می‌کند.

* * *

نکته‌ها:

۱ - امتیازات قانون ارث اسلامی:

در قوانین عموماً و در قانون ارث اسلامی به خصوص، مزایائی وجود دارد که ذیلاً به قسمتی از آنها اشاره می‌شود:

الف - در نظام ارث اسلامی هیچ یک از بستگان متوفی با توجه به سلسله، مراتب، از ارث محروم نمی‌شوند، و آنچه در میان اعراب جاهلی یا پاره‌ای از کشورها معمول بود که زنان و یا کودکان را به خاطر عدم توانائی بر حمل اسلحه و شرکت در میدان جنگ از ارث محروم می‌کردند و ثروت متوفی را به افراد دورتر می‌دادند، در اسلام وجود ندارد، و تمام افراد به نسبت ارتباطی که با متوفی دارند مشمول قوانین ارث هستند.

ب - این قانون به نیازهای فطری و مشروع انسان پاسخ مثبت می‌دهد؛ زیرا افراد بشر همواره مایلند حاصل دسترنج خود را در دست کسانی ببینند که پاره تن آنها محسوب می‌شوند و حیات آنها در حقیقت ادامه حیات و زندگی خود آنان می‌باشد.

لذا می‌بینیم در این قانون، سهم فرزندان از همه بیشتر است، و در عین حال پدر و مادر و سایر بستگان نیز به نوبه خود سهم قابل ملاحظه دارند.

ج - این قانون، افراد را به تلاش و کوشش بیشتر در راه تولید ثروت و گردش چرخ‌های اقتصادی تشویق می‌کند؛ زیرا وقتی انسان حاصل زحمات

عمر خود را نصیب افراد مورد علاقه خویش می‌بیند، در هر سن و شرائطی که باشد به کار تشویق می‌گردد و وقفه و رکودی در فعالیت‌های او ایجاد نمی‌شود. چنان که اشاره کردیم، قانون ارث در پاره‌ای از کشورها لغو شد و اموال کسانی که از دنیا می‌رفتند، در اختیار دولت قرار گرفت، ولی به زودی آثار منفی این قانون در محیط اقتصادی آن کشور، به صورت یک رکود آشکار گشت و به همین دلیل ناچار قانون مذکور را لغو کردند.

د - قانون ارث اسلامی از تراکم ثروت جلوگیری می‌کند؛ زیرا در این نظام بعد از هر نسل، ثروت به طور عادلانه در میان افراد متعددی تقسیم می‌گردد، و از این راه به توزیع عادلانه ثروت کمک می‌کند.

قابل توجه این که: این تقسیم همانند پاره‌ای از اشکال تقسیم ثروت - که در دنیای امروز وجود دارد و غالباً با ناراحتی‌های اجتماعی همراه است - نمی‌باشد و طوری است که همه با آغوش باز آن را می‌پذیرند.

ه - قانون ارث اسلامی، تنها بر اساس چگونگی ارتباط متوفی تنظیم نشده، بلکه نیاز واقعی وارثان نیز در نظر گرفته شده است، مثلاً:

اگر می‌بینیم ارث پسران در ظاهر دو برابر دختران و یا ارث پدر در پاره‌ای از موارد بیش از ارث مادر است، به خاطر این است که: مردان در قوانین اسلامی مسئولیت‌های مالی فراوانی دارند و هزینه زندگی زنان بر دوش آنها است، لذا نیاز مالی آنها بیش از زنان می‌باشد.

* * *

۲ - «عول» و «تعصیب» چیست؟

در کتاب ارث اسلامی به دو بحث مهم برخورد می‌کنیم که درباره مسئله «عول» و «تعصیب» سخن می‌گوید، سرچشمه این بحث از آنجا شروع می‌شود

که سهام ارث به شکلی که در آیات گذشته بیان شد، گاهی از مجموع مال کمتر، و گاهی بیشتر است.

مثلاً: اگر ورثه میت، فقط دو خواهر (پدر و مادری) و شوهر بوده باشند، ارث دو خواهر، دو سوم مال، و ارث شوهر، نصف مال است که مجموع آن دو، $\frac{7}{6}$ می‌شود، یعنی $\frac{1}{6}$ از مجموع مال بیشتر می‌گردد، در اینجا این بحث پیش می‌آید که آیا $\frac{1}{6}$ باید به نسبت سهام از همه ورثه کم شود؟ و یا این که از افراد معینی کم گردد؟

معروف در میان دانشمندان اهل تسنن این است که باید از همه کم شود و این را فقها «عول» می‌نامند (زیرا «عول» در لغت به معنی زیادی و ارتفاع و بلندی است).

و در مثال فوق، می‌گویند: $\frac{1}{6}$ اضافی، باید از هر دو به نسبت سهام آنها کم شود^۱ و همچنین در موارد دیگر، در حقیقت سهامداران ارث را در اینجا همانند طلبکارانی فرض می‌کنند، که بدهکار، قادر به پرداختن مطالبات همه آنها نیست و به اصطلاح «ورشکست» شده است، و می‌دانیم در چنین جایی مقدار کمبود را به نسبت، از همه طلبکاران کسر می‌کنند.

ولی به عقیده «فقهای شیعه» همیشه کمبود به افراد خاصی متوجه می‌شود و در مثال فوق، کمبود را فقط به دو خواهر می‌زنند و می‌گویند: همان طور که در حدیث وارد شده: «ممکن نیست خداوندی که حساب همه چیز، حتی ریگ‌های بیابان را دارد، سهام ارث را طوری قرار دهد که کسری داشته باشد»^۲ حتماً

۱ - طرز محاسبه آن چنین است که: باید از عدد کسری $\frac{4}{6}$ که سهم دو خواهر است و $\frac{3}{6}$ که سهم شوهر است، مقدار $\frac{1}{6}$ اضافی را به نسبت، کم کنیم، یعنی $\frac{1}{6}$ را به نسبت ۴ و ۳ میان آن دو تقسیم نماییم، که طبق قاعده «تسهیم به نسبت» که در ریاضیات آمده، چنین نتیجه می‌گیریم که: از سهم دو خواهر $\frac{4}{6}$ و از سهم شوهر $\frac{3}{6}$ کسر می‌شود.

۲ - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۷۹، بابُ فی إِبْطَالِ الْعَوْلِ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۶، صفحات ۷۳ تا ۷۵، ۱۱۱

خداوند در این گونه موارد، قانونی وضع کرده که با توجه به آن قانون، کمبودی متصور نیست و آن قانون، این است که: در میان وارثان، بعضی در قرآن سهم ثابتی از نظر «حداقل» و «حداکثر» برای آنها ذکر شده، مانند سهم شوهر و زن و پدر و مادر ولی بعضی دیگر چنین نیستند، مانند «دو خواهر» و «دو دختر»، از این می فهمیم که همیشه کمبود و کسری باید به کسانی بخورد که حداقل و حداکثر سهم آنها، مشخص نشده یعنی قابل تغییر و در نوسان است.

لذا در مثال فوق، کمبودی متوجه شوهر نمی شود، و تنها باید $\frac{1}{6}$ اضافی را از سهم دو خواهر کم کرد (دقت کنید).

و گاهی به عکس، مجموع سهام، از مجموع مال، کمتر است، و چیزی اضافه، باقی می ماند، مثلاً اگر مردی از دنیا برود و تنها یک دختر و مادر از او باقی بماند، می دانیم که سهم مادر در این صورت $\frac{1}{6}$ و دختر $\frac{3}{6}$ مال می باشد که مجموع آنها $\frac{4}{6}$ می شود، یعنی $\frac{2}{6}$ اضافه می ماند، دانشمندان و فقهای اهل تسنن می گویند: این اضافی را باید به «عَصَبَه» (بر وزن کسبه) یعنی مردان طبقه بعد^۱ (مثل برادرهای متوفی در این مثال) داد و این را اصطلاحاً «تعصیب» می نامند، ولی فقهای شیعه معتقدند همه آن را باید در میان آن دو به نسبت ۱ و ۳ تقسیم کرد؛ زیرا با وجود طبقه قبل، نوبت به طبقه بعد نمی رسد.

به علاوه، دادن مقدار اضافی به مردان طبقه بعد، شبیه قوانین دوران جاهلیت است که زنان را بدون دلیل از ارث محروم می ساختند (بحث فوق یک بحث پیچیده علمی است که خلاصه آن در اینجا آمد و شرح بیشتر آن را در کتب فقهی بخوانید).

چاپ آل البیت.

۱- مردانی که بلاواسطه یا به واسطه مردی به متوفی مربوط می شوند.

۱۵ ﴿ وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً
 مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّاهُنَّ الْمَوْتُ
 أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا
 ۱۶ ﴿ وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا

ترجمه:

۱۵- و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان (زنان) را در خانه‌ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرارسد؛ یا این که خداوند، برای آنها راهی قرار دهد.

۱۶- و از میان شما، آن مردان و زنانی که (همسر ندارند، و) مرتکب آن کار (زشت) می‌شوند، آنها را آزار دهید! و اگر توبه کنند و (خود را) اصلاح نمایند، از آنها درگذرید! زیرا خداوند، توبه‌پذیر و مهربان است.

تفسیر:

شهادت بر فحشاء

این آیه، به طوری که غالب مفسران از آن فهمیده‌اند، اشاره به مجازات زنان شوهرداری است که آلوده «فحشاء» می‌شوند، نخست می‌فرماید: «آن کسان از زنان شما که آلوده به زنا شدند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شهود بر این کار دعوت کنید» «و اللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً

مِنْكُمْ».

واژه «فاحشة» چنان که قبلاً هم اشاره کرده‌ایم، در اصل، به معنی کار و یا گفتار بسیار زشت است، و اگر در مورد «زنا» و عمل منافی عفت، به کار می‌رود، نیز به همین مناسبت است.

و این کلمه در ۱۳ مورد در قرآن مجید آمده است، که گاهی در مورد «زنا»، گاهی در مورد «لواط» و گاهی در اعمال زشت ننگین به طور کلی استعمال شده است.

آن گاه می‌فرماید: «اگر این چهار نفر، به موضوع (زنا) گواهی دادند، آنها را در خانه‌ها (خود) محبوس سازید، تا مرگ آنها فرارسد» ﴿فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ﴾.

دلیل بر این که آیه فوق، اشاره به «زناى محصنه» می‌کند، علاوه بر قرینه‌ای که در آیه بعد است، تعبیر به «مِنْ نِسَائِكُمْ»: «از همسران» می‌باشد؛ زیرا این تعبیر در مورد همسران، در قرآن مکرر وارد شده است.

بنابراین، مجازات عمل منافی عفت برای زنان شوهردار در این آیه «حبس ابد» تعیین شده است.

ولی بلافاصله می‌فرماید: «و یا این که خداوند راهی برای آنها قرار بدهد» ﴿أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾.

بنابراین، باید مجازات حبس درباره آنها ادامه یابد، تا مرگ آنها فرارسد، و یا این که قانون جدیدی از طرف خداوند برای آنها معین شود.

از این تعبیر، استفاده می‌شود این حکم، یک حکم موقت بوده، و از همان آغاز اعلام شده است که در آینده حکم جدیدی درباره آنها نازل خواهد شد، و در آن موقع زنانی که مشمول این قانون شده‌اند، و هنوز در قید حیات هستند،

طبعاً از زندان آزاد خواهند شد، و مجازات دیگری نیز در مورد آنها عملی نخواهد گردید.

آزادی آنها از زندان به خاطر الغای حکم سابق است، و اما عدم اجرای مجازات جدید درباره آنها به خاطر آن است که قانون مجازات شامل مواردی که قبل از آمدن قانون انجام یافته، نمی‌گردد، و به این ترتیب قانون آینده هر چه باشد، راهی برای نجات این زندانیان است، ولی البته این قانون جدید شامل حال تمام کسانی که در آینده مرتکب این عمل می‌شوند خواهد بود (دقت کنید).

و اما این که بعضی احتمال داده‌اند منظور از جمله «أَوْ يُجْعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً» این است که خداوند به وسیله دستور آینده درباره سنگسار کردن این گونه افراد، راهی برای آزادی آنها گشوده است، درست نیست؛ چرا که هیچ‌گاه با تعبیر لَهُنَّ سَبِيلاً: «راهی به سود آنان» سازگار نمی‌باشد، چه این که اعدام راه نجات نمی‌باشد.

زیرا می‌دانیم قانونی که بعداً در اسلام برای مرتکبین زنا محصنه، مقرر گردید، قانون «رَجْم» (سنگسار کردن) بود. (این قانون در احادیث پیامبر ﷺ به طور مسلم وارد شده است، اگر چه در قرآن به آن اشاره‌ای نگردیده است).^۱

از آنچه در بالا گفتیم، روشن می‌شود: آیه فوق هرگز نسخ نشده؛ زیرا نسخ در مورد احکامی است که از آغاز به صورت مطلق گفته شود، نه به صورت موقت و محدود، در حالی که آیه فوق «حبس ابد» را به عنوان یک حکم محدود و موقت ذکر کرده است.

و اگر مشاهده می‌کنیم در پاره‌ای از روایات تصریح شده، که آیه فوق به

۱- «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۹- «نهج البلاغه»، صفحه ۱۸۴، خطبه ۱۲۷- «کافی»، جلد ۷، صفحات ۱۷۷ و ۱۸۵، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۸، صفحات ۶۲، ۱۰۱، ۱۰۲ و ۱۰۷ و جلد ۲۶، صفحه ۴۰، چاپ آل البیت.

وسيلة احکامی که درباره مجازات عمل منافی عفت وارد شده، نسخ گردیده است، منظور از آن، نسخ اصطلاحی نیست؛ زیرا نسخ در زبان روایات به هر گونه تقیید و تخصیص حکم گفته می شود (دقت کنید).

ضمناً باید توجه داشت: دستور محبوس ساختن این گونه زنان در خانه‌ها حکمی است که از یک سو به نفع آنهاست؛ چرا که از محبوس ساختن در زندان‌های عمومی به مراتب بهتر است، و از سوی دیگر، تجربه نشان داده زندان‌های عمومی اثر عمیقی در آلوده شدن اجتماع دارد؛ زیرا این مراکز معمولاً به صورت آموزشگاه بزرگ مفاسد درمی آید که افراد مجرم در آنجا تجربیات خود را در معاشرت دائمی توأم با وقت وسیع، در اختیار یکدیگر می گذارند.

* * *

سپس در آیه بعد، حکم زنا و عمل منافی عفت «غیر محصنه» را بیان می کند، و می فرماید: «و از میان شما آن کسانی که اقدام به ارتکاب این عمل زشت می کنند، آنها را آزار (و مجازات) کنید» ﴿وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا﴾. گرچه در این آیه تصریحی به زنا «غیر محصنه» نشده، ولی از آنجا که این آیه دنبال آیه گذشته آمده، و مجازاتی که برای زنا در این آیه ذکر شده، با مجازات آیه گذشته تفاوت دارد، و از آن خفیف تر است استفاده می شود که: این حکم درباره آن دسته از مرتکبین زنا است، که در آیه قبل داخل نبوده اند.

و از آنجا که آیه قبل با قرینه‌ای که اشاره شد، مخصوص «زنای محصنه» است نتیجه می گیریم، که این آیه حکم «زنای غیر محصنه» را بیان می کند.

این نکته نیز روشن است که مجازات مذکور در این آیه یک مجازات کلی است، و آیه ۲ سورة «نور» که حد زنا را یکصد تازیانه برای هر یک از طرفین بیان کرده، می تواند، تفسیر و توضیحی برای این آیه بوده باشد، و به همین دلیل

این حکم نیز نسخ نشده است.

در تفسیر «عیاشی» از امام صادق علیه السلام نیز در ذیل این آیه نقل شده، که فرمود: **يَعْنِي الْبِكْرُ إِذَا أَتَتِ الْفَاحِشَةَ الَّتِي أَتَتْهَا هَذِهِ الثَّيْبُ فَأَذُوهُمَا:** «یعنی: منظور از این آیه مرد و زن بی همسر است، که اگر مرتکب عمل منافی عفت شوند، آنها را باید آزار داد (و مجازات کرد)».^۱

بنا بر آنچه گفتیم، کلمه «اللَّذَانِ» اگر چه تشبیه مذکر است، منظور از آن، زن و مرد هر دو می باشد، و به اصطلاح از باب «تغلیب» است.

جمعی از مفسران احتمال داده اند: این آیه درباره عمل زشت «لواط» بوده باشد، و آیه قبل را مربوط به «مساحقه» (هم جنس گرایی زنان) دانسته اند، ولی با توجه به رجوع ضمیر «يَأْتِيَانَهَا» به کلمه «فاحشة» که در آیه قبل آمده است، استفاده می شود که نوع عمل منافی عفت که در این آیه آمده، همانند نوعی است که در آیه قبل می باشد.

بنابراین، یکی را درباره «لواط» و دیگری را درباره «مساحقه» دانستن، خلاف ظاهر است (اگر چه هر دو نوع در یک جنس کلی یعنی هم جنس گرایی مشترکند) بنابراین هر دو آیه درباره «زنا» است.

از این گذشته، می دانیم مجازات «لواط» در اسلام «اعدام» است، نه آزار رساندن و یا تازیانه زدن، و هیچ دلیلی نداریم که حکم آیه مورد بحث، نسخ شده باشد.

در پایان آیه اشاره به مسأله توبه و عفو و بخشش از این گونه گناهکاران کرده، می فرماید: «اگر آنها به راستی توبه کنند، خود را اصلاح نمایند و به جبران گذشته پردازند، از مجازات آنها صرف نظر کنید؛ زیرا خداوند توبه پذیر و

۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۲۲۷، چاپخانه علمیه - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۵۱.

مهربان است» ﴿فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً﴾.
 این دستور، در حقیقت راه بازگشت را به روی این گونه خطاکاران گشوده
 است که در صورت توبه و اصلاح، جامعه اسلامی آنها را با آغوش باز می پذیرد
 و به صورت یک عنصر طرد شده اجتماع نخواهند بود.
 ولی البته (همان طور که در کتب فقهی آمده) توبه در صورتی صحیح است
 که قبل از ثبوت جرم در دادگاه اسلامی، و اقامه شهود، و صدور حکم دادگاه،
 انجام یافته باشد، و گر نه توبه‌ای که بعد از صدور حکم باشد، هیچگونه تأثیری
 نخواهد داشت.

از این حکم، ضمناً استفاده می شود: هرگز نباید افرادی را که توبه کرده‌اند
 در برابر گناهان سابق، مورد ملامت قرار داد، جایی که حکم مجازات و حدّ
 شرعی، با توبه ساقط بشود، به طریق اولی باید مردم از گذشته آنها چشم‌پوشند،
 همچنین کسانی که این حدّ درباره آنها جاری می شود و بعد از آن توبه می کنند،
 باید مشمول گذشت مسلمانان بوده باشند.

* * *

روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام

گاه و بی گاه به مناسبت‌هایی می پرسند: چرا اسلام قوانین جزائی و کیفری
 سخت و طاقت‌فرسائی مقرر نموده؟

مثلاً در برابر یک بار آلوده شدن به زنای محصنه در آغاز، مجازات حبس
 ابد، مقرر گردید و سپس مجازات اعدام تعیین شد، آیا بهتر نبود مجازات‌های
 ملایم‌تری در برابر این گونه اعمال تعیین گردد تا تعادلی در میان «جرم» و «کیفر»
 برقرار شده باشد؟!

ولی باید توجه داشت قوانین کیفری اسلام گرچه ظاهراً سخت و شدید

هستند، ولی در مقابل، راه اثبات جرم در اسلام به این آسانی نیست، و برای آن شرائطی تعیین شده که غالباً تا گناه علنی نشود، آن شرائط حاصل نمی‌گردد. مثلاً: افزایش دادن تعداد شهود به چهار نفر که در آیه فوق به آن اشاره شده، به قدری سنگین است که فقط افراد بی‌باک و بی‌پروا ممکن است مجرم شناخته شوند، بدیهی است این چنین اشخاص باید به اشد مجازات گرفتار شوند، تا عبرت دیگران گردند و محیط از آلودگی گناه پاک گردد.

همچنین برای شهادت شهود شرائطی تعیین شده، از قبیل رؤیت و عدم قناعت به قرائن، و هماهنگی در شهادت، و مانند آن، که اثبات جرم را سخت‌تر می‌کند.

به این ترتیب، اسلام، احتمال یک مجازات فوق العاده شدید را در برابر این گونه گناهکاران قرار داده، و همین احتمال، اگر چه ضعیف هم باشد می‌تواند در روحیه غالب افراد اثر بگذارد.

اما راه اثبات آن را مشکل قرار داده تا عملاً در این گونه موارد اعمال خشونت به طور وسیع انجام نگیرد، در حقیقت اسلام خواسته اثر تهدیدی این قانون کیفری را حفظ کند، بدون این که افراد زیادی مشمول اعدام شوند.

نتیجه این که: روش اسلام در «تعیین مجازات» و «راه اثبات جرم» روشی است که حداکثر تأثیر را در نجات جامعه از آلودگی به گناه دارد، در حالی که افراد مشمول این مجازات‌ها عملاً زیاد نیستند و به همین جهت ما از این روش به عنوان روش «سهل و ممتنع» تعبیر کردیم.

* * *

۱۷ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا
 ۱۸ وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

ترجمه:

۱۷ - پذیرش توبه تنها از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند، سپس زود توبه می‌کنند. خداوند، توبهٔ چنین اشخاصی را می‌پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است.

۱۸ - برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد می‌گوید: «الآن توبه کردم» توبه نیست؛ و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم.

تفسیر:

شرائط پذیرش توبه

در آیهٔ گذشته، مسألهٔ سقوط حدّ و مجازات مرتکبین اعمال منافی عفت، در پرتو توبه، صریحاً بیان شد و در ذیل آن با جملهٔ **إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا**: «خداوند توبهٔ بندگان را بسیار می‌پذیرد و نسبت به آنها رحیم است» اشاره به پذیرش توبه از طرف پروردگار نیز شده.

در آیه مورد بحث، صریحاً **مسأله توبه** و پاره‌ای از شرائط آن را بیان می‌کند، می‌فرماید: «پذیرش توبه از سوی خدا تنها برای آنها است که گناهی را از روی جهالت انجام می‌دهند» ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ﴾. بر این اساس، توبه‌ای که از روی جهالت نباشد، مورد پذیرش واقع نمی‌شود.

اکنون بینیم منظور از «**جهالت**» چیست؟ آیا همان جهل و نادانی و بی‌خبری از گناه است؟

یا عدم آگاهی از اثرات شوم و عواقب دردناک آن می‌باشد؟ کلمه «**جهل**» و مشتقات آن گرچه به معانی گوناگونی آمده است ولی از قرائن استفاده می‌شود منظور از آن در آیه مورد بحث، طغیان غرائز و تسلط هوس‌های سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است، و در این حالت، علم و دانش انسان به گناه، گرچه از بین نمی‌رود، اما تحت تأثیر آن غرائز سرکش قرار گرفته و عملاً بی‌اثر می‌گردد، و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، عملاً با جهل و نادانی برابر خواهد بود، و تبدیل به عملی بدون توجه به دستورات عقل خواهد شد.

ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد، بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد، چنین گناهی حکایت از کفر می‌کند و به همین جهت توبه آن قبول نیست، مگر این که از این حالت بازگردد و دست از عناد و انکار بشوید.

در واقع، این آیه همان حقیقتی را بیان می‌کند که: امام سجاده علیه السلام در دعای ابو حمزه، با توضیح بیشتری بیان فرموده است آنجا که می‌گوید: **إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتَكَ وَ أَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاهِدٌ وَ لَا بِأَمْرِكَ مُسْتَخِفٌّ وَ لَا لِعُقُوبَتِكَ**

مُتَعَرِّضٌ وَلَا لَوْعِيدِكَ مَّتَّهَوْنَ لَكِنَّ خَطِيئَةَ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَنِي هَوَايَ...:

«ای خدای من! آن هنگام که تو را معصیت کردم، نه از این جهت بود که خداوندیت را انکار نمایم، و نه بدین خاطر که امر تو را خفیف شمارم، و نه از این نظر که بخواهم خود را در معرض مجازات تو قرار دهم، و نه این که وعده کيفر تو را سبک بشمارم، بلکه خطائی بود که از من سر زد، نفس اماره حق را بر من مشتبه کرد و هوا و هوس بر من چیره شد...»^۱

آن گاه قرآن به یکی یکی دیگر از شرائط توبه اشاره کرده، می فرماید: «سپس به زودی توبه کنند» ﴿ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ﴾.

درباره این که منظور از «قریب» (زمان نزدیک) چیست؟ در میان مفسران گفتگو است:

جمع زیادی آن را به معنی قبل از آشکار شدن نشانه های مرگ می گیرند، و آیه بعد را که می گوید: پس از ظهور علائم مرگ توبه پذیرفته نمی شود، شاهد بر آن می دانند، بنابراین تعبیر به «قریب» شاید به خاطر این است که اصولاً زندگی دنیا هر چه باشد کوتاه و پایان آن نزدیک است.

اما بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته اند، یعنی به زودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا بازگردد؛ زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را به طور کلی از روح و جان انسان بشوید، و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند، و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیک قبل از آن که گناه در وجود انسان ریشه بدواند، و به شکل طبیعت ثانوی در آید، از آن پشیمان شود، در غیر این صورت غالباً اثرات گناه در زوایای قلب و جان انسانی

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۵، صفحه ۸۸ - «مصباح متهدج»، صفحه ۵۸۹، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ ه.ق.

باقی خواهد ماند.

پس توبه کامل توبه‌ای است که به زودی انجام پذیرد، و کلمه «قریب» از نظر لغت و فهم عرف، نیز با این معنی مناسب‌تر است.

درست است که توبه بعد از زمان طولانی نیز پذیرفته می‌شود، اما **توبه کامل** نیست و شاید تعبیر به **عَلَى اللَّهِ**: «توبه‌ای که بر خدا لازم است آن را بپذیرد» نیز اشاره به همین معنی باشد؛ زیرا این تعبیر تنها در این آیه از قرآن آمده است و مفهوم آن این است که پذیرش این گونه توبه‌ها از حقوق بندگان می‌باشد، در حالی که پذیرش توبه‌های دور دست از طرف خداوند یک نوع تفضل است، نه حق.

پس از ذکر شرایط توبه در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خداوند دانا و حکیم است» ﴿فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

* * *

آیه بعد، اشاره به کسانی است که توبه آنها پذیرفته نمی‌شود، می‌فرماید: «برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد، می‌گوید: الآن توبه کردم، توبه نیست» ﴿وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ﴾.

دلیل آن هم روشن است؛ زیرا در حال احتضار و در آستانه مرگ، پرده‌ها از برابر چشم انسان کنار می‌رود، دید دیگری برای او پیدا می‌شود، و قسمتی از حقایق مربوط به جهان دیگر، و نتیجه اعمالی را که در این زندگی انجام داده با چشم خود می‌بیند، و مسائل جنبه حسی پیدا می‌کند.

واضح است در این صورت، هر گناهکاری از اعمال بد خود پشیمان

می‌گردد، و همانند کسی که شعله آتشی را نزدیک خود ببیند، از آن فرار می‌کند. مسلم است اساس تکلیف و آزمایش پروردگار بر این گونه مشاهده‌ها نیست، بلکه بر ایمان به غیب و مشاهده با چشم عقل و خرد است.

به همین دلیل، در قرآن مجید می‌خوانیم: هنگامی که نخستین نشانه‌های عذاب دنیا بر بعضی از اقوام پیشین آشکار می‌گشت باب توبه بر روی آنها بسته می‌شد، در سرگذشت فرعون می‌خوانیم: **حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ * الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ:** «تا آن زمان که غرقاب دامن او را گرفت، صدا زد الآن ایمان آوردم که معبودی جز معبود بنی اسرائیل نیست و من از تسلیم شدگانم * اما به او گفته شد: الآن این سخن را می‌گوئی! و پیش از این نافرمانی کرده و از مفسدان بودی! به همین دلیل توبه تو پذیرفته نخواهد شد».^۱

از بعضی از آیات قرآن (مانند آیه ۱۲ سورة «سجده») استفاده می‌شود: گناهکاران در قیامت با مشاهده عذاب الهی از کار خود پشیمان می‌شوند، ولی پشیمانی آنها سودی نخواهد داشت. چنین کسانی درست مانند مجرمانی هستند که وقتی چشمشان به چوبه دار افتاد و طناب دار را بر گلوی خود احساس کردند، از کار خود پشیمان می‌شوند.

روشن است: این پشیمانی نه فضیلت است، نه افتخار و نه تکامل، و به همین جهت چنان توبه‌ای بی اثر است.

البته این آیه با روایاتی که می‌گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می‌شود،^۲ هیچگونه منافاتی ندارد؛ زیرا منظور از آن روایات، لحظاتی است که هنوز

۱- یونس، آیات ۹۰ و ۹۱.

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۸۶، باب ۹۲، **بَابُ صِحَّةِ التَّوْبَةِ فِي آخِرِ الْعُمْرِ وَ لَوْ ... - «كافی»**، جلد ۲، صفحه ۴۴۰، دار الکتب الاسلامیة - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحات ۱۸، ۱۹، ۲۲ و ۲۳.

نشانه‌های قطعی مرگ را مشاهده نکرده، و به اصطلاح دید برزخی پیدا ننموده است.

گروهی دیگر از کسانی که توبه آنها پذیرفته نمی‌شود، آنها هستند که در حال کفر از جهان می‌روند، که در آیه مورد بحث درباره آنها چنین می‌فرماید: «و آنها که در حال کفر می‌میرند، توبه برای آنها نیست» ﴿وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا﴾.

این حقیقت در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید نیز بازگو شده است.^۱ اکنون این سؤال پیش می‌آید: کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند چه موقع توبه می‌کنند که توبه آنها پذیرفته نخواهد شد؟

بعضی احتمال داده‌اند: توبه آنها در عالم دیگر پذیرفته نمی‌شود. و **بعضی** احتمال داده‌اند: منظور از توبه در اینجا توبه بندگان نیست، بلکه «توبه خداوند» یعنی بازگشت او به عفو و رحمت می‌باشد.

ولی ظاهر این است که، آیه هدف دیگری را تعقیب می‌کند، می‌گوید: «کسانی که از گناهان خود در حال صحت و سلامت و ایمان توبه کرده‌اند، ولی در حال مرگ با ایمان از دنیا نرفتند، توبه‌های گذشته آنها نیز بی اثر است».

توضیح این که:

می‌دانیم یکی از شرائط قبولی اعمال نیک انسان «موافات بر ایمان»، یعنی با ایمان از دنیا رفتن است، و کسانی که در لحظه پایان زندگی کافر باشند، اعمال گذشته آنها (حتی اعمال نیکی که در حال ایمان انجام داده‌اند) طبق صریح آیات قرآن^۲ حبط و نابود می‌گردد، توبه‌های آنان از گناه اگر چه در حال ایمان انجام

۱- سوره «بقره»، آیات ۱۶۱ و ۲۱۷- سوره «آل عمران»، آیه ۹۱- سوره «محمّد»، آیه ۳۴.

۲- بقره، آیه ۲۱۷.

شده نیز در چنین صورتی نابود خواهد شد.

به طور خلاصه، شرط قبولی توبه دو چیز است:

نخست: این که قبل از مشاهده نشانه‌های مرگ باشد.

دیگر این که: انسان، با ایمان از دنیا برود.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود: انسان نباید توبه را به تأخیر اندازد؛ زیرا

ممکن است به طور ناگهانی مرگ او فرا رسد و درهای توبه به روی او بسته شود.

جالب توجه این که: تأخیر توبه که از آن به «تسویف» تعبیر می‌کنند، در آیه

فوق هم ردیف «مرگ در حال کفر» قرار داده شده است و این نشانه اهمیت

است که قرآن به این موضوع می‌دهد.

در پایان آیه، می‌فرماید: «برای این هر دو دسته، عذاب دردناکی مهیا

کرده‌ایم» ﴿أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.

احتیاج به تذکر ندارد که: توبه علاوه بر آنچه گفته شد، شرائط دیگری نیز

دارد که در آیات مناسب به آن اشاره خواهد شد.

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَ
 لَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ
 مُبَيِّنَةٍ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا
 شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا

ترجمه:

۱۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه
 (و ایجاد ناراحتی برای آنها)، ارث ببرید! و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از
 آنچه را به آنها داده‌اید (از مهر)، تملک کنید! مگر این که آنها عمل زشت آشکاری انجام
 دهند. و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید! و اگر از آنها (به جهتی) کراهت داشتید، فوراً
 تصمیم به جدائی نگیرید؛ چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در
 آن قرار می‌دهد!

شان نزول:

در تفسیر «مجمع البیان» از امام باقر علیه السلام نقل شده که این آیه دربارهٔ کسانی
 نازل گردیده که همسران خود را بدون این که همچون یک همسر با آنها رفتار
 کنند، نگه می‌داشتند، به انتظار این که آنها بمیرند و اموالشان را تملک کنند.^۱
 و از «ابن عباس» نقل شده که: آیهٔ فوق دربارهٔ افرادی نازل شده که
 همسرانشان مهر سنگین داشتند و در عین این که تمایل به ادامهٔ زناشویی با آنها

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیهٔ مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۴، صفحهٔ ۲۴۱، ذیل آیهٔ مورد بحث - «فقه
 القرآن» قطب راوندی، جلد ۲، صفحهٔ ۱۸۲، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ هـ.ق.

نداشتند، به خاطر سنگین بودن مهر، حاضر به طلاق آنها نمی شدند، و آنها را تحت فشار قرار می دادند تا مهرشان را ببخشند و طلاق گیرند.^۱

جمعی از مفسران برای آیه فوق شأن نزول دیگری نقل کرده، که متناسب با این آیه نیست، بلکه متناسب با آیه ۲۲ است که ما آن را به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهیم آورد.

تفسیر:

باز هم دفاع از حقوق زنان

در آغاز سوره گفتیم آیات این سوره با بسیاری از اعمال ناروای دوران جاهلیت مبارزه می کند، آیه مورد بحث به چند عادت ناپسند آن دوران اشاره کرده و به مسلمانان هشدار داده که آلوده آنها نشوند:

از جمله همان طور که در شأن نزول گفته شد، یکی از رفتارهای ظالمانه مردان، در دوران جاهلیت این بود که با زنان ثروتمندی که از زیبایی بهره ای نداشتند ازدواج می کردند، سپس آنها را به حال خود وامی گذاردند، نه آنها را طلاق می دادند و نه همچون یک همسر با آنها رفتار می نمودند، به امید این که مرگشان فرا رسد و اموالشان را تملک کنند، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه و ایجاد ناراحتی، ارث ببرید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا﴾.

و به این ترتیب، عمل فوق را محکوم ساخته است.

و یکی دیگر از عادات نکوهیده آنها این بود که زنان را با وسائل گوناگون،

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۳۷۳ - تفسیر «طبری»، جلد ۴، صفحه ۲۰۷، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۹۴.

تحت فشار می گذاشتند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند، این کار مخصوصاً بیشتر در موقعی بود که زن مهریه سنگینی داشت، آیه فوق این کار را ممنوع ساخته، می فرماید: «و آنها را تحت فشار قرار ندهید، به خاطر این که قسمتی از آنچه را به آنها پرداخته‌اید، تملک کنید» ﴿وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ﴾.

ولی این حکم استثنائی دارد که در جمله بعد به آن اشاره شده است و آن این که: اگر آنها مرتکب عمل زشت و ننگینی گردند، شوهران می توانند آنها را تحت فشار قرار دهند، تا مهر خود را حلال کرده و طلاق بگیرند، می فرماید: «مگر این که آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند» ﴿إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ﴾. در حقیقت این کار یک نوع مجازات و شبیه گرفتن غرامت در برابر کارهای ناروای این دسته از زنان بود.

آیا منظور از **فَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ**: «عمل زشت آشکار» در آیه فوق، خصوص اعمال منافی عفت است، یا هر گونه ناسازگاری شدید؟ در میان مفسران گفتگو است.

اما در حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شده، تصریح گردیده: مراد «نشوز» است.^۱

گر چه مرحوم «طبرسی» می گوید: اولی این است که هر گونه معصیتی را شامل شود.

و **بعید** نیست منظور هر گونه مخالفت شدید زن، نافرمانی و ناسازگاری را شامل شود، نه هر مخالفت جزئی؛ زیرا در مفهوم کلمه «فاحشة» اهمیت و

۱- «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۳۲، دار المعرفه، چاپ اول، ۱۳۶۵ هـ ق - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۵۹، مؤسسه اسماعیلیان قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - و از «ابن عباس» نقل شده: «الفاحشة كل معصية و السرقة و البذاء على الأهل» (المجموع، محی الدین نوری، جلد ۱۸، صفحه ۱۷۶، دار الفکر).

فوق العادگی افتاده است و ذکر کلمه «مُبَيِّنَةٌ» نیز آن را تأکید می‌کند.

سپس دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی مناسب با زنان را صادر می‌کند، می‌فرماید: «با آنها به طور شایسته معاشرت کنید» ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾.

و به دنبال آن، اضافه می‌کند: حتی اگر به جهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید و بر اثر اموری آنها در نظر شما ناخوشایند باشند، فوراً تصمیم به جدائی و یا بد رفتاری نگیرید و تا آنجا که در قدرت دارید مدارا کنید؛ زیرا ممکن است شما در تشخیص خود گرفتار اشتباه شده باشید، و آنچه را نمی‌پسندید خداوند در آن خیر، برکت و سود فراوانی قرار داده باشد، می‌فرماید: «و اگر از آنها (به جهتی) کراهت داشتید (فوراً تصمیم به جدائی نگیرید) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد» ﴿فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُنَّ شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾.

بنابراین، تا کارد به استخوان شما نرسد، سزاوار است معاشرت به معروف و رفتار شایسته را ترک نکنید، به خصوص این که بسیار می‌شود همسران دربارهٔ یکدیگر گرفتار سوء ظن‌های بی دلیل و حب و بغض‌های بی جهت می‌گردند و قضاوت‌های آنها در این حال، غالباً نادرست می‌باشد، تا آنجا که خوبی‌ها در نظرشان بدی و بدی‌ها در نظرشان خوبی جلوه می‌کند، ولی با گذشت زمان و مدارا کردن، تدریجاً حقایق آشکار می‌شود.

ضمناً باید توجه داشت تعبیر «خَيْرًا كَثِيرًا» در آیه، مفهوم وسیعی دارد که یکی از مصادیق روشن آن فرزندان صالح، با لیاقت و ارزشمند است.

* * *

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا



فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ



مِيثَاقًا غَلِيظًا

ترجمه:

۲۰- و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید، و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید! آیا برای باز پس گرفتن مهر زنان، به تهمت و گناه آشکار متوسل می‌شوید؟!

۲۱- و چگونه آن را باز پس می‌گیرید، در حالی که شما با یکدیگر تماس و آمیزش کامل داشته‌اید؟! و (از این گذشته) آنها (هنگام ازدواج) از شما پیمان محکمی گرفته‌اند!

شان نزول:

پیش از اسلام، رسم بر این بود: اگر می‌خواستند همسر سابق را طلاق گویند و ازدواج جدیدی کنند، برای فرار از پرداخت مهر، همسر خود را به اعمال منافی عفت متهم می‌کردند، و بر او سخت می‌گرفتند، تا حاضر شود مهر خویش را که معمولاً قبلاً دریافت می‌شد بپردازد، و طلاق گیرد، و همان مهر را برای همسر دوم قرار می‌دادند.

آیه فوق به شدت از این کار زشت جلوگیری کرده و آن را مورد نکوهش

قرار می دهد.^۱

تفسیر:

از مهریه همسر چیزی کم نگذارید

این آیه، نیز برای حمایت قسمت دیگری از حقوق زنان نازل گردیده و به عموم مسلمانان دستور می دهد: به هنگام تصمیم بر جدائی از همسر و انتخاب همسر جدید حق ندارند چیزی از مهر همسر اول خود را کم بگذارند، و یا اگر پرداخته اند، پس بگیرند، هر قدر هم مهر زیاد باشد، می فرماید: «اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید، و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته اید، چیزی از آن را پس نگیرید» ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾.

همان طور که در سابق گفتیم، «قِنْطَار» به معنی مال و ثروت زیاد است. «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: اصل «قِنْطَار» از «قِنْطَرَه» به معنی «پل» است و چون اموال زیاد همچون پلی هستند که انسان در زندگی می تواند از آنها استفاده کند، از این جهت به آن قِنْطَار گفته اند.^۲

زیرا فرض این است که: طلاق در اینجا به خاطر منافع شوهر صورت می گیرد، نه به خاطر انحراف زن از جاده عفت، بنابراین دلیلی ندارد که حق مسلم آنها پایمال شود.

سپس اشاره به طرز عمل دوران جاهلیت در این باره نموده، که همسر خود را متهم به اعمال منافی عفت می کردند، می فرماید: «آیا برای باز پس گرفتن مهر

۱ - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۴۳۴، مکتبه الصدر، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «آلوسی»، جلد ۴، صفحه ۲۴۳، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۴ سورة «آل عمران» مراجعه فرمائید.

زنان متوسل به تهمت و گناه آشکار می شوید» ﴿أَتَأْخُذُونَ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا﴾.
یعنی اصل عمل، ظلم است و گناه، و متوسل شدن به یک وسیله
ناجوانمردانه و غلط، گناه آشکار دیگری است.

* * *

در آیه بعد، مجدداً با استفهام انکاری، برای تحریک عواطف انسانی مردان
اضافه می کند: شما و همسرانتان مدت ها در خلوت و تنهایی با هم بوده اید،
همانند یک روح در دو بدن، ارتباط و آمیزش کامل داشته اید، چگونه بعد از این
همه نزدیکی و ارتباط، همچون بیگانه ها و دشمنان با یکدیگر رفتار می کنید، و
حقوق مسلم آنها را پایمال می نمائید؟! می فرماید: «چگونه آن را باز پس
می گیرید، در حالی که شما با یکدیگر تماس و آمیزش کامل داشته اید؟» ﴿وَكَيفَ
تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ﴾^۱.

این درست همانند تعبیری است که ما در فارسی امروز داریم که اگر دو نفر
دوست صمیمی با هم به نزاع برخیزند به آنها می گوئیم: شما سال ها با یکدیگر
نان و نمک خورده اید، چرا نزاع می کنید؟ در حقیقت ستم کردن در این گونه
موارد به شریک زندگی، ستم بر خویشان است.

آن گاه می فرماید: از این گذشته «همسران شما پیمان محکمی به هنگام عقد
از دواج از شما گرفته اند» ﴿وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾.

چگونه این پیمان مقدس و محکم را نادیده می گیرید و اقدام به پیمان شکنی
آشکار می کنید؟

ضمناً، باید توجه داشت که این آیه گرچه در مورد طلاق همسر سابق برای

۱ - «افضاء» در اصل، از ماده «فضا» به معنی توسعه است، بنابراین، افضاء به معنی توسعه دادن
می باشد و هنگامی که کسی با دیگری تماس کامل می یابد، در حقیقت وجود محدود خود را به وجود
وسیع تری تبدیل کرده است، و لذا افضاء به معنی تماس گرفتن آمده است.

انتخاب همسر جدید، وارد شده، ولی اختصاص به آن ندارد، بلکه منظور این است: در هر مورد که طلاق و جدائی به پیشنهاد مرد صورت گیرد، و زن تمایلی به جدائی ندارد، باید تمام مهر پرداخته شود، و چیزی از آن باز پس نگیرند، خواه تصمیم بر ازدواج مجدد داشته باشند یا نه، بنابراین جمله **إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ**: «اگر بخواهید همسر دیگری انتخاب کنید» در حقیقت ناظر به وضع دوران جاهلیت بوده است و دخالتی در اصل حکم ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که: «استبدال» به معنی طلب تبدیل کردن است، بنابراین، معنی طلب و اراده در آن افتاده است و اگر مشاهده می‌کنیم: **بِأَرَدْتُمْ**: «بخواهید» ضمیمه شده، به خاطر این است که: می‌خواهد این نکته را گوشزد کند که، به هنگام مقدمه چینی و تصمیم بر تبدیل کردن همسر خود، نباید از مقدمات نامشروع و ناجوانمردانه شروع کنید.

* * *

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ
فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿۲۲﴾

ترجمه:

۲۲- با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده‌اند، هرگز ازدواج نکنید! مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است؛ زیرا این کار، عملی زشت و تنفرآور و راه نادرستی است.

شان نزول:

در زمان جاهلیت معمول بود هر گاه کسی از دنیا می‌رفت و همسر و فرزندان از خود به یادگار می‌گذاشت، در صورتی که آن همسر، نامادری فرزندان او بود، فرزندان او را همانند اموال او به ارث می‌بردند، به این ترتیب که آنها حق داشتند با نامادری خود ازدواج کنند و یا او را به ازدواج شخص دیگری در آورند.

پس از اسلام، حادثه‌ای برای یکی از مسلمانان پیش آمد و آن این که: یکی از انصار به نام «ابو قیس» از دنیا رفت، فرزندش به نامادری خود پیشنهاد ازدواج نمود، آن زن گفت: من تو را فرزند خود می‌دانم و چنین کاری را شایسته نمی‌بینم. ولی با این حال از پیغمبر ﷺ کسب تکلیف می‌کنم، سپس موضوع را خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد، و کسب تکلیف نمود، آیه فوق نازل شد و از این کار به شدت نهی کرد.^۱

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۱۲۵، مؤسسه دار الکتاب قم، ۱۴۱۰

تفسیر:

ازدواج با همسر پدر ممنوع

همان طور که در شأن نزول نیز اشاره شد، آیه، خط بطلان به یکی از اعمال ناپسند دوران جاهلیت می‌کشد، می‌فرماید: «با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده‌اند ازدواج نکنید» ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾. اما از آنجا که هیچ قانونی - معمولاً - شامل گذشته نمی‌شود، اضافه می‌فرماید: «مگر ازدواج‌هایی که پیش از این انجام شده است» ﴿إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾. پس از آن برای تأکید مطلب، سه تعبیر شدید درباره این نوع ازدواج بیان می‌فرماید: نخست این که: «این عمل، کار بسیار زشتی است» ﴿إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً﴾. و بعد اضافه می‌کند: «عملی است که موجب تنفر در افکار مردم است» یعنی طبع بشر آن را نمی‌پسندد ﴿وَمَقْتًا﴾.

و در پایان می‌فرماید: «روش نادرستی است» ﴿وَسَاءَ سَبِيلًا﴾.

حتی در تاریخ می‌خوانیم: مردم جاهلی نیز این نوع ازدواج را «مقت» (تفردآمیز) و فرزندان آن که ثمره آن بودند «مقیت» (فرزندان مورد تنفر) می‌نامیدند.

روشن است: این حکم به خاطر مصالح و فلسفه‌های مختلفی مقرر شده؛ زیرا ازدواج با نامادری از یکسو، همانند ازدواج با مادر است، چون نامادری در حکم مادر دوم محسوب می‌شود.

و از سوی دیگر، تجاوز به حریم پدر و هتک احترام او است.

و از همه گذشته، این عمل، تخم نفاق را در میان فرزندان یک شخص می‌پاشد؛ زیرا ممکن است بر سر تصاحب نامادری میان آنها اختلاف واقع شود،

حتی میان پدر و فرزند ایجاد رقابت می‌کند؛ زیرا معمولاً میان همسر دوم و همسر اول رقابت و حسادت وجود دارد، اگر این کار (ازدواج با نامادری) در حیات پدر (پس از طلاق نامادری) انجام گیرد، دلیل حسادت آن روشن است، و اگر بعد از مرگ او صورت گیرد نیز، ممکن است یک نوع حسادت، نسبت به پدر از دست رفته خود پیدا کند.

تعبیرات سه گانه‌ای که درباره نكوهش این عمل در آیه فوق آمده، بعید نیست به ترتیب اشاره به سه فلسفه بالا باشد.

* * *

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ
 وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ
 وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي
 حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ
 فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا
 بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

ترجمه:

۲۳ - حرام شده است بر شما، مادرانتان، و دختران، و خواهران، و عمه‌ها، و خاله‌ها، و دختران برادر، و دختران خواهر شما، و مادرانی که شما را شیر داده‌اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانتان، و دختران همسران که در دامان شما پرورش یافته‌اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته‌اید - و چنانچه با آنها آمیزش جنسی نداشته‌اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد - و (همچنین) همسرهای پسرانتان که از نسل شما هستند (- نه پسرخوانده‌ها -) و (نیز حرام است بر شما) که جمع میان دو خواهر کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده؛ چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

تحریم ازدواج با محارم

در این آیه، به محارم یعنی زنانی که ازدواج با آنها ممنوع است اشاره شده

است و بر اساس آن **محرمیت** از سه راه ممکن است پیدا شود:

- ۱- ولادت، که از آن تعبیر به «ارتباط نسبی» می شود.
- ۲- از طریق ازدواج که به آن «ارتباط سببی» می گویند.
- ۳- از طریق شیرخوارگی که به آن «ارتباط رضاعی» گفته می شود.

نخست، اشاره به محارم نسبی که **هفت دسته** هستند کرده، می فرماید: «مادران شما و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌ها و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهرانتان بر شما حرام شده‌اند» ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ﴾. باید توجه داشت: منظور از مادر فقط آن زنی که انسان بلا واسطه از او متولد شده، نیست، بلکه جده و مادر جده و مادر پدر و مانند آنها را شامل می شود، همان طور که منظور از دختر، تنها دختر بلا واسطه نیست بلکه دختر پسر و دختر دختر و فرزندان آنها را نیز در بر می گیرد و همچنین در مورد پنج دسته دیگر.

ناگفته پیدا است همه افراد طبعاً از این گونه ازدواج‌ها تنفر دارند و به همین دلیل، همه اقوام و ملل (جز افراد کمی) ازدواج با محارم را ممنوع می دانند و حتی مجوسی‌ها که در منابع اصلی خود قائل به جواز این گونه ازدواج‌ها بوده‌اند، امروز آن را انکار می کنند.

گرچه، بعضی کوشش دارند این موضوع را ناشی از یک عادت و رسم کهن بدانند، ولی می دانیم: عمومیت یک قانون در میان تمام افراد بشر، در قرون و اعصار طولانی، معمولاً حکایت از فطری بودن آن می کند؛ زیرا رسم و عادت نمی تواند عمومی و دائمی گردد.

از این گذشته، امروز این حقیقت ثابت شده که ازدواج افراد همخون با

یکدیگر خطرات فراوانی دارد، یعنی بیماری نهفته و ارثی را آشکار و تشدید می‌کند (نه این که خود آن تولید بیماری کند).

حتی بعضی، گذشته از محارم، ازدواج با اقوام نسبتاً دورتر مانند عموزاده‌ها را با یکدیگر خوب نمی‌دانند و معتقدند: خطرات بیماری‌های ارثی را تشدید می‌نماید.^۱

ولی این مسأله اگر در خویشاوندان دور مشکلی ایجاد نکند (همان طور که غالباً نمی‌کند) در خویشاوندان نزدیک که «همخونی» شدیدتر است، مسلماً تولید اشکال خواهد کرد.

به علاوه، در میان محارم، جاذبه و کشش جنسی معمولاً وجود ندارد؛ زیرا محارم غالباً با هم بزرگ می‌شوند و برای یکدیگر یک موجود عادی و معمولی هستند و موارد نادر و استثنائی نمی‌تواند مقیاس قوانین عمومی و کلی گردد و می‌دانیم: جاذبه جنسی، شرط استحکام پیوند زناشویی است، بنابراین اگر ازدواجی در میان محارم صورت گیرد، ناپایدار و سست خواهد بود.

آن‌گاه به محارم رضاعی اشاره کرده، می‌فرماید: «و مادرانی که شما را شیر می‌دهند و خواهران رضاعی شما بر شما حرامند» ﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ﴾.

گرچه قرآن در این قسمت از آیه تنها به دو دسته یعنی خواهران و مادران رضاعی اشاره کرده، ولی طبق روایات فراوانی که در دست است، محارم رضاعی منحصر به اینها نیستند، بلکه طبق حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ: «تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی حرامند، از نظر

۱ - البته در اسلام ازدواج عموزاده‌ها و مانند آن با یکدیگر تحریم نشده؛ زیرا همانند ازدواج با محارم نیست، و احتمال بروز حوادثی از این گونه ازدواج‌ها کمتر است و ما خود شاهد موارد زیادی از این گونه ازدواج‌ها بوده‌ایم و فرزندان که ثمرات این ازدواج‌ها بوده‌اند، سالم و از نظر فکری پر استعداد هستند.

شیرخوارگی نیز حرام می‌شوند»^۱.

البته، مقدار شیرخوارگی که تأثیر در محرمیت می‌کند و همچنین شرایط و کیفیت آن، ریزه‌کاری‌های فراوانی دارد که در کتاب‌های فقهی آمده است. **فلسفه تحریم محارم رضاعی** این است که: با پرورش گوشت و استخوان آنها با شیر شخص معینی، شباهت به فرزندان او پیدا می‌کند، مثلاً زنی که کودکی را به اندازه‌ای شیر می‌دهد که بدن او با آن شیر نمو مخصوصی می‌کند، یک نوع شباهت در میان آن کودک و سایر فرزندان آن زن پیدا می‌شود، و در حقیقت هر کدام جزئی از بدن آن مادر محسوب می‌گردند و همانند دو برادر نسبی هستند. پس از آن به دسته سوم از محارم اشاره کرده و آنها را تحت چند عنوان بیان می‌کند، می‌فرماید:

۱- «و مادران همسرانتان» ﴿وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾.

یعنی به مجرد این که زنی به ازدواج مردی در آمد و صیغه عقد جاری گشت، مادر او و مادر مادر او هر چه بالاتر روند، بر او حرام ابدی می‌شوند.

۲- «و دختران همسرانتان که در دامان شما قرار دارند به شرط این که با آن همسر آمیزش جنسی کرده باشید» ﴿وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ﴾.

یعنی تنها با عقد شرعی یک زن، «دختران او» که از شوهر دیگری بوده‌اند، بر این شوهر حرام نمی‌شوند، بلکه مشروط بر این است که: علاوه بر عقد شرعی با آن زن هم بستر هم شده باشد.

وجود این قید در این مورد تأیید می‌کند که حکم مادر همسر که در جمله

۱- «کافی»، جلد ۵، صفحات ۴۳۷، ۴۴۱ و ۴۴۲، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۴۰، صفحه ۱۲۸ و جلد ۱۰۰، صفحات ۲۲۴ و ۲۲۵.

سابق گذشت، مشروط به چنین شرطی نیست، و به اصطلاح اطلاق حکم را تقویت می‌کند.

گرچه ظاهر قید فی حُجُورِکُمْ: «در دامان شما باشند» چنین می‌فهماند که اگر دختر همسر از شوهر دیگر در دامان انسان پرورش نیابد بر او حرام نیست، ولی به قرینه روایات^۱ و مسلم بودن حکم، این قید به اصطلاح قید احترازی نیست. بلکه در واقع اشاره به نکته تحریم است؛ زیرا این گونه دختران که مادرانشان اقدام به ازدواج مجدد می‌کنند، معمولاً در سنین پائین هستند و غالباً در دامان شوهر جدید پرورش می‌یابند.

آیه می‌گوید: اینها در واقع همچون دختران خود شما هستند، آیا کسی با دختر خود ازدواج می‌کند؟ و انتخاب عنوان «رَبَائِبٌ» که جمع «رَبِیْبَه» به معنی تربیت شده است، نیز به همین جهت می‌باشد.

به دنبال این قسمت، برای تأکید مطلب اضافه می‌کند: «اگر با آنها آمیزش جنسی نداشتید، دخترانشان بر شما حرام نیستند» ﴿فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾.

۳- «و همسران فرزندانان که از نسل شما هستند» ﴿وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾.^۲

در حقیقت تعبیر مِنْ أَصْلَابِكُمْ: «فرزندانی که از نسل شما باشند» برای این است که روی یکی از رسوم غلط دوران جاهلیت خط بطلان کشیده شود؛ زیرا در آن زمان معمول بود افرادی را به عنوان فرزند خود انتخاب می‌کردند، یعنی

۱- «کافی»، جلد ۵، صفحه ۴۳۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۰، صفحات ۴۶۶، ۴۶۸ و ۴۷۰، چاپ آل البیت - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۴، صفحه ۳۹۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۱۸.

۲- «حَلَائِلُ» جمع «حَلِیْلَه» از ماده «حل» به معنی زنی است که برانسان حلال است، و یا از ماده «حلول» به معنی زنی است که با مردی در یک محل زندگی و آمیزش جنسی دارد.

کسی که فرزند شخص دیگری بود به نام فرزند خود می خواندند، و فرزند خوانده مشمول تمام احکام فرزند حقیقی بود، و به همین دلیل با همسران فرزند خوانده خود ازدواج نمی کردند.

باید توجه داشت: فرزند خواندگی و احکام آن در اسلام به کلی بی اساس است.

۴- «و نیز حرام شده است برای شما جمع در میان دو خواهر» ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ﴾.

یعنی ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مجاز نیست، بنابراین اگر با دو خواهر یا بیشتر در زمان های مختلف و بعد از جدائی از خواهر قبلی انجام گیرد، مانعی ندارد.

و از آنجا که در زمان جاهلیت جمع میان دو خواهر رائج بود، و افرادی مرتکب چنین ازدواج هایی شده بودند، قرآن بعد از جمله فوق می گوید: «مگر آنچه در گذشته واقع شده» ﴿إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾.

یعنی این حکم (همانند احکام دیگر) عطف به گذشته نمی شود، و کسانی که قبل از نزول این قانون، چنین ازدواجی انجام داده اند کیفر و مجازاتی ندارند، اگر چه اکنون باید یکی از آن دو را انتخاب کرده، و دیگری را رها کنند.

در پایان آیه می فرماید: «خداوند آمرزنده و مهربان است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾.

شاید رمز این که اسلام از چنین ازدواجی جلوگیری کرده، این باشد که دو خواهر به حکم نسب و پیوند طبیعی نسبت به یکدیگر علاقه شدیدی دارند، ولی به هنگامی که رقیب هم شوند، طبعاً نمی توانند آن علاقه سابق را حفظ کنند، و به این ترتیب یک نوع تضاد عاطفی در وجود آنها پیدا می شود، که برای

زندگی آنها زیانبار است؛ زیرا دائماً انگیزه «محبت» و انگیزه «رقابت» در وجود آنها در حال کشمکش و مبارزه‌اند.

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند: جمله «إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» به تمام محارمی که در آیه به آن اشاره شده، برگردد، یعنی اگر قبل از نزول این آیه اقدام به ازدواج با یکی از محارم فوق طبق قوانین متداول آن زمان کرده باشید، حکم تحریم شامل آن ازدواج‌ها نمی‌شود، و فرزندان آنها فرزندان مشروع خواهند بود، البته پس از نزول این آیه، لازم بوده فوراً جدا شوند.

پایان آیه یعنی جمله «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» نیز متناسب با این معنی می‌باشد.



آغاز جزء ۵ قرآن مجید

آیه ۲۴ سورة «نساء»

﴿ ۲۴ ﴾ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
 وَأُجَلِّ لَكُمْ مَا وَزَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ
 مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ
 لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيهَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
 عَلِيمًا حَكِيمًا

ترجمه:

۲۴ - و زنان شوهردار (بر شما حرام است؛) مگر آنها را که (از راه اسارت) مالک شده‌اید؛ (زیرا اسارت آنها در حکم طلاق است؛) اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته است. اما زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد،) برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمائید. و زنانی را که متعه (ازدواج موقت) می‌کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید. و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده‌اید. (بعداً می‌توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید) خداوند، دانا و حکیم است.

تفسیر:

ازدواج با زنان همسر دار حرام است

این آیه، بحث آیه گذشته را درباره زنانی که ازدواج با آنها حرام است دنبال می‌کند، و اضافه می‌نماید: «ازدواج و آمیزش جنسی با زنان شوهردار نیز، حرام است» ﴿و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾.

«مُحَصَّنَات» جمع «مُحَصَّنَة» از ماده «حَصَن» به معنی قلعه و دژ است، و به همین مناسبت به زنان شوهردار و همچنین زنان عفیف و پاکدامن که از آمیزش جنسی با دیگران خود را حفظ می‌کنند و یا در تحت حمایت و سرپرستی مردان قرار دارند «مُحَصَّنَة» گفته می‌شود.

این واژه گاهی به زنان آزاد در مقابل کنیزان نیز گفته شده؛ زیرا آزادی آنها در حقیقت به منزله حریمی است که به دور آنها کشیده شده است و دیگری حق نفوذ در حریم آنان بدون اجازه آنها را ندارد.

ولی روشن است: منظور از آن در آیه فوق، همان زنان شوهردار است.

این حکم، اختصاصی به زنان مسلمان ندارد، بلکه زنان شوهردار از هر مذهب و ملتی، همین حکم را دارند، یعنی ازدواج با آنها ممنوع است.

تنها استثنائی که به این حکم خورده است، در مورد زنان غیر مسلمانی است که به اسارت مسلمانان در جنگ‌ها درمی‌آیند، اسلام اسارت آنها را به منزله «طلاق» از شوهران سابق تلقی کرده، و اجازه می‌دهد بعد از تمام شدن عدّه آنها با آنان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز با آنان رفتار شود، لذا می‌فرماید: «مگر آنها را که از راه اسارت مالک شده‌اید» ﴿إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾.

ولی این استثناء، به اصطلاح، «استثنای منقطع» است، یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می‌گیرند، رابطه آنها به مجرد اسارت، با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش (در صورت ادامه کفر او) قطع می‌گردد، و در ردیف زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت.

از اینجا روشن می‌شود: اسلام به هیچ وجه اجازه نداده است مسلمانان با

۱- مقدار عدّه آنها، یک بار قاعده شدن و یا اگر باردار باشند، وضع حمل نمودن است.

زنان شوهردار حتی از ملل و مذاهب دیگر ازدواج کنند، و به همین جهت، عده برای آنها مقرر ساخته و در دوران عده از ارتباط زناشویی با آنها جلوگیری نموده است.

فلسفه این حکم، در حقیقت این است که: این گونه زنان، یا باید به محیط «کفر» بازگشت داده شوند.

یا بدون «شوهر» همچنان در میان مسلمانان بمانند. و یا رابطه آنها با شوهران سابق قطع شود و بتوانند از نو ازدواج دیگری نمایند.

صورت اول بر خلاف اصول تربیتی اسلام، و صورت دوم ظالمانه است، بنابراین تنها راه، همان راه سوم است.

از پاره‌ای از روایات که سند آن به «ابو سعید خدری» صحابی معروف می‌رسد، برمی‌آید که آیه فوق درباره اسرای غزوه «اوطاس»^۱ نازل گردیده و پیامبر ﷺ بعد از اطمینان به این که زنان اسیر باردار نیستند به آنها اجازه داد با مسلمانان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز در اختیار آنها قرار گیرند^۲ - این حدیث تفسیر بالا را نیز تأیید می‌کند - .

در جمله بعد، برای تأکید احکام گذشته که در مورد محارم و مانند آن وارد شده، می‌فرماید: «اینها اموری است که خداوند برای شما مقرر داشته و نوشته است» ﴿كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾.

بنابراین، به هیچوجه قابل تغییر و عدول نیست.

۱ - «اوطاس»، نام محلی است در وادی «هوازن» که غزوه «حنین» در آن واقع شد، و «حنین» در نزدیکی «مکه» و «وادی طائف» قرار گرفته (معجم البلدان).

۲ - «عوالی اللغالی»، جلد ۱، صفحه ۲۳۸ و جلد ۲، صفحه ۱۳۲ و جلد ۳، صفحه ۲۲۸، انتشارات سید الشهداء، ۱۴۰۵ هـ ق - «دَرْ الْمَنْثُور»، جلد ۲، صفحه ۱۳۷، دار المعرفة، ۱۳۶۵ هـ ق - «خلاف شیخ طوسی»، جلد ۵، صفحه ۵۲۱، مؤسسه نشر اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

سپس می‌گوید: غیر از این چند طایفه که در این آیه و آیات پیش گفته شد، می‌توانید با سایر زنان، ازدواج کنید مشروط بر این که طبق قوانین اسلام باشد، توأم با عفت و پاکدامنی و دور از بی‌عفتی و ناپاکی صورت گیرد.

می‌فرماید: «اما زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید، در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری کنید» ﴿وَ أَهْلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ﴾.

بنابراین «مُحْصِنِينَ» در آیه فوق که اشاره به حال مردان است به معنی عقیقان و «غَيْرِ مُسَافِحِينَ» تأکید آن است؛ زیرا ماده «سَفَحَ» (بر وزن کتاب) به معنی زنا می‌باشد و در اصل از «سَفَحَ» به معنی ریزش آب و یا اعمال بیهوده و بی‌رویه گرفته شده است و چون قرآن، در این گونه امور، همیشه از الفاظ کنائی استفاده می‌کند آن را کنایه از آمیزش نامشروع گرفته است.

جمله «أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ» اشاره به این است که: رابطه زناشویی یا باید به - شکل ازدواج با پرداخت مهر باشد، و یا به شکل مالک شدن کنیز با پرداخت قیمت.^۱

ضمناً تعبیر «غَيْرِ مُسَافِحِينَ» در آیه فوق، شاید اشاره به این حقیقت نیز باشد که نباید هدف شما در مسأله ازدواج، تنها هوسرانی و ارضای غریزه جنسی باشد، بلکه این امر حیاتی برای هدف عالیتری می‌باشد که غریزه نیز در خدمت آن قرار گرفته، و آن بقای نسل انسان و نیز حفظ او از آلودگی‌ها است.

در قسمت بعد، اشاره به مسأله ازدواج موقت و به اصطلاح «متعّه» کرده،

۱ - درباره برنامه اسلام برای آزادی بردگان و نقشه دقیق که در این زمینه در اسلام مطرح شده است، در جلد ۲۱ تفسیر «نمونه» ذیل آیه ۴ سورة «محمد» ﷺ مشروحاً بحث خواهیم کرد.

می فرماید: «زنانی را که متعه می کنید، مهر آنها را به عنوان یک واجب باید بپردازید» ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

از جمله فوق استفاده می شود: اصل تشریح ازدواج موقت، قبل از نزول این آیه برای مسلمانان مسلم بوده که در این آیه نسبت به پرداخت مهر آنها توصیه می کند.

بعد از ذکر لزوم پرداخت مهر، اشاره به این مطلب می کند: اگر طرفین عقد، با رضایت خود مقدار مهر را بعداً کم و زیاد کنند مانعی ندارد، لذا می فرماید: «و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر با یکدیگر توافق کرده اید (بعداً می توانید با توافق آن را کم یا زیاد کنید)» ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ﴾.

بر این اساس مهر یک نوع بدهکاری است که با رضایت طرفین قابل تغییر است.

(در این موضوع تفاوتی میان عقد موقت و دائم نیست، اگر چه آیه همان طور که گفتیم درباره ازدواج موقت بحث می کند).

احتمال دیگری در تفسیر آیه فوق نیز هست و آن این که: مانعی ندارد پس از انجام ازدواج موقت، طرفین درباره اضافه کردن مدت ازدواج، و همچنین مبلغ مهر با هم توافق کنند، یعنی ازدواج موقت حتی قبل از پایان مدت، قابل تمدید است، به این ترتیب که زن و مرد با هم توافق می کنند مدت را به در برابر اضافه کردن مبلغ مشخصی به مهر افزایش دهند (در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به این تفسیر اشاره شده است).^۱

احکامی که در آیه به آن اشاره شد، احکامی است که متضمن خیر و سعادت

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحات ۵۴ و ۵۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ و جلد ۱۰۰، صفحات ۳۱۴، ۳۱۵ و...

افراد بشر است؛ زیرا «خداوند از مصالح بندگان آگاه و در قانون‌گذاری خود حکیم است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

* * *

نکته‌ها:

۱- ازدواج موقت در اسلام

از آنجا که موضوع ازدواج موقت از مباحث مهم تفسیری و فقهی و اجتماعی است، لازم است از جهات ذیل مورد بررسی قرار گیرد:

الف - قرائنی که در آیه فوق وجود دارد، دلالت آن را بر ازدواج موقت تأکید می‌کند.

ب - ازدواج موقت در عصر پیامبر ﷺ بوده و بعداً نسخ نشده است.

ج - ضرورت اجتماعی این نوع ازدواج.

د - پاسخ به پاره‌ای از اشکالات.

درباره قسمت اول باید توجه داشت:

اولاً - کلمه «متعه» که «اسْتَمْتَعْتُمْ» از آن گرفته شده است، در اسلام به معنی ازدواج موقت است، و به اصطلاح در این باره حقیقت شرعی می‌باشد، گواه بر آن این است که این کلمه (متعه) با همین معنی در روایات پیامبر ﷺ و کلمات صحابه مکرر به کار برده شده است.^۱

ثانیاً - اگر این کلمه به معنی مزبور نباشد، باید به معنی لغوی آن یعنی «بهره‌گیری» تفسیر شود، و در نتیجه معنی آیه چنین خواهد شد: «اگر از زنان دائم بهره‌گرفتید مهر آنها را بپردازید». در حالی که می‌دانیم پرداختن مهر مشروط به

۱ - به کتاب «کنز العرفان» و تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «نور الثقلین» و «برهان»، ذیل آیه مورد بحث و «الغدیر» جلد ۶ رجوع شود - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحات ۱۰، ۱۱ و ۱۲، چاپ آل‌البیت و حدیث متعتان کانتا علی عهد رسول الله و...

بهره‌گیری از زنان نیست، بلکه تمام مهر بنا بر مشهور^۱ یا حداقل نیمی از مهر به مجرد عقد ازدواج دائم، واجب می‌شود.

ثالثاً - بزرگان «اصحاب» و «تابعین»^۲ مانند «ابن عباس» دانشمند و مفسر معروف اسلام، «ابی بن کعب»، «جابر بن عبدالله»، «عمران حصین»، «سعید بن جبیر»، «مجاهد»، «قتاده»، «سدی» و گروه زیادی از مفسران اهل تسنن و تمام مفسران اهل بیت علیهم‌السلام همگی از آیه فوق، حکم ازدواج موقت را فهمیده‌اند تا آنجا که «فخر رازی» با تمام شهرتی که در موضوع اشکال تراشی در مسائل مربوط به شیعه دارد، بعد از بحث مشروحی درباره آیه می‌گوید: ما بحث نداریم که از آیه فوق، حکم جواز «متعّه» استفاده می‌شود، ما می‌گوئیم: حکم مزبور بعد از مدتی نسخ شده است.

رابعاً - ائمه اهل بیت علیهم‌السلام که به اسرار وحی از همه آگاه‌تر بودند، متفقاً آیه را به همین معنی تفسیر فرموده‌اند و روایات فراوانی در این زمینه نقل شده، از جمله:

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: **الْمُتَعَّةُ نَزَلَ بِهَا الْقُرْآنُ وَ جَرَتْ بِهَا السُّنَّةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ**: «حکم متعه در قرآن نازل شده و سنت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر طبق آن جاری گردیده است».^۳

و از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که: در پاسخ سؤال «ابو بصیر» راجع به «متعّه» فرمود: **نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً...**

۱ - مشهور یا شهر این است که با عقد ازدواج دائم، تمام مهر بر مرد واجب می‌شود، اگر چه طلاق قبل از دخول موجب بازگشت نیمی از آن می‌شود.

۲ - کسانی که پس از «صحابیه» روی کار آمدند و زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را درک نکرده بودند.

۳ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۶۰ (جلد ۲، صفحه ۵۸، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۴۹، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحه ۶، چاپ آل البیت.

«قرآن مجید در این باره نازل شده، آنجا که می فرماید: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ...**»^۱.
و نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده که: در پاسخ شخصی به نام «عبدالله بن عمیر لیشی» در مورد «متع» فرمود: **أَحَلَّهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ فَهِيَ حَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**: «خداوند آن را در قرآن و بر زبان پیامبرش حلال کرده است و تا روز قیامت حلال می باشد»^۲.

* * *

۲- آیا حکم ازدواج موقت نسخ شده است؟!

اتفاق عموم علمای اسلام، بلکه ضرورت دین بر این است که: ازدواج موقت در آغاز اسلام مشروع بوده، و گفتگو درباره دلالت آیه فوق بر مشروعیت متعه هیچ گونه منافاتی با مسلم بودن اصل حکم ندارد.

حتی مسلمانان در آغاز اسلام به آن عمل کرده‌اند و جمله معروفی که از «عمر» نقل شده: **مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مُحَرَّمُهُمَا وَ مُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتَعَةَ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةَ الْحَجِّ**:

«دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود که من آنها را حرام کردم و بر آنها مجازات می‌کنم، متعه زنان و متعه تمتع»^۳ (که نوع خاصی از حج است) دلیل روشنی بر

۱- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۶۷، حدیث ۱۷۱، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۶۰ (جلد ۲، صفحه ۵۸، بنیاد بعثت تهران، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق). ذیل آیه مورد بحث - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۴۴۸، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحه ۵، چاپ آل البيت.

۲- تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۶۰ (جلد ۲، صفحه ۵۸، بنیاد بعثت تهران، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق). ذیل آیه مورد بحث - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۴۴۹، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۴۶، صفحه ۳۵۶ و جلد ۱۰۰، صفحه ۳۱۷.

۳- «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۱۵۸ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۳۶۵، ذیل آیه ۱۹۶ سورة «بقره» - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۹، حدیث ۱۴۳۸۵، کتاب نکاح (جلد ۷، کتاب نکاح، چاپ قدیم) - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحه ۵۲ و جلد ۳، صفحه ۳۲۵، دار صادر بیروت - «کنز العمال»، جلد ۱۶، صفحات ۵۱۹ و ۵۲۱، مؤسسه الرساله بیروت - «الغدیر»، جلد ۶، صفحه ۲۱۲، دار الکتب العربی.

وجود این حکم در عصر پیامبر ﷺ است منتها مخالفان این حکم، مدعی هستند بعداً نسخ و تحریم شده است.

جالب توجه این که: روایات مورد ادعا دربارهٔ نسخ حکم مزبور، کاملاً مختلف و پیریشان است.

بعضی می‌گویند: خود پیامبر ﷺ این حکم را نسخ کرده و بنابراین ناسخ آن، سنت و حدیث پیامبر ﷺ است.

و **بعضی** می‌گویند: ناسخ آن، آیه طلاق است: **إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ**: «هنگامی که زنان را طلاق دادید باید طلاق در زمان مناسب عده باشد» در حالی که این آیه ارتباطی با مسألهٔ مورد بحث ندارد؛ زیرا این آیه دربارهٔ طلاق بحث می‌کند، در حالی که ازدواج موقت طلاق ندارد و جدائی آن به هنگام پایان مدت آن است.

قدر مسلم این است که: اصل مشروع بودن این نوع ازدواج در زمان پیامبر ﷺ قطعی است و هیچ گونه دلیل قابل اعتمادی دربارهٔ نسخ شدن آن در دست نیست.

بنابراین، طبق قانون مسلمی که در علم اصول به ثبوت رسیده، باید حکم به بقاء این قانون کرد.

جملهٔ مشهوری که از «عمر» نقل شده نیز، گواه روشنی بر این حقیقت است که این حکم در زمان پیامبر ﷺ هرگز نسخ نشده است.

بدیهی است هیچ کس جز پیامبر ﷺ حق نسخ احکام را ندارد، و تنها او است که می‌تواند به فرمان خدا پاره‌ای از احکام را نسخ کند، و بعد از رحلت پیامبر ﷺ باب نسخ به کلی مسدود می‌شود، و گرنه هر کسی می‌تواند به اجتهاد خود قسمتی از احکام الهی را نسخ نماید و دیگر چیزی به نام شریعت جاودان و ابدی باقی نخواهد ماند. و اصولاً اجتهاد در برابر سخنان پیامبر ﷺ اجتهاد در

مقابل نص است، که فاقد هر گونه اعتبار می باشد.

جالب این که: در «**صحیح ترمذی**» که از کتب صحاح معروف اهل تسنن است و همچنین از «**دارقطنی**» چنین می خوانیم: کسی از اهل شام از «**عبدالله بن عمر**» درباره حج تمتع سؤال کرد، او در جواب صریحاً گفت: این کار، حلال و خوب است.

مرد شامی گفت: پدر تو از این عمل نهی کرده است.

«**عبدالله بن عمر**» برآشفت و گفت: اگر پدرم از چنین کاری نهی کند و پیامبر ﷺ آن را اجازه دهد، آیا سنت مقدس پیامبر ﷺ را رها کنم و از گفته پدرم پیروی کنم؟ برخیز و از نزد من دور شو!^{۱-۲}

نظیر این روایت درباره ازدواج موقت از «**عبدالله بن عمر**» از «**صحیح ترمذی**» به همان صورت که در بالا خواندیم نقل شده است.^۳

و نیز از «**محاضرات راغب**» نقل شده که: یکی از مسلمانان اقدام به ازدواج موقت می کرد از او پرسیدند:

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۷۶۲ (جلد ۲، صفحه ۲۸۸، مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۰۵ هـ ق) ذیل آیه ۱۹۶ سورة «بقره» - «سنن ترمذی»، جلد ۲، صفحه ۱۵۹، حدیث ۸۲۳، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۳ هـ ق - «تذکره الحفاظ ذهبی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۸، مکتبه الحرم المکی.

۲ - منظور از **تمتع حج** که عمر آن را تحریم کرد، این است که: از حج تمتع صرف نظر شود. **حج تمتع** عبارت است از این که: نخست، مُحرم شوند و پس از انجام مراسم «عمره» از احرام در آیند (و همه چیز حتی آمیزش جنسی برای آنها مجاز شود) و سپس مجدداً مُحرم شده و مراسم حج را از روز نهم ذی الحجة انجام دهند. در عصر جاهلیت این کار را صحیح نمی دانستند و تعجب می کردند که کسی در ایام حج وادار مگه شود و هنوز حج به جا نیاورده، عمره را به جا آورد و از احرام بیرون آید، ولی اسلام صریحاً این موضوع را اجازه داده، و در آیه ۱۸۶ سورة «بقره» به آن تصریح شده است.

۳ - «شرح لمعه»، جلد ۲، کتاب «النکاح»، صفحه ۳۱۷، فصل چهارم فی نکاح المتعة، انتشارات اسماعیلیان، طبع سوم، ۱۴۱۷ هـ ق (جلد ۵، صفحه ۲۸۳، تحقیق سید محمد کلانتر، انتشارات داورى، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ ق) - «بحار الانوار»، جلد ۳۰، صفحه ۶۰۰ - البته روایتی شبیه به این روایت در کتب اهل سنت موجود است: «سَأَلَ رَجُلٌ ابْنَ عُمَرَ عَنِ مُتْعَةِ النِّسَاءِ، فَغَضِبَ وَقَالَ وَاللَّهِ مَا كُنَّا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ زَانِئِينَ وَلَا مُسَافِحِينَ» («مسند ابی معلی»، جلد ۱۰، صفحات ۶۹ و ۷۰، دار المأمون للتراث - «مسند احمد»، جلد ۲، صفحه ۹۵، دار صادر بیروت - «مجمع الزوائد هیثمی»، جلد ۷، صفحه ۳۳۳، دار الکتب العلمیة، طبع ۱۴۰۸).

حلال بودن این کار را از چه کسی گرفتی؟

گفت: از «عمر»!

با تعجب گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است با این که «عمر» از آن نهی

کرد و حتی تهدید به مجازات نمود؟

گفت: بسیار خوب، من هم به همین جهت می‌گویم؛ زیرا «عمر» می‌گفت:

پیامبر ﷺ آن را حلال کرده و من حرام می‌کنم.

من مشروعیت آن را از پیغمبر اکرم ﷺ می‌پذیرم، اما تحریم آن را از هیچ

کس نخواهم پذیرفت!^۱

مطلب دیگری که در اینجا لازم به یادآوری است، این است که: ادعا

کنندگان نسخ این حکم با مشکلات مهمی رو به رو هستند:

نخست این که: در روایات متعددی از منابع اهل تسنن تصریح شده که این

حکم در زمان پیامبر ﷺ هرگز نسخ نشد، بلکه در زمان «عمر» از آن نهی گردید،

بنابراین طرفداران نسخ باید پاسخی برای این همه روایات پیدا کنند.

این روایات بالغ بر بیست و چهار روایت است، که «علامه امینی» در

«الغدیر»، جلد ششم، آنها را مشروحاً بیان کرده است، که به دو نمونه آن ذیلاً

اشاره می‌شود:

۱- در «صحیح مسلم» از «جابر بن عبدالله انصاری» نقل شده که می‌گفت:

ما در زمان پیامبر ﷺ به طور ساده اقدام به ازدواج موقت می‌کردیم و این وضع

ادامه داشت تا این که «عمر» در مورد «عمرو بن حریث» از این کار (به طور

کلی) جلوگیری کرد.^۲

۱- «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۱۵۹ (پاورقی) - «بحار الانوار»، جلد ۳۰، صفحه ۶۰۰ (پاورقی) - «الغدیر»، جلد ۶، صفحه ۲۱۲، دار الكتاب العربی، طبع چهارم، ۱۳۹۷ هـ ق - «مواقف الشیعة» احمدی میانجی، جلد ۳، صفحه ۲۵۱، انتشارات جامعه مدرسین.

۲- «الغدیر»، جلد ۶، صفحه ۲۰۶، دار الكتاب العربی، طبع چهارم، ۱۳۹۷ هـ ق - «صحیح مسلم»، ۱۱

۲- و در حدیث دیگری در کتاب «موطأ» مالک و «سنن کبرا» ی بیهقی از «عروة بن زبیر» نقل شده که: زنی به نام «خوله بنت حکیم» در زمان «عمر» بر او وارد شد و خبر داد که یکی از مسلمانان به نام «ربیعة بن امیه» اقدام به متعه کرده است.

او گفت: اگر قبلاً از این کار نهی کرده بودم، او را سنگسار می‌کردم (ولی از هم اکنون از آن جلوگیری می‌کنم!)^۱.

در کتاب «بداية المجتهد» تألیف «ابن رشد اندلسی» نیز می‌خوانیم: «جابر ابن عبدالله انصاری» می‌گفت: «از دواج موقت در میان ما در عهد پیامبر ﷺ و در خلافت ابوبکر و نیمی از خلافت عمر، معمول بود سپس عمر از آن نهی کرد»^۲. مشکل دیگر این که: روایاتی که حکایت از نسخ این حکم در زمان پیامبر ﷺ می‌کند، بسیار پریشان و ضد و نقیضند.

بعضی می‌گویند: در جنگ خیبر نسخ شده.

بعضی دیگر در روز فتح «مکه».

بعضی در جنگ تبوک.

و بعضی در جنگ اوطاس، و مانند آن.

بنابراین، به نظر می‌رسد: روایات نسخ، همه مجعول بوده باشد، که این همه با یکدیگر تناقض دارند.

جلد ۴، صفحه ۱۳۱، دار الفکر بیروت - «نیل الاوطار» شوکانی، جلد ۶، صفحه ۲۲۲، دار الجلیل بیروت - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۷، صفحه ۲۳۷، دار الفکر بیروت.

۱- «الغدیر»، جلد ۶، صفحه ۲۱۰، دار الكتاب العربی، طبع چهارم، ۱۳۹۷ هـ ق - «کتاب الأم شافعی»، جلد ۷، صفحه ۲۴۹، طبع اول، ۱۴۰۰ و طبع دوم ۱۴۰۳ هـ ق، انتشارات دار الفکر بیروت - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۷، صفحه ۲۰۶، دار الفکر بیروت - «کنز العمال»، جلد ۱۶، صفحه ۵۲۰، مؤسسة الرسالة بیروت.

۲- «بداية المجتهد و نهاية المقتصد»، جلد ۲، صفحه ۴۷، کتاب نکاح، نکاح متعه، دار الفکر، طبع ۱۴۱۵ هـ ق - «الغدیر»، جلد ۶، صفحه ۲۰۸، دار الكتاب العربی، طبع چهارم، ۱۳۹۷ هـ ق - «کنز العمال» متقی هندی، جلد ۱۶، صفحه ۵۲۳، مؤسسة الرسالة بیروت.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود: این که نویسنده تفسیر «المنار» می‌گوید: «ما سابقاً در جلد سوم و چهارم مجله المنار، تصریح کرده بودیم که عمر از متعه نهی کرد، ولی بعداً به اخباری دست یافتیم که نشان می‌دهد در زمان پیامبر ﷺ نسخ شده نه در زمان عمر، و لذا گفته سابق خود را اصلاح کرده و از آن استغفار می‌کنیم»^۱.

سخنی تعصب‌آمیز است؛ زیرا در برابر روایات ضد و نقیضی که نسخ حکم را در زمان پیامبر ﷺ اعلام می‌کند روایاتی داریم که صراحت در ادامه آن تا زمان عمر دارد.

بنابراین، نه جای عذر خواهی است، و نه استغفار، و شواهدی که در بالا ذکر کردیم نشان می‌دهد: گفتار اول او مقرون به حقیقت بوده است نه گفتار دوم! ناگفته پیدا است، نه «عمر» و نه هیچ شخص دیگر و حتی ائمه اهل بیت علیهم السلام که جانشینان اصلی پیامبرند، نمی‌توانند احکامی را که در عصر پیامبر ﷺ بوده، نسخ کنند و اصولاً نسخ بعد از رحلت پیامبر ﷺ و بسته شدن باب وحی، مفهوم ندارد، و این که بعضی کلام «عمر» را حمل بر اجتهاد کرده‌اند، جای تعجب است؛ زیرا اجتهاد در برابر «نص» ممکن نیست.

و عجیب‌تر این که: جمعی از فقهای اهل تسنن آیات مربوط به احکام ازدواج - مانند آیه ۶ سوره «مؤمنون» - را ناسخ آیه فوق که درباره متعه است دانسته‌اند، گویا تصور کرده‌اند: ازدواج موقت اصلاً ازدواج نیست، در حالی که به طور مسلم یکی از اقسام ازدواج است.

* * *

۳- ازدواج موقت یک ضرورت اجتماعی

این یک قانون کلی و عمومی است که اگر به غرائز طبیعی انسان، به صورت صحیحی پاسخ گفته نشود، برای اشباع آنها، متوجه طرق انحرافی خواهد شد؛ زیرا این حقیقت قابل انکار نیست که غرائز طبیعی را نمی توان از بین برد، و فرضاً هم بتوانیم از بین ببریم، چنین اقدامی عاقلانه نیست؛ زیرا این کار یک نوع مبارزه با قانون آفرینش است.

بنابراین، راه صحیح آن است که: آنها را از طریق معقولی اشباع و از آنها در مسیر سازندگی بهره برداری کنیم.

این موضوع را نیز نمی توان انکار کرد که غریزه جنسی، یکی از نیرومندترین غرائز انسانی است، تا آنجا که پاره ای از روانکاوان آن را تنها غریزه اصیل انسان می دانند و تمام غرائز دیگر را به آن باز می گردانند.

اکنون این سؤال پیش می آید: در بسیاری از شرائط و محیطها، افراد فراوانی در سنین خاصی قادر به ازدواج دائم نیستند، یا افراد متأهل در مسافرت های طولانی و یا ماموریت ها با مشکل عدم ارضای غریزه جنسی رو به رو می شوند. این موضوع مخصوصاً در عصر ما که سن ازدواج بر اثر طولانی شدن دوره تحصیل و مسائل پیچیده اجتماعی بالا رفته، و کمتر جوانی می تواند در سنین پائین یعنی در داغ ترین دوران غریزه جنسی اقدام به ازدواج کند، شکل حادثی به خود گرفته است.

با این وضع چه باید کرد؟

آیا باید مردم را به سرکوب کردن این غریزه (همانند راهبان و راهبه ها)

تشویق نمود؟

یا این که آنها را در برابر بی بند و باری جنسی آزاد گذاشت، و همان

صحنه های زننده و ننگین کنونی را مجاز دانست؟

و یا این که راه سومی را در پیش بگیریم که نه مشکلات ازدواج دائم را به بار آورد و نه آن بی بند و باری جنسی را؟

خلاصه این که: «ازدواج دائم» نه در گذشته و نه در امروز، به تنهایی جوابگوی نیازمندی‌های جنسی همه طبقات مردم نبوده و نیست، و ما بر سر دو راهی قرار داریم:

یا باید «فحشاء» را مجاز بدانیم (همان طور که دنیای مادی امروز عملاً بر آن صحنه گذارده و آن را به رسمیت شناخته).

و یا طرح ازدواج موقت را بپذیریم.

معلوم نیست آنها که با ازدواج موقت و فحشاء مخالفند چه جوابی برای این سؤال فکر کرده‌اند؟!

طرح ازدواج موقت، نه شرایط سنگین ازدواج دائم را دارد که با عدم تمکن مالی یا اشتغالات تحصیلی و مانند آن نسازد، و نه زیان‌های فجایع جنسی و فحشاء را در بر دارد.

* * *

۴- ایرادهائی که بر ازدواج موقت می‌شود

منتها در اینجا اشکالاتی می‌شود که باید به طور فشرده به آنها پاسخ گفت:

الف - گاهی می‌گویند: چه تفاوتی میان «ازدواج موقت» و «فحشاء» وجود دارد؟ هر دو «خودفروشی» در برابر پرداختن مبلغی محسوب می‌شوند و در حقیقت این نوع ازدواج نقابی است بر چهره فحشاء و آلودگی‌های جنسی! تنها تفاوت آن دو، در ذکر دو جمله ساده، یعنی اجرای صیغه است.

پاسخ:

آنها که چنین می‌گویند، گویا اصلاً از مفهوم ازدواج موقت آگاهی ندارند؛ زیرا ازدواج موقت تنها با گفتن دو جمله تمام نمی‌شود، بلکه مقرراتی همانند

ازدواج دائم دارد، یعنی چنان زنی در تمام مدت ازدواج موقت، منحصرأً در اختیار این مرد باید باشد، و به هنگامی که مدت پایان یافت باید عده نگاه دارد، یعنی حد اقل چهل و پنج روز باید از اقدام به هر گونه ازدواج با شخص دیگری خودداری کند، تا اگر از مرد اول باردار شده وضع او روشن گردد، حتی اگر با وسائل جلوگیری اقدام به جلوگیری از انعقاد نطفه کرده، باز هم رعایت این مدت واجب است.

و اگر از او صاحب فرزندی شد باید همانند فرزند ازدواج دائم مورد حمایت قرار گیرد و تمام احکام فرزند بر او جاری خواهد شد.

در حالی که در فحشاء هیچ یک از این شرائط و قیود وجود ندارد. آیا این دو را با یکدیگر هرگز می توان مقایسه نمود؟

البته ازدواج موقت، از نظر مسأله ارث (در میان زن و شوهر)^۱ و نفقه و پاره‌ای از احکام دیگر تفاوت‌هایی با ازدواج دائم دارد، ولی این تفاوت‌ها هرگز آن را در ردیف فحشاء قرار نخواهد داد، و در هر حال شکلی از ازدواج است با مقررات ازدواج.

ب - «ازدواج موقت» سبب می شود بعضی از افراد هوسباز از این قانون سوء استفاده کرده و هر نوع فحشاء را در پشت این پرده انجام دهند، تا آنجا که افراد محترم، هرگز تن به ازدواج موقت نمی دهند، و زنان با شخصیت از آن ابا دارند.

پاسخ:

سوء استفاده از کدام قانون در دنیا نشده است؟ آیا باید جلو یک قانون فطری و ضرورت اجتماعی را به خاطر سوء استفاده گرفت؟

۱- البته فرزندان ازدواج موقت هیچ گونه تفاوتی با فرزندان عقد دائم ندارند و از پدر و مادر ارث می برند.

یا جلو سوء استفاده کنندگان را؟!

اگر فرضاً عده‌ای از زیارت خانه خدا سوء استفاده کردند و در این سفر اقدام به فروش مواد مخدر کردند، آیا باید جلو مردم را از شرکت در این کنگره عظیم اسلامی بگیریم؟ یا جلو سوء استفاده کنندگان را؟!

و اگر ملاحظه می‌کنیم: امروز افراد محترم استفاده از این قانون اسلامی را کراحت دارند، عیب قانون نیست، عیب عمل کنندگان به قانون، و یا صحیح‌تر، سوء استفاده کنندگان از آن است.

اگر در جامعه امروز، هم ازدواج موقت به صورت سالم در آید و حکومت اسلامی تحت ضوابط و مقررات خاص، این موضوع را به طور صحیح پیاده کند، هم جلو سوء استفاده‌ها گرفته خواهد شد و هم افراد محترم (به هنگام ضرورت‌های اجتماعی) از آن کراحت نخواهند داشت.

ج - می‌گویند: ازدواج موقت سبب می‌شود افراد بی‌سرپرست همچون فرزندان نامشروع تحویل به جامعه داده شود!

پاسخ:

از آنچه گفتیم، جواب این ایراد کاملاً روشن شد؛ زیرا فرزندان نامشروع از نظر قانونی نه وابسته به پدرند و نه مادر، در حالی که فرزندان ازدواج موقت کمترین و کوچک‌ترین تفاوتی با فرزندان ازدواج دائم، حتی در میراث و سایر حقوق اجتماعی ندارند.

گویا عدم توجه به این حقیقت، سرچشمه اشکال فوق شده است.

* * *

۵- «راسل» و ازدواج موقت

در پایان این سخن، یادآوری مطلبی که «برتراند راسل» دانشمند معروف «انگلیسی» در کتاب «زناشویی و اخلاق» تحت عنوان «زناشویی آزمایشی»

آورده است، مفید به نظر می‌رسد:

اوپس از ذکر طرح یکی از قضات محاکم جوانان به نام «بن بی لندسی» در مورد «زناشوئی دوستانه» یا زناشوئی آزمایشی چنین می‌نویسد:

«طبق طرح «لندسی»، جوانان باید قادر باشند در یک نوع زناشوئی جدید وارد شوند که با زناشوئی‌های معمولی (دائم) از سه جهت تفاوت دارد:

نخست این که: طرفین قصد بچه‌دار شدن نداشته باشند، از اینرو باید بهترین طرق پیشگیری از بارداری را به آنها بیاموزند.

دیگر این که: جدائی آنها به آسانی صورت پذیرد.

و سوم این که: پس از طلاق، زن هیچگونه حق نفقه نداشته باشد».

«راسل» بعد از ذکر پیشنهاد «لندسی» که خلاصه آن در بالا بیان شد، چنین می‌گوید: «من تصور می‌کنم: اگر چنین امری به تصویب قانونی برسد، گروه کثیری از جوانان از جمله دانشجویان دانشگاه‌ها تن به ازدواج موقت بدهند و در یک زندگی مشترک موقتی پای بگذارند، زندگی که متضمن آزادی است و رها از بسیاری نابسامانی‌ها و روابط جنسی پر هرج و مرج فعلی می‌باشد»^۱.

همان طور که ملاحظه می‌کنید: طرح فوق درباره ازدواج موقت از جهات زیادی همانند طرح اسلام است، منتها شرائط و خصوصیاتى که اسلام برای ازدواج موقت آورده از جهات زیادی روشن‌تر و کامل‌تر است. در ازدواج موقت اسلامی، هم جلوگیری از فرزند کاملاً بی‌مانع است، هم جدا شدن آسان و هم نفقه واجب نیست.

* * *

﴿۲۵﴾ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ
 مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ
 بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
 بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا
 أَحْصَيْنَ فَإِنْ أَنْتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ
 الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ
 غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۲۵- و آنها که توانائی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان با ایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند - خدا به ایمان شما آگاه‌تر است؛ و همگی اعضای یک پیکرید - آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمائید، و مهرشان را به خودشان بدهید؛ به شرط آن که پاکدامن باشند، نه به طور آشکار مرتکب زنا شوند، و نه دوست پنهانی بگیرند. و در صورتی که «محصنه» باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت. این (اجازه ازدواج با کنیزان) برای کسانی از شماست که بترسند (از نظر غریزه جنسی) به زحمت بیفتند؛ و (با این حال نیز) خودداری (از ازدواج با آنان) برای شما بهتر است. و خداوند، آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

ازدواج با کنیزان

در تعقیب بحث‌های مربوط به ازدواج، آیه مورد بحث، شرایط ازدواج با کنیزان را بیان می‌کند، نخست می‌فرماید: «کسانی از شما که قدرت ندارند با زنان آزاد با ایمان ازدواج کنند، می‌توانند با کنیزانی با ایمان ازدواج نمایند» ﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾^۱ که مهر و سایر مخارج آنها معمولاً سبک‌تر و سهل‌تر است. البته منظور از ازدواج با کنیزان این نیست که صاحب کنیز با کنیز ازدواج کند، بلکه مالک با شرایط خاصی که در کتب فقهی ذکر شده، می‌تواند همانند همسر با او رفتار نماید، بنابراین منظور، ازدواج افراد غیر مالک با کنیز است.

ضمناً از تعبیر به «مؤمنات» استفاده می‌شود: باید حتماً کنیز، مسلمان باشد تا بتوان با او ازدواج کرد و بنابراین ازدواج با کنیزان اهل کتاب صحیح نیست. جالب توجه این که: قرآن در این آیه از کنیزان تعبیر به «فتیات» کرده است که جمع «فتات» می‌باشد و معمولاً این تعبیر آمیخته با احترام خاصی در مورد زنان است و غالباً در مورد دختران جوان به کار می‌رود.

در جمله بعد می‌گوید: شما برای تشخیص ایمان آنها، مأمور به ظاهر اظهارات آنان هستید، و اما درباره باطن و اسرار درونی آنان «خداوند به ایمان و عقیده شما آگاه‌تر است» ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ﴾.

از آنجا که بعضی در مورد ازدواج با کنیزان کراهت داشتند، قرآن می‌فرماید: شما همه از یک پدر و مادر به وجود آمده‌اید «و بعضی از بعض دیگرید»

۱ - کلمه «طَوْل» (بر وزن قول) در اصل، از ماده «طول» (بر وزن نور) گرفته شده و به معنی توانائی و رسائی و امکانات مالی و مانند آن آمده است.

﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾.

بنابراین، نباید از ازدواج با کنیزان، که از نظر انسانی با شما هیچگونه تفاوتی ندارند کراهت داشته باشید؛ زیرا از نظر ارزش معنوی، ارزش آنها مانند دیگران بسته به تقوا و پرهیزگاری است؛ چرا که همه اعضاء یک پیکر محسوب می‌شوند.

پس از آن، به یکی از شرایط این ازدواج اشاره کرده، می‌فرماید: «این ازدواج باید به اجازه مالک، صورت گیرد» و بدون اجازه او باطل است ﴿فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ﴾.

از تعبیر از «مالک» به کلمه «اهل» معلوم می‌شود: نباید آنها با کنیزان خود همچون یک متاع رفتار کنند، بلکه باید همچون سرپرست یک خانواده نسبت به فرزندان و اهل خود، رفتاری کاملاً انسانی داشته باشند.

در جمله بعد، می‌فرماید: «مهر آنان را طبق متعارف به خودشان بدهید» ﴿وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾.

از جمله فوق استفاده می‌شود: باید مهر متناسب و شایسته‌ای برای آنها قرار داد، و آن را به خود آنان داد، یعنی مالک مهر، خود کنیزان خواهند بود، اگر چه جمعی از مفسران معتقدند: آیه محذوفی دارد و در اصل، ﴿أَتُوا مَالِكَهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾: «مهر آنها را به مالکان آنها پردازید» بوده است.^۱

ولی این تفسیر، با ظاهر آیه موافق نیست، اگر چه بعضی از روایات آن را تأیید می‌کند.

ضمناً، از ظاهر آیه استفاده می‌شود: بردگان نیز می‌توانند مالک اموالی گردند

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «فقه القرآن راوندی»، جلد ۲، صفحه ۱۱۳، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ هـ.ق.

که از طرق مشروع به آن دست یافته‌اند.

و از تعبیر بِالْمَعْرُوفِ: «به طور شایسته» بر می‌آید که نباید در تعیین مهر آنها، ظلم و ستمی بر آنان شود، بلکه حق واقعی آنها طبق معمول باید ادا گردد. یکی دیگر از شرایط این ازدواج آن است: کنیزانی انتخاب شوند که «مرتکب عمل منافی عفت، نگردند» ﴿مُحْصَنَاتٍ﴾.

«نه این که به صورت آشکار مرتکب زنا شوند» ﴿غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ﴾.

و یا «به صورت انتخاب دوست پنهانی» ﴿وَلَا مَتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ﴾.^۱

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که با نهی از زنا با تعبیر «غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ» نیازی به نهی از گرفتن دوست پنهانی (أَخْدَانٍ) نبوده است.

ولی با توجه به این که جمعی در جاهلیت عقیده داشتند که تنها زنانی آشکار ناپسند است اما انتخاب دوست پنهانی مانعی ندارد! روشن می‌شود: چرا قرآن مجید به هر دو قسمت تصریح کرده است.

در جمله بعد، به تناسب احکامی که درباره ازدواج با کنیزان و حمایت از حقوق آنها گفته شد، بحثی درباره مجازات آنها به هنگام انحراف از جاده عفت بدین گونه به میان آمده: «و در صورتی که محصنه باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت» ﴿فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾.

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که قرآن می‌گوید: «إِذَا أَحْصِنَ» یعنی «اگر آنها محصنه بودند، مجازاتی نصف مجازات زنان آزاد درباره آنها جاری می‌گردد».

۱ - «أَخْدَانٍ» جمع «خدن» در اصل، به معنی دوست و رفیق است، اما معمولاً به افرادی گفته می‌شود که با جنس مخالف خود، ارتباط نامشروع پنهانی برقرار می‌سازند و نیز باید توجه داشت: «خدن» هم بر «مرد» و هم بر «زن» در قرآن مجید، اطلاق شده است.

در این که منظور از «محصنه بودن» در اینجا چیست؟ مفسران احتمالاتی داده‌اند:

بعضی آن را به معنی شوهردار، طبق اصطلاح معروف فقهی و طبق آیه سابق.

و بعضی به معنی «مسلمان» بودن گرفته‌اند.

ولی با توجه به این که واژه «احسان» در این جمله دو بار ذکر شده و باید هر دو به یک معنی باشد، و از طرفی زنان آزاد شوهردار مجازاتشان سنگسار کردن است، نه تازیانه، روشن می‌شود: تفسیر اول یعنی محصنه، به معنی شوهردار بودن، قابل قبول نیست، همان طور که تفسیر دوم یعنی مسلمان بودن نیز شاهی ندارد.

حق این است، با توجه به این که کلمه «محصنات» در قرآن مجید، غالباً به معنی زنان عفیف و پاکدامن آمده است، چنین به نظر می‌رسد که آیه فوق نیز اشاره به همین معنی است، یعنی کنیزانی که بر اثر فشار صاحبان خود تن به خود فروشی می‌دادند، از مجازات معاف هستند، اما کنیزانی که تحت چنین فشاری نیستند و می‌توانند پاکدامن زندگی کنند، اگر مرتکب عمل منافی عفت شدند، همانند زنان آزاد مجازات می‌شوند، اما مجازات آنها نصف مجازات زنان آزاد است.

سپس می‌فرماید: «این ازدواج با کنیزان برای کسانی است که از نظر غریزه جنسی شدیداً در فشار قرار گرفته‌اند، و قادر به ازدواج با زنان آزاد نیستند» ﴿ذَلِكَ لِمَنْ حَسِيَ الْعَتَّ مِنْكُمْ﴾، بنابراین، برای غیر آنها مجاز نیست.

«عَتَّ» (بر وزن سند) در اصل، به معنی شکستن استخوانی است، که قبلاً شکسته شده، یعنی پس از بهبودی و التیام، مجدداً بر اثر حادثه‌ای بشکند، بدیهی

است این نوع شکستگی بسیار دردناک و رنج آور است، و به همین دلیل «**عنت**» در مشکلات طاقت فرسا و کارهای رنج آور استعمال شده است.

فلسفه این حکم، ممکن است این باشد، که کنیزان مخصوصاً در آن زمان در شرایط تربیتی نامطلوبی به بار می آمدند و طبعاً دارای کمبودهایی از نظر «**اخلاقی**»، «**روانی**» و «**عاطفی**» بوده اند، و مسلماً فرزندان که ثمره ازدواج با آنها بود، رنگ اخلاقی مادر را کم و بیش داشت، و به همین جهت، اسلام طرح دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده است، تا به این سرنوشت گرفتار نشوند، و ضمناً به خود بردگان امکان داده شود، تا با یکدیگر ازدواج کنند.


البته، این موضوع منافات با آن ندارد که بعضی از کنیزان وضع استثنائی خاصی از نظر اخلاقی و تربیتی داشته باشند؛ زیرا آنچه در بالا اشاره شد مربوط به وضع اکثریت آنها بوده است و اگر می بینیم مادر بعضی از بزرگان اسلام کنیز بوده اند از همین نظر است.

ولی باید توجه داشت آنچه در مورد کنیزان در غیر مورد ضرورت ممنوع است، ازدواج با آنهاست، نه آمیزش جنسی از راه مالکیت.


بعد از آن می افزاید: «خودداری کردن از ازدواج با کنیزان تا آنجا که توانائی داشته باشید و دامان شما آلوده گناه نگردد، به سود شما است» ﴿وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ﴾.

و در پایان آیه می فرماید: «و خداوند نسبت به آنچه در گذشته بر اثر بی خبری انجام داده اید، آمرزنده و مهربان است» ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.



يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ 

عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ 

تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا 

ترجمه:

- ۲۶ - خداوند می خواهد (راه های سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنت های (صحیح) پیشینیان رهبری کند و توبه شما را بپذیرد. و خداوند دانا و حکیم است.
- ۲۷ - خدا می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)؛ اما آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما به کلی منحرف شوید.
- ۲۸ - خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم) است.

تفسیر:

این محدودیت ها برای چیست؟

به دنبال احکام مختلف گذشته در زمینه ازدواج، قیود و شروطی که در آیات پیش بیان شد، ممکن است، این سؤال در ذهن جمعی منعکس شود، که: منظور از این همه محدودیت ها و قید و بندهای قانونی چیست؟

آیا بهتر نبود که آزادی عمل در این مسائل به افراد داده می شد؟ و همان طور

که بعضی از دنیاپرستان از هر وسیله لذت بهره می گیرند، دیگران هم بهره برداری کنند؟!

آیات فوق در حقیقت پاسخ به این سؤالات می دهد، و می گوید: «خداوند می خواهد به وسیله این مقررات، حقایق را برای شما آشکار سازد، و به راهائی که مصالح و منافع شما در آن است، شما را رهبری کند» ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ﴾. **وانگهی** شما در این برنامه تنها نیستید، اقوام پاک گذشته نیز این گونه سنت ها داشته اند، «و به سنت های صحیح پیشینیان هدایت کند» ﴿وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾.

علاوه بر این «خدا می خواهد شما را ببخشد» ﴿وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ﴾. **و نعمت های خود را که بر اثر انحرافات شما قطع شده، بار دیگر به شما بازگرداند و این در صورتی است که شما از آن راه های انحرافی که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام داشتید، بازگردید.** **و در پایان آیه، می فرماید:** «خداوند از اسرار احکام خود آگاه است، و روی حکمت خود آنها را برای شما تشریح کرده است» ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

* * *

در آیه بعد، مجدداً تأکید می کند، که «خدا به وسیله این احکام می خواهد، نعمت ها و برکاتی که بر اثر آلودگی به شهوات از شما قطع شده، به شما بازگردد» ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ﴾.

«ولی شهوت پرستانی که در امواج گناهان غرق هستند، می خواهند شما از طریق سعادت به کلی منحرف شوید» ﴿وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا﴾ و همانند آنها از فرق تا قدم، آلوده انواع گناهان گردید. **اکنون شما فکر کنید، آیا آن محدودیت آمیخته با سعادت و افتخار، برای**

شما بهتر است؟ یا آزادی و بی‌بندوباری توأم با آلودگی و نکبت و انحطاط؟! این آیات، در حقیقت به افرادی که در عصر و زمان ما نیز به قوانین مذهبی - مخصوصاً در زمینه مسائل جنسی - ایراد می‌کنند، پاسخ می‌گوید، که این آزادی‌های بی‌قید و شرط، سرابی بیش نیست، و نتیجه آن، انحراف عظیم از مسیر خوشبختی، تکامل انسانی و گرفتار شدن در بیراهه‌ها و پرتگاه‌ها است که نمونه‌های زیادی از آن را با چشم خودمان به شکل متلاشی شدن خانواده‌ها، انواع جنایات جنسی، فرزندان نامشروع جنایت پیشه و انواع بیماری‌های آمیزشی و ناراحتی‌های روانی، مشاهده می‌کنیم.

* * *

سپس در آخرین آیه می‌فرماید: «حکم سابق درباره آزادی ازدواج با کنیزان تحت شرائط معین، در حقیقت یک نوع تخفیف و توسعه محسوب می‌شود»

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ﴾

و در بیان علت آن می‌فرماید: «زیرا انسان ضعیف آفریده شده» ﴿وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾

و در برابر طوفان غرائز گوناگون که از هر سو به او حمله‌ور می‌شود، باید طرق مشروعی برای ارضای غرائز به او ارائه شود، تا بتواند خود را از انحراف حفظ کند.

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ
 تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا
 وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ
 عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

ترجمه:

۲۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید؛ مگر این که تجارتی با رضایت شما انجام گیرد. و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است.

۳۰- و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت؛ و این کار برای خدا آسان است.

تفسیر:

بستگی سلامت اجتماع، به سلامت اقتصاد

این آیه در واقع زیر بنای قوانین اسلامی در مسائل مربوط به «معاملات و مبادلات مالی» را تشکیل می‌دهد، و به همین دلیل، فقهای اسلام در تمام ابواب معاملات به آن استدلال می‌کنند.

آیه به افراد با ایمان خطاب کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را از طرق نابه جا و غلط و باطل نخورید!» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾.

به این ترتیب، هر گونه تصرف در مال دیگری که بدون حق و بدون یک مجوز منطقی و عقلانی بوده باشد، ممنوع شناخته شده و همه را تحت عنوان «باطل» که مفهوم وسیعی دارد، قرار داده است.

می دانیم «باطل» در مقابل «حق» است و هر چیزی را که ناحق، بی هدف و بی پایه باشد در برمی گیرد.

در آیات دیگری از قرآن نیز با عباراتی شبیه عبارت فوق، این موضوع تأکید شده، مثلاً: به هنگام نکوهش از قوم یهود و ذکر اعمال زشت آنها می فرماید: وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ: «آنها اموال مردم را بدون مجوز و به ناحق تصرف می کردند و می خوردند».^۱

و در آیه ۱۸۸ سوره «بقره»، جمله «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» را به عنوان مقدمه ای برای نهی از کشاندن مردم به وسیله ادعاهای پوچ و بی اساس به سوی دادگاه ها و خوردن اموال آنها ذکر فرموده است.

بنابراین، هر گونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتاتی که حد و حدود آن کاملاً نامشخص باشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلانی در آن نباشد، خرید و فروش وسائل فساد و گناه، همه در تحت این قانون کلی قرار دارند، و اگر در روایات متعددی کلمه «باطل» به «قمار»،^۲ «ربا»^۳ و مانند آن تفسیر شده، در حقیقت معرفی مصداق های روشن این کلمه است نه آن که منحصر به آنها باشد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که تعبیر به «أَكُلُ» (خوردن) کنایه از هر گونه تصرف است، خواه به صورت خوردن معمولی باشد یا پوشیدن یا سکونت و یا

۱ - نساء، آیه ۱۶۱.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۲۳۴.

۳ - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۱۳۶، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ هـ.ق.

غیر آن، و این تعبیر علاوه بر زبان عربی در فارسی امروز نیز کاملاً رایج است. در جمله بعد، به عنوان یک استثنا، می‌فرماید: «مگر این که تصرف شما در اموال دیگران از طریق داد و ستدی باشد که از رضایت باطنی دو طرف سرچشمه بگیرد» ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾. این جمله، استثنائی است از قانون کلی سابق، ولی به اصطلاح «استثناء منقطع» است^۱ یعنی آنچه در این جمله آمده مشمول قانون سابق، از آغاز نبوده است و تنها به عنوان یک تأکید و یادآوری ذکر شده، آن هم به نوبه خود یک قانون کلی است.

طبق این بیان، تمام مبادلات مالی و انواع تجارت‌ها که در میان مردم رایج است چنانچه از روی رضایت طرفین صورت گیرد و جنبه معقول و منطقی داشته باشد، از نظر اسلام مجاز است (مگر در مواردی که به خاطر مصالح معینی، نهی صریح از آن شده است).

سپس در پایان آیه، مردم را از قتل نفس بازمی‌دارد و ظاهر آن به قرینه آخرین جمله آیه، نهی از خودکشی و انتحار کرده، می‌فرماید: «خویشتن را نکشید، خداوند نسبت به شما مهربان است» ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾.

یعنی خداوند مهربان نه تنها راضی نمی‌شود، دیگری شما را به قتل برساند، بلکه به خود شما هم اجازه نمی‌دهد که با رضایت خود خویشتن را به دست نابودی بسپارید.

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز آیه فوق به همین معنی (انتحار) تفسیر شده

۱- استثناء منقطع، غالباً برای تأکید عمومیت حکم عام می‌آید، این معنی در مورد آیه فوق صادق است. به علاوه، این حقیقت را اعلام می‌کند که: با تحریم تصرفات باطل، راه زندگی بر شما بسته نیست، و می‌توانید از تجارات مشروع، هدف خود را تأمین کنید.

است.^۱

اکنون این سؤال پیش می‌آید که: چه ارتباطی میان مسأله «قتل نفس» و «تصرف باطل و ناحق در اموال مردم» وجود دارد؟!

پاسخ این سؤال روشن است، در حقیقت قرآن با ذکر این دو حکم پشت سر هم، اشاره به یک نکته مهم اجتماعی کرده است و آن این که: اگر روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود، و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد.

علاوه بر این که انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است.

حوادث و انقلاب‌هایی که در جوامع مختلف دنیای معاصر روی داده، شاهد گویای این حقیقت می‌باشد، و از آنجا که خداوند نسبت به بندگان خود، مهربان است به آنها هشدار می‌دهد و اعلام خطر می‌کند که: مراقب باشند مبدا مبادلات مالی نادرست و اقتصاد ناسالم، اجتماع آنها را به نابودی و سقوط بکشاند.

* * *

در آیه بعد، به مجازات کسانی که از قوانین الهی سرپیچی کنند، اشاره کرده که: هر کس (از این فرمان سرپیچی کند و) خود را آلوده خوردن اموال دیگران به ناحق سازد و یا دست به انتحار و خودکشی زند، نه تنها به آتش این جهان می‌سوزد که در آتش قهر و غضب پروردگار نیز خواهد سوخت، می‌فرماید: «و

۱ - به تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه و تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۷۲، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق، مراجعه شود - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۴۶۶ و جلد ۲۹، صفحه ۲۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۸، صفحه ۱۶۸ و جلد ۹۷، صفحات ۲۵ و ۲۶.

هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت» ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّبُهُ نَارًا﴾^۱.

و در پایان می‌فرماید: «و این کار برای خدا آسان است» ﴿وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾.

* * *

۱- «صَلَّى» (بر وزن سرو) در اصل، به معنی نزدیک شدن به آتش است، گر چه گرم شدن و برشته شدن و سوخته شدن با آتش را نیز «صَلَّى» می‌گویند، اما در آیه فوق به معنی وارد شدن و سوختن در آتش است.

﴿ ۳۱ ﴾ **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا**

ترجمه:

۳۱- اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم.

تفسیر:

گناهان کبیره و صغیره

این آیه به کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند، بشارت می‌دهد که خداوند گناهان صغیره آنان را می‌بخشد و این پاداشی است که به این گونه افراد داده شده است، می‌فرماید: «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم، و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم» ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾.

از تعبیر «کبائر» و «سیئات» استفاده می‌شود: گناهان بر دو دسته‌اند: دسته‌ای که قرآن نام آنها را «کبیره» و دسته‌ای که نام آنها را «سیئه» گذاشته است. در آیه ۳۲ سوره «نجم» به جای «سیئه» تعبیر به «لَمَم»^۱ آمده است، و در آیه ۴۹ سوره «کهف» در برابر کبیره، «صغیره» را ذکر فرموده است، آنجا که می‌فرماید: لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: «این نامه عمل، هیچ گناه

۱- «لَمَم» (بر وزن قسم) به معنی کارهای کوچک و بی اهمیت است.

کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده، مگر این که به شماره در آورده است». از تعبیرات فوق، به روشنی ثابت می‌شود: گناهان بر دو دسته مشخص تقسیم می‌شوند که گاهی از آن دو به «کبیره» و «صغیره»، گاهی «کبیره» و «سینه» و گاهی «کبیره» و «لمم» تعبیر می‌شود.

اکنون باید دید ضابطه و میزان در تعیین صغیره و کبیره چیست؟

بعضی می‌گویند: این دو از امور نسبی هستند، یعنی به هنگام مقایسه کردن دو گناه با یکدیگر آن یک که اهمیتش بیشتر است کبیره و آن که کمتر است صغیره می‌باشد، و بنابراین، هر گناهی نسبت به گناه بزرگ‌تر، صغیره، و نسبت به گناه کوچک‌تر، کبیره است.^۱

ولی روشن است: این معنی به هیچ وجه با آیه فوق نمی‌سازد؛ زیرا آیه فوق این دو دسته را از یکدیگر جدا کرده، در برابر هم قرار داده است و پرهیز از یکی را موجب بخشودگی دیگری می‌شمارد (دقت کنید).

ولی اگر به معنی لغوی «کبیره» بازگردیم، کبیره هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پر اهمیت است، و نشانه اهمیت آن می‌تواند این باشد که در قرآن مجید، تنها به نهی از آن قناعت نشده، بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است، مانند: قتل نفس، زنا، رباخواری و امثال آنها، و لذا در روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌خوانیم: **الْكَبَائِرُ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ**: «گناهان کبیره، گناهانی است که خداوند مجازات آتش برای آنها مقرر داشته است».^۲

مضمون این حدیث از امام باقر علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام و امام علی بن موسی

۱ - مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» این عقیده را به دانشمندان شیعی نسبت داده، در حالی که چنین نیست و بسیاری از دانشمندان ما عقیده دیگری دارند که شرح خواهیم داد.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۷۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۷۶، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحات ۳۱۵، ۳۱۶ و ۳۳۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۵، صفحه ۲۹۵.

الرضاء عليه السلام نقل شده است.

و بنابراین، به دست آوردن گناهان کبیره و شناخت آنها با توجه به ضابطه فوق کار آسانی است، و اگر ملاحظه می‌کنیم، در پاره‌ای از روایات تعداد کبائر، هفت،^۱ و در بعضی بیست و در بعضی هفتاد،^۲ ذکر شده منافات با آنچه در بالا گفته شد ندارد؛ زیرا در حقیقت بعضی از این روایات به گناهان کبیره درجه اول، بعضی به گناهان کبیره درجه دوم و بعضی به همه گناهان کبیره اشاره می‌کند.

* * *

نکته‌ها:

۱- تشویق به صفائرها؟

ممکن است گفته شود: این آیه، مردم را به گناهان صغیره تشویق می‌نماید و می‌گوید: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان کوچک مانعی ندارد!

پاسخ:

از تعبیری که در آیه ذکر شده، پاسخ این ایراد روشن می‌شود؛ زیرا قرآن می‌گوید: **نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ**: «گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم».

یعنی پرهیز از گناهان بزرگ خصوصاً با فراهم بودن زمینه‌های آنها، یک نوع حالت «تقوای روحانی» در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت آیه فوق، همانند آیه **إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**: «حسنات، سیئات را از بین می‌برند»^۳ می‌باشد.

و در واقع اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک است و این درست به این

۱- «کافی»، جلد ۲، صفحات ۲۷۷، ۲۷۸ و ۲۸۱، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۲۷، صفحه ۲۱۰، و جلد ۷۶، صفحات ۴، ۵، ۱۳ و ۱۴ و جلد ۸۵، صفحه ۲۴ به بعد و...

۲- تفسیر «فخر رازی»، جلد ۱۰، صفحه ۵۹، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، ذیل آیه مورد بحث.

۳- هود، آیه ۱۱۴.

می ماند که: می گوئیم اگر انسان از مواد سمی خطرناک پرهیز کند و مزاج سالمی داشته باشد می تواند آثار نامطلوب بعضی از غذاهای نامناسب را به واسطه سلامت مزاج از بین ببرد.

و یا به تعبیر دیگر: بخشش گناهان صغیره یک نوع «پاداش معنوی» برای تارکان گناهان کبیره است، و این خود اثر تشویق کننده‌ای برای ترک کبائر دارد.

* * *

۲- تبدیل صغیره به کبیره

نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که گناهان صغیره، طبق آنچه از قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود در چند مورد تبدیل به کبیره می گردند:

الف - تکرار صغائر

تکرار گناه، صغائر را به کبائر تبدیل می کند، همان طور که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: **لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِضْرَارِ**: «هیچ گناهی با تکرار، صغیره نیست».^۱

ب - تحقیر گناه

در صورتی که گناه را کوچک بشمرد و تحقیر کند، تبدیل به کبیره می شود، چنان که در «نهج البلاغه» می خوانیم: **أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ**: «شدیدترین گناهان آن است که مرتکبش آن را کوچک بشمرد».^۲

ج - طغیان و گردنکشی

در صورتی که از روی طغیان و تکبر و گردنکشی در برابر فرمان پروردگار انجام شود، تبدیل به کبیره می شود، این موضوع را از آیات مختلفی اجمالاً

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۸۸، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۱۱۱ و جلد ۱۵، صفحه ۳۳۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۲۵۲ و جلد ۷۳، صفحه ۳۷۳ و جلد ۷۶، صفحه ۳. ۲- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، حکمت ۳۴۸.

می توان استفاده کرد، از جمله آیات ۳۷ تا ۳۹ سوره «نازعات»: فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ *
وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ: «اما آنها که طغیان کنند * و
زندگی دنیا را مقدم بشمرند * جایگاهشان دوزخ است».

د - صغائر و موقعیت گناهکار

در صورتی که گناهان صغیره از افرادی سر بزند که موقعیت خاصی در
اجتماع دارند و لغزش های آنها با دیگران برابر محسوب نمی شود، بلکه ممکن
است سرمشق دیگران و سنتی در اجتماع گردد، چنان که قرآن درباره همسران
پیامبر ﷺ در آیه ۳۰ سوره «احزاب» می گوید: مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ
يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ: «اگر شما کار زشتی انجام دهید مجازات آن را دو برابر
خواهید دید».

و از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ
وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا لَا يَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا: «هر کس سنت بدی بگذارد گناه
آن بر او است و همچنین گناه تمام کسانی که به آن عمل کنند، بدون این که از گناه
آنها چیزی کاسته شود»^۱

ه - افتخار به گناه

در صورتی که گناهکار از انجام گناه خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار
کند، چنان که از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده: مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَ هُوَ ضَاحِكٌ دَخَلَ
النَّارَ وَ هُوَ بَاكٍ: «هر کس گناهی کند در حالی که خندان باشد در آتش وارد
می شود در حالی که گریان است»^۲.

۱ - «محجة البیضاء»، جلد ۷، صفحه ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۱۷۴، با تفاوت، چاپ آل البیت
- «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحه ۲۵۸ و جلد ۷۴، صفحه ۱۰۶ و جلد ۹۰، صفحه ۱۱۷.
۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحات ۳۰۴ و ۳۳۸، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۳۶، و
جلد ۷۰، صفحه ۳۵۶.

و - راضی شمردن خدا بر گناه

در صورتی که عدم مجازات سریع خداوند را در برابر گناه خود دلیل بر رضایت خدا بشمرد و خود را مصون از مجازات و یا محبوب در نزد خدا بداند، چنان که آیه ۸ سوره «مجادله» از زبان بعضی از گنهکاران مغرور نقل می‌کند که آنها در پیش خود می‌گویند: «چرا خداوند ما را مجازات نمی‌کند» و سپس قرآن اضافه می‌کند که: «آتش دوزخ برای آنها کافی است».

* * *

﴿ ۳۲ ﴾ **وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَاللِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا**

ترجمه:

۳۲ - برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید! (این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شما است. ولی با این حال مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند، و زنان نیز نصیبی؛ (و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا، (برای رفع تنگناها) طلب کنید! و خداوند به هر چیز داناست.

شان نزول:

مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل می‌کند: امّ سلمه (یکی از همسران پیامبر) به پیامبر ﷺ عرض کرد: چرا مردان به جهاد می‌روند و زنان جهاد نمی‌کنند؟

چرا برای ما نصف میراث آنها مقرر شده؟

ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند آنها به جهاد می‌رفتیم، و موقعیت اجتماعی آنها را داشتیم.

آیه فوق نازل گردید و به این سؤالات و مانند آن پاسخ گفت.^۱

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «رازی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۴، ذیل آیه - تفسیر «آلوسی»، جلد ۵، صفحه ۱۹، ذیل آیه - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۴۹، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.

و در تفسیر «المنار» می‌خوانیم: جمعی از مردان مسلمان، هنگامی که آیه ارث نازل شد و سهم مردان را دو برابر زنان ذکر کرد، گفتند: ای کاش! اجر و پاداش معنوی ما نسبت به آنها نیز چنین بود! و جمعی از زنان نیز گفتند: ای کاش! مجازات و کیفرهای ما نصف مجازات مردان بود، همان طور که سهم ارث ما نیمی از ارث آنها است! آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

همین شأن نزول در تفسیر «فی ظلال» و «روح المعانی» با تفاوت مختصری ذکر شده است.

تفسیر:

تساوی مرد و زن در کسب

همان طور که در شأن نزول آمده است، تفاوت سهم ارث مردان و زنان برای جمعی از مسلمانان به صورت یک سؤال در آمده بود، آنها گویا توجه نداشتند که این تفاوت به خاطر آن است که: هزینه زندگی، عموماً بر دوش مردان می‌باشد، و زنان از آن معافند.

به علاوه هزینه خود آنها نیز بر دوش مردان است، و همان طور که سابقاً اشاره شد، سهمیه زنان عملاً دو برابر مردان خواهد بود.

لذا آیه فوق می‌گوید: «برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما نسبت به بعض دیگر قائل شده هرگز آرزو نکنید» ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾.

۱ - «مجمع البیان» و تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «رازی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۴، ذیل آیه مورد بحث.

زیرا این تفاوت‌ها هر کدام اسراری دارد که از شما پوشیده و پنهان است، چه تفاوت‌هایی که از نظر آفرینش، جنسیت، صفات جسمی و روحی دارید و پایه نظام اجتماعی شما است.

و چه تفاوت‌هایی که از نظر حقوقی به خاطر موقعیت‌های مختلف همانند ارث قرار داده شده است.

تمام این تفاوت‌ها بر طبق عدالت و قانون الهی می‌باشد و اگر غیر از آن مصلحت بود برای شما قائل می‌شد.

بنابراین، آرزوی تغییر آنها یک نوع مخالفت با مشیت پروردگار که عین حق و عدالت است می‌باشد.

البته نباید اشتباه کرد، آیه اشاره به تفاوت‌های واقعی و طبیعی می‌کند، نه تفاوت‌های ساختگی که بر اثر «استعمار» و «استثمار» طبقاتی به وجود می‌آید، چه این که آنها نه خواست خدا است، و نه چیزی است که آرزوی دگرگون کردن آن نادرست باشد، بلکه تفاوت‌هایی است ظالمانه و غیر منطقی که باید در رفع آن کوشید.

فی المثل زنان نمی‌توانند آرزو کنند: ای کاش! مرد بودند، و مردان نیز نباید آرزو کنند: ای کاش! زن می‌شدند؛ زیرا این دو جنس اساس نظام اجتماع انسانی است.

اما در عین حال نباید این تفاوت جنسیت سبب شود که یکی از این دو جنس حقوق دیگری را پایمال کند، و آنها که آیه را دستاویز برای ادامه تبعیضات ناروای اجتماعی پنداشته‌اند، سخت در اشتباهند.

لذا بلافاصله می‌فرماید: «مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند، و زنان نیز نصیبی از آنچه کسب کرده‌اند» ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ

نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ».

خواه موقعیت طبیعی باشد (مانند تفاوت دو جنس مرد و زن با یکدیگر) و یا تفاوت به خاطر تلاش‌ها و کوشش‌های اختیاری.

قابل توجه این که: کلمه «اكتساب» که به معنی تحصیل کردن و به دست آوردن است، مفهوم وسیعی دارد، که هم کوشش‌های اختیاری را شامل می‌شود، و هم آنچه را که انسان به وسیله ساختمان طبیعی خود می‌تواند به دست بیاورد. پس از آن می‌فرماید: به جای آرزو کردن این گونه تفاوت‌ها، «از فضل خدا و لطف و کرم او تمنا کنید که به شما از نعمت‌های مختلف و موفقیت‌ها و پاداش‌های نیک ارزانی دارد» ﴿وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

و در نتیجه، افرادی خوشبخت و سعادتمند باشید، خواه مرد باشید یا زن، و خواه از این نژاد باشید یا نژاد دیگر، و در هر حال آنچه را خیر واقعی و سعادت شما در آن است بخواهید، نه آنچه شما خیال می‌کنید - و تعبیر به «مِنْ فَضْلِهِ» شاید اشاره به همین معنی می‌باشد - .

روشن است: تقاضای فضل و عنایت پروردگار به این نیست که انسان به دنبال اسباب و عوامل هر چیز نرود، بلکه باید فضل و رحمت او را در لابلای اسبابی که او مقرر داشته است جستجو کرد؛ «چرا که خداوند به همه چیز دانا است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾.

او می‌داند برای نظام اجتماع چه تفاوت‌هایی از نظر طبیعی و یا حقوقی لازم است، و بنابراین، در کار او هیچ گونه تبعیض ناروا، و بی‌عدالتی نیست، و نیز از اسرار درون مردم با خبر است و می‌داند چه افرادی آرزوهای نادرست در دل می‌پرورانند و چه افرادی به آنچه مثبت و سازنده است، می‌اندیشند.

* * *

نکته‌ها:

این تفاوت‌ها برای چیست؟

بسیاری از خود می‌پرسند:

چرا بعضی از افراد استعدادشان بیشتر و بعضی کمتر؟!

بعضی زیبا و بعضی دیگر از زیبایی کم بهره‌اند؟!

بعضی از نظر جسمی فوق العاده نیرومند و بعضی معمولی هستند؟!

آیا این «تفاوت‌های طبیعی» با اصل عدالت پروردگار سازگار است؟

در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت:

۱- تفاوت‌های ساختگی

قسمتی از تفاوت‌های جسمی و روحی مردم با یکدیگر، معلول اختلافات طبقاتی و مظالم اجتماعی و یا سهل‌انگاری‌های فردی است که هیچ‌گونه ارتباطی به - دستگاه آفرینش ندارد، مثلاً بسیاری از فرزندان ثروتمندان از فرزندان مردم فقیر هم از نظر جسمی قوی‌تر و زیباتر و هم از نظر استعداد پیشرفته‌ترند. به دلیل این که آنها از تغذیه و بهداشت کافی بهره‌مندند، در حالی که اینها در محرومیت قرار دارند، و یا افرادی هستند که بر اثر تنبلی و سهل‌انگاری نیروهای جسمی و روحی خود را از دست می‌دهند. این‌گونه اختلاف‌ها را باید «اختلاف‌های ساختگی و بی‌دلیل» دانست، که با از بین رفتن نظام طبقاتی و تعمیم عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت، و هیچ‌گاه اسلام و قرآن بر این‌گونه تفاوت‌ها صحه نگذاشته است.

* * *

۲- تفاوت‌های واقعی

قسمتی دیگر از این تفاوت‌ها، طبیعی و لازمه آفرینش انسان است، یعنی

یک جامعه اگر هم از عدالت اجتماعی کامل برخوردار باشد، تمام افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه یک شکل و یک جور نخواهند بود، و طبعاً با هم تفاوت‌هایی خواهند داشت.

ولی باید دانست: معمولاً مواهب الهی و استعدادهای جسمی و روحی انسان‌ها آن‌چنان تقسیم شده که هر کسی قسمتی از آن را دارد. یعنی کمتر کسی پیدا می‌شود که این مواهب را یک جا داشته باشد. یکی از نیروی بدنی کافی برخوردار است، و دیگری استعداد ریاضی خوبی دارد.

یکی ذوق شعر، و دیگری عشق به تجارت. و بعضی هوش سرشاری برای کشاورزی، و بعضی از استعدادهای ویژه دیگری برخوردارند.

مهم این است که: جامعه یا خود اشخاص، استعدادها را کشف کنند، و آنها را در محیط سالمی پرورش دهند، تا هر انسانی بتواند نقطه قوت خویش را آشکار سازد و از آن بهره‌برداری کند.

* * *

۳- جامعه به منزله یک پیکر

این موضوع را نیز باید یادآوری کرد که یک جامعه همانند یک پیکر انسان، نیاز به بافت‌ها، عضلات و سلول‌های گوناگون دارد، یعنی همان طور که اگر یک بدن، به طور کامل از سلول‌های ظریف همانند سلول‌های چشم و مغز ساخته شده باشد، دوام ندارد، و یا اگر تمام سلول‌های آن خشن و غیر قابل انعطاف، همانند سلول‌های استخوانی باشند، کارائی کافی برای وظائف مختلف نخواهد داشت. بلکه باید از سلول‌های گوناگونی که یکی وظیفه تفکر، دیگری مشاهده،

سومی شنیدن و چهارمی سخن گفتن را عهده‌دار شوند، تشکیل شده باشد. همچنین برای به وجود آمدن یک «جامعه کامل» نیاز به استعدادها، ذوقها و ساختمان‌های مختلف بدنی و فکری است.

اما نه به این معنی که بعضی از اعضاء پیکر اجتماع در محرومیت به سر برند، یا خدمات آنها کوچک شمرده شود، و یا تحقیر گردند، همان طور که سلول‌های بدن با تمام تفاوتی که دارند، همگی از غذا و هوا و سایر نیازمندی‌ها به مقدار لازم بهره می‌گیرند.

به عبارت دیگر، تفاوت ساختمان روحی و جسمی در آن قسمت‌هایی که طبیعی است (نه ظالمانه و تحمیلی) به مقتضای «حکمت» پروردگار است و عدالت هیچ‌گاه نمی‌تواند از حکمت جدا باشد.

فی‌المثل، اگر تمام سلول‌های بدن انسان یکنواخت آفریده می‌شد، دور از حکمت بود، و عدالت به معنی قرار دادن هر چیز در محل مناسب خود، نیز در آن وجود نداشت.

همچنین اگر یک روز، تمام مردم جامعه مثل هم فکر کنند و استعداد همانندی داشته باشند در همان یک روز وضع جامعه به کلی درهم می‌ریزد. بنابراین، آنچه در آیه فوق دربارهٔ اختلاف ساختمان زن و مرد آمده، در واقع اشاره‌ای به همین موضوع است؛ زیرا بدهی است اگر تمام افراد بشر، مرد و یا همه زن باشند، نسل بشر به زودی منقرض می‌شود.

علاوه بر این که قسمت مهمی از لذات مشروع بشر از میان می‌رود، حال اگر جمعی ایراد کنند که چرا بعضی زن و بعضی مرد آفریده شده‌اند؟ و این چگونه با عدالت پروردگار می‌سازد؟ مسلم است که این ایراد منطقی نخواهد بود؛ زیرا آنها به حکمت آن نیاندیشیده‌اند.

﴿ ۳۳ ﴾ وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ
 أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا

ترجمه:

۳۳ - برای هر کس، وارثانی قرار دادیم، که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند؛ و (نیز) کسانی که با آنها پیمان بسته‌اید، نصیبشان را بپردازید! خداوند بر هر چیز، شاهد و ناظر است.

تفسیر:

هر کس وارثی دارد

بار دیگر قرآن به مسائل ارث بازگشته، و خلاصه‌ای از احکام آن را که در آیات سابق در مورد خویشاوندان و نزدیکان بیان شد، ذکر کرده، می‌فرماید: «برای هر کس اعم از زن و مرد، وارثانی قرار دادیم که از او ارث برند و آنچه پدران و مادران و نزدیکان از خود به یادگار می‌گذارند، طبق برنامه خاصی در میان آنها تقسیم می‌گردد» ﴿ وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ﴾^۱. این جمله در حقیقت مقدمه‌ای است برای حکمی که به دنبال آن بیان گردیده است، می‌فرماید: «کسانی که با آنها پیمان بسته‌اید، نصیب و سهم آنها را از ارث بپردازید» ﴿ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ ﴾.

۱ - «مَوَالِي» جمع «مولی» در اصل، از ماده «ولایت» به معنی ارتباط و اتصال است، و به تمام افرادی که به یکدیگر به نوعی ارتباط دارند، اطلاق می‌شود، منتها در پاره‌ای از موارد به معنی ارتباط «سرپرست» با «پیروان» می‌باشد و در آیه فوق به معنی «وارثان» است.

این که در آیه از پیمان، تعبیر به **عقد یمین** (گره زدن با دست راست) شده به خاطر آن است که: انسان معمولاً برای هر کار بیشتر از دست راست استفاده می‌کند و پیمان نیز شبیه به یک نوع گره زدن است.

اکنون ببینیم «هم پیمان‌ها»ئی که باید سهم ارث آنها را پرداخت، چه اشخاصی هستند؟

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند: منظور «زن و شوهر» است؛ زیرا آنها با یکدیگر پیمان زناشویی بسته‌اند.

ولی این احتمال بعید به نظر می‌رسد؛ چرا که تعبیر ازدواج به «عقد یمین» و مانند آن در قرآن بسیار کم است، به علاوه، تکرار مطالب گذشته محسوب می‌شود.

آنچه به مفهوم آیه نزدیک‌تر است، این است که: مراد همان پیمان «ضمان جریره» می‌باشد که قبل از اسلام وجود داشت، اسلام آن را اصلاح کرد، و چون جنبه سازنده داشت بر آن صحه گذاشت، و آن چنین بود که:

دو نفر با هم قرار می‌گذاشتند در کارها «برادروار» به یکدیگر کمک کنند، و در برابر مشکلات، یکدیگر را یاری نمایند، و به هنگامی که یکی از آنها از دنیا برود، شخصی که بازمانده است از وی ارث ببرد.

اسلام این پیمان دوستی و برادری را به رسمیت شناخت، ولی تأکید کرد: ارث بردن چنین هم‌پیمانی، منحصرأ در زمینه عدم وجود طبقات خویشاوندان خواهد بود، یعنی اگر خویشاوندی نبود، شخصی که با او «ولاء ضمان جریره» پیدا کرده، و چنان معاهده‌ای را بسته است از وی ارث می‌برد. شرح بیشتر این موضوع در کتب فقهی در کتاب ارث آمده است.^۱

۱ - صورت پیمان «ضمان جریره» چنین است: نفر اول چنین می‌گوید: **عَاذْتُكَ عَلٰی اَنْ تُنْصِرَنِي** ﴿۱﴾

سپس در پایان آیه می‌فرماید: اگر در دادن سهام صاحبان ارث کوتاهی کنید، و یا حق آنها را کاملاً ادا نمائید، در هر حال خدا آگاه است؛ «زیرا او شاهد و ناظر هر کار و هر چیزی می‌باشد» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾.

* * *

وَ أَنْصُرَكَ وَ تَعْقِلَ عَنِّي وَ أَعْقِلَ عَنْكَ وَ تَرْتِنِّي وَ أَرِنُكَ: «با تو پیمان بستم که مرا یاری کنی و من تو را یاری کنم و در پرداختن غرامت‌ها به من کمک کنی و من نیز به تو کمک کنم و از من ارث ببری و من نیز از تو ارث ببرم».

سپس نفر مقابل می‌گوید: قَبِلْتُ: «قبول کردم».

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ
 وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا
 حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي
 الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ
 اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا

ترجمه:

۳۴ - مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان می‌کنند. و زنان صالح، زنانی هستند که متواضعند، و در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند. و (اما) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! و (اگر مؤثر واقع نشد)، در بستر از آنها دوری نمائید! و (اگر تأثیر نکرد) آنها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوئید! (بدانید) خداوند، بلند مرتبه و بزرگ است. (و قدرت او، بالاترین قدرت‌هاست).

تفسیر:

سرپرستی در نظام خانواده

خانواده، یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد؛ زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که

زن و مرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند، مفهومی ندارد، در نتیجه مرد یا زن یکی باید «رئیس» خانواده، و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد، قرآن در اینجا تصریح می‌کند که: مقام سرپرستی باید به مرد داده شود، می‌فرماید: «مردان سرپرست و نگهبان زنان هستند» ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾.

البته مقصود از این تعبیر، استبداد، اجحاف و تعدی نیست، بلکه منظور رهبری واحد منظم، با توجه به مسئولیت‌ها و مشورت‌های لازم است.

این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان، روشن است که اگر هیئتی (حتی یک هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود، حتماً باید یکی از آن دو، «رئیس» و دیگری «معاون یا عضو» باشد، و گر نه هرج و مرج در کار آنها پیدا می‌شود - سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است - .

و این موقعیت به خاطر وجود خصوصیتی در مرد است، مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات، (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیشتری بهره‌مند است).

و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

به علاوه، تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی، و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانۀ همسر و فرزند، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود، امتیاز داشته باشند، ولی کراراً گفته‌ایم: قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد، بلکه نوع و کلی را در نظر می‌گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگر چه زنان نیز وظائفی می‌توانند به عهده بگیرند که

اهمیت آن مورد تردید نیست.

جمله‌های بعد اشاره به همین حقیقت است؛ زیرا در قسمت اول می‌فرماید: «این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرار داده» ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾. و در قسمت دیگر می‌فرماید: «و نیز این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده بر عهده دارند» ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾.

ناگفته پیدا است: سپردن این وظیفه به مردان، نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنها است، و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر؛ زیرا آن صرفاً بستگی به تقوا و پرهیزگاری دارد، همان‌طور که شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد، اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته‌تر است.

سپس اضافه می‌فرماید: زنان در برابر وظائفی که در خانواده به عهده دارند، دو دسته‌اند:

دسته اول: «صالحان و درستکاران، آنها که در برابر نظام خانواده خاضع و متعهد می‌باشند و نه تنها در حضور شوهر، که در غیاب او، حفظ الغیب می‌کنند» ﴿قَالِصَالِحَاتُ قَاتِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾.

یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال، چه از نظر ناموس، و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی‌شوند، و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قائل شده و با جمله «بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» به آن اشاره گردیده، وظائف و مسئولیت‌های خود را به خوبی انجام می‌دهند.

بدیهی است مردان موظفند در برابر این گونه زنان نهایت احترام و

حق شناسی را انجام دهند.

دسته دوم: زنانی هستند که از وظائف خود سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آنها دیده می شود، مردان در برابر این گونه زنان وظائف و مسئولیت هائی دارند که باید مرحله، به مرحله انجام گردد، و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند، این وظائف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

مرحله اول، در مورد زنانی است که نشانه های سرکشی، عداوت و دشمنی در آنها آشکار می گردد که قرآن از آنها چنین تعبیر می کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» ﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ﴾^۱.

و به این ترتیب، آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می گذارند قبل از هر چیز باید به وسیله اندرزهای دوستانه و نتایج سوء این گونه کارها، آنان را به راه آورد و متوجه مسئولیت خود نمود.

پس از آن برای مرحله دوم می فرماید: «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید» ﴿وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾. و با این عکس العمل و بی اعتنائی، و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید، شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنها مؤثر گردد.

و در **مرحله سوم**، در صورتی که سرکشی و پشت پازدن به وظائف و مسئولیت ها از حد بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی بالاجت و سرسختی

۱ - «نُشُوزٌ» از «نَشَرَ» (بر وزن نذر) به معنی زمین مرتفع و بلند است و در اینجا کنایه از سرکشی و طغیان می باشد.

گام بردارند، یعنی نه اندر زها تأثیر کند، و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنائی نفعی ببخشد و راهی جز «شدت عمل» باقی نماند، «آنها را تنبیه بدنی کنید» ﴿وَ اضْرِبُوهُنَّ﴾.

در اینجا اجازه داده شده که از طریق «تنبیه بدنی» آنها را به انجام وظائف خویش وادار کنند.

مسلم است اگر مرحله اول و دوم مؤثر واقع شود، و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند، مرد حق ندارد بهانه گیری کرده، در صدد آزار وی بر آید، لذا به دنبال این جمله می فرماید: «اگر آنها اطاعت کنند، راهی برای تعدی به آنها نجوئید» ﴿فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً﴾.

و اگر گفته شود: نظیر این طغیان، سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟

در پاسخ می گوئیم: آری، مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظائف مجازات می گردند، حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است، حاکم شرع موظف است مردان متخلف را از طرق مختلف و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظائف خود آشنا سازد.

داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود، و علی ع او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است.^۱

و در پایان مجدداً به مردان هشدار می دهد: از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت‌ها است بیندیشند «زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا﴾.

۱- «بحار الانوار»، جلد ۴۱، صفحه ۵۷- «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۲، صفحه ۳۲۷، چاپ آل البيت.

نکته:

آیا اسلام اجازه تنبیه بدنی داده است؟

ممکن است ایراد کنند چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟!

پاسخ این ایراد، با توجه به معنی آیه، و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می دهند چندان پیچیده نیست؛ زیرا:

اولاً - آیه، مسأله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه‌شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری برای اصلاح آنها مفید واقع نشود.

اتفاقاً این موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسل به خشونت می‌شوند، نه تنها از طریق ضرب، بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قائل می‌شوند، که تا سرحد اعدام پیش می‌رود.

ثانیاً - «تنبیه بدنی» در اینجا - همان طور که در کتب فقهی نیز آمده است - باید ملایم و خفیف باشد به طوری که نه موجب شکستگی شود، نه مجروح گردد و نه باعث کبودی بدن.

ثالثاً - روانکاوان امروز، معتقدند جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزار طلبی) هستند، که گاه این حالت در آنها تشدید می‌شود، تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است.

بنابراین، ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در مورد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است.

* * *

﴿ ۳۵ ﴾ **وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا
إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَبِيرًا**

ترجمه:

۳۵- و اگر از جدائی و شکاف میان آنها (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند)، اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیات همه، با خبر است).

تفسیر:

محکمه صلح خانوادگی

در این آیه، به مسأله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر اشاره کرده، که اگر نشانه‌های شکاف و جدائی در میان آن دو پیدا شد، برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن مقدمات صلح و سازش، باید داور و حکم، از دو فامیل انتخاب کرد، لذا می‌فرماید: «و اگر از جدائی و شکاف میان آن دو بیم داشتید، یک نفر حکم از فامیل مرد برای رسیدگی به آن بگمارید» ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ﴾.

و از آنجا که قضاوت نباید یک طرفه باشد، می‌افزاید: «و یک داور و حکم از خانواده زن انتخاب کنید» ﴿وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾.

سپس می‌فرماید: «اگر این دو حکم با حسن نیت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می‌کند و به وسیله

آنان میان دو همسر الفت می دهد» ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾. و برای این که به «حکَمین» هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند، در پایان آیه می فرماید: «خداوند از نیت آنها با خبر و آگاه است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾.

* * *

نکته:

امتیازات محکمه فامیلی

محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد، یکی از شاهکارهای اسلام است.

این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

۱ - محیط خانواده، کانون احساسات و عواطف است و طبعاً مقیاسی که در این محیط باید به کار رود، با مقیاس سایر محیطها متفاوت است، یعنی همانگونه که در «دادگاههای جنائی» نمی توان با مقیاس محبت و عاطفه کارکرد، در محیط خانواده نیز نمی توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی روح گام برداشت.

در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می دهد: داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند. بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.

۲ - در محاکم عادی قضائی، طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هر گونه اسراری که دارند فاش سازند.

مسلم است اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشوئی خود را فاش سازند، احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه دار می کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود، و همانند دو فرد بیگانه می شوند که به حکم اجبار، باید وظائفی را انجام دهند.

اصولاً تجربه نشان داده است، زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم می شوند، دیگر زن و شوهر سابق نیستند.

ولی در محکمه صلح فامیلی، یا این گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است آن اثر سوء را نخواهد داشت.

۳ - داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالباً بی تفاوتند، و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها فرق نمی کند.

در حالی که در محکمه صلح فامیلی، مطلب کاملاً به عکس است؛ زیرا داوران این محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند، و جدائی یا صلح آن دو، در زندگی این عده، هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسئولیت های ناشی از آن تأثیر دارد، و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد!

۴ - از همه اینها گذشته، چنین محکمه ای هیچ یک از مشکلات و هزینه های سرسام آور و سرگردانی های محاکم معمولی را ندارد، و بدون هیچگونه تشریفات طرفین می توانند در کمترین مدت به مقصود خود نائل شوند.

ناگفته روشن است حکمین باید از میان افراد پخته، با تدبیر و آگاه دو فامیل

انتخاب شوند.

با این امتیازات که شمردیم، معلوم می‌شود: شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

مسألة حَکَمین و شرایط آنها و دایرة نفوذ حکم و داوری آنها درباره دو همسر، در فقه اسلامی مشروحاً بیان شده است، از جمله این که:

دو حَکَم باید بالغ و عاقل و عادل و نسبت به کار خود بصیر و بینا باشند.

اما در مورد نفوذ حکم و داوری آنها در مورد دو همسر، بعضی از فقهاء حکم آن دو را هر چه باشد، لازم الاجرا دانسته‌اند و ظاهر تعبیر به «حکم» در آیه فوق نیز همین معنی را می‌رساند؛ زیرا مفهوم حکمیت و داوری، نفوذ حکم است.

ولی بیشتر فقهاء نظر حکمین را تنها در مورد سازش و رفع اختلاف میان دو همسر، لازم الاجرا دانسته‌اند، و حتی معتقدند: اگر حکمین شرائطی بر زن یا شوهر بکنند، لازم الاجرا است.

اما در مورد جدائی، حکم آنها به تنهایی نافذ نیست، و ذیل آیه که اشاره به **مسألة اصلاح می‌کند، با این نظر سازگارتر است. توضیح بیشتر در این زمینه را در کتب فقهی بخوانید.**

* * *

۳۶ **وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي
 الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ
 وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ
 لا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتالاً فَخُوراً**

ترجمه:

۳۶- و خدا را بپرستید؛ و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید؛ همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، و همسایه نزدیک، و همسایه دور، و دوست و همنشین و واماندگان در سفر، و بردگانی که مالک آنها هستید؛ زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سر باز می زند)، دوست نمی دارد.

تفسیر:

ده دستور سازنده

در آیه فوق، به یک سلسله از حقوق اسلامی، اعم از حق خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم اشاره شده است، و روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می شود:

۱- نخست مردم را به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت پرستی - که ریشه اصلی تمام برنامه های اسلامی است - دعوت می کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک، نیت را خالص، اراده را قوی، و تصمیم را برای انجام

هر برنامه مفیدی محکم می‌سازد.

و از آنجا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده است، می‌فرماید: «خدا را پرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید» ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾.

۲- آن‌گاه به حق پدر و مادر اشاره کرده، توصیه می‌کند: «نسبت به آنها نیکی کنید» ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.

حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید زیاد، روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است.^۱

از این تعبیرهای مکرر استفاده می‌شود، میان این دو، ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است: چون بزرگ‌ترین نعمت، نعمت هستی و حیات است، که در درجه اول از ناحیه خدا است، و در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد؛ زیرا فرزندان، بخشی از وجود پدر و مادر است.

بنابراین، ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به خدا است.

درباره حقوق پدر و مادر بحث‌های مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره «اسراء» و «لقمان» به خواست خدا خواهد آمد.

۳- پس از آن دستور به نیکی کردن داده، می‌فرماید: «نسبت به همه خویشاوندان احسان کنید» ﴿وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ﴾.

این موضوع نیز از مسائلی است که در قرآن تأکید فراوان درباره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم»، و گاهی به عنوان «احسان و نیکی» به آنها. در واقع اسلام می‌خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان

۱- سوره «بقره»، آیه ۸۳- سوره «انعام»، آیه ۱۵۱- سوره «اسراء»، آیه ۲۳ و آیه فوق.

تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای محکمتری در میان واحدهای کوچک‌تر و متشکل‌تر، به نام «فامیل» و «خانواده» به وجود آورد، تا در برابر مشکلات و حوادث، یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند.

۴- بعد از آن به حقوق «ایتام» اشاره کرده، و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حق آنها می‌کند، می‌فرماید: «و به ایتام نیکی کنید» ﴿وَالْأَيْتَامِ﴾.

زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون، همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنان را به خطر می‌افکند، که وضع اجتماع را نیز به خطر می‌اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی‌سرپرست بمانند، یا به اندازه کافی از محبت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایتکار بار می‌آیند بنابراین نیکی در حق یتیمان هم نیکی به فرد است و هم نیکی به اجتماع!

۵- بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می‌کند، می‌فرماید: «به مستمندان

احسان نمائید» ﴿وَالْمَسَاكِينِ﴾.

زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز، افرادی معلول، از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آنها بر خلاف تمام اصول انسانی است.

و اگر فقر و محرومیت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دام‌گیر افراد سالم گردد، نیز باید با آن به مبارزه برخاست.

۶- سپس توصیه به «نیکی در حق همسایگان نزدیک می‌کند» ﴿وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى﴾.

در این که منظور از همسایه نزدیک چیست؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند:

بعضی معنی آن را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند، دانسته‌اند، ولی

این تفسیر با توجه به این که در جمله‌های سابق از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده، بعید به نظر می‌رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است؛ زیرا همسایگان نزدیک‌تر حقوق و احترام بیشتری دارند.

و یا این که منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند.

۷ - آن گاه درباره «همسایگان دور سفارش به نیکی می‌نماید» ﴿وَالْجَارِ
الْجُنْبِ﴾.

منظور از آن، دوری مکانی است؛ زیرا طبق پاره‌ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می‌شوند^۱ که در شهرهای کوچک تقریباً تمام شهر را در بر می‌گیرد؛ چرا که اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره‌ای فرض کنیم که شعاع آن از هر طرف چهل خانه باشد، با یک محاسبه ساده درباره مساحت چنین دایره‌ای روشن می‌شود که مجموع خانه‌های اطراف آن را تقریباً پنج هزار خانه تشکیل می‌دهد، که مسلماً شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند.

جالب توجه این که: قرآن در آیه فوق، علاوه بر ذکر «همسایگان نزدیک»، تصریح به حق «همسایگان دور» کرده است؛ زیرا کلمه همسایه، معمولاً مفهوم محدودی دارد، و تنها همسایگان نزدیک را در بر می‌گیرد، لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور نیز صریحاً برده شود.

و نیز ممکن است مراد از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد؛ زیرا حق جوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۸۰، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۶۹، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۱۲۲، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۱۵۱.

مسلمانان را نیز شامل می‌شود. (مگر آنهایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند).

«حق جوار» در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: مَا زَالَ (رَسُولُ اللَّهِ) يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورُّهُمْ: «آن قدر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند»^۱.

این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است، در تفسیر «المنار» و تفسیر «قرطبی» از «بخاری» نیز همین مضمون از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است.^۲ در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که: در یکی از روزها سه بار فرمود: وَ اللَّهِ لَا يُؤْمِنُ: «به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد...».

یکی پرسید: چه کسی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارَهُ بَوَائِقَهُ: «کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست»^۳!

و باز در حدیث دیگری می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُحْسِنِ إِلَى جَارِهِ: «کسی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد باید به همسایگان خود نیکی کند»^۴.

۱ - «نهج البلاغه»، بخش نامه‌ها، شماره ۴۷ - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۵۱، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۴۲، صفحه ۲۴۹ و جلد ۷۵، صفحه ۱۰۰.

۲ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۲۶۰، ذیل آیه مورد بحث - «صحیح بخاری»، جلد ۷، صفحه ۷۸، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۱۸۴، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ هـ ق، ذیل آیه مورد بحث - «صحیح مسلم»، جلد ۸، صفحه ۳۷، دار الفکر بیروت.

۳ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۳، صفحه ۱۷۵۴ (جلد ۵، صفحه ۱۸۴، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «صحیح بخاری»، جلد ۷، صفحه ۷۸، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق - «کافی»، جلد ۲، صفحات ۶۶۶ و ۶۶۸، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۱۹۶ و جلد ۶۸، صفحه ۲۵۹ و جلد ۷۱، صفحه ۱۵۱.

۴ - تفسیر «المنار»، جلد ۵، صفحه ۹۲، طبع بیروت - تفسیر «آلوسی»، جلد ۵، صفحه ۲۸، ذیل آیه مورد بحث - «صحیح مسلم»، جلد ۱، صفحه ۵۰، دار الفکر بیروت - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۵۸، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: **حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ يَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ**: «نیکی کردن همسایگان به یکدیگر، خانه‌ها را آباد و عمرها را طولانی می‌کند».^۱

در جهان ماشینی که همسایگان کوچک‌ترین خبری از هم ندارند، و گاه می‌شود دو همسایه حتی پس از گذشتن بیست سال نام یکدیگر را نمی‌دانند، این دستور بزرگ اسلامی درخشندگی خاصی دارد.

اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای برای مسائل عاطفی و تعاون انسانی قائل شده در حالی که در زندگی ماشینی عواطف روز به روز تحلیل می‌روند و جای خود را به سنگدلی می‌دهند.

۸- سپس قرآن درباره «کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه به نیکی می‌کند» **﴿وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ﴾**.

ولی باید توجه داشت: **«صَاحِبِ بِالْجَنبِ»** معنایی وسیع‌تر از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، در بر می‌گیرد خواه دوست دائمی باشد یا یک دوست موقت، همانند کسی که در اثناء سفر با انسان همنشین می‌گردد.

و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از روایات **«صَاحِبِ بِالْجَنبِ»** به رفیق سفر **(رَفِيقَكَ فِي السَّفَرِ)**^۲ و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می‌آید **(الْمُنْقَطِعُ إِلَيْكَ يَرْجُو نَفْعَكَ)**^۳ تفسیر شده، منظور اختصاص به آنها نیست بلکه بیان

۱- تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۴۴۹، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «کافی»، جلد ۲، صفحات ۱۵۲ و ۶۶۷، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹، چاپ آل‌البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۱۲۰.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۹ و جلد ۷۱، صفحه ۱۶۰ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۲۴۱، چاپخانه علمیه، ۱۲۸۰ هـ ق - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۱۲۸، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ هـ ق.

۳- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۱۵۵ - تفسیر «قرطبی»، رحمه الله

توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز در بر می‌گیرد. و به این ترتیب، آیه یک دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می‌باشد، اعم از دوستان واقعی، همکاران، همسفران، مراجعان، شاگردان، مشاوران، و خدمتگزاران.

و در پاره‌ای از روایات «صَاحِبِ بِالْجَنَبِ» به «همسر» تفسیر شده است، چنان که نویسندگان «المنار» و تفسیر «روح المعانی» و «قرطبی» در ذیل آیه از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همین معنی را نقل کرده‌اند،^۱ ولی بعید نیست که آن نیز بیان یکی از مصادیق آیه باشد.

۹- دستة دیگری که در اینجا درباره آنها سفارش شده، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می‌کنند، می‌فرماید: «نسبت به ابن سبیل نیز نیکی کنید» ﴿وَ ابْنِ السَّبِيلِ﴾.

با این که ممکن است در شهر خود، افراد متمکنی باشند، در سفر به علتی وامی‌مانند و تعبیر جالب «ابن السبیل» (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آنها هیچگونه آشنائی نداریم، تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم این که مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرار گیرند.

۱۰- در آخرین مرحله، توصیه به «نیکی کردن نسبت به بردگان» شده است ﴿وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾.

در حقیقت آیه، با حق خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می‌گردد؛ زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند، و تنها این آیه نیست که در آن درباره

جلد ۵، صفحه ۱۸۹، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۰۵ هـ.ق.

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۱۵۵- «مجمع البیان» و تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۱۷۹، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «ألوسی»، جلد ۵، صفحه ۲۸، ذیل آیه.

برندگان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است.

ضمناً اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده، که به «آزادی مطلق» آنها می‌انجامد، و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب، مشروحاً از آن سخن خواهیم گفت.

در پایان آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید: «خداوند افراد متکبر و فخر فروش را دوست نمی‌دارد» ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾^۱.
به این ترتیب، هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان، پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السبیل و دوستان، سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادت محروم است.

گواه بر این معنی، روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده: یکی از یاران پیامبر ﷺ می‌گوید: «در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر ﷺ زشتی تکبر و نتایج سوء آن را بر شمرد به حدی که من گریه کردم، فرمود: چرا گریه می‌کنی؟
گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می‌ترسم با همین عمل جزء متکبران باشم.

فرمود: نه تو اهل بهشتی و اینها علامت تکبر نیست، تکبر آن است که انسان در مقابل حق، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و)

۱- باید توجه داشت «مُخْتَالًا» از ماده «خیال» به معنی کسی است که با یک سلسله «تخیلات» خود را بزرگ می‌پندارد. و اگر می‌بینیم به اسب «خیل» گفته می‌شود نیز، به خاطر آن است که هنگام راه رفتن شبیه متکبران گام بر می‌دارد.
«فَخُورًا» از ماده «فخر» به معنی کسی است که فخر فروشی می‌کند، بنابراین، تفاوت میان این دو کلمه در اینجا است که یکی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبرآمیز خارجی است.

از ادای حقوق آنها سرباز زند)»^۱.

خلاصه این که: از جمله اخیر آیه برمی آید، سرچشمه اصلی شرک و پایمال کردن حقوق مردم، غالباً خودخواهی و تکبر است و ادای حقوق فوق مخصوصاً در مورد بردگان، یتیمان، مستمندان و مانند آنها نیاز به روح تواضع و فروتنی دارد.

* * *

۱ - تفسیر «آلوسی»، جلد ۵، صفحه ۲۸، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع الزوائد هیثمی»، جلد ۷، صفحه ۴، دار الکتب العلمیة بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۶۲، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَكَتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
 مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾
 وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾
 وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ
 وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾

ترجمه:

۳۷ - آنها کسانی هستند که بخل می‌ورزند، و مردم را به بخل دعوت می‌کنند، و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده، کتمان می‌نمایند. (این عمل در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته؛) و ما برای کافران، عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده‌ایم.

۳۸ - و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کنند، و ایمان به خدا و روز بازپسین ندارند؛ (چرا که شیطان، رفیق و همنشین آنهاست؛) و کسی که شیطان قرین او باشد، بد همنشین و قرینی است.

۳۹ - چه می‌شد اگر آنها به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند، و از آنچه خدا به آنان روزی داده، (در راه او) انفاق می‌کردند؟! و خداوند (از اعمال و نیت) آنها آگاه است.

تفسیر:

انفاق‌های ریائی و الهی

این آیه در حقیقت، دنباله آیات پیش و اشاره به افراد متکبر و خودخواه

است، می فرماید: «آنها کسانی هستند که (نه تنها خودشان از نیکی کردن به مردم) بخل می ورزند، بلکه دیگران را نیز به بخل دعوت می کنند» ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ﴾.

علاوه بر این سعی دارند «آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنان داده کتمان کنند» ﴿وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾. **مبادا** افراد اجتماع از آنان توقعی پیدا کنند.

سپس سرانجام و عاقبت کار آنها را چنین بیان می کند: «ما برای کافران عذاب خوار کننده ای مهیا ساخته ایم» ﴿وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾. **شاید** سرّ این تعبیر آن باشد که «بخل» غالباً از کفر سرچشمه می گیرد؛ زیرا افراد بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی پایان پروردگار و وعده های او نسبت به نیکوکاران ندارند، فکر می کنند کمک به دیگران آنها را بیچاره خواهد کرد.

و این که می گوید: عذاب آنها خوار کننده است برای این است که جزای «تکبر» و «خود برترینی» را از این راه ببینند. **ضمناً** باید توجه داشت بخل منحصر به امور مالی نیست، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامل می شود، بسیاری کسانی که در امور مالی بخیل نیستند ولی در علم، دانش و مسائل دیگری از این قبیل بخل می ورزند!

* * *

در آیه دوم، به یکی دیگر از صفات متکبران خود خواه اشاره کرده، می فرماید: «آنها کسانی هستند که به خاطر تظاهر و نشان دادن به مردم انفاق می کنند (و برای کسب شهرت و مقام است) و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورند» ﴿وَالَّذِينَ يُتَّقُونَ أَهْوَالَهُمْ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ

الْآخِرِ ﴿۱﴾.

و از آنجا که هدف آنها جلب رضایت خالق نیست، بلکه خدمت به خلق است، و دائماً در این فکرند، چگونه انفاق کنند تا بیشتر بتوانند از آن به سود خود بهره‌برداری نموده، و موقعیت خود را تثبیت کنند، - زیرا ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند - در انفاق‌هایشان انگیزه معنوی نیست، بلکه انگیزه آنها نام، شهرت و کسب شخصیت کاذب از این طریق است که آن نیز از آثار تکبر و خودخواهی آنها است.

آنها شیطان را دوست و رفیق خود انتخاب کرده‌اند و «کسی که شیطان قرین و رفیق او باشد، بسیار بد رفیقی برای خود انتخاب کرده» و سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت ﴿وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾.

چرا که منطق و برنامه آنها همان منطق و برنامه رفیقشان شیطان است، او است که به آنها می‌گوید: «انفاق خالصانه موجب فقر می‌شود».^۱

بنابراین یا انفاق نمی‌کنند و بخل می‌ورزند (چنان که در آیه قبل اشاره شد) و یا اگر انفاق کنند در مواردی است که از آن بهره‌برداری شخصی خواهند کرد (چنان که در این آیه اشاره شده است).

در ضمن از این آیه استفاده می‌شود که همنشین بد تا چه اندازه می‌تواند در سرنوشت انسان مؤثر باشد، تا آنجا که او را به آخرین درجه سقوط بکشاند.

و نیز از آن استفاده می‌شود که رابطه «متکبران» با «شیطان و اعمال شیطانی» یک رابطه مستمر است، نه موقت و گاهگاهی؛ چرا که شیطان را به عنوان رفیق، «قرین» و همنشین خود انتخاب کرده‌اند.

* * *

۱ - «الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ»، سورة «بقره»، آیه ۲۶۸.

در آیه بعد، به عنوان اظهار تأسف به حال این عده می فرماید: «چه می شد اگر آنها ایمان به خدا و روز رستاخیز پیدا می کردند، و از مواهبی که خداوند در اختیار آنها گذاشته با خلوص نیت و فکر پاک به بندگان خدا می دادند؟» ﴿وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ﴾ و از این راه برای خود کسب سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت می کردند.

و با این که این راه، صاف تر و روشن تر و پرفایده تر است و راهی را که آنها انتخاب کرده اند جز زیان و بدبختی نتیجه ای ندارد؛ چرا در کار خود تجدید نظر نمی کنند؟!.

و می افزاید: «و در هر حال خداوند از نیات و اعمال آنها با خبر است» ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا﴾ و بر طبق آن به آنها جزا و کیفر می دهد.

گر چه انواع توجیه ها بنماید که ما این انفاق ها را خالصانه کرده ایم. قابل توجه این که: در آیه سابق که سخن از انفاق های ریاکارانه بود، انفاق به «اموال» نسبت داده شده، و در این آیه به «مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ» نسبت می دهد، این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به سه نکته باشد:

نخست این که: در انفاق های ریائی توجه به حلال و حرام بودن مال نمی شود، در حالی که در انفاق های الهی، حلال بودن و مصداق «مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ» بودن مورد توجه است.

دیگر این که: در انفاق های ریائی، افراد انفاق کننده چون مال را متعلق به خودشان می دانند، از کبر و فخرفروشی و منت گذاردن ابا ندارند، در حالی که در انفاق های الهی چون توجه به این دارند که اموال را خدا به آنها داده و اگر گوشه ای از آن را در راه او خرج می کنند، جای منت نیست، از هر گونه کبر و فخرفروشی و منت، خودداری می کنند.

سوم این که: انفاق‌های ریائی غالباً منحصر به مال است؛ زیرا چنین اشخاص از سرمایه‌های معنوی بی‌بهره‌اند، تا از آنها انفاق کنند، اما انفاق‌های الهی دامنه وسیعی دارد و تمام مواهب مادی و معنوی، اعم از مال و علم و موقعیت اجتماعی و مانند آن را در بر می‌گیرد.

* * *

﴿۴۰﴾ **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا**

ترجمه:

۴۰- خداوند (حتی) به اندازه سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند؛ و اگر کار نیکی باشد، آن را دو چندان می‌سازد؛ و از نزد خود، پاداش عظیمی (در برابر آن) می‌دهد.

تفسیر:

خدا حسنات را مضاعف می‌کند

این آیه، به افراد بی‌ایمان و بنخیل که حال آنها در آیات قبل گذشت، می‌فرماید: «خداوند حتی به اندازه سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند» ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾.

«ذرة» در اصل، به معنی مورچه‌های بسیار کوچکی است که به زحمت دیده می‌شوند.

و بعضی گفته‌اند: در اصل، اجزاء فوق العاده کوچکی از غبار است که در هوا معلق است، که به هنگام تابش آفتاب از روزنه کوچکی به نقاط تاریک، قابل مشاهده است.

و نیز گفته‌اند: اگر انسان دست خود را روی خاک و مانند آن بگذارد و سپس به دست خود بدمد، اجزائی که در هوا پراکنده می‌شود، هر یک ذره نامیده می‌شود.

ولی تدریجاً به هر چیز کوچکی ذره گفته شده است، و امروز به «اتم» که

کوچک‌ترین جزء اجسام است نیز «ذره» گفته می‌شود. اگر در سابق آن را به ذرات غبار اطلاق می‌کردند به خاطر این بود که آن را کوچک‌ترین اجزای جسم تصور می‌نمودند، ولی امروز ثابت شده کوچک‌ترین اجزای یک «جسم مرکب» مولکول و کوچک‌ترین اجزای یک «جسم بسیط»، اتم است که به مراتب از مولکول کوچک‌تر است.

این نام را در اصطلاح علمی برای «اتم» انتخاب کرده‌اند، که نه تنها با چشم دیده نمی‌شود، بلکه با قوی‌ترین میکروسکوپ‌های الکترونیکی نیز قابل مشاهده نیست، و وجود آن تنها از طریق فورمول‌های علمی و از طریق عکسبرداری‌های خاصی که با وسایل فوق العاده مجهز انجام می‌شود، اثبات شده است.

و از آنجا که «مِثْقَال»، به معنی سنگینی است، تعبیر «مِثْقَالِ ذَرَّةٍ» به معنی سنگینی یک جسم فوق العاده کوچک می‌باشد.

سپس اضافه می‌کند: خداوند نه تنها ستم نمی‌کند، که «اگر کار نیکی باشد، آن را مضاعف می‌نماید، و پاداش عظیم از طرف خود در برابر آن می‌دهد» ﴿وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

بنابراین، مجازات‌هایی که دامنگیر شما می‌شود، محصول اعمال شما است و از ناحیه خدا هیچ ستمی نخواهد شد، به عکس اگر به جای بخل و کفر، راه خدا را پیش می‌گرفتید، و انتخاب می‌کردید، از پاداش‌های مضاعف و عظیم او برخوردار می‌شدید.

ضمناً باید توجه داشت: «ضِعْفٌ» و «مضاعف» در لغت عرب، به معنای چیزی است که معادل آن یا چند برابر آن را، بر آن بیفزاید و بنابراین، آیه فوق با آیاتی که می‌گوید: پاداش انفاق، گاهی به ده برابر و گاهی به هفتصد برابر یا بیشتر

می‌رسد، هیچگونه منافاتی ندارد، و در هر صورت حکایت از لطف خداوند نسبت به بندگان می‌کند، که گناهانشان را بیش از مقداری که انجام داده‌اند کیفر نمی‌دهد، اما به حسنات آنها به مراتب بیش از آنچه انجام داده‌اند پاداش می‌دهد.

* * *

نکته:

چرا خدا ظلم نمی‌کند؟

از آنجا که ظلم و ستم معمولاً یا بر اثر جهل است، یا احتیاج و یا کمبودهای روانی، کسی که نسبت به همه چیز و همه کس عالم و از همه بی‌نیاز و هیچ کمبودی در ذات مقدس او نیست، ممکن نیست ظلم کند، نه این که نمی‌تواند ظلم کند و نه این که ظلم و ستم در مورد او متصور نباشد (آن چنان که طایفه اشاعره تصور کرده‌اند) بلکه در عین توانائی، به خاطر این که حکیم و عالم است، از ظلم کردن، خودداری می‌نماید و هر چیز را در جای خود در این جهان پهناور هستی قرار می‌دهد، و با هر کس طبق شایستگی و اعمالش رفتار می‌کند.

* * *

﴿۴۱﴾ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا
 ﴿۴۲﴾ يَوْمَئِذٍ يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَغَصَّبُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ
 وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا

ترجمه:

۴۱- حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟!
 ۴۲- در آن روز، آنها که کافر شدند و با پیامبر به مخالفت برخاستند، آرزو می‌کنند که ای کاش (خاک بودند و) خاک آنها با زمین‌های اطراف یکسان می‌شد. در آن روز، سخنی را نمی‌توانند از خدا پنهان کنند.

تفسیر:

گواهان رستاخیز

در تعقیب آیات گذشته که در مورد مجازات‌ها و پاداش‌های بدکاران و نیکوکاران بود، این آیه به مسأله شهود و گواهان رستاخیز اشاره کرده، می‌گوید: «حال این افراد چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمال آنها می‌آوریم و تو را گواه اینها قرار خواهیم داد» ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾.

و به این ترتیب، علاوه بر گواهی اعضای پیکر آدمی، و گواهی زمینی که بر آن زیست کرده، و گواهی فرشتگان خدا بر اعمال او، هر پیامبری نیز گواه اعمال امت خویش است، و پیامبر اسلام ﷺ که آخرین و بزرگ‌ترین پیامبر الهی است

نیز گواه بر امت خود می باشد.

بر این اساس، بدکاران با وجود این همه گواه، چگونه می توانند حقیقتی را انکار کنند و خود را از کیفر اعمال خویش دور دارند؟!

نظیر این مضمون در چند آیه دیگر قرآن نیز آمده، از جمله آیه ۱۴۳ سوره «بقره»، و ۸۹ سوره «نحل»، و ۷۸ سوره «حج».

اکنون این سؤال پیش می آید: گواهی پیامبران نسبت به اعمال امت خویش چگونه خواهد بود؟

اگر کلمه «هؤلاء» اشاره به مسلمانان بوده باشد، همان طور که در تفسیر «مجمع البیان» آمده است، پاسخ این سؤال روشن خواهد بود؛ زیرا هر پیامبری مادامی که در میان امت خویش می باشد، شاهد و ناظر اعمال آنها است و بعد از آنها اوصیاء و جانشینان معصومشان، شاهد و ناظر اعمال امت خواهند بود، و لذا می خوانیم که: مسیح عَلَيْهِ السَّلَام در روز قیامت، در پاسخ سؤال پروردگار عرض می کند:

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

«پروردگارا! من به آنها جز آنچه دستور دادی نگفتم، به آنها گفتم: خداوندی را که پروردگار من و شما است عبادت کنید، و تا آن زمان که در میان آنها بودم شاهد و گواه اعمال آنها بودم، ولی هنگامی که مرا از میان آنها بازگرفتی خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی».^۱

ولی جمعی از مفسران احتمال داده اند: کلمه «هؤلاء» اشاره به گواهان امت های پیشین است، یعنی: ای پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! تو را گواه همه گواهان و انبیای

گذشته قرار خواهیم داد، و در پاره‌ای از روایات نیز به همین تفسیر اشاره شده است.^۱

بنابراین، مفهوم آیه چنین خواهد شد: هر پیامبری در حال حیات و ممات از طریق مشاهده باطنی و روحانی ناظر احوال تمام امت خویش خواهد بود و روح پاک پیامبر اسلام ﷺ نیز از همین راه ناظر همه امم پیشین و امت خویش می‌باشد، و به این طریق آنها می‌توانند نسبت به اعمال آنها گواهی دهند و حتی صلحای امت و افراد نمونه پرهیزکار نیز ممکن است از چنین آگاهی برخوردار باشند.

مفهوم این بیان چنین می‌شود که: روح پیامبر اسلام ﷺ از آغاز خلقت آدم وجود داشته است؛ زیرا معنی شهود، **آگاهی توأم با حضور** است.

ولی این تفسیر، با آیه‌ای که درباره حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام نقل شد، چندان سازگار نیست، چون آیه مزبور می‌گوید: مسیح شاهد بر تمام امت خود نبود، بلکه ما دام الحیات شاهد بر آنها بود (دقت کنید).

اما اگر شهادت را به معنی **شهادت عملی** بگیریم، یعنی: «اعمال یک فرد نمونه مقیاس سنجش برای اعمال سایرین»، در این صورت تفسیر فوق خالی از اشکال خواهد بود؛ زیرا هر پیامبری با صفات ممتازی که داشته مقیاس سنجش برای امت خویش محسوب می‌شده، و خوبان و بدان امت را با شباهت و عدم شباهت به آنان می‌توان شناخت.

و از آنجا که پیامبر اسلام ﷺ بزرگ‌ترین پیامبران الهی است، صفات و اعمال او مقیاس سنجش برای شخصیت تمام انبیاء خواهد شد.

۱ - به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحات ۴۸۱ و ۴۸۲، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۷۹، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق و «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۲۳ و جلد ۷، صفحه ۳۱۳ و جلد ۳۵، صفحه ۳۸۹ مراجعه شود.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که: شهادت به این معنی آمده است یا نه؟

ولی با توجه به این که اعمال، رفتار و افکار انسان‌های نمونه نیز عملاً گواهی می دهد که یک انسان ممکن است تا این حد مقامات معنوی را طی کند، چنین معنائی زیاد بعید به نظر نمی رسد (دقت کنید).

* * *

در آیه بعد، به نتیجه اعمال آنها اشاره کرده، می گوید: «در این هنگام که کافران و آنها که با فرستاده پروردگار به مخالفت برخاستند، دادگاه عدل خدا را می بینند و شهود و گواهان غیر قابل انکاری در این دادگاه مشاهده می کنند، آن چنان از کار خود پشیمان می شوند که آرزو می کنند کاش خاک بودند و با خاک‌های زمین یکسان می شدند» ﴿يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ﴾.

این تعبیر، همانند تعبیری است که در آخرین آیه سوره «نبا» می خوانیم: وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا: «در این هنگام کافر می گوید: ای کاش خاک بودم»!

تعبیر به «تُسَوَّىٰ» اشاره به مطلب دیگری نیز می کند و آن این که کافران علاوه بر این که آرزو می کنند خاک شوند، علاقه دارند که خاک‌ها و قبرهای آنها هم در زمین گم شود و با زمین‌های اطراف یکسان گردد، و به کلی فراموش شوند!

و «در این موقع است که آنها هیچ واقعیتی را نمی توانند کتمان کنند» ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾؛ زیرا با آن همه شهود و گواهان، راهی برای انکار نیست. البته این سخن هم منافاتی با آیات دیگر ندارد که می گوید: بعضی از کافران

در روز قیامت نیز حقایق را کتمان می‌کنند و دروغ می‌گویند؛^۱ چرا که دروغ گفتن آنها قبل از اقامه شهود و گواهان است، ولی بعد از آن که هیچ جای انکار نمی‌ماند ناچار می‌شوند که به همه حقایق اقرار کنند.

در یکی از خطبه‌های امیر مؤمنان علیه السلام آمده که فرمود: «روز رستاخیز خداوند بر دهان افراد، مهر خاموشی می‌نهد، تا سخن نگویند و در این هنگام دست‌ها به سخن درمی‌آیند، پاها گواهی می‌دهند و پوست‌های تن، اعمال خود را باز می‌گویند و در این موقع هیچ کس نمی‌تواند واقعیتی را کتمان کند».^۲

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند: منظور از «لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا» این است که آنها آرزو می‌کنند: ای کاش! در دنیا که بودند واقعیات را مخصوصاً درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کتمان نمی‌کردند.

بنابراین، جمله مزبور عطف بر جمله «لَوْ تَسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ» می‌شود، ولی این تفسیر با ظاهر «لَا يَكْتُمُونَ» که فعل مضارع است سازگار نیست و اگر این معنی مراد بود باید گفته شود: «وَلَمْ يَكْتُمُوا».

* * *

۱- مانند: آیات ۲۲ و ۲۳ سورة «انعام» و آیه ۱۸ سورة «مجادله».

۲- تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۸۲، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۲۴۲، حدیث ۱۳۳، چاپخانه علمی تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا
 مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنْبًا إِلَّا غَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ
 مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ
 فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا

ترجمه:

۴۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید
 چه می‌گوئید! و همچنین هنگامی که جنب هستید - مگر این که مسافر باشید - تا غسل
 کنید، و اگر بیمارید، یا مسافر، و یا «قضای حاجت» کرده‌اید، و یا با زنان آمیزش جنسی
 داشته‌اید، و در این حال، آب (برای وضو و غسل) نیافتید، با خاک پاکی تیمم کنید! (به این
 طریق که) صورت‌ها و دست‌هایتان را با آن مسح نمائید. خداوند، بخشنده و آمرزنده
 است.

تفسیر:

چند حکم فقهی

در آیات پیش، سخن از گواهی انبیاء بر اعمال امت در روز قیامت بود، و نیز
 از این سخن در میان بود که: کفار و کسانی که دستورات پیامبران را عصیان کرده
 بودند، دوست داشتند خاک باشند، در آیه مورد بحث به چند دستور مهم از
 دستورات پیامبر اشاره نموده، تا روشن شود چه کسی اطاعت می‌کند و چه کسی

عصیان، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گوئید!» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾.

از این آیه، چند حکم اسلامی استفاده می شود که تحت شماره به آنها می پردازیم:

۱ - تحریم نماز در حال مستی

یعنی افراد مست نمی توانند مشغول اداء فریضه نماز شوند و نماز آنها در این حال باطل است، فلسفه آن هم روشن است، زیرا نماز گفتگوی بنده و راز و نیاز او با خدا است و باید در نهایت هوشیاری انجام گردد و افراد مست از این مرحله دور و بیگانه‌اند.

این موضوع نیز لازم به یادآوری است که در روایات متعددی که در کتب شیعه و اهل تسنن وارد شده، آیه فوق به «مستی خواب» تفسیر شده، یعنی در حالی که هنوز کاملاً بیدار نشده‌اید، شروع به نماز نکنید، تا بدانید چه می گوئید.^۱ ولی چنین به نظر می رسد: این تفسیر از مفهوم جمله «حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» استفاده شده است، اگر چه در معنی «سُكَارَىٰ» داخل نباشد.

به عبارت دیگر، از جمله «تا بدانید چه می گوئید» استفاده می شود، نماز خواندن در هر حالی که انسان از هشیاری کامل برخوردار نباشد، ممنوع است، خواه حالت مستی باشد یا باقی مانده حالت خواب.

در ضمن از این جمله نیز می توان استفاده کرد: بهتر است در حال کسالت و کمی توجه نیز انسان نماز نخواند؛ زیرا حالت فوق به صورت ضعیف در او

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۸۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۳، صفحه ۱۷۷۱ (جلد ۵، صفحه ۲۰۱، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ هـ ق) - «کافی»، جلد ۳، صفحات ۲۹۹ و ۳۷۱، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحات ۴۶۳ و ۴۶۴ و جلد ۷، صفحات ۲۳۳ و ۲۹۱، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸۰، صفحه ۳۵۷ و جلد ۸۱، صفحه ۲۳۱.

وجود دارد و شاید به همین جهت است که طبق روایتی، امام باقر علیه السلام فرمود:
 «در حالتی که کسل هستید یا چرت آلود یا سنگین، مشغول نماز نشوید؛ زیرا خداوند مؤمنان را از نماز خواندن در حال مستی نهی کرده است».^۱

۲- باطل بودن نماز در حال جنابت

می فرماید: «همچنین در حال جنابت به نماز نزدیک نشوید» ﴿وَلَا جُنُبًا﴾. سپس استثنائی برای این حکم بیان فرموده، می گوید: «مگر این که مسافر باشید» ﴿إِلَّا غَائِبًا سَبِيلًا﴾.

یعنی اگر در مسافرت گرفتار بی آبی شوید، می توانید نماز بخوانید که البته نماز خواندن در این حال، به شرط تیمم است که در ذیل آیه خواهد آمد.
ولی در روایات و اخبار، تفسیر دیگری برای آیه نیز آمده است^۲ و آن این که: منظور از «صلوة» در آیه، محل نماز گذاردن و مسجد است، یعنی در حال جنابت وارد مساجد نشوید، سپس کسانی که عبوراً از مسجد می گذرند را استثناء فرموده و می گوید: ﴿إِلَّا غَائِبًا سَبِيلًا﴾ یعنی می توانید در حال جنابت عبوراً از مسجد بگذرید.

و از بعضی روایات استفاده می شود: جمعی از مسلمانان و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله خانه‌هایی در اطراف مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته بودند که درهای آن به مسجد گشوده می شد، (و اجازه داشتند که در حال جنابت از مسجد بگذرند، بدون این که در آن توقف کنند).^۳

۱- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۸۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - شبیه این مضمون در «صحیح بخاری» نیز آمده است - «کافی»، جلد ۳، صفحه ۲۹۹، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۹۱ و جلد ۸۱، صفحات ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۳۱ و ۲۳۹.

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۴۸۶ (جلد ۲، صفحات ۲۰۷ و ۲۱۰، چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۷۸، صفحه ۴۴ و جلد ۸۰، صفحه ۳۷۵.

۳- «بحار الانوار»، جلد ۳۹، صفحات ۱۹، ۲۰ و ۲۱.

اما باید توجه داشت: لازمه تفسیر فوق این خواهد بود که کمله «صلوة» در آیه به دو معنی آمده باشد یکی به معنی خود «نماز» و دیگر به معنی «محل نماز»؛ زیرا دو حکم مختلف در آیه فوق بیان شده: یکی خودداری از نماز در حال مستی و دیگری خودداری جنب از ورود در مساجد، البته استعمال یک لفظ در دو معنی یا بیشتر چنان که در اصول گفته‌ایم، مانعی ندارد، ولی خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، گرچه ممکن است روایات فوق قرینه آن باشد.

۳- جواز نماز خواندن یا عبور از مسجد بعد از غسل کردن

چنان که می‌فرماید: «به نماز نزدیک نشوید تا غسل کنید» ﴿حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾.

۴- تیمم برای معذورین

در جمله بعد که در حقیقت تمام موارد تشریح تیمم جمع است، موارد عذر برای غسل کردن را بر شمرده است: نخست به موردی که آب برای بدن ضرر داشته باشد، اشاره کرده، می‌فرماید: «اگر بیمار باشید و یا در سفر» ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ﴾.

پس از آن به مواردی که انسان به آب دسترسی ندارد، یا استعمال آب برایش ممکن نیست، اشاره کرده، می‌فرماید: «یا هنگامی که از قضای حاجت برگشتید و یا با زنان آمیزش جنسی داشتید» ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾.

«و دسترسی به آب نداشتید» ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً﴾.

«در این موقع با خاک پاکیزه‌ای تیمم کنید» ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾.

سپس طرز تیمم را بیان فرموده، می‌گوید: «سپس صورت و دست‌های خود را مسح کنید» ﴿فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ﴾.

و در پایان آیه اشاره به این حقیقت می‌کند که دستور مزبور، یک نوع تسهیل

و تخفیف برای شما است، «چون خداوند بخشنده و مهربان است» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا﴾.

* * *

نکته‌ها:

۱- آیا مفهوم جمله‌های آغاز آیه، جواز شرب مسکرات در غیر نماز

است؟

ممکن است کسانی در اینجا سؤال کنند: آیا مفهوم آیه فوق این نیست که نوشیدن مشروبات الکلی فقط در صورتی ممنوع است که مستی تا حال نماز باقی بماند و دلیل ضمنی بر جواز آن در سایر حالات می‌باشد؟!

پاسخ این سؤال - به خواست خدا - به طور تفصیل در تفسیر آیه ۹۰ سوره «مائده» خواهد آمد، اما به طور اجمال این است که: اسلام برای آماده کردن و به جریان انداختن بسیاری از احکام خود، از روش «تدریجی» استفاده کرده، مثلاً همین مسأله تحریم مشروبات الکلی را طی چند مرحله اعلام نموده است: نخست آن را به عنوان یک نوشیدنی نامطلوب و نقطه مقابل «رِزْقًا حَسَنًا»^۱ پس از آن، در صورتی که مستی آن در حال نماز باشد جلوگیری کرده (آیه فوق).

و بعد، منافع و مضار آن را با هم مقایسه نموده و غلبه زیان‌های آن، بیان شده است.^۲

و در مرحله آخر، نهی قاطع و صریح از آن نموده است.^۳ اصولاً برای ریشه‌کن ساختن یک مفسده اجتماعی و اخلاقی که محیط به

۲- بقره، آیه ۲۱۹.

۱- نحل، آیه ۶۷.

۳- مائده، آیه ۹۰.

طور عمیق به آن آلوده شده است، راهی بهتر از این روش نیست که افراد را تدریجاً آماده کنند و سپس حکم نهائی اعلام گردد.

ضمناً باید توجه داشت، آیه فوق به هیچ وجه دلالت بر اجازه نوشیدن خمر ندارد، بلکه تنها درباره مستی در حال نماز سخن گفته، و در مورد غیر نماز سکوت اختیار کرده تا مرحله نهائی حکم فرا رسد.

البته با توجه به این که اوقات پنجگانه نماز مخصوصاً در آن زمان که معمولاً در پنج وقت انجام می شد فاصله چندانی با هم ندارند، خواندن نماز در حال هشیاری، لازمه اش این بوده که در فاصله این اوقات از نوشیدن مایعات مست کننده به کلی صرف نظر شود؛ زیرا غالباً مستی آن تا موقع نماز ادامه می یابد، و حالت هشیاری پیدا نمی شود، بنابراین، حکم آیه فوق شبیه یک تحریم همیشگی و مستمر است.

* * *

۲- جمله «**فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً**» که به اصطلاح با فاء تفریع شروع شده، مربوط به جمله «**أَوْ عَلَى سَفَرٍ**» است، یعنی هنگامی که در مسافرت باشید ممکن است، آب پیدا نکنید و نیازمند به تیمم شوید - زیرا هنگامی که انسان در شهر و آبادی است کمتر چنین اتفاقی می افتد - و از اینجا روشن می شود، سخن بعضی از مفسران مانند نویسنده «**المنار**» که گفته است: «مسافرت به تنهایی برای تیمم کردن به جای وضو کافی است، حتی اگر انسان آب در اختیار داشته باشد» سخن بی اساسی است؛ زیرا کلمه فاء تفریع در «**فَلَمْ تَجِدُوا**» این سخن را ابطال می کند، چون مفهوم آن این است که مسافرت گاهی موجب عدم دسترسی به آب می گردد، در اینجا باید تیمم کرد، نه این که مسافرت به تنهایی مجوز تیمم است. و **عجب** این است که نویسنده مزبور به فقهای اسلام در این زمینه حمله کرده، در حالی که حمله او هیچ موردی ندارد.

* * *

۳- کلمه «أَوْ» در «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ» به معنی «واو» است؛ زیرا تنها بیمار بودن یا مسافر بودن، سبب تیمم نمی‌شود، بلکه در چنین حالی اگر موجبات وضو یا غسل حاصل شود، تیمم واجب می‌گردد.

* * *

۴- عفت بیان قرآن در این آیه همانند بسیاری از آیات دیگر کاملاً مشهود است؛ زیرا هنگامی که می‌خواهد از **قضای حاجت** سخن بگوید، تعبیری را انتخاب می‌کند که هم مطلب را بفهماند و هم واژه صریح و نامناسبی به کار نبرده باشد، می‌گوید: «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ».

توضیح این که: «غائط» بر خلاف مفهومی که امروز از آن می‌فهمند،^۱ در اصل، به معنی زمین گودی است که انسان را از انظار دور می‌دارد و افراد بیابان گرد و مسافر در آن زمان برای «**قضای حاجت**» آنجا می‌رفتند، تا از دیدگاه مردم دور باشند.

بنابراین، معنی جمله چنین می‌شود: «اگر یکی از شما از مکان گودی آمده باشد...» که روی هم رفته کنایه از قضای حاجت است.

و جالب این که: به جای «شما»، «یکی از شما» به کار رفته، تا عفت بیان آن بیشتر باشد (دقت کنید).

همچنین آنجا که از آمیزش جنسی سخن می‌گوید با تعبیر: «أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ: «یا با زنان تماس گرفته باشید...» مطلب را می‌فهماند، و واژه «لمس» کنایه زیبایی از آمیزش جنسی است.

* * *

۵- درباره سایر خصوصیات تیمم از جمله «صَعِيداً طَيِّباً» در ذیل آیه ۶

۱- «غائط» در تعبیرات امروز، غالباً به مدفوع انسان گفته می‌شود.

سورة «مائده» به خواست خدا مشروحاً بحث خواهیم کرد.

* * *

۶- فلسفه تیمم

بسیاری می پرسند دست زدن به روی خاک و کشیدن به پیشانی و پشت دست‌ها، چه فایده‌ای می تواند داشته باشد؟ به خصوص این که می دانیم بسیاری از خاک‌ها آلوده‌اند و ناقل میکرب‌ها.

در پاسخ این گونه ایرادها باید به دو نکته توجه داشت:

الف - فایده اخلاقی:

تیمم یکی از عبادات است، و روح عبادت به معنی واقعی کلمه در آن منعکس می باشد؛ زیرا انسان پیشانی خود را که شریف‌ترین عضو بدن او است، با دستی که بر خاک زده، لمس می کند تا فروتنی و تواضع خود را در پیشگاه او آشکار سازد، یعنی پیشانی من و همچنین دست‌های من در برابر تو تا آخرین حد، خاضع و متواضعند، و به دنبال این کار متوجه نماز و یا سایر عباداتی که مشروط به وضو و غسل است می شود، و به این ترتیب در پرورش روح تواضع و عبودیت و شکرگزاری در بندگان اثر می گذارد.

ب - فایده بهداشتی:

امروز ثابت شده خاک به خاطر داشتن باکتری‌های فراوان، می تواند آلودگی‌ها را از بین ببرد، این باکتری‌ها که کار آنها تجزیه کردن مواد آلی و از بین بردن انواع عفونت‌هاست، معمولاً در سطح زمین و اعماق کم که از هوا و نور آفتاب بهتر می توانند استفاده کنند، فراوانند.

به همین دلیل، هنگامی که لاشه‌های حیوانات و یا بدن انسان پس از مردن زیر خاک دفن شود و همچنین مواد آلوده گوناگونی که روی زمین‌ها می باشد، در

مدت نسبتاً کوتاهی تجزیه شده و بر اثر حمله باکتری‌ها کانون عفونت از هم متلاشی می‌گردد.

مسلم است اگر این خاصیت در خاک نبود، کره زمین در مدت کوتاهی مبدل به یک کانون عفونت می‌شد.

اصولاً خاک خاصیتی شبیه مواد «آنتی بیوتیک» دارد و تأثیر آن در کشتن میکرب‌ها فوق العاده زیاد است.

بنابراین، خاک پاک نه تنها آلوده نیست، که از بین برنده آلودگی‌ها است و می‌تواند از این نظر تا حدودی جانشین آب شود، با این تفاوت که آب حلال است، یعنی میکرب‌ها را حل کرده و با خود می‌برد، ولی خاک میکرب‌کش است. اما باید توجه داشت خاک تیمم کاملاً پاک باشد، همان طور که قرآن در تعبیر جالب خود می‌گوید: (طَيِّبًا).

قابل توجه این که: تعبیر به «صَعِيد» که از ماده «صعود» گرفته شده، اشاره به این است که بهتر است خاک‌های سطح زمین برای این کار انتخاب شود، همان خاک‌هایی که در معرض تابش آفتاب و مملو از هوا و باکتری‌های میکرب‌کش است.

اگر چنین خاکی طیب و پاکیزه نیز بود، تیمم با آن اثرات فوق را دارد بدون این که کمترین زیانی داشته باشد (در ذیل آیه ۶ سوره «مائده» نیز در این باره سخن خواهیم گفت).

* * *

﴿۴۴﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ
وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ
﴿۴۵﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا

ترجمه:

۴۴ - آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنها داده شده است، (به جای این که از آن، برای هدایت خود و دیگران استفاده کنند، برای خویش) گمراهی می‌خرند، و می‌خواهند شما نیز گمراه شوید؟!

۴۵ - خدا به دشمنان شما آگاه‌تر است؛ (ولی آنها زبانی به شما نمی‌رسانند) و کافی است که خدا ولیّ شما باشد؛ و کافی است که خدا یاور شما باشد.

تفسیر:

خرید گمراهی

در نخستین آیه از آیات فوق، اشاره به گروهی از کفار اهل کتاب می‌کند، که خریدار ضلالت و گمراهی بودند و با تعبیری که حاکی از تعجب است، پیامبر را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنها داده شده بود (به جای این که از آن، برای هدایت خود و دیگران استفاده کنند، برای خویش) گمراهی می‌خرند، و می‌خواهند شما نیز گمراه شوید؟» ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ وَ يُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ﴾.

و به این ترتیب، آنچه وسیله هدایت خود و دیگران بود بر اثر سوء نیاتشان

تبدیل به وسیله گمراه شدن و گمراه کردن گشت؛ چرا که آنها هیچ گاه دنبال حقیقت نبودند، بلکه به همه چیز با عینک سیاه نفاق، حسد و مادیگری می‌نگریستند.

ضمناً از جمله **أوتوا نصیباً من الكتاب**: «بخشی از کتاب در اختیار آنها قرار داده شد» استفاده می‌شود: آنچه آنها در اختیار داشتند، تمام کتاب آسمانی «تورات» نبود، بلکه تنها بخشی از آن بوده است و این با حقایق مسلم تاریخی نیز کاملاً سازگار است، که قسمت‌هایی از «تورات و انجیل» واقعی با گذشت زمان تحریف شده و یا از بین رفته است.

* * *

در آیه **بعد** می‌فرماید: اینها اگر چه در لباس دوست خود را جلوه می‌دهند، دشمنان واقعی شما هستند «و خداوند از آنها آگاه هست» **﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ﴾**.

چه دشمنی از آن بالاتر که با سعادت و هدایت شما مخالفند، گاهی به زبان خیرخواهی.

گاهی از طریق بدگویی و هر زمان به شکلی به دنبال تحقق بخشیدن به اهداف شوم خود هستند.

ولی شما هرگز از عداوت آنها وحشت نکنید، شما تنها نیستید، «همین قدر کافی است که خداوند رهبر، ولی، یار و یاور شما باشد» **﴿وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾**.

زیرا از آنها کاری ساخته نیست و اگر گفته‌های آنها را زیر پا بگذارید جای ترس و نگرانی نخواهد بود.

* * *

﴿۴۶﴾ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا
 وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالسِّنْتِهِمْ وَطَعْنًا
 فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَانظُرْنَا لَكَانَ
 خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا

ترجمه:

۴۶ - بعضی از یهود، سخنان را از جای خود، تحریف می‌کنند؛ و (به جای این که بگویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم») می‌گویند: «شنیدیم و مخالفت کردیم!» و (نیز می‌گویند: «بشنو!» که هرگز نشنوی!) (و می‌گویند: «راعناً» ما را تحمیق کن!) تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آئین خدا، طعنه زنند. ولی اگر آنها می‌گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم؛ و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده» برای آنان بهتر، و با واقعیت سازگارتر بود. اما خداوند، آنها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است؛ از این رو جز عده کمی ایمان نمی‌آورند.

تفسیر:

گوشه دیگری از اعمال یهود

این آیه، به دنبال آیات قبل، صفات جمعی از دشمنان اسلام را تشریح می‌کند و به گوشه‌ای از اعمال آنها اشاره می‌نماید.

توجه می‌دهد که: یکی از کارهای آنها، تحریف حقایق و تغییر چهره دستوره‌های خداوند بوده است، چنان که قرآن می‌فرماید: «جمعی از یهودیان

سخنان را از محل خود تحریف می نمایند» ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ﴾.

این تحریف، ممکن است جنبه لفظی داشته باشد و یا جنبه معنوی و عملی، اما جمله‌های بعد می‌رساند که منظور از تحریف در اینجا همان تحریف لفظی و تغییر عبارت است؛ زیرا آنها می‌گویند: «ما شنیدیم و مخالفت کردیم!» ﴿وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا﴾.

یعنی به جای این که بگویند: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا: «شنیدیم و فرمانبرداریم» می‌گویند: شنیدیم و مخالفیم، و این درست به سخن کسانی می‌ماند که گاهی از روی تمسخر و استهزاء می‌گویند: «از شما گفتن و از ما گوش نکردن!» جمله‌های دیگر آیه نیز شاهد این گفتار است.

بعد از آن، به قسمت دیگری از سخنان عداوت‌آمیز و آمیخته با جسارت و بی ادبی آنها اشاره کرده، می‌گوید: آنها می‌گویند: «بشنو که هرگز نشنوی!» ﴿وَ اَسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ﴾.

و به این ترتیب، آنها برای نگهداری یک عده از همه جا بی‌خبر، علاوه بر تحریف حقایق و خیانت در ابلاغ کتب آسمانی - که سرمایه اصلی نجات قوم و ملت آنها از چنگال ستمگرانی همچون فرعون را تشکیل می‌داد به حربۀ ناجوانمردانه استهزاء و سخریه که حربۀ افراد خودخواه و مغرور و لجوج است متوسل می‌شدند.

و گاهی علاوه بر همه اینها از جمله‌هایی که مسلمانان پاکدل در برابر پیامبر ﷺ می‌گفتند، سوء استفاده کرده و آن جمله‌ها را با معانی دیگری به عنوان تکمیل سخریه‌های خود، به کار می‌بردند، مانند جمله «رَاعِنَا» که به معنی «ما را مراعات کن و به ما مهلت بده» بود.

مسلمانان راستین در آغاز دعوت پیامبر ﷺ برای این که خوب تر و بهتر سخنان او را بشنوند و به دل بسپارند در برابر پیامبر ﷺ این جمله را می گفتند. ولی این دسته از یهود این جمله را دستاویز قرار داده و آن را مقابل آن حضرت، تکرار می کردند و منظورشان معنی عبری این جمله که «بشنو که هرگز نشنوی» بود، و یا معنی دیگر عربی آن را یعنی «ما را تحمیق کن»! اراده می کردند.^۱ اشاره به این که کار پیامبر اسلام ﷺ - العیاذ باللّه - تحمیق و اغفال کردن مردم بوده است.^۲

تمام اینها به منظور آن بود که: با زبان خود حقایق را از محور اصلی بگردانند و در آئین حق طعن زنند، می فرماید: «تا با زبان خود حقایق را بگردانند و در آئین خدا طعنه زنند» ﴿وَرَاعِنَا لِيَا بِالسِّنْتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ﴾. «لَمِي» (بر وزن حی) به معنی تابیدن طناب و مانند آن و به معنی تغییر و تحریف نیز آمده است.

اگر آنها به جای این همه لجاجت و دشمنی با حق، و جسارت و بی ادبی، راه راست را پیش می گرفتند، برایشان بهتر بود، لذا می فرماید: «اما اگر می گفتند: ما کلام خدا را شنیدیم و از در اطاعت درآمدیم، سخنان ما را بشنو و ما را مراعات کن و به ما مهلت بده (تا حقایق را کاملاً درک کنیم) به نفع آنها بود و با عدالت و منطق و ادب کاملاً تطبیق داشت» ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ﴾.

۱ - «زاعنا» اگر از ماده «رعی» گرفته شود، به معنی مراعات کن و مهلت بده می باشد، و اگر از ماده «رعونت» گرفته شود، به معنی ما را تحمیق کن، می باشد، و باید توجه داشت که در صورت اول، نون زاعنا بدون تشدید و در صورت دوم با تشدید خواهد بود، و از پاره ای از روایات استفاده می شود که گویا یهود مخصوصاً نون را تشدید داده و آخر آن را می کشیدند.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۶۶، ۳۳۲ و ۳۳۳ (در تفسیر آیه ۱۰۴ سوره بقره) و جلد ۲۲، صفحه ۱۹ (درباره راعنا در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۰۴ سوره «بقره» نیز سخن گفته ایم).

سپس می‌افزاید: «ولی آنها بر اثر کفر، سرکشی و طغیان از رحمت خدا به دور افتاده‌اند (و دل‌های آنها آن چنان مرده است که به این زودی، زنده و بیدار نمی‌گردد) فقط دسته کوچکی از آنها افراد پاکدلی هستند که آمادگی پذیرش حقایق را دارند، سخنان حق را می‌شنوند و ایمان می‌آورند» ﴿وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

بعضی این جمله را جزء خبرهای غیبی قرآن دانسته‌اند؛ زیرا همان طور که قرآن در این جمله خبر داده است در طول تاریخ اسلام، تنها عده کمی از یهود ایمان آوردند و به اسلام پیوستند و بقیه آنها از آن روز تا کنون، با اسلام سر جنگ داشته و دارند.

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾

ترجمه:

۴۷- ای کسانی که کتاب (خدا) به شما داده شده! به آنچه (بر پیامبر خود) نازل کردیم - و هماهنگ با نشانه‌هائی است که با شماست - ایمان بیاورید، پیش از آن که صورت‌هائی را محو کنیم، سپس به پشت سر بازگردانیم، یا آنها را از رحمت خود دور سازیم، همان گونه که «اصحاب سبت» (گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل) را دور ساختیم؛ و فرمان خدا، در هر حال انجام شدنی است!

تفسیر:

سرنوشت افراد لجوج

به دنبال بحثی که در آیات سابق درباره اهل کتاب بود، در اینجا روی سخن را به خود آنها کرده، می‌فرماید: «ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده! به آنچه نازل کرده‌ایم - و هماهنگ با نشانه‌هائی است که در کتب شماست - ایمان بیاورید!» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ﴾. مسلماً شما با داشتن این همه نشانه، از دیگران سزاوارترید که به این آئین پاک بگروید.

پس از آن، آنها را تهدید می‌کند که سعی کنید پیش از آن که گرفتار یکی از دو عقوبت شوید، در برابر حق تسلیم گردید.

نخست این که: «صورت‌هائی را به کلی محو کرده (و تمام اعضائی که به وسیله آن حقایق درک می‌شوند را از میان برده) سپس آنها را به پشت سر بازگردانیم» «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَيَّ أَذْبَارِهَا»^۱.

شاید نیاز به یادآوری نداشته باشد که منظور از این جمله، از کار افتادن عقل، هوش، چشم و گوش آنها از نظر عدم درک واقعیات زندگی و انحراف از صراط مستقیم است، چنان که در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «منظور از آن محو کردن وجوه آنها در مسیر هدایت و بازگرداندن آنها به عقب در مسیر گمراهی و ضلالت است»^۲.

توضیح این که: اهل کتاب، مخصوصاً یهود، هنگامی که با آن همه نشانه‌های روشن در برابر حق تسلیم نشدند، و آگاهانه به لجاجت و عناد برخاستند، و در صحنه‌های مختلف این **خلاف‌گویی و خلاف‌کاری آگاهانه** را تکرار کردند، این حالت تدریجاً به صورت یک طبیعت ثانوی برای آنها شد، گویی به کلی افکارشان مسخ و چشم و گوششان کور و کر شد.

چنین کسانی به جای این که در زندگی به پیش بروند به قهقرا و عقب باز می‌گردند و این است جزای آنهایی که حق را دانسته انکار می‌کنند. این در حقیقت شبیه همان چیزی است که در آغاز سوره «بقره» آیه ۶ به آن اشاره شده است.

بنابراین، منظور از «طمس و محو و بازگرداندن به عقب» در آیه فوق، همان محو فکری و روحی و عقب‌گرد معنوی است.

۱- «طمس» در اصل، به معنی محو آثار چیزی است، مانند این که خانه‌ای را ویران کنند و سپس جای آن را به کلی صاف کرده، آثار بنای سابق را از آن برچینند، ولی به طور کنایه در مورد چیزهایی که از اثر و خاصیت افتاده نیز گفته می‌شود.

۲- «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۵۵، ذیل آیه - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۱۴۱ و جلد ۹، صفحه ۱۹۳.

و اما در مورد مجازات دوم که به آن تهدید شده‌اند، می‌فرماید: «پیش از این که آنها را از رحمت خود دور سازیم، همان طور که اصحاب سبت^۱ را دور ساختیم» ﴿أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ﴾.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که: این دو تهدید چه تفاوتی با هم دارد که با لفظ «أو» به معنی «یا» عطف به یکدیگر شده‌اند؟

بعضی از مفسران معتقدند: تهدید نخست، جنبه معنوی دارد و تهدید دوم، جنبه ظاهری و مسخ جسمانی، به قرینه این که خداوند می‌فرماید: «همان طور که اصحاب سبت را از رحمت خود دور ساختیم اینها را نیز از رحمت خود دور خواهیم ساخت» و می‌دانیم اصحاب سبت (چنان که به خواست خدا در سورة «اعراف» خواهد آمد) از نظر ظاهری مسخ شدند.

بعضی دیگر معتقدند: این لعن و دوری از رحمت خدا نیز جنبه معنوی خواهد داشت، با این تفاوت که:

تهدید اول، اشاره به انحراف، گمراهی و عقب‌گرد آنها است.
و تهدید دوم، به معنی نابودی و هلاکت (یکی از معانی لعن همان هلاکت است).

خلاصه این که: اهل کتاب با اصرار و پافشاری در مخالفت با حق، عقب‌گرد و سقوط می‌کنند و یا نابود می‌شوند.

سؤال دیگری در اینجا پیش می‌آید و آن این که آیا این تهدید درباره آنها عملی شد یا خیر؟

شک نیست تهدید اول در مورد بسیاری از آنها و تهدید دوم درباره بعضی

۱- اصحاب سبت همان طور که شرح سرگذشت آنها در سورة «اعراف»، ذیل آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ خواهد آمد، جمعی از یهود بودند که در روز شنبه که موظف به تعطیل کسب و کار بودند، برخلاف فرمان پیامبر خود، به ماهیگیری پرداختند و طغیان را بر حد نهایت رساندند و به مجازات دردناکی گرفتار شدند.

از آنها عملی گردید و حداقل جمع زیادی از آنها در جنگ‌های اسلامی در هم کوبیده شدند و قدرتشان بر باد رفت.

تاریخ دنیا نشان می‌دهد: آنها بعد از آن نیز در کشورهای مختلفی تحت فشار شدید قرار گرفتند و نفرات زیادی را از دست دادند، و هم اکنون نیز، در شرایط بسیار نامساعد و خطرناکی زندگی می‌کنند.

و در پایان آیه، برای تأکید این تهدیدها می‌فرماید: «فرمان خدا در هر حال انجام شدنی است» و هیچ قدرتی مانع از آن نخواهد بود ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾.

* * *

۴۸ **إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْزُبُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَيَعْفُرُ مَا دُونَهُ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا**

ترجمه:

۴۸ - خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد؛ و پائین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کس که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

شان نزول:

در مورد این آیه، شأن نزول‌های متعددی نقل شده است، از جمله: از «کلبی» نقل شده که این دربارهٔ مشرکین نازل گردیده، به این بیان: پس از شهادت «حمزه» - در نبرد احد - مشرکان به وعده‌ای که به «وحشی» در مورد قتل «حمزه» داده بودند، وفا نکردند.

«وحشی» خود و طرفدارانش پشیمان شدند، نامه‌ای به رسول خدا ﷺ نوشتند که ما پشیمان شده‌ایم، ولی بر اساس آنچه شما در «مکه» فرموده‌اید - که افراد مشرک گناهکار و... در اسلام پذیرفته نمی‌شوند - خود را واجد ایمان آوردن نمی‌دانیم؛ چرا که ما مرتکب همهٔ این گناهان شده‌ایم، در اینجا بود که آیه «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا...» نازل شد،^۱ و رسول خدا ﷺ به آنها اعلام نمود.

آنها در پاسخ نوشتند: ما خوف آن را داریم که نتوانیم عمل صالح انجام

دهیم و مشمول این آیه نشویم، آیه مورد بحث نازل شد و رسول خدا ﷺ به آنها اعلام فرمود.

باز نوشتند: ما خوف آن را داریم که تحت عنوان «مشیت» (لِمَنْ يَشَاءُ) قرار نگیریم، در اینجا آیه «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» نازل شد و رسول خدا ﷺ پیام فرستاد.

«وحشی» و تمام اصحابش مسلمان شدند و به خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند، پیامبر آنها را پذیرفت، سپس از «وحشی» چگونگی شهادت «حمزه» را پرسید، و پس از توضیح، خطاب به «وحشی» فرمود: به جایی برو که از دید من پنهان باشی (عَيْبٌ شَخْصَكَ عَنِّي).

«وحشی» به «شام» رفت و در همانجا از دنیا رفت.^۱

تفسیر:

امیدبخش‌ترین آیات قرآن

از آنجا که اهل کتاب، هر کدام به نوعی از عقیده شرک‌آمیز برخوردار بودند، می‌توان گفت: این آیه به دنبال آیه قبل، سومین تهدیدی است نسبت به آنها، لذا صریحاً اعلام می‌کند: ممکن است همه گناهان مورد عفو و بخشش واقع شوند، ولی «شرک» به هیچ وجه بخشوده نمی‌شود، مگر این که از آن دست بردارند، توبه کنند و موحد شوند، و به عبارت دیگر هیچ گناهی به تنهایی ایمان را از بین نمی‌برد همان طور که هیچ عمل صالحی با شرک، انسان را نجات نمی‌بخشد،

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «سعد السعود»، صفحه ۲۱۱، انتشارات دار الذخائر قم - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۱۰، صفحه ۹۷، ذیل آیه مورد بحث - «بحر المحیط»، جلد ۳، صفحه ۶۶۵، ذیل آیه مورد بحث (در برخی احادیث به جای عبارت فوق این عبارت آمده است: غَيْبٌ عَنِّي وَجْهَكَ) - «نور البراهین جزائری»، جلد ۲، صفحه ۴۲۹، انتشارات جامعه مدرسین، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق - «سنن کبریٰ بیهقی»، جلد ۹، صفحه ۹۸، دار الفکر بیروت.

می فرماید: «خداوند هرگز شرک به خود را نمی بخشد، اما پائین تر از آن را برای هر کس بخواهد می بخشد» ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾.

چنان که اشاره شد، ارتباط این آیه با آیات سابق از این نظر است که یهود و نصاری هر یک به نوعی مشرک بودند، و قرآن به وسیله این آیه، به آنها اعلام خطر می کند که این عقیده را ترک گویند، که گناهی است غیر قابل بخشش.

سپس در پایان آیه دلیل این موضوع را بیان کرده، می فرماید: «کسی که برای خدا شریکی قائل شود گناه بزرگی مرتکب شده است» ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾^۱.

این آیه، از آیاتی است که افراد موحد را به لطف و رحمت پروردگار دلگرم می سازد؛ زیرا خداوند - طبق این آیه - امکان بخشش همه گناهان را غیر از شرک، اعلام کرده است.

و طبق روایتی که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده، این آیه امیدبخش ترین آیات قرآن است، فرموده است: مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ أَرْجَىٰ عِنْدِي مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ: «از نظر من در قرآن امید بخش تر از این آیه نیست»^۲.

و به گفته «ابن عباس»: «خداوند هشت آیه در سورة «نساء» نازل کرده (از جمله همین آیه) که برای افراد این امت بهتر است از آنچه خورشید بر آن می تابد»^۳.

۱ - «اَلْفَتْرَىٰ» از ماده «فَرَى» (بر وزن فرد) در اصل، به معنی قطع کردن است و از آنجا که اگر بخشی از چیز سالمی را قطع کنند، فاسد و خراب می شود، به معنی هر کار خلاف و از جمله شرک، دروغ و تهمت استعمال می شود.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۴۵۸، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «مجمع البیان»، جلد ۳، ۳۰۰

زیرا افراد بسیاری هستند که مرتکب گناهان عظیمی می‌شوند و برای همیشه از رحمت و آمرزش الهی مأیوس می‌گردند، و همان سبب می‌شود که باقیمانده عمر را، در راه گناه و خطا با همان شدت بپیمایند، ولی امید به آمرزش و عفو خداوند وسیله مؤثر باز دارنده‌ای نسبت به آنان در برابر گناه و طغیان می‌گردد، بنابراین، آیه مورد بحث در واقع یک مسأله تربیتی را تعقیب می‌کند.

هنگامی که می‌بینیم (طبق گفته بعضی مفسران و پاره‌ای از روایات که در ذیل آیه نقل شده) افراد جنایتکاری همچون «وحشی» قاتل افسر رشید اسلام «حمزة بن عبدالمطلب» عموی پیامبر ﷺ با نزول این آیه ایمان می‌آورد و دست از جنایات خود می‌کشد، این امیدواری برای دیگر گناهکاران پیدا می‌شود، که از رحمت پروردگار مأیوس نشوند و بیش از آنچه گناه کرده‌اند، خود را آلوده نسازند.

ممکن است گفته شود: این آیه در عین حال، مردم را به گناه تشویق می‌کند؛ زیرا وعده آمرزش «همه گناهان غیر از شرک» در آن داده شده است. ولی شک نیست که منظور از این وعده آمرزش، وعده بدون قید و شرط نیست، بلکه افرادی را شامل می‌شود که یک نوع شایستگی از خود نشان بدهند، و همان طور که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم، «مشیت» و خواست خداوند که در این آیه و آیات مشابه آن، ذکر شده به معنی «حکمت» الهی است؛ زیرا هرگز خواست خدا از حکمت او جدا نیست، و مسلماً حکمت او اقتضا نمی‌کند بدون شایستگی، کسی را مورد عفو قرار دهد.

بنابراین، جنبه تربیتی و سازندگی آیه به مراتب بیش از سوء استفاده‌هایی

صفحه ۵۷ (جلد ۳، صفحه ۱۰۲، مؤسسه علمی مطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث - «فتح القدیر» شوکانی، جلد ۱، صفحه ۴۵۶، عالم الکتب - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۴۳، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.

است که ممکن است از آن بشود.

* * *

نکته:

اسباب بخشودگی گناهان

نکته قابل توجه این که: آیه فوق، ارتباطی با مسأله توبه ندارد؛ زیرا توبه و بازگشت از گناه، همه گناهان، حتی شرک را می‌شوید، بلکه منظور از آن امکان شمول عفو الهی نسبت به کسانی است که توفیق توبه نیافته‌اند، یعنی قبل از آن که از کرده‌های خود پشیمان شوند و یا بعد از پشیمانی و قبل از جبران اعمال بد خویش، از دنیا بروند.

توضیح این که:

از بسیاری از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود: وسائل آمرزش و بخشودگی گناه متعدد است که آنها را می‌توان در پنج موضوع خلاصه کرد:

۱ - توبه و بازگشت به سوی خدا که توأم با پشیمانی از گناهان گذشته و تصمیم بر اجتناب از گناه در آینده و جبران عملی اعمال بد به وسیله اعمال نیک بوده باشد (آیاتی که بر این معنی دلالت دارد فراوان است) از جمله آیه: **وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ**: «او است که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد».^۱

۲ - کارهای نیک فوق‌العاده‌ای که سبب آمرزش اعمال زشت می‌گردد، چنان که می‌فرماید: **إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**: «کارهای نیک آثار پاره‌ای از گناهان را از بین می‌برد».^۲

۳ - شفاعت که شرح آن در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۴۸ سوره

۲- هود، آیه ۱۱۴.

۱- شوری، آیه ۲۵.

«بقره» گذشت.

۴ - پرهیز از گناهان «کبیره» که موجب بخشش گناهان «صغیره» می‌گردد، همان طور که شرح آن در ذیل آیه ۳۱ همین سوره گذشت.

۵ - **عفو الهی** که شامل افرادی می‌شود که شایستگی آن را دارند، همان طور که در آیه مورد بحث بیان گردید.

مجدداً یادآوری می‌کنیم: عفو الهی مشروط به مشیت او است، و به این ترتیب، عمومی و بدون قید و شرط نیست، و مشیت و اراده او تنها در مورد افرادی است که شایستگی خود را عملاً به نوعی اثبات کرده‌اند، و از اینجا روشن می‌شود: چرا شرک قابل عفو نیست؛ زیرا مشرک ارتباط خود را از خداوند بکلی بریده است و مرتکب کاری شده که بر خلاف اساس تمام ادیان و نوامیس آفرینش است.

* * *

﴿۴۹﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بِاللَّهِ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ
لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا

﴿۵۰﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا

ترجمه:

۴۹ - آیا ندیدی کسانی را که خودستائی می‌کنند؟! (این خودستائی‌ها، بی ارزش است؛) بلکه خدا هر کس را بخواهد، ستایش می‌کند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.
۵۰ - ببین چگونه بر خدا دروغ می‌بندند! و همین گناه آشکار (برای مجازات آنان) کافی است.

شأن نزول:

در بسیاری از تفاسیر اسلامی در ذیل آیه چنین نقل شده: یهود و نصاری برای خود امتیازاتی قائل بودند و همان طور که در آیات قرآن نقل شده: گاهی می‌گفتند: «ما فرزندان خدائیم».^۱
و گاهی می‌گفتند: «بهشت مخصوص ما است و غیر از ما، در آن راهی ندارد»^۲ آیات فوق نازل شد و به این پندارهای باطل پاسخ گفت.^۳

۱- مائده، آیه ۱۸.

۲- بقره، آیه ۱۱۱.

۳- «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۴ - تفسیر «طبری» و «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۵، صفحه ۵۴، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:

خودستائی

در نخستین آیه مورد بحث، به یکی از صفات نکوهیده انسان اشاره شده که گریبانگیر بسیاری از افراد و ملت‌ها می‌شود و آن خودستائی، خویشتن را پاک نشان دادن و فضیلت برای خود ساختن است، آیه می‌گوید: «آیا ندیدی کسانی را که خودستائی می‌کنند؟» ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ﴾^۱. پس از آن می‌فرماید: «خداوند هر که را بخواهد می‌ستاید» ﴿بَلِ اللّٰهُ يَزَكِي مَنْ يَشَاءُ﴾.

و تنها او است که از روی حکمت و مشیت بالغه بدون کم و زیاد، افراد را طبق شایستگی‌هایی که دارند، مدح و ستایش می‌کند («و هرگز به هیچ کس، سر سوزنی ستم نخواهد شد») ﴿وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۲.

فضیلت آن است که خداوند آن را فضیلت بداند نه آنچه خودستایان برای خود از روی خودخواهی قائل می‌شوند و به خویش و دیگران ستم می‌کنند. گرچه روی سخن به قوم یهود و نصاری است که برای خود امتیازات بی‌دلیل و نادرستی قائل بودند، و خود را برگزیده از بین ملت‌ها معرفی می‌کردند. گاهی می‌گفتند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً: «آتش دوزخ جز چند روزی ما را فرا نخواهد گرفت»^۳.

۱- «يُزَكُّونَ» از ماده «تَزَكَّى» به معنی پاک شمردن و پاک معرفی کردن است، گاهی نیز به معنی پاک نمودن، تربیت کردن و رشد دادن نیز آمده است.

در حقیقت، به معنی پاک نمودن است که اگر جنبه عملی داشته باشد، پسندیده و اگر تنها با سخن و ادعا باشد، نکوهیده است.

۲- «فَتِيل» در لغت به معنی رشته بسیار باریکی است که در شکاف هسته خرما به چشم می‌خورد و کنایه از چیزهای بسیار کوچک است، و اصل آن از ماده «فَتَّل» به معنی تابیدن است.

۳- بقره، آیه ۸۰- آل عمران، آیه ۲۴.

و گاهی می گفتند: **نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّائُهُ**: «ما فرزندان و دوستان خدائیم».^۱
ولی مفهوم آن اختصاصی به قوم و جمعیتی ندارد، بلکه تمام افراد و ملت‌هایی را که به این صفت نکوهیده گرفتارند، شامل می‌شود.

قرآن در سوره «نجم» آیه ۳۲ خطاب به همه مسلمانان می‌فرماید: **فَلَا تُرْكَوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى**: «خودستائی مکنید، خداوند پرهیزکاران را بهتر از هر کس دیگر می‌شناسد».

سرچشمه این کار، همان عجب، غرور و خودبینی است که تدریجاً به صورت خودستائی جلوه کرده و در مرحله نهائی سر از تکبر و برتری جوئی در می‌آورد.

این عادت غلط که با نهایت تأسف در میان بسیاری از ملل و طبقات و افراد وجود دارد، سرچشمه قسمت مهمی از نابسامانی‌های اجتماعی، جنگ‌ها و استعمارها و تفوق طلبی‌ها است.

تاریخ گذشته نشان می‌دهد: بعضی از ملل دنیا بر اثر همین احساس کاذب، خود را برتر از ملل دیگر می‌دانستند و به همین جهت به خود حق می‌دادند آنها را بنده و برده خویش سازند.

عرب‌های جاهلی با تمام عقب افتادگی و فقر همه جانبه‌ای که داشتند خود را نژاد برتر! می‌شمردند، و در میان قبائل آنها، هر یک خود را «قبیله برتر» می‌دانست.

در عصر اخیر، مسأله تفوق طلبی نژاد آلمان و یا نژاد اسرائیل سرچشمه جنگ‌های جهانی و یا جنگ‌های منطقه‌ای شد.

در صدر اسلام، نیز قوم یهود و نصاری نسبت به دیگران گرفتار چنین

۱- مائده، آیه ۱۸.

توهمی بودند، لذا به زحمت حاضر می شدند در برابر حقایق اسلام تسلیم کردند.

* * *

به همین جهت در آیه بعد، قرآن با شدت، این گونه توهمات و برتری طلبی ها را می کوبد. و آن را یک نوع افترا و دروغ بستن به خدا و گناه بزرگ و آشکار معرفی می کند، می فرماید: «بین این جمعیت چگونه با ساختن فضائل دروغین و نسبت دادن آنها به خدا، به پروردگار خویش دروغ می بندند، آنها اگر گناهی جز همین گناه نداشته باشند، برای مجازات آنان کافی است» «انظُرْ كَيْفَ يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا».

علی رضی الله عنه در خطبه معروف «همام» درباره صفات ممتاز پرهیزکاران چنین می گوید:

لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لَا نَفْسِهِمْ
مُتَّهَمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ.
إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ:
أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي.
اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا
لَا يَعْلَمُونَ:

«آنها هرگز از اعمال کم خود راضی نیستند و هیچ گاه اعمال زیاد خود را بزرگ نمی شمردند، آنها در همه حال خود را در برابر انجام وظایف متهم می شمردند و از اعمال خویش بیمناکند.

هنگامی که کسی یکی از آنان را بستاید، از آنچه در حق او گفته می شود، وحشت می کند و چنین می گوید:

من به حال خود از دیگران آگاه‌ترم، و خدا نسبت به من از من آگاه‌تر است.
 پروردگارا! به این ستایشی که ستایشگران در حق من می‌کنند، مرا مؤاخذه
 مکن! و مرا از آنچه گمان می‌برند، نیز برتر قرار ده! و آنچه را که آنها از خطاهای
 من نمی‌دانند، بر من ببخش!»^۱

* * *

﴿ ۵۱ ﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ
وَ الطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
سَبِيلًا

﴿ ۵۲ ﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فْلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا

ترجمه:

۵۱- آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با این حال،) به «جبت» و «طاغوت» (بت و بت پرستان) ایمان می‌آورند، و درباره کافران می‌گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت یافته‌ترند»؟

۵۲- آنها کسانی هستند که خداوند، ایشان را از رحمت خود، دور ساخته است؛ و هر کس را خدا از رحمتش دور سازد، یآوری برای او نخواهی یافت.

شان نزول:

بسیاری از مفسران در شأن نزول آیات فوق، چنین گفته‌اند: بعد از حادثه «احد»، یکی از بزرگان یهود به نام «کعب بن اشرف» به اتفاق هفتاد نفر از یهودیان به سوی «مکه» آمد، تا با مشرکان «مکه» بر ضد پیامبر اسلام ﷺ هم پیمان شوند، و پیمانی را که با پیامبر اسلام ﷺ داشتند بشکنند.

«کعب» به منزل «ابو سفیان» وارد شد، «ابو سفیان» او را گرامی داشت و یهود همراه وی، در خانه‌های قریش به طور پراکنده میهمان شدند.

یکی از اهل «مکه» به «کعب» گفت: شما اهل کتابید و محمد نیز دارای

کتاب است، حقیقت این است که ما احتمال می‌دهیم این کار توطئه‌ای باشد که برای از بین بردن ما چیده شده است، اگر می‌خواهید با شما هم پیمان شویم، نخستین شرط این است که در برابر این دو بت (اشاره به دو بت بزرگ کردند)، سجده کنید و به آنها ایمان بیاورید، و آنان چنین کردند.

سپس «کعب» به اهل «مکه» پیشنهاد کرد: سی نفر از شما و سی نفر از ما به کنار خانه «کعبه» برویم، شکم‌های خود را بر دیوار خانه کعبه بگذاریم و با پروردگار کعبه عهد کنیم که در نبرد با محمد کوتاهی نکنیم. این برنامه نیز انجام شد، و پس از پایان آن، «ابو سفیان» رو به «کعب» کرده، گفت:

تو مرد دانشمندی هستی و ما بی‌سواد و درس نخوانده‌ا!، به عقیده تو، «ما» و «محمد» کدام به حق نزدیک‌تریم؟

«کعب» گفت: آئین خود را برای من کاملاً تشریح کن!

«ابو سفیان» گفت: ما برای حاجیان، شتران بزرگ قربانی می‌کنیم، و به آنها آب می‌دهیم، میهمان را گرامی می‌داریم، اسیران را آزاد کرده، و صلۀ رحم به جا می‌آوریم، و خانه پروردگار خود را آباد نگه می‌داریم، و بر گرد آن طواف می‌کنیم، و ما اهل حرم خدا سرزمین مکه‌ایم، ولی محمد از دین نیاکان خود دست برداشته، قطع پیوند خویشاوندی کرده، و از حرم خدا بیرون رفته، در حالی که دین ما کهن است و آئین محمد آئینی است تازه و نوپا.

«کعب» گفت: به خدا سوگند آئین شما از آئین محمد بهتر است!

در این هنگام آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۷۴ و ۷۵ - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۷۱، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - تفسیر «طبری»، جلد ۵، صفحه ۸۳، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:

سازشکاران

این آیه، با توجه به شأن نزولی که در بالا گفته شد، یکی دیگر از صفات ناپسند یهود را منعکس می‌کند، که آنها برای پیشبرد اهدافشان آن چنان سازشکاری با هر جمعیتی نشان دادند که حتی برای جلب نظر بت پرستان در برابر بت‌های آنها سجده کردند و آنچه را که دربارهٔ عظمت اسلام و صفات پیامبر ﷺ دیده یا خوانده بودند، زیر پا گذاشتند، و حتی برای خوش آیند بت پرستان آئین خرافی و مملو از ننگ آنها را بر اسلام ترجیح دادند، با این که اهل کتاب بودند و قدر مشترکشان با اسلام به مراتب بیش از بت پرستان بود.

لذا آیه فوق به عنوان تعجب می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که سهمی از کتاب خدا داشتند، اما در برابر بت سجده کردند و به طغیانگران اظهار ایمان نمودند؟» ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾.

به این هم قناعت نکردند، «بلکه به کسانی که کافر شده‌اند، می‌گویند: راه اینها از مسلمانان به هدایت نزدیک‌تر است» ﴿وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾.

* * *

در این که منظور از این دو کلمه (جبت و طاغوت) در آیه مورد بحث چیست؟ مفسران تفسیرهای مختلفی دارند:

بعضی گفته‌اند: اینها نام دو بت بوده که جمعیت یهود در داستان فوق در برابر آنها سجده کردند.

بعضی گفته‌اند: «جبت» در اینجا به معنی «بت» و «طاغوت» به معنی

«بت پرستان» و یا حامیان بت است که به عنوان سخنگوی بت‌ها، مطالبی را از قول بت‌ها نقل کرده و به دروغ به آنها می‌بستند، تا مردم را فریب دهند.^۱ و این معنی با آنچه در شأن نزول و تفسیر آیه گفته شد سازگارتر است؛ زیرا یهود، هم در برابر بت‌ها سجده کردند و هم در برابر بت پرستان تسلیم شدند.

* * *

سپس در آیه بعد، سرنوشت این گونه سازشکاران را بیان کرده می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که خدا آنان را از رحمت خود دور ساخته و کسی که خدا او را از رحمت خویش دور کند، هیچ یآوری برای او نخواهی یافت» ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا﴾.

همان طور که این آیه می‌گوید، یهود از سازشکاری‌های ننگین نتیجه‌ای نبردند و سرانجام با ناکامی گرفتار شکست شدند و پیش‌بینی قرآن درباره آنها به حقیقت پیوست.

یادآوری این نکته لازم است که: آیات فوق، گرچه درباره جمعیت خاصی نازل شده ولی مسلماً اختصاصی به آنها ندارد و تمام افراد سازشکار را که برای نیل به مقاصد پست، شخصیت و حیثیت خود و حتی ایمان و اعتقاد خویش را قربانی می‌کنند، شامل می‌شود.

این گونه سازشکاران در دنیا و آخرت از رحمت خداوند دورند و غالباً با شکست مواجه می‌شوند.

جالب توجه این که: روحیه ناپسند فوق در این قوم هنوز هم به شدت باقی است، و می‌بینیم برای رسیدن به اهداف خود، از هیچ گونه سازشکاری در تحت هر شرایطی روی گردان نیستند، و به همین دلیل گرفتار شکست‌ها در طول تاریخ

۱ - تفسیر «تبیان»، تفسیر «روح المعانی» و تفسیر «طبری»، ذیل آیه مورد بحث.

گذشته و امروز خود، شده‌اند.

* * *

نکته:

منظور از جبت و طاغوت

واژه «جبت» تنها در همین آیه از قرآن مجید به کار رفته، اسم جامد است و هیچگونه مشتقاتی ندارد.

می‌گویند: در اصل، یک لغت حبشی بوده که به معنی «سحر»، یا «ساحر» و یا «شیطان» به کار می‌رفته، سپس در لغت عرب وارد شده و به همین معنی یا به معنی بت و هر معبودی غیر از خدا استعمال می‌شود.

و گفته می‌شود: در اصل «جیس» بوده و سپس «س» آن تبدیل به «ت» شده است.

واژه «طاغوت» در هشت مورد از قرآن مجید به کار رفته و همان طور که در جلد دوم این تفسیر، ذیل آیه ۲۵۶ سوره «بقره» گفتیم، صیغه مبالغه^۱ از ماده «طغیان» به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است و به هر چیزی که موجب تجاوز از حد شود (از جمله بت‌ها) گفته می‌شود.

به همین جهت شیطان، بت، حاکم جبار و متکبر و هر معبودی غیر از خدا و هر مسیری که به غیر حق منتهی شود، طاغوت نامیده می‌شود، - این بود معنی دو واژه فوق به طور کلی - .

* * *

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۳، صفحه ۳۵ - و به عقیده بعضی مصدر است که به معنی وصفی و صیغه مبالغه به کار رفته است.

۵۳ أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا
 ۵۴ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا
 آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا
 ۵۵ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا

ترجمه:

۵۳ - آیا آنها (یهود) سهمی در حکومت دارند؟! در حالی که اگر چنین بود، کمترین حق را به مردم نمی‌دادند.

۵۴ - یا این که نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش)، بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟! ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.

۵۵ - ولی جمعی از آنها به آن ایمان آوردند؛ و جمعی ایجاد مانع در راه آن نمودند. و شعلهٔ فروزان آتش دوزخ، (برای آنها) کافی است!

تفسیر:

حسادت با خاندان پیامبر ﷺ

در تفسیر دو آیهٔ گذشته گفته شد: یهود به خاطر جلب توجه بت پرستان «مکه» گواهی دادند که: بت پرستی قریش از خداپرستی مسلمانان بهتر است! و حتی خود آنان در مقابل بت‌ها سجده کردند!

در آیات مورد بحث، این نکته یادآوری شده که قضاوت آنان به دو دلیل

فاقد ارزش و اعتبار است:

۱ - آنها (یهود) از نظر موقعیت اجتماعی، آن ارزش را ندارند که بتوانند بین افراد قضاوت و حکومت کنند و هرگز مردم حق حکومت و قضاوت در میان خود را به آنها واگذار نکرده‌اند تا آنها بتوانند دست به چنین کاری بزنند، لذا می‌فرماید: «آیا آنها سهمیه‌ای از حکومت دارند تا بتوانند داوری کنند؟» ﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ﴾.

به علاوه، آنها هیچ گاه شایستگی حکومت مادی و معنوی بر مردم را ندارند، زیرا آنچنان روح انحصارطلبی بر آنان چیره شده که: «اگر چنان موقعیتی را پیدا کنند به هیچ کس، هیچ حقی، نخواهند داد» ﴿فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا﴾^۱ و همه امتیازات را درست به خودشان تخصیص می‌دهند!

بنابراین، با توجه به این که قضاوت یهود از چنین روحیه‌ای سرچشمه گرفته که همواره حق را به خود یا به کسانی می‌دهند که در مسیر منافع آنها باشند، مسلمانان هرگز نباید از این گونه سخنان، نگرانی به خود راه دهند.

* * *

۲ - این گونه قضاوت‌های نادرست از حسادت آنها نسبت به پیامبر ﷺ و خاندانش سرچشمه می‌گیرد، و به همین دلیل بی ارزش است.

آنها بر اثر ظلم و ستم و کفران نعمت، مقام نبوت و حکومت را از دست دادند، و به همین جهت، مایل نیستند این موقعیت الهی به دست هیچ کس سپرده شود، لذا نسبت به پیامبر اسلام ﷺ و خاندانش که مشمول این موهبت الهی

۱ - «نَقِير» از ماده «نقر» (بر وزن فقر) به معنی کوبیدن چیزی است که منتهی به ایجاد حفره و سوراخ شود و «منقار» را نیز به همین دلیل «منقار» گفته‌اند. بعضی می‌گویند: «نَقِير» همان گودی بسیار کوچکی است که در پشت هسته خرما به چشم می‌خورد، و معمولاً کنایه از امور بسیار کوچک می‌باشد.

شده‌اند حسد می‌ورزند، و با آن گونه قضاوت‌های بی اساس می‌خواهند آبی بر شعله‌های آتش حسد خویش بپاشند، می‌فرماید: «یا این که نسبت به آنچه خداوند از فضل خود به مردم داده است، حسادت می‌ورزند» ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

سپس می‌فرماید: چرا از اعطای چنین منصبی به پیامبر اسلام ﷺ و خاندان بنی هاشم تعجب و وحشت می‌کنید و حسد می‌ورزید، «در حالی که ما به شما و دودمان آل ابراهیم، کتاب آسمانی، حکمت، دانش و حکومت پهناوری (همچون حکومت موسی و سلیمان و داود علیهم السلام) دادیم» ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾.

اما متأسفانه شما مردم ناخلف آن سرمایه‌های معنوی و مادی پر ارزش را بر اثر شرارت و قساوت از دست دادید.

از آنچه گفتیم روشن شد: منظور از «ناس» در «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ» پیامبر اسلام ﷺ و خاندان اولاد ﷺ است؛ زیرا «ناس» به معنی جمعی از مردم است، و اطلاق آن بر یک نفر (تنها شخص پیامبر) ما دامی که قرینه‌ای در کار نباشد جایز نیست.^۱

به علاوه کلمه «آل ابراهیم» (خاندان ابراهیم) قرینه دیگری است که منظور از «ناس»، پیامبر اسلام ﷺ و خاندان اولاد ﷺ است؛ زیرا از قرینه مقابله، چنین استفاده می‌شود که ما اگر به خاندان «بنی هاشم» چنین موقعیتی را دادیم، تعجب ندارد؛ زیرا به خاندان ابراهیم ﷺ نیز بر اثر شایستگی، آن همه موقعیت معنوی و مادی بخشیدیم.

در روایات متعددی که در منابع اهل تسنن و شیعه آمده است تصریح شده

۱ - کلمه «ناس» اسم جمع است و ضمیر جمع که در آیه به آن برگشته نیز این معنی را تأیید می‌کند.

که منظور از «ناس» خاندان پیامبر ﷺ می باشد.

از امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه چنین نقل شده است: «خداوند در خاندان ابراهیم، پیامبران، انبیاء و پیشوایان قرار داد (سپس به یهود خطاب می کند) چگونه حاضرید در برابر آن اعتراف کنید، اما درباره آل محمد صلی الله علیه و آله انکار می نمائید»^۱.

و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از معنی این آیه سؤال کردند، فرمود:

نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ: «یعنی مائیم که مورد حسد دشمنان قرار گرفته ایم»^۲.
و در تفسیر «در المنثور» از «ابن منذر»، و «طبرانی» از «ابن عباس»، نقل شده است که درباره این آیه می گفت: «منظور از «ناس» در این آیه مائیم، نه دیگران»^۳.

* * *

سپس در آخرین آیه می فرماید: جمعی از مردم آن زمان به کتاب آسمانی که بر آل ابراهیم نازل شده بود ایمان آوردند و بعضی دیگر نه تنها ایمان نیاوردند که در راه پیشرفت آن ایجاد مانع کردند و شعله فروزان آتش دوزخ برای آنها کافی است» ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾.
همچنین کسانی که به این کتاب آسمانی که بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل گردیده

۱- تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۷۶ (جلد ۲، صفحه ۹۳، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - در تفسیر «روح المعانی» نیز حدیثی به همین مضمون نقل شده است (روح المعانی، جلد ۵، صفحات ۵۲ و ۵۷)، ذیل آیه - «کافی»، جلد ۱، صفحات ۲۰۵ و ۲۰۶، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۹۰.
۲- تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۷۶ (جلد ۲، صفحه ۹۳، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - «کافی»، جلد ۱، صفحات ۱۸۶، ۲۰۵ و ۲۰۶، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحات ۱۹۴، ۲۸۶، ۲۸۷.
۳- «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۷۳، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «معجم الکبیر طبرانی»، جلد ۱۱، صفحه ۱۱۸، مکتبه ابن تیمیه قاهره، طبع دوم، چاپخانه دار احیاء التراث العربی - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۸۶ - «مجمع الزوائد هیثمی»، جلد ۷، صفحه ۶، دار الکتب العلمیه بیروت، طبع ۱۴۰۸ هـ ق.

کفر می‌ورزند، نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

* * *

نکته:

حسدها، در جنایات

«حسد» که در فارسی از آن تعبیر به «رشک» می‌کنیم، به معنی آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد.

بنابراین، کار حسود در ویران کردن و آرزوی ویران شدن متمرکز می‌شود، نه این که آن سرمایه و نعمت حتماً به او منتقل گردد.

حسد سرچشمه بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی است، از جمله این که:

۱ - **حسود** تمام یا بیشتر نیروها و انرژی‌های بدنی و فکری خود را که باید در راه پیشبرد اهداف اجتماعی به کار برد، در مسیر نابودی و ویران کردن آنچه هست صرف می‌کند، و ازین رو، هم سرمایه‌های وجودی خود را از بین برده و هم سرمایه‌های اجتماعی را.

۲ - **حسد** انگیزه قسمتی از جنایات دنیا است و اگر عوامل و علل اصلی قتلها، دزدیها، تجاوزها و مانند آن را بررسی کنیم، خواهیم دید قسمت قابل توجهی از آنها از عامل حسد مایه می‌گیرد، و شاید به خاطر همین است که آن را به شراره‌ای از آتش تشبیه کرده‌اند، که می‌تواند موجودیت حسود و یا جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند، بسوزاند.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «**حسد و بدخواهی** از خطرناکترین صفات است و باید آن را به منزله موحش‌ترین دشمن سعادت تلقی کرد و در دفع آن کوشید».

جوامعی که افراد آن را اشخاص حسود و تنگ نظر تشکیل می‌دهند،

جوامعی عقب افتاده هستند؛ زیرا همان طور که گفتیم، حسود همیشه می‌کوشد تا دیگران را به عقب بکشد و این درست بر خلاف روح تکامل و ترقی است.

۳- از همه اینها گذشته، حسد اثرات بسیار نامطلوبی روی جسم و سلامت انسان می‌گذارد، و افراد حسود، معمولاً افرادی رنجور و از نظر اعصاب و دستگاه‌های مختلف بدن، غالباً ناراحت و بیمارند؛ زیرا امروز این حقیقت مسلم شده که بیماری‌های جسمانی در بسیاری از موارد، عامل روانی دارند، و در طب امروز بحث‌های مشروحی تحت عنوان بیماری‌های «روان تنی» دیده می‌شود که به این قسمت از بیماری‌ها اختصاص دارد.

جالب این که: در روایات پیشوایان اسلام روی این موضوع تکیه شده است: در روایتی از علی علیه السلام می‌خوانیم: **صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ**: «تندرستی از کمی حسد است»^۱.

و در جای دیگر می‌فرماید: **الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ**: «عجیب است که حسودان از سلامت جسم خود به کلی غافلند»^۲.

و حتی در پاره‌ای از احادیث می‌خوانیم: حسد پیش از آن که به محسود زیان برساند، از حسود شروع می‌کند، و تدریجاً او را به قتل می‌رساند!^۳

۴- **از نظر** معنوی، حسد نشانه کمبود شخصیت، نادانی، کوتاه فکری و ضعف و نقص ایمان است؛ زیرا حسود در واقع خود را ناتوان‌تر از آن می‌بیند که به مقام محسود و بالاتر از آن برسد، و لذا سعی می‌کند محسود را به عقب برگرداند.

به علاوه او عملاً به حکمت خداوند که بخشنده اصلی این نعمت‌ها است

۲- «نهج البلاغه»، حکمت ۲۲۵.

۱- «نهج البلاغه»، حکمت ۲۵۶.

۳- «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۲۴۱.

معرض است و نسبت به اعطای نعمت به افراد، از طرف خداوند ایراد دارد، و

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

الْحَسَدُ أَضْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَ الْجُحُودِ لِفَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُمَا جَنَاحَانِ
لِلْكَفْرِ وَ بِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ فِي حَسْرَةِ الْأَبَدِ وَ هَلَكَ مَهْلِكًا لَا يَنْجُو مِنْهُ أَبَدًا.

«حسد و بدخواهی از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمت های

خدا به افراد سرچشمه می گیرد، و این دو (کوردلی و انکار بخشش خدا) دو بال
کفر هستند.

به سبب حسد بود که فرزند آدم علیه السلام در یک حسرت جاودانی فرو رفت و به

هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهائی نمی یابد.^۱

قرآن مجید می گوید: نخستین قتل و کشتاری که در روی زمین واقع شد

عامل آن حسد بود.^۲

و در «نهج البلاغه» از علی علیه السلام، نقل شده: إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ

النَّارُ الْحَطَبَ: «حسد تدریجاً ایمان را می خورد، همان طور که آتش هیزم را

تدریجاً از بین می برد».^۳

شخص حسود تدریجاً سوء ظنش به خدا، حکمت و عدالت او بیشتر

می شود و همین سوء ظن است که او را از وادی ایمان بیرون می کشد.

زیان های معنوی و مادی، فردی و اجتماعی حسد، فوق العاده زیاد است و

آنچه گفتیم در حقیقت فهرستی از آن به شمار می رود.

* * *

۱- «مستدرک الوسائل»، جلد ۲، صفحه ۳۲۷- «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۵- «مصباح الشریعة»،

صفحه ۱۰۴، مؤسسه علمی مطبوعات، ۱۴۰۰ هـ.ق.

۲- مائده، آیه ۲۷.

۳- «نهج البلاغه»، خطبه ۸۶- «کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۰۶ و جلد ۴، صفحه ۹۰ (از امام صادق علیه السلام).

۵۶ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ
 بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا
 ۵۷ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ
 ظِلًّا ظَلِيلًا

ترجمه:

۵۶- کسانی که به آیات ما کافر شدند، به زودی آنها را در آتشی وارد می‌کنیم که هر گاه پوست‌های تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند. خداوند، توانا و حکیم است (و روی حساب، کیفر می‌دهد).

۵۷- و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، به زودی آنها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن خواهند ماند؛ و همسرانی پاکیزه برای آنها خواهد بود؛ و آنان را در سایه‌های گسترده (و فرح‌بخش) جای می‌دهیم.

تفسیر:

سختی آتش دوزخ

در تعقیب آیات گذشته، در این دو آیه، سرنوشت افراد با ایمان و بی‌ایمان تشریح شده است، آیهٔ نخست می‌گوید: «کسانی که به آیات ما کافر شدند، به

زودی آنها را در آتشی وارد می‌کنیم که هر گاه پوست‌های تنشان در آن بریان گردد، پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم تا کیفر الهی را بچشند» ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾^۱.

علت این تبدیل پوست‌ها ظاهراً این است که به هنگام سوخته شدن پوست، ممکن است درد کمتر احساس شود اما برای این که مجازات آنها تخفیف نیاید و درد و الم را کاملاً احساس کنند، پوست‌های تازه‌ای بر بدن آنها می‌روید و این نتیجه‌ی اصرار در زیر پا گذاشتن حق و عدالت و انحراف از فرمان خدا است.

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند نسبت به انجام این گونه مجازات‌ها هم قادر و توانا است و هم حکیم است و روی حساب کیفر می‌دهد» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

* * *

و در آیه بعد، پاداش گروه مقابل را بیان کرده، به افرادی که ایمان و عمل صالح دارند وعده می‌دهد که به زودی در باغ‌های بهشت که نهرها از پای درختانش جریان دارد زندگی خواهند داشت، یک زندگی جاویدان و ابدی علاوه بر این، همسران پاکیزه‌ای به آنها می‌دهد که مایه آرامش روح و جسم آنها است و در زیر سایه درختانی زندگی خواهند کرد که بر خلاف سایه‌های نا پایدار این جهان همیشگی است و هیچ گاه بادهای داغ، و سوز سرما، به آن راه ندارد، می‌فرماید: «و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، به زودی آنها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است،

۱ - «نُصَلِّيهِمْ» از ماده «صَلَّى» به معنی در آتش افکندن و به آتش سوختن و یا گرم شدن با آتش است و «نَضِجَتْ» از ماده «نَضَجَ» به معنی بریان شدن است.

همیشه در آن خواهند ماند، و همسرانی پاکیزه برای آنان خواهد بود، و آنان را در سایه‌های گسترده جای می‌دهیم» ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا﴾^۱.

* * *

نکته‌ها:

۱- تفاوت «سوف» و «س»

از مطالب قابل توجهی که از مقایسه این دو آیه با هم استفاده می‌شود، گسترش رحمت الهی و پیشی گرفتن رحمت او بر غضب او است؛ زیرا در آیه نخست وعده مجازات کافران را با کلمه «سوف» ذکر کرده، در حالی که وعده پاداش افراد با ایمان در آیه دوم را با کلمه «س» (سَنُدْخِلُهُمْ) بیان نموده است و همان طور که در ادبیات عربی گفته شده است: «سوف» معمولاً برای آینده دور و «س» برای آینده نزدیک به کار می‌رود، با این که می‌دانیم هر دو آیه مربوط به عالم رستاخیز است، و مجازات بدکاران و پاداش نیکوکاران در آن جهان از نظر فاصله زمانی نسبت به ما یکسان است.

این تفاوت تعبیر، برای این است که: اشاره‌ای به سرعت و وسعت رحمت خدا و دوری و محدودیت خشم پروردگار بوده باشد، و این مانند همان تعبیری است که در دعاها می‌خوانیم: **يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ**: «ای کسی که رحمت تو بر غضبت پیشی گرفته است»^۲.

* * *

۱- «ظَلِيل» از ماده «ظَلَّ» به معنی سایه است و در اینجا برای تأکید به کار رفته است؛ زیرا «ظَلَّ ظَلِيلًا» مجموعاً معنی «سایه سایه دار» می‌دهد و آن کنایه از یک سایه کامل و همیشگی و مرفه است.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۸۷، صفحه ۱۵۸ و جلد ۹۱، صفحات ۲۳۹ و ۲۸۶.

۲- گناه پوست‌های جدید چیست؟

ممکن است بعضی ایراد کنند: آیات فوق می‌گوید: هنگامی که پوست تن بدکاران می‌سوزد، ما پوست‌های تازه‌ای به جای آن قرار می‌دهیم، تا کیفر الهی را بچشند در حالی که پوست‌های اصلی گناهکارند و مجازات پوست‌های تازه با اصل عدالت سازگار نیست؟

پاسخ:

درست عین همین پرسش را «ابن ابی العوجاء» آن مرد مادی معروف معاصر امام صادق علیه السلام از آن حضرت کرد و پس از تلاوت آیه فوق گفت: مَا ذَنْبُ الْغَيْرِ: «یعنی گناه آن پوست‌های دیگر چیست؟»

امام علیه السلام پاسخی کوتاه و پر معنی به او داد، فرمود: هِيَ هِيَ وَ هِيَ غَيْرُهَا: «یعنی پوست‌های نو همان پوست‌های سابق و در عین حال غیر آن است!»

«ابن ابی العوجاء» که می‌دانست در این عبارت کوتاه سری نهفته شده است، گفت: مَثَلٌ لِي ذَلِكَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا: «در این زمینه مثالی برای من بز!» امام علیه السلام گفت: أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ لِبَنَةٍ فَكَسَرَهَا، ثُمَّ رَدَّهَا فِي مَلْبِئِهَا، فَهِيَ هِيَ، وَ هِيَ غَيْرُهَا: «این همانند آن است که کسی خشتی را بشکند و خرد کند، دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازه‌ای درآورد، این خشت دوم همان خشت اول است و در عین حال خشت نوی می‌باشد» (ماده اصلی محفوظ است و تنها صورت آن تغییر کرده است).^۱

از این روایت استفاده می‌شود: پوست‌های جدید از همان مواد پوست‌های پیشین تشکیل می‌گردد.

۱- «مجالس شیخ» - «احتجاج طبرسی»، جلد ۲، صفحه ۳۵۴، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۸ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۹۴، حدیث ۲۱۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

ضمناً باید توجه داشت: پاداش و کیفر در حقیقت با روح و قوه درک انسان ارتباط دارد، و جسم همواره وسیله‌ای است برای انتقال پاداش و کیفر به روح انسان.

* * *

۵۸
 إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ
 أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا
 بَصِيرًا

ترجمه:

۵۸- خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید، خداوند، اندر زهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند، شنوا و بیناست.

شأن نزول:

در تفسیر «مجمع البیان» و بعضی دیگر از تفاسیر اسلامی، نقل شده: این آیه زمانی نازل گردید که پیامبر ﷺ با پیروزی کامل وارد شهر «مکه» گردید، «عثمان بن طلحه» را که کلیددار خانه کعبه بود احضار کرد، کلید را از او گرفت، تا درون خانه کعبه را از وجود بت‌ها پاک سازد.

«عباس» عموی پیامبر ﷺ پس از انجام این مقصود، تقاضا کرد: پیامبر ﷺ با تحویل کلید خانه خدا به او، مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب یک مقام برجسته و شامخ بود، به او بسپارد (گویا عباس میل داشت از نفوذ اجتماعی و سیاسی برادرزاده خود به نفع خویش استفاده کند).

ولی پیامبر ﷺ بر خلاف این تقاضا پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت‌ها در خانه را بست و کلید را به «عثمان بن طلحه» تحویل داد، در حالی که آیه مورد

بحث را تلاوت می نمود: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...** ۱-۲

تفسیر:

دو قانون مهم اسلامی

آیه فوق، گرچه همانند بسیاری از آیات در مورد خاصی نازل شده، ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن استفاده می شود، و صریحاً می فرماید: «خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آنها بدهید» **﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾**.

روشن است امانت معنی وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادی و معنوی را شامل می شود، و هر مسلمانی طبق صریح این آیه وظیفه دارد در هیچ امانتی نسبت به هیچ کس (بدون استثناء) خیانت نکند، خواه صاحب امانت، مسلمان باشد یا غیر مسلمان، و این در واقع یکی از مواد «اعلامیه حقوق بشر در اسلام» است که تمام انسان ها در برابر آن یکسانند.

قابل توجه این که: در شأن نزول فوق، امانت تنها یک امانت مادی نبود و طرف آن هم یک نفر مشرک بود.

در قسمت دوم آیه، اشاره به دستور مهم دیگری شده و آن مسأله «عدالت در حکومت و قضاوت» است.

می فرماید: «خداوند نیز به شما فرمان داده به هنگامی که میان مردم قضاوت و حکومت می کنید، به عدالت حکم کنید» **﴿وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا**

۱ - بعضی از مفسران معتقدند: این آیه قبل از «فتح مکه» نازل شده و شأن نزول فوق را صحیح نمی دانند، ولی چه شأن نزول فوق صحیح باشد یا نباشد، تأثیری در قانون مهمی که از آیه استفاده می شود، ندارد.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحر المحیط»، جلد ۳، صفحه ۶۸۲، ذیل آیه مورد بحث - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۷۴، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.

بِالْعَدْلِ ﴿۱﴾.

سپس برای تأکید این دو فرمان مهم می‌گوید: «خداوند پند و اندرزهای خوبی بشما می‌دهد» ﴿إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ﴾.

باز تأکید می‌کند و می‌فرماید: «در هر حال خدا مراقب اعمال شما است، هم سخنان شما را می‌شنود و هم کارهای شما را می‌بیند» ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾.

این قانون نیز، یک قانون کلی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امور بزرگ و چه در امور کوچک، شامل می‌شود، تا آنجا که در احادیث اسلامی می‌خوانیم:

روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشته بود، و برای داوری در میان آنها و انتخاب بهترین خط به حضور امام حسن علیه السلام رسیدند، علی علیه السلام که ناظر این صحنه بود، فوراً به فرزندش گفت:

يَا بُنَيَّ أَنْظِرْ كَيْفَ تَحْكُمُ فَإِنَّ هَذَا حُكْمٌ وَاللَّهُ سَائِلُكَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ! ﴿۱﴾
 «فرزندم! درست دقت کن، چگونه داوری می‌کنی؛ زیرا این خود یک نوع قضاوت است و خداوند در روز قیامت درباره آن از تو سؤال می‌کند!»^۱

این دو قانون مهم اسلامی (حفظ امانت و عدالت در حکومت) زیربنای یک جامعه سالم انسانی است و هیچ جامعه‌ای خواه مادی یا الهی بدون اجرای این دو اصل، سامان نمی‌یابد.

اصل اول می‌گوید: اموال، ثروت‌ها، پست‌ها، مسئولیت‌ها، سرمایه‌های انسانی، فرهنگ‌ها و میراث‌های تاریخی، همه امانت‌های الهی است که به دست

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۶۴، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۵، صفحه ۶۳، ذیل آیه مورد بحث.

افراد مختلف در اجتماع سپرده می‌شود، و همه موظفند در حفظ این امانات و تسلیم کردن آن به صاحبان اصلی آن بکوشند، و به هیچ وجه در این امانت‌ها خیانت نشود.

از طرفی همیشه در اجتماعات، برخوردها، تضادها و اصطکاک منافع وجود دارد که باید با حکومت عادلانه، حلّ و فصل شود تا هر گونه تبعیض و امتیاز نابه جا و ظلم و ستم از جامعه برچیده شود.

همان طور که در بالا گفته شد، امانت منحصر به اموالی که مردم به یکدیگر می‌سپارند نیست، بلکه دانشمندان نیز در جامعه، امانت‌دارانی هستند که موظفند حقایق را کتمان نکنند، حتی فرزندان انسان امانت‌های الهی هستند که اگر در تعلیم و تربیت آنان کوتاهی شود، خیانت در امانت شده، و از آن بالاتر وجود و هستی خود انسان و تمام نیروهائی که خدا به او داده است، امانت پروردگارانند که انسان موظف است در حفظ آنها بکوشد، در حفظ سلامت جسم و سلامت روح و نیروی سرشار جوانی و فکر و اندیشه کوتاهی نکند.

لذا نمی‌تواند دست به انتحار و یا ضرر به خویشان بزند، حتی از بعضی از احادیث اسلامی استفاده می‌شود: علوم و اسرار و ودایع امامت که هر امامی باید به امام بعد بسپارد، در آیه فوق داخل است.^۱

قابل توجه این که: در آیه فوق، مسأله «ادای امانت»، بر «عدالت»، مقدم داشته شده، این موضوع شاید به خاطر آن است که مسأله عدالت در داوری، همیشه در برابر خیانت لازم می‌شود؛ زیرا اصل و اساس این است که همه مردم امین باشند، ولی اگر فرد یا افرادی از این اصل منحرف شوند نوبت به عدالت

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحات ۴۹۵ و ۴۹۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۱، صفحات ۲۷۶ و ۲۷۷، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۱۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۷۵ به بعد.

می‌رسد که آنها را به وظیفه خود آشنا سازد.

* * *

نکته:

اهمیت امانت و عدالت در اسلام

در منابع اسلامی به قدری درباره این موضوع تأکید شده که در مورد سایر احکام کمتر دیده می‌شود، احادیث کوتاه زیر روشنگر این واقعیت است:

۱- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَ لَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اَدَاءِ اَمَانَتِهِ:

«(تنها) نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید؛ زیرا ممکن است عادتی برای آنها شده باشد که از ترک آن ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگویی در سخن و اداء امانت آنها کنید».

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «اگر علی علیه السلام آن

همه مقام در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا کرد، به خاطر راستگویی در سخن و اداء امانت بود»^۱.

۳- و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که به یکی از دوستان خود فرمود:

اِنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَ قَاتِلَهُ، لَوْ اَتَمَّنِي وَ اسْتَصَحَنِي وَ اسْتَشَارَنِي
ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ لَأَدَيْتُ اِلَيْهِ الْاَمَانَةَ:

«اگر قاتل علی علیه السلام امانتی پیش من می‌گذاشت و یا از من نصیحتی می‌خواست و یا با من مشورتی می‌کرد و من آمادگی خود را برای این امور اعلام

۱- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۹۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۰۵، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۶۸، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحه ۸

می داشتیم، قطعاً حق امانت را ادا می نمودم»^۱.

۴- در روایاتی که در منابع شیعه و اهل تسنن از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نقل

شده این گفتار بزرگ می درخشد:

آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اتُّمِنَ خَانَ:

«نشانه منافق سه چیز است: دروغگوئی، پیمان شکنی، و خیانت در امانت»^۲.

۵- پیغمبر اکرم ﷺ به علیؑ فرمود: سَوَّيْنِ الْخَصْمَيْنِ فِي لَحْظِكَ وَ

لَفْظِكَ: «هنگامی که طرفین نزاع نزد تو می آیند حتی در نگاه کردن به آن دو، و

مقدار و چگونگی سخنان که به آنها می گوئی، مساوات و عدالت را رعایت کن»^۳.

* * *

۱- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۹۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۳۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۷۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۲۵۸.

۲- «مستدرک الوسائل»، جلد ۹، صفحه ۸۵ و جلد ۱۴، صفحه ۱۳، چاپ آل البیت - «سنن ترمذی»، جلد ۴، صفحه ۱۳۰، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحات ۱۰۸، ۲۰۶ و ۲۰۷ و جلد ۷۵، صفحات ۲۲۹ و ۲۵۲ و جلد ۷۴، صفحه ۵۳ - «کافی»، جلد ۲، صفحات ۲۹۰ و ۲۹۱، دار الکتب الاسلامیه - «سنن کبرای نسائی»، جلد ۶، صفحه ۳۲۹، دار الکتب العلمیه بیروت، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - «صحیح بخاری»، جلد ۱، صفحه ۱۴ و جلد ۳، صفحات ۱۶۲ و ۱۸۹ و جلد ۷، صفحه ۹۵، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق.

۳- «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۶۴، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۷، صفحه ۳۵۰، چاپ آل البیت (حدیث مشابه) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۲۷۷ (حدیث مشابه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۲۱۴، «بابُ اِسْتِحْبَابِ مُسَاوَاةِ الْقَاضِي بَيْنَ الْخُصْمَيْنِ»، چاپ آل البیت.

﴿ ۵۹ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا

ترجمه:

۵۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر (اوصیای پیامبر) را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر باز گردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

تفسیر:

از اولی الامر اطاعت کنید

این آیه و چند آیه بعد، درباره یکی از مهمترین مسائل اسلامی، یعنی مسأله رهبری بحث می‌کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می‌سازد.

نخست، به مردم با ایمان دستور می‌دهد: از خداوند اطاعت کنند، بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه اطاعت‌ها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود، و هر گونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد، و طبق فرمان او باشد؛ زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است، و هر گونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد، لذا در آغاز آیه می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ﴾.

در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر ﷺ می‌دهد، می‌فرماید: «و از رسول خدا اطاعت نمائید» ﴿وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾.

پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوا و هوس، سخن نمی‌گوید. پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است، و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است.

بنابراین، اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او است، ولی اطاعت از پیامبر ﷺ مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر: خداوند واجب‌الاطاعة بالذات است، و پیامبر ﷺ واجب‌الاطاعة بالغير و شاید تکرار «أَطِيعُوا» در آیه، اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد.

و در مرحله سوم، فرمان به اطاعت از «أُولُوا الْأَمْرِ» می‌دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردمند، می‌فرماید: «و از اولوا الامر که از خود شما است اطاعت کنید» ﴿وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.

آن گاه به یک مسأله مهم سرنوشت‌ساز برای جوامع اسلامی پرداخته، می‌فرماید: «هر گاه در امری نزاع و کشمکش داشتید، آن را به خدا و رسول ارجاع دهید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌اید» ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

با این بیان، راه حل کلیه منازعات جوامع اسلامی را مشخص ساخته که حق رجوع به هیچ محکمه‌ای جز محکمه خدا و پیامبر ندارند، اختلافات امت اسلامی چه بر سر مسائل بزرگ چون ولایت و رهبری و یا کوچک، می‌بایست به محاکم تعیین شده از سوی خدا و پیامبر ارجاع گردد، تا دست هیچ تبهکاری بالای سر مسلمانان نباشد.

و در پایان آیه می‌فرماید: «این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکو است»

﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾.

نتیجه این برنامه، استقلال، احساس هویت و شخصیت جوامع اسلامی و زمینه محور قرار گرفتن امت اسلام خواهد شد.

* * *

نکته‌ها:

۱ - اُولُوا الْأَمْرَ چه کسانی هستند؟!

درباره این که منظور از «اولوا الامر» چیست؟ در میان مفسران اسلام سخن بسیار است که می‌توان آن را در چند جمله خلاصه کرد:

الف - جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند: منظور از «اولوا الامر» زمامداران، حکام و مصادر امورند، در هر زمان و در هر محیط، و هیچگونه استثنائی برای آن قائل نشده‌اند^۱ و نتیجه آن این است که مسلمانان موظف باشند از هر حکومتی به هر شکل پیروی کنند، حتی اگر حکومت مغول باشد.

ب - بعضی دیگر از مفسران مانند نویسنده تفسیر «المنار» و تفسیر «فی ظلال القرآن» و بعضی دیگر، معتقدند: منظور از «اولوا الامر» نمایندگان عموم طبقات، حکام، زمامداران، علما و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند، اما نه به طور مطلق و بدون قید و شرط، بلکه اطاعت آنها مشروط به این است که بر خلاف احکام و مقررات اسلام عملی را انجام ندهند.

ج - به عقیده بعضی دیگر منظور از «اولی الامر» زمامداران معنوی و فکری یعنی علما و دانشمندانند،^۲ دانشمندانی که عادل باشند و از محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند.

۱ و ۲ - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۵۷۲ (صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث.

د - بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند: منظور از این کلمه، منحصرأ خلفای چهارگانه نخستین اند،^۱ و غیر آنها را شامل نمی شود، و بنابراین در اعصار دیگر، «اولی الامر» وجود خارجی نخواهد داشت.

ه - بعضی دیگر از مفسران، «اولوا الامر» را به معنی صحابه و یاران پیامبر ﷺ می دانند.^۲

و - احتمال دیگری که در تفسیر «اولوا الامر» گفته شده، این است که: منظور فرماندهان لشکر اسلامند.^۳

ز - همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «اولوا الامر»، امامان معصوم علیهم السلام می باشند،^۴ که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر ﷺ به آنها سپرده شده است، و غیر آنها را شامل نمی شود.

البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شرایط معینی اطاعت آنها لازم است نه به خاطر این که اولوا الامرند، بلکه به خاطر این که نمایندگان اولوا الامر می باشند.

اکنون به بررسی تفاسیر فوق به طور فشرده می پردازیم:

شک نیست تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و ممکن نیست پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر ﷺ باشد، و به همین دلیل علاوه بر مفسران شیعه، مفسران بزرگ اهل تسنن نیز آن را نفی کرده اند.

۱ و ۲ - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۵۷۲ (صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - «کافی»، جلد ۱، صفحات ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۷۶ و ۲۸۶ و جلد ۲، صفحه ۲۱، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحات ۷۷، ۱۷۱، ۱۹۵ و ۲۰۰، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۸۳ به بعد، باب ۱۷، «بابُ وُجُوبِ طَاعَتِهِمْ وَ أَنَّهَا الْمَعْنَى بِالْمُلْكِ الْعَظِيمِ وَ أَنَّهُمْ أَوْلُوا الْأَمْرِ وَ...».

و اما تفسیر دوم نیز با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست؛ زیرا آیه اطاعت اولوا الامر را بدون قید و شرط، لازم و واجب شمرده است.

تفسیر سوم یعنی تفسیر اولوا الامر به علما و دانشمندان عادل و آگاه از کتاب و سنت نیز با اطلاق آیه سازگار نیست؛ زیرا پیروی از علما و دانشمندان، شرائطی دارد از جمله این که: گفتار آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد. بنابراین، اگر آنها مرتکب اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند و اشتباه می‌کنند) و یا به هر علت دیگر از حق منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست، در صورتی که آیه، اطاعت اولوا الامر را به طور مطلق، همانند اطاعت پیامبر ﷺ، لازم شمرده است.

به علاوه، اطاعت از دانشمندان در احکامی است که از کتاب و سنت استفاده کرده‌اند بنابراین چیزی جز اطاعت خدا و پیامبر ﷺ نخواهد بود، و نیازی به ذکر ندارد.

تفسیر چهارم (منحصر ساختن به خلفای چهارگانه نخستین) مفهومش این است که امروز مصداقی برای اولوا الامر در میان مسلمانان وجود نداشته باشد، به علاوه، هیچگونه دلیلی برای این تخصیص در دست نیست.

تفسیر پنجم و ششم یعنی اختصاص دادن به صحابه و یا فرماندهان لشکر نیز همین اشکال را دارد، یعنی هیچگونه دلیلی بر این تخصیص نیز در دست نیست.

جمعی از مفسران اهل تسنن مانند «محمد عبده» دانشمند معروف مصری به پیروی از بعضی از کلمات مفسر معروف «فخر رازی» خواسته‌اند، احتمال دوم (اولوا الامر همه نمایندگان طبقات مختلف جامعه اسلامی اعم از علماء، حکام و نمایندگان طبقات دیگر) را با چند قید و شرط بپذیرند، از جمله این که:

- الف - مسلمان باشند (آنچنان که از کلمه «مِنْكُمْ» در آیه استفاده می شود).
- ب - حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد.
- ج - از روی اختیار حکم کنند نه اجبار.
- د - موافق با مصالح مسلمین حکم نمایند.
- هـ - از مسائلی سخن گویند که حق دخالت در آن داشته باشند (نه مانند عبادات که مقررات ثابت و معینی در اسلام دارند).
- و - در مسأله‌ای که حکم می کنند، نص خاصی از شرع نرسیده باشد.
- ز - علاوه بر همه اینها به طور اتفاق، نظر بدهند.
- و از آنجا که آنها معتقدند مجموع امت یا مجموع نمایندگان آنها گرفتار اشتباه و خطا نمی شوند و به عبارت دیگر مجموع امت معصومند، نتیجه این شروط آن می شود که اطاعت از چنین حکمی به طور مطلق و بدون هیچگونه قید و شرط همانند اطاعت از پیامبر ﷺ لازم باشد، (و نتیجه این سخن حجت بودن «اجماع» است) ولی باید توجه داشت که این تفسیر نیز اشکالات متعددی دارد، زیرا:
- اولاً: اتفاق نظر در مسائل اجتماعی در موارد بسیار کمی روی می دهد، بنابراین یک بلا تکلیفی و نابسامانی در غالب شئون مسلمین به طور دائم وجود خواهد داشت.
- و اگر بخواهند آنها نظریه اکثریت را بپذیرند، این اشکال پیش می آید که اکثریت هیچ گاه معصوم نیست، و بنابراین اطاعت از آن به طور مطلق لازم نمی باشد.
- ثانیاً: در علم اصول ثابت شده، هیچگونه دلیلی بر معصوم بودن «مجموع امت»، منهای وجود امام معصوم، در دست نیست.

ثالثاً: یکی از شرائطی که طرفداران این تفسیر ذکر کرده‌اند: این است که حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد.

اما باید دید تشخیص این موضوع که حکم مخالف سنت است یا نیست با چه اشخاصی است؟

حتماً با مجتهدان و علمای آگاه از کتاب و سنت است، و نتیجه این سخن آن خواهد بود که اطاعت از اولوا الامر بدون اجازه مجتهدان و علماء جایز نباشد، بلکه اطاعت آنها بالاتر از اطاعت اولوا الامر باشد، و این با ظاهر آیه شریفه سازگار نیست.

درست است که آنها علما و دانشمندان را نیز جزء اولوا الامر گرفته‌اند، ولی در حقیقت مطابق این تفسیر، علما و مجتهدان به عنوان ناظر و مرجع عالی تر از سایر نمایندگان طبقات شناخته شده‌اند، نه مرجعی در ردیف آنها؛ زیرا علما و دانشمندان باید بر کار دیگران از نظر موافقت با کتاب و سنت، نظارت داشته باشند و به این ترتیب، مرجع عالی آنها خواهند بود و این با تفسیر فوق سازگار نیست.

بنابراین، تفسیر فوق از جهات متعددی مواجه با اشکال است.

و تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم می‌ماند تفسیر هفتم یعنی تفسیر اولوا الامر به رهبران و امامان معصوم است؛ زیرا این تفسیر، با اطلاق و خوب اطاعت که از آیه فوق استفاده می‌شود، کاملاً سازگار است، چون مقام «عصمت» امام، او را از هر گونه خطا، اشتباه و گناه حفظ می‌کند، و به این ترتیب، فرمان او همانند فرمان پیامبر ﷺ بدون هیچگونه قید و شرطی واجب الاطاعة است، و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار «أَطِيعُوا» عطف بر «رسول» شود.

جالب توجه این که: بعضی از دانشمندان معروف اهل تسنن از جمله مفسر معروف «**فخر رازی**» در آغاز سخنش در ذیل این آیه، به این حقیقت اعتراف کرده، می‌گوید:

«کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد، حتماً باید معصوم باشد؛ زیرا اگر معصوم از خطا نباشد، به هنگامی که مرتکب اشتباهی می‌شود، خداوند اطاعت او را لازم شمرده، و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته، و این خود یک نوع **تضاد** در حکم الهی ایجاد می‌کند؛ چرا که از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است، و از طرف دیگر پیروی از «**اولوا الامر**» لازم است، و این موجب اجتماع «**امر**» و «**نهی**» می‌شود.

بنابراین، از یک طرف می‌بینیم خداوند اطاعت فرمان اولوا الامر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوا الامر معصوم از خطا نباشند، چنین فرمانی صحیح نیست، از این مقدمه چنین استفاده می‌کنیم که **اولوا الامر** که در آیه فوق به آنها اشاره شده، حتماً باید معصوم بوده باشند»^۱.

«**فخر رازی**» سپس چنین ادامه می‌دهد: «این معصوم یا مجموع امت است و یا بعضی از امت اسلام، احتمال دوم قابل قبول نیست؛ زیرا ما باید این بعض را بشناسیم و به او دسترسی داشته باشیم، در حالی که چنین نیست و چون این احتمال از بین برود، تنها احتمال اول باقی می‌ماند که معصوم مجموع این امت است، و این خود دلیلی است بر این که **اجماع و اتفاق امت** حجت و قابل قبول است، و از دلایل معتبر محسوب می‌شود»^۲.

همان طور که ملاحظه می‌شود «**فخر رازی**» با این که معروف به

۱ و ۲ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۴، طبع مصر، سنة ۱۳۵۷، ذیل آیه مورد بحث.

اشکال تراشی در مسائل مختلف علمی است، دلالت آیه را بر این که «اولوا الامر» باید افراد معصومی باشند پذیرفته است، منتها از آنجا که با مکتب اهل بیت علیهم السلام و امامان و رهبران این مکتب آشنائی نداشته، این احتمال را که اولوا الامر اشخاص معینی از امت بوده باشند نادیده گرفته است، و ناچار شده که اولوا الامر را به معنی مجموع امت (یا نمایندگان عموم طبقات مسلمانان) تفسیر کند.

در حالی که این احتمال قابل قبول نیست؛ زیرا همان طور که گفتیم: اولوا الامر باید رهبر جامعه اسلامی باشد و حکومت اسلامی و حل و فصل مشکلات مسلمین به وسیله او انجام شود و می دانیم: حکومت دسته جمعی عموم و حتی نمایندگان آنها به صورت اتفاق آراء عملاً امکان پذیر نیست؛ چرا که در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی که مسلمانان با آن رو به رو هستند، به دست آوردن اتفاق آراء همه امت یا نمایندگان آنها غالباً ممکن نیست، و پیروی از اکثریت نیز، پیروی از اولوا الامر محسوب نمی شود. بنابراین، لازمه سخن «فخر رازی» و کسانی که از دانشمندان معاصر عقیده او را تعقیب کرده اند، این می شود که: عملاً اطاعت از اولوا الامر تعطیل گردد، و یا به صورت یک موضوع بسیار نادر و استثنائی در آید.

از مجموع بیانات فوق نتیجه می گیریم: آیه شریفه تنها رهبری پیشوایان معصوم - که جمعی از امت را تشکیل می دهند - اثبات می کند (دقت کنید).

* * *

۲- پاسخ به چند سؤال

در اینجا ایرادهائی به تفسیر فوق شده که از نظر رعایت بی طرفی در بحث باید مطرح گردد:

الف - اگر منظور از «اولوا الامر»، امامان معصوم باشند، با کلمه «أولوا» که به معنی جمع است سازگار نیست؛ زیرا امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نمی باشد.

پاسخ این سؤال چنین است: امام معصوم در هر زمان اگر چه یک نفر بیش نیست ولی در مجموع زمانها افراد متعددی را تشکیل می دهند و می دانیم آیه تنها وظیفه مردم یک زمان را تعیین نمی کند.

ب - اولوا الامر مطابق این معنی در زمان پیامبر ﷺ وجود نداشته، و در این صورت چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است؟

پاسخ این سؤال از گفته بالا نیز روشن می شود؛ زیرا آیه منحصر به زمان معینی نیست و وظیفه مسلمانان را در تمام اعصار و قرون روشن می سازد.

به عبارت دیگر می توانیم چنین بگوئیم: اولوا الامر در زمان پیامبر ﷺ خود پیامبر ﷺ بود؛ زیرا پیغمبر اکرم ﷺ هم منصب «رسالت» داشت، که در آیه به عنوان «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» از او یاد شده، و هم منصب «رهبری و زمامداری امت اسلامی» که قرآن به عنوان «أُولَى الْأَمْرِ» از آن یاد کرده، بر این اساس، پیشوا و رهبر معصوم در زمان پیامبر ﷺ، خود پیامبر ﷺ بود که علاوه بر منصب رسالت و ابلاغ احکام اسلام، این منصب را نیز بر عهده داشت، و شاید تکرار نشدن «أَطِيعُوا» در بین «رسول» و «اولوا الامر» خالی از اشاره به این معنی نباشد.

به عبارت دیگر، منصب «رسالت» و منصب «اولوا الامر» دو منصب مختلف است که در وجود پیامبر ﷺ یک جا جمع شده، ولی در امام از هم جدا شده است و امام تنها منصب دوم را دارد.

ج - اگر منظور از «اولوا الامر» امامان و رهبران معصوم است، پس چرا در ذیل آیه که مسأله تنازع و اختلاف مسلمانان را بیان می کند، می گوید: **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ**

فِي شَيْءٍ فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا:

«اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ﷺ ارجاع دهید اگر ایمان به پروردگار و روز بازپسین دارید، این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است.»

که در اینجا سخنی از اولوا الامر به میان نیامده و مرجع حل اختلاف تنها خدا (کتاب الله، قرآن) و پیامبر (سنت) معرفی شده است.

در پاسخ این ایراد باید گفت:

اولاً - این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست، بلکه به سایر تفسیرها نیز با کمی دقت متوجه می شود.

ثانیاً - شکی نیست که منظور از اختلاف و تنازع در جمله فوق، اختلاف و تنازع در احکام است نه در مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری مسلمین؛ زیرا در این مسائل مسلماً باید از اولوا الامر اطاعت کرد (همان طور که در جمله اول آیه تصریح شده).

بنابراین، منظور از آن اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است که تشریع آن با خدا و پیامبر ﷺ است؛ زیرا می دانیم امام فقط مجری احکام است، نه قانونی وضع می کند، و نه نسخ می کند، بلکه همواره در مسیر اجرای احکام خدا و سنت پیامبر ﷺ است.

ولذا در احادیث اهل بیت علیهم السلام می خوانیم که فرموده اند: «اگر از ما سخنی بر خلاف کتاب الله و سخن پیامبر ﷺ نقل کردند، هرگز نپذیرید، محال است ما چیزی بر خلاف کتاب الله و سنت پیامبر ﷺ بگوئیم».^۱

۱ - در حدیث «هشام بن حکم» آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثَنَا إِلَّا مَا وَافَقَ»

بنابراین، نخستین مرجع حل اختلاف مردم در احکام و قوانین اسلامی خدا و پیامبر ﷺ است که بر او وحی می‌شود و اگر امامان معصوم بیان حکم می‌کنند، آن نیز از خودشان نیست، بلکه از کتاب اللّٰه و یا علم و دانشی است که از پیامبر ﷺ به آنها رسیده است و به این ترتیب علت عدم ذکر اولوا الامر در ردیف مراجع حل اختلاف در احکام روشن می‌گردد.^۱

* * *

۳- گواهی احادیث

در منابع اسلامی نیز احادیثی وارد شده که تفسیر «اولوا الامر» به امامان اهل بیت ﷺ را تأیید می‌کند از جمله:

الف - مفسر مشهور اسلامی «ابو حیان اندلسی مغربی» (متوفی سال ۷۵۶) در تفسیر «بحر المحيط» می‌نویسد: این آیه در حق علی ﷺ و ائمه اهل بیت ﷺ نازل گردیده است.^۲

ب - دانشمند اهل تسنن «ابوبکر بن مؤمن شیرازی» در رساله «اعتقاد» (طبق نقل مناقب کاشی) از «ابن عباس» نقل می‌کند: آیه فوق درباره علی ﷺ نازل شده، در آن هنگام که پیامبر ﷺ او را (در زمان عزیمت به غزوه تبوک) در

الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لِاتَّقِبُلُوا عَلَيْنَا، مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَ سُنَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ...» («بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۵۰) این حدیث با کمی تفاوت در «رجال ابن داود»، صفحه ۵۱۷، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ هـ ق و «رجال کشی»، صفحه ۲۲۴، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ ش نیز آمده است. و نیز از امام صادق ﷺ نقل شده: «حَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَنْى فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَا جَانَتْكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّا قُلْتُهُ وَ مَا جَانَتْكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ» («کافی»، جلد ۱، صفحه ۶۹، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۱۱۱، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۴۲).

۱ - و اگر می‌بینیم در آیه ۸۳ همین سوره، برای حل بعضی از مشکلات به اولوا الامر ارجاع شده است، منظور از آن، اختلاف در احکام و قوانین کلی شرع نیست، بلکه همان طور که در تفسیر آیه مزبور خواهد آمد، درباره مسائل مربوط به طرز اجرای احکام است، شرح بیشتر این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهیم خواند.

۲ - «بحر المحيط»، جلد ۳، صفحه ۲۷۸، طبع مصر (صفحه ۶۸۲، چاپی دیگر)، ذیل آیه مورد بحث.

«مدینه» به جای خود گذارد، علی علیه السلام عرض کرد: ای پیامبر! آیا مرا در بین زنان و کودکان در شهر قرار می دهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى حِينَ قَالَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحَ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ (وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ): «آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون (برادر موسی) نسبت به موسی علیه السلام بوده باشی؟ آن زمانی که موسی به او گفت: در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن، سپس خداوند عزوجل فرمود: وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱.

ج - «شیخ سلیمان حنفی قندوزی» که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در کتاب «ینایع المودة» از کتاب «مناقب» از «سلیم بن قیس هلالی» نقل می کند:

روزی مردی به خدمت علی علیه السلام آمده، پرسید: «کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزء مؤمنان خواهد شد چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن جزء کافران و یا گمراهان می گردد کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان در می آید، این است که: حجت و نمایندۀ خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است نشناسد.

آن مرد گفت: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنهَا رَا بَه مِن مَعْرِفِي كُن!

علی علیه السلام فرمود: همان ها که خداوند در ردیف خود و پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». آن مرد گفت: فدایت شوم باز هم روشن تر بفرما.

۱ - «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۴۲۵ - تفسیر «المیزان»، جلد ۴، صفحه ۴۱۲، انتشارات جامعه مدرسین - «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، جلد ۱، صفحه ۱۹۰، مجمع احیاء فرهنگ اسلامی، وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۹۷، حدیث ۴۰.

علی علیه السلام فرمود: همان هائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آنها یاد کرده، فرمود: **إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي:**

«من در میان شما دو چیز بیادگار گذاشتم، که اگر دست به دامن آنها بزنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و خاندانم».^۱

د - و نیز همان دانشمند در کتاب «ینابیع المودة» می نویسد: صاحب کتاب «مناقب» از تفسیر «مجاهد» نقل کرده که: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است.^۲

ه - روایات متعددی در منابع شیعه، مانند کتاب «کافی» و تفسیر «عیاشی» و کتب «صدوق» و غیر آن نقل شده که: همگی گواهی می دهند: منظور از «اولوا الامر» ائمه معصومین علیهم السلام می باشند و حتی در بعضی از آنها نام امامان یک، یک صریحاً ذکر شده است.^۳



۱ - «ینابیع المودة»، صفحه ۱۱۶، طبع اسلامبول (جلد ۱، صفحه ۳۵۰، دار الاسوة، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ ق) - «کتاب سلیم بن قیس هلالی»، صفحه ۱۷۷، تحقیق شیخ محمد باقر انصاری زنجانی خوئینی - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۷.

۲ - «ینابیع المودة»، صفحه ۱۱۴، طبع اسلامبول (جلد ۱، صفحه ۳۴۱، دار الاسوة، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ ق) - «مناقب آل ابیطالب»، جلد ۲، صفحه ۲۱۹، چاپخانه محمد کاظم حیدری (حیدریه) نجف، ۱۳۷۶ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۹۷ - «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، جلد ۱، صفحه ۱۹۰، مجمع احیاء فرهنگ اسلامی، وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق.

۳ - به تفسیر «برهان»، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود - «کافی»، جلد ۱، صفحات ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۷۶ و ۲۸۶ و جلد ۲، صفحه ۲۱، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحات ۷۷، ۱۷۱، ۱۹۵ و ۲۰۰، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۸۳ به بعد، باب ۱۷.

۶۰ ﴿لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾

ترجمه:

۶۰- آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند. و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند.

شأن نزول:

یکی از یهودیان «مدینه» با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، بنا بر این گذاشتند که یک نفر را به عنوان داور در میان خود انتخاب کنند. مرد یهودی چون به عدالت و بی نظری پیامبر اسلام ﷺ اطمینان داشت گفت: من به داوری پیامبر ﷺ شما راضیم. ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود به نام «کعب بن اشرف» را انتخاب کرد؛ زیرا می‌دانست می‌تواند با هدیه، نظر او را به سوی خود جلب کند، و به این ترتیب، با داوری پیامبر اسلام ﷺ مخالفت کرد، آیه شریفه نازل شد و چنین افرادی را شدیداً سرزنش کرد.^۱

۱- «مجمع البیان» - شأن نزول فوق از اکثر مفسران نقل شده است - «بحر المحیط»، جلد ۳، صفحه ۶۸۲، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۲۶۳، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، ۱۱

بعضی از مفسران شأن نزول‌های دیگری نیز در ذیل این آیه نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد، بعضی از تازه مسلمان‌ها، طبق عادت زمان جاهلیت، در آغاز اسلام داوری‌های خود را نزد دانشمندان یهود، و یا کاهنان می‌بردند، آیه فوق نازل شد و شدیداً آنها را نهی کرد.^۱

تفسیر:

حکومت طاغوت

آیه فوق در واقع مکمل آیه گذشته است؛ زیرا آیه پیش، مؤمنان را به اطاعت فرمان خدا، پیامبر و اولوا الامر و به داوری طلبیدن کتاب و سنت دعوت می‌نمود و این آیه از اطاعت، پیروی و داوری طاغوت، نهی می‌نماید. آیه فوق، مسلمانانی را که برای داوری به نزد حکام می‌رفتند ملامت می‌کند، و می‌فرماید:

«ای پیامبر! آیا نمی‌بینی کسانی که خود را مسلمان می‌پندارند و می‌گویند: به تمام کتب آسمانی که بر تو و انبیاء پیشین نازل شده است، ایمان آوردیم، در عین حال داوری‌های خود را به نزد طاغوت می‌برند، در حالی که به آنها دستور داده شده: هرگز فرمان طاغوت را نبرند؟! ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾»

همان طور که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم، «طاغوت» از ماده «طغیان» است و این کلمه با همه مشتقاتش به معنی سرکشی و شکستن حدود و قیود، و یا هر

جلد ۹، صفحات ۷۵ و ۱۹۴ (با تفاوت)، جلد ۲۲، صفحه ۹۳ (با تفاوت).

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۵، صفحه ۲۲۲ و برخی دیگر از تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

چیزی که وسیله طغیانگری و یا سرکشی است می باشد.
بنابراین، آنها که داوری به باطل می کنند «طاغوت» هستند؛ زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته اند.

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده: **الطَّاعُوتُ كُلُّ مَنْ يَتَّحَاكُمُ إِلَيْهِ مِمَّنْ يَحْكُمُ بغيرِ الْحَقِّ**: «هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند، طاغوت است»^۱.

سپس قرآن اضافه می کند: «مراجعة به طاغوت یک دام شیطانی است که می خواهد انسان ها را از راه راست به بیراهه های دوردستی بيفکند» **«وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»**.

ناگفته پیدا است: آیه فوق همچون سایر آیات قرآن، یک حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می نماید، و به آنان اخطار می کند: مراجعه کردن به حکام باطل، و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست.

به علاوه، انسان را از مسیر حق به بیراهه هایی پرتاب می کند که فاصله آن از حق، بسیار زیاد است، مفسد چنین داوری ها، در به هم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچ کس پوشیده نیست، و یکی از عوامل عقب گرد اجتماعات محسوب می شود.

* * *

۱- «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۵- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «زبدة البیان» محقق اردبیلی، صفحه ۶۸۸، مکتبه المرتضویة لاهیا الآثار الجعفریة.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ
 الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا
 فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ تُمْ جَاؤُكَ يَخْلِفُونَ
 بِاللَّهِ إِن أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا
 أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ
 لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا

ترجمه:

۶۱- و هنگامی که به آنها گفته شود: «به سوی آنچه خداوند نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید»، منافقان را می بینی که از (قبول دعوت) تو، اعراض می کنند!

۶۲- پس چگونه وقتی به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتی می شوند، سپس به سراغ تو می آیند، سوگند به خدا یاد می کنند که منظور ما (از بردن داوری نزد دیگران)، چیزی جز نیکی کردن و توافق (میان طرفین نزاع)، نبوده است؟!

۶۳- آنها کسانی هستند که خدا، آنچه را در دل دارند، می داند. از (مجازات) آنان صرف نظر کن؛ و آنها را اندرز ده؛ و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما!

تفسیر:

نتیجه داوری طاغوت

به دنبال نهی شدید از مراجعه به طاغوت، و داوران جور، که در آیه سابق آمد، در این سه آیه، نتایج این گونه داوری ها و دستاویزهایی که منافقان برای

توجیه کار خود به آن متشبه می شدند، مورد بررسی قرار گرفته است. در آیه نخست می فرماید: این گونه مسلمان نماها نه تنها برای داوری به سراغ طاغوت می روند بلکه هنگامی که به آنها تذکر داده می شود که به سوی حکم خدا بیایید و داوری پیامبر ﷺ را بپذیرید، مقاومت به خرج داده و از قبول دعوت تو اعراض و امتناع می ورزند و با اصرار روی این کار می ایستند، می فرماید: «هنگامی که به آنها گفته می شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می بینی که از قبول دعوت تو اعراض می کنند» ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُتَنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾.

در حقیقت، قرآن می گوید: مراجعه آنها به طاغوت یک اشتباه زودگذر نبوده که با یادآوری اصلاح گردد، بلکه مقاومت و اصرار آنها در این کار نشان دهنده روح نفاق و ضعف ایمان آنها است، و گر نه با دعوت پیامبر ﷺ بیدار می شدند، و به اشتباه خود معترف می گشتند.

* * *

و در آیه بعد، این حقیقت را بیان می کند که: همین افراد منافق هنگامی که در نتیجه اعمالشان گرفتار مصیبتی می شوند، و در بن بست قرار می گیرند، به حکم اجبار به سوی تو می آیند، لذا می فرماید:

«پس چگونه وقتی به خاطر اعمالشان گرفتار مصیبتی می شوند، به سراغ تو می آیند» ﴿فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤُكَ﴾.

و در این موقع «سوگند یاد می کنند که منظور و هدف ما از بردن داوری به نزد دیگران جز نیکی کردن و ایجاد توافق در میان طرفین دعوا نبوده است» ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا﴾.

در اینجا باید به دو نکته توجه داشت:

نخست این که: منظور از مصیبتی که دامنگیر آنها می شود چیست؟
بعید نیست منظور از آن نابسامانی ها، بدبختی ها و مصیبت هائی باشد، که بر اثر داوری طاغوت دامنگیر آنها می شود؛ زیرا جای تردید نیست که اگر بر اثر داوری افراد ناصالح و ستمگر، منفعت آئی عائد یکی از طرفین دعوی شود، چیزی نمی گذرد که ادامه این داوری ها باعث توسعه ظلم و فساد، هرج و مرج، و از هم پاشیدن سازمان اجتماع می گردد، بنابراین چنین افرادی به زودی نتایج کار خود را خواهند دید و از کرده خود پشیمان می شوند.

بعضی از مفسران احتمال داده اند: منظور از «مصیبت» همان رسوائی منافقان در میان جمعیت و یا مصائبی باشد که به فرمان خدا، دامن آنها را می گیرد (همانند بلاها و شکست های غیر منتظره).

نکته دیگر این که: آیا منظور منافقان از کلمه احسان و نیکی، احسان به طرفین دعوی بوده، و یا نسبت به پیامبر ﷺ؟

ممکن است منظورشان هر دو باشد، آنها بهانه های مضحکی برای ارجاع داوری به بیگانگان درست کرده بودند، از جمله این که می گفتند:

آوردن داوری به نزد پیغمبر ﷺ دون شأن او است!؛ زیرا غالباً طرفین دعوی جار و جنجال به راه می اندازند و این با مقام پیامبر ﷺ سازگار نیست!

به علاوه، قضاوت و داوری همیشه به زیان یک طرف تمام می شود، و طبعاً دشمن تراش است، گویا آنها با چنین بهانه هائی می خواستند خود را تبرئه کنند که منظور ما خدمت به پیامبر ﷺ و طرفین دعوی بوده است.

و یا این که اصولاً نظر ما داوری نبوده، بلکه نظر ما آشتی دادن و ایجاد توفیق و توافق در میان طرفین نزاع بوده است.

* * *

ولی خداوند در آیه سوم، نقاب از چهره آنها کنار می‌زند و این گونه تظاهر دروغین را ابطال می‌کند، می‌فرماید: «اینها کسانی هستند که خداوند اسرار درون دل‌های آنها را می‌داند» ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾.

و در عین حال به پیامبر خود دستور می‌دهد: «از مجازات آنها صرف نظر کن» ﴿فَاعْرِضْ عَنْهُمْ﴾.

لذا پیامبر ﷺ همواره با منافقان به خاطر اظهار اسلام، تا آنجا که ممکن بود مدارا می‌کرد؛ زیرا مأمور به ظاهر بود و جز در موارد استثنائی، آنها را مجازات نمی‌کرد، چه این که ظاهراً در صفوف مسلمانان بودند و ممکن بود مجازات آنها به یک نوع تصفیه حساب شخصی تفسیر شود.

سپس دستور می‌دهد: آنها را موعظه کن، اندر زده و با بیانی رسا که در دل و جان آنها نفوذ کند، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد کن» ﴿وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾.

* * *

﴿ ۶۴ ﴾ **وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً**

ترجمه:

۶۴ - ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

تفسیر:

توسل به پیامبر ﷺ برای استغفار

قرآن در آیات گذشته، مراجعه به داوران جور را شدیداً محکوم نمود، و در این آیه به عنوان تأکید این سخن می‌گوید: «ما هیچ پیامبری را که نفرستادیم، مگر برای این که به فرمان خدا از آنها اطاعت شود». و هیچگونه مخالفتی نسبت به آنها انجام نگیرد ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾.

زیرا آنها هم رسول و فرستاده خدا بوده‌اند و هم رئیس حکومت الهی، بنابراین مردم موظف بوده‌اند، هم از نظر بیان احکام خداوند و هم از نظر چگونگی اجرای آن از آنها پیروی کنند، و تنها به ادعای ایمان قناعت نکنند.

از این جمله، به خوبی استفاده می‌شود: هدف از فرستادن پیامبران، اطاعت و فرمانبرداری همه مردم بوده است، حال اگر بعضی از مردم از آزادی خود سوء

استفاده کردند و اطاعت نمودند، تقصیر متوجه خود آنها است.

بنابراین، آیه فوق عقیده جبریون - که می‌گویند: بعضی از مردم از آغاز، موظف به اطاعت، و بعضی محکوم به عصیان و مخالفت هستند - را نفی می‌کند. **ضمناً** از تعبیر «**بِإِذْنِ اللَّهِ**» استفاده می‌شود: پیامبران الهی هر چه دارند از ناحیه خدا است و به عبارت دیگر، وجوب اطاعت آنها بالذات نیست، بلکه آن هم به فرمان پروردگار و از ناحیه اوست.

پس از آن، در دنباله آیه، راه بازگشت را به روی گناهکاران و آنها که به طاغوت مراجعه کردند، و یا به نحوی از انحاء مرتکب گناهی شدند، گشوده، می‌فرماید: «اگر آنها هنگامی که به خویش ستم کردند، به سوی تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند، و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش می‌نمود، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند» «**وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً**».

قابل توجه این که: قرآن به جای این که بگوید: نافرمانی خدا کردند و مراجعه به داوران جور نمودند، می‌گوید: **إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ**: «هنگامی که به خویش ستم کردند»!

اشاره به این که: فایده اطاعت فرمان خدا و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متوجه خود شما می‌شود، و مخالفت با آن در واقع یک نوع ستم به خویشتن است؛ زیرا زندگی مادی شما را بر هم می‌ریزد و از نظر معنوی مایه عقب‌گردی شما است.

در ضمن از این آیه، پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را یک نوع شرک می‌پندارند روشن می‌شود؛ چرا که این آیه صریحاً می‌گوید: آمدن به سراغ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و او را بر درگاه خدا شفیع قرار دادن، و وساطت و استغفار او برای گناهکاران، مؤثر، و موجب پذیرش توبه، و رحمت الهی است.

اگر وساطت، دعا، استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر ﷺ شرک بود، چگونه ممکن بود قرآن چنین دستوری را به گنهکاران بدهد!

منتها افراد خطاکار باید نخست خود توبه کنند و از راه خطا برگردند، سپس برای قبول توبه خود از استغفار پیامبر ﷺ نیز استفاده نمایند.

بدیهی است: پیامبر ﷺ آمرزنده گناه نیست، او تنها می تواند از خدا طلب آمرزش کند، و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که این گونه وساطت را انکار می کنند (دقت کنید).

جالب توجه این که: قرآن نمی گوید: تو برای آنها استغفار کن بلکه می گوید: «رسول» برای آنها استغفار کند، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر ﷺ از مقام و موقعیتش استفاده کند و برای خطاکاران توبه کننده، استغفار نماید.

این معنی (تأثیر استغفار پیامبر ﷺ برای مؤمنان) در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است مانند: آیه ۱۹ سوره «محمد» و آیه ۵ سوره «منافقون» و آیه ۱۱۴ سوره «توبه» که درباره استغفار ابراهیم نسبت به پدرش (عمویش) اشاره می کند، و آیات دیگری که نهی از استغفار برای مشرکان می کند و مفهومی این است که استغفار برای مؤمنان بی مانع است.

و نیز از بعضی از آیات استفاده می شود: فرشتگان برای جمعی از مؤمنان خطاکار در پیشگاه خداوند استغفار می کنند.^۱

خلاصه این که: آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنی می کند که: پیامبران یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل می توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند، و استغفار آنها در پیشگاه خدا اثر دارد.

این خود یکی از معانی شفاعت کردن پیامبر و یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل

۱- سوره «غافر» آیه ۷ و سوره «شوری» آیه ۵.

برای خطاکاران است، ولی همان طور که گفتیم چنین شفاعتی نیازمند به وجود زمینه، شایستگی و آمادگی در خود خطاکاران است.

شگفت‌انگیز این که از پاره‌ای از کلمات بعضی از مفسران استفاده می‌شود که: خواسته‌اند استغفار پیامبر ﷺ در آیه فوق را مربوط به تجاوز به حقوق شخصی خود پیامبر ﷺ بدانند، و بگویند: چون نسبت به خود پیغمبر ﷺ ستم کرده بودند، لازم بود رضایت او را به دست آورند، تا خداوند از خطای آنها بگذرد!

ولی روشن است: ارجاع داوری به غیر پیامبر ﷺ ستمی به شخص پیغمبر نیست، بلکه مخالفت با منصب خاص او و یا به عبارت دیگر مخالفت با فرمان خدا است و به فرض که ستمی بر شخص پیامبر ﷺ باشد، قرآن روی آن تکیه نکرده است، بلکه تکیه قرآن روی این مطلب است که آنها بر خلاف فرمان خدا رفتار کردند.

به علاوه، اگر ما به کسی ستم کنیم، رضایت او کافی است، چه نیازی به استغفار او در پیشگاه خدا است؟

و از همه گذشته، به فرض که چنین تفسیری برای آیه فوق کنیم، در مورد آن همه آیات دیگر که استغفار پیامبران، فرشتگان و مؤمنان را در حق خطاکاران مؤثر می‌داند چه خواهیم گفت؟

آیا در مورد آنها نیز پای حقوق شخصی در میان بوده است؟!.

* * *

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا
 فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

ترجمه:

۶۵ - به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

شان نزول:

«زبیر بن عوام» که از مهاجران بود، با یکی از انصار (مسلمانان «مدینه») بر سر آبیاری نخلستان‌های خود که در کنار هم قرار داشتند، اختلافی پیدا کرده بودند، هر دو برای حل اختلاف، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند، از آنجا که باغستان «زبیر» در قسمت بالای نهر و باغستان انصاری در قسمت پائین نهر قرار داشت، پیامبر ﷺ به «زبیر» دستور داد: اول او باغ‌هایش را آبیاری کند و بعد مسلمان انصاری (و این مطابق همان سنتی بود که در باغ‌های مجاور هم جریان داشت). اما مرد انصاری به ظاهر مسلمان از داوری عادلانه پیامبر ﷺ ناراحت شده، گفت: آیا این قضاوت به خاطر آن بود که «زبیر»، عمه‌زاده تو است؟! پیامبر ﷺ از این سخن بسیار ناراحت شد، به حدی که رنگ رخسار او دگرگون گردید، در این موقع آیه فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد.^۱

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۱۹ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «طبری»، جلد ۵، صفحه ۱۰۰، ذیل آیه مورد بحث.

در بعضی از تفاسیر اسلامی شأن نزول‌های دیگری ذکر شده، که کم و بیش با شأن نزول فوق شباهت دارد (تفسیر تبیان، و طبرسی، و المنار).

تفسیر:

تسلیم در برابر حق

گرچه شأن نزول خاصی در بالا برای آیه فوق نقل شده، ولی همان طور که بارها گفته‌ایم: شأن نزول‌های خاص هیچ گاه با عمومیت مفهوم آیه منافات ندارد، و به همین دلیل، این آیه می‌تواند مکمل بحث آیات قبل نیز بوده باشد. در این آیه، خداوند سوگند یاد کرده که افراد، در صورتی ایمان واقعی خواهند داشت که پیامبر ﷺ را در اختلافات خود به داوری بطلبند و به بیگانگان مراجعه ننمایند، می‌فرماید:

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود تو را داور قرار دهند» ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾^۱.

سپس می‌فرماید: نه فقط به داوری را به نزد تو آورند، بلکه هنگامی که تو در میان آنها حکمی کردی، خواه به سود آنها باشد یا به زیان آنها، علاوه بر این که اعتراض نکنند، «بلکه از آنچه قضاوت کرده‌ای، در دل خود نیز احساس ناراحتی نمایند و کاملاً تسلیم باشند» ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.

گرچه ناراحتی درونی از قضاوت‌هایی که احیاناً به زیان انسان است، غالباً

۱ - «شجر» در اصل، از ماده «شجر» (بر وزن قمر) به معنی «درخت» گرفته شده و از آنجا که در «مشاجره» و نزاع، یک نوع آشفتگی و به هم پیچیدگی همانند پیچیدگی شاخه‌های درختان به یکدیگر آشکار می‌شود، به معنی نزاع و کشمکش آمده، و در آیه فوق به همین معنی استعمال شده است.

اختیاری نیست، ولی با تربیت‌های اخلاقی و پرورش روح تسلیم در برابر حق و عدالت، و توجه به موقعیت واقعی پیامبر ﷺ حالتی در انسان پیدا می‌شود که: هیچ‌گاه از داوری پیامبر ﷺ و حتی دانشمندانی که جانشینان او هستند، هرگز ناراحت نخواهد شد.

به هر حال، مسلمانان واقعی موظفند روح تسلیم در برابر حق را در خود پرورش دهند.

* * *

نکته‌ها:

۱- نشانه‌های ایمان واقعی

جالب توجه این‌که: در آیه فوق نشانه‌های ایمان واقعی و راسخ را در سه مرحله بیان کرده است:

الف - در تمامی موارد اختلاف، خواه بزرگ باشد یا کوچک، به قضاوت و داوری پیامبر ﷺ که از حکم الهی سرچشمه می‌گیرد، مراجعه کنند، نه به طاغوت و داوران باطل.

ب - هیچ‌گاه در برابر قضاوت‌ها و فرمان‌های پیامبر ﷺ - که همان فرمان خدا است - حتی در دل خود احساس ناراحتی نکنند، و به داوری‌ها و احکام او بدبین نباشند.

ج - در مقام عمل نیز آن را دقیقاً اجرا کنند و به طور کامل تسلیم حق باشند. روشن است قبول یک مکتب و فرمان‌های آن، در مواردی که به سود انسان تمام می‌شود، دلیل بر ایمان به آن مکتب نیست.

بلکه آنجا که ظاهراً به زیان انسان است، اما در واقع مطابق با حق و عدالت است، اگر پذیرفته شود، نشانه ایمان است.

در حدیثی که از امام صادق علیه السلام در کتاب «کافی» در تفسیر این آیه نقل شده، چنین می خوانیم:

«اگر جمعیتی خدا را بپرستند، نماز را به پا دارند، زکات را بپردازند، روزه ماه رمضان و حج را به جا آورند، ولی نسبت به کارهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده با سوء ظن بنگرند و یا بگویند: اگر او فلان کار را انجام نداده بود بهتر بود، آنها در حقیقت مؤمنان واقعی نیستند».

سپس امام علیه السلام آیه فوق را تلاوت فرموده، چنین گفت: «بر شما باد که در مقابل خدا و حق همیشه تسلیم باشید».^۱

* * *

۲- دلیل عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله

این آیه یکی از دلائل معصوم بودن پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا دستور به تسلیم مطلق - از نظر گفتار و کردار - در برابر همه فرمان‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی تسلیم قلبی در برابر او، نشانه روشنی بر این است که، او در احکام، فرمان‌ها و داوری‌هایش نه اشتباه می‌کند و نه عمداً چیزی بر خلاف حق می‌گوید، هم معصوم از خطاست و هم معصوم از گناه.

* * *

۳- اجتهاد در مقابل نص

آیه فوق، هر گونه اجتهاد در مقام نص پیامبر صلی الله علیه و آله و اظهار عقیده را در مواردی که حکم صریح از طرف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن رسیده باشد، نفی می‌کند.

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۹۰ و جلد ۲، صفحه ۳۹۸ - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۰۵ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحات ۲۵۵ و ۲۵۶، چاپخانه علمی، ۱۳۸۰ ه.ق.

بنابراین، اگر در تواریخ اسلامی می‌بینیم گاهی بعضی از افراد در برابر حکم خدا و پیامبر ﷺ اجتهاد و یا اظهار نظر می‌کردند و مثلاً می‌گفتند:

«پیامبر ﷺ چنین گفته و ما چنین می‌گوئیم»، باید قبول کنیم که عمل آنها بر خلاف صریح آیه فوق است.

* * *

و لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا
فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
وَ أَشَدَّ تَنْبِيئًا

وَ إِذَا لَاتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا

وَ لَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

ترجمه:

۶۶- اگر (همانند بعضی از امت‌های پیشین،) به آنان دستور می‌دادیم: «یکدیگر را به قتل برسانید» و یا: «از وطن و خانه خود، بیرون روید»، تنها عده کمی از آنها عمل می‌کردند. و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند، برای آنها بهتر بود؛ و موجب تقویت ایمان آنها می‌شد.

۶۷- و در این صورت، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آنها می‌دادیم.

۶۸- و آنها را به راه راست، هدایت می‌کردیم.

تفسیر:

هدایت به راه راست

در اینجا برای تکمیل بحث گذشته، درباره کسانی که از داوری‌های عادلانه پیامبر ﷺ گاهی احساس ناراحتی می‌کردند، اشاره به پاره‌ای از تکالیف طاقت‌فرسای امم پیشین کرده که:

ما تکلیف شاق و مشکلی بر دوش اینها نگذاشتیم، اگر همانند بعضی از امم

پیشین (مانند یهود که پس از بت پرستی و گوساله پرستی به آنها دستور داده شد: یکدیگر را به کفاره این گناه بزرگ به قتل برسانند، و یا از وطن مورد علاقه خود بیرون روند) به اینها نیز چنین دستور سنگین و سختی را می دادیم، چگونه در برابر انجام آن طاقت می آوردند، اینها که درباره آبیاری کردن یک نخلستان و داوری پیامبر ﷺ نسبت به آن، تسلیم نیستند، چگونه می توانند از عهده آزمایش های دیگر در آیند، می فرماید: «ما اگر به آنها دستور می دادیم یکدیگر را بکشید، یا از آبادی های خود خارج شوید، جز عده کمی آن را انجام نمی دادند» ﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اُخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ﴾.

مسئلاً اگر چنان دستوری به آنها می دادیم که یکدیگر را بکشید، یا از وطن خود خارج شوید، تنها عده کمی از آنها آن را انجام می دادند. به گفته بعضی از مفسران، مسأله «تن در دادن به کشته شدن» و «خارج شدن از وطن»، از جهاتی شبیه به یکدیگرند؛ زیرا بدن، وطن روح آدمی است، همان طور که وطن، همانند جسم انسان است، هم ترک وطن جسم، کار مشکلی است و هم چشم پوشی از وطنی که زادگاه و جایگاه انسان است. سپس می فرماید: «اگر آنها اندرزهای خدا و پیامبر ﷺ را به کار بندند، هم به سودشان است، و هم باعث تقویت ایمان آنها است» ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا﴾.

جالب توجه این که: در این آیه، از فرمان ها و احکام الهی تعبیر به موعظه و اندرز شده است، اشاره به این که احکام مزبور چیزی نیست که به سود فرمان دهنده (خداوند) بوده باشد، بلکه در حقیقت اندرزهایی است که به نفع موعظه شونده است، و لذا بلافاصله می فرماید: این اطاعت هم به سود شما است

و هم موجب تقویت ایمان شما می‌گردد.

به این نکته نیز باید توجه داشت که در پایان می‌گوید: هر قدر انسان در مسیر اطاعت فرمان خدا گام بردارد ثبات و استقامت او بیشتر می‌شود، در واقع اطاعت فرمان، یک نوع ورزش روحی برای انسان است که ادامه و تکرار آن همانند ورزش‌های جسمانی، روز به روز قوت، قدرت، ثبات و استحکام بیشتری می‌آفریند، و تدریجاً انسان به جایی می‌رسد که هیچ قدرتی نمی‌تواند بر نیروی ایمان او غلبه کند و او را بفریبد.

* * *

در آیه بعد سومین فایده تسلیم و اطاعت در برابر خدا را بیان کرده، می‌فرماید: «در این هنگام (علاوه بر آنچه گفته شد) پاداش عظیمی نیز به آنها خواهیم داد» ﴿وَ إِذَا لَا تَتَيْنَاهُمْ مِنْ كَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

* * *

و در آخرین آیه از آیات فوق، به چهارمین نتیجه اشاره کرده می‌فرماید: «و مسلماً آنها را به راه راست هدایت کردیم» ﴿وَ لَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾. روشن است منظور از این هدایت، راهنمایی به اصل دین و آئین نیست، بلکه الطاف تازه‌ای است که از طرف خداوند به صورت هدایت ثانوی و به عنوان پاداش، به این گونه افراد شایسته داده می‌شود، و مانند چیزی است که در آیه ۱۷ سوره «محمد» ﷺ به آن اشاره شده است، که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾ «کسانی که در راه هدایت گام بردارند، خداوند بر هدایت آنها می‌افزاید».

در روایتی نقل شده: هنگامی که آیه «وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...» نازل گردید، یکی از مسلمانان با ایمان گفت: به خدا سوگند اگر چنین

دستورهای سنگینی از طرف خدا به ما داده می‌شد، حتماً انجام می‌دادیم، ولی شکر خدا را که از چنین دستوری معاف شده‌ایم، این سخن به پیامبر ﷺ رسید، فرمود: **إِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَرِجَالًا أَلِيمَانُ أُثْبِتُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِيَّ:** «بعضی از پیروان من چنانند که، ایمان در دل‌های آنها پابرجاتر است از کوه‌های محکم و استوار!»^۱

* * *

۱- تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۲، صفحه ۴۲۸، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۲۰ - «کنز العمال» متقی هندی، جلد ۱۲، صفحه ۱۸۲، حدیث ۳۴۵۷۳، مؤسسة الرسالة بیروت - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۸۱، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا
ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا

ترجمه:

۶۹ - و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان؛ و آنها رفیق‌های خوبی هستند!

۷۰ - این موهبتی از ناحیه خداست. و کافی است که او، (از حال بندگان، و نیات و اعمالشان) آگاه است.

شان نزول:

یکی از صحابه پیامبر ﷺ به نام «ثوبان» که نسبت به آن حضرت محبت و علاقه شدیدی داشت، روزی با حال پریشان خدمتش رسید، پیامبر ﷺ از سبب ناراحتی او سؤال نمود، در جواب عرض کرد:

زمانی که از شما دور می‌شوم و شما را نمی‌بینم ناراحت می‌شوم، امروز در این فکر فرو رفته بودم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت باشم، مسلماً در مقام و جایگاه شما نخواهم بود، و بنابراین شما را هرگز نخواهم دید.

و اگر اهل بهشت نباشم، که تکلیفم روشن است، بنابراین در هر حال از درک حضور شما محروم خواهم شد، با این حال چرا افسرده نباشم؟!
دو آیه فوق نازل شد و به این گونه اشخاص بشارت داد که افراد مطیع

پروردگار در بهشت نیز، همنشین پیامبران و برگزیدگان خدا خواهند بود، سپس پیامبر ﷺ فرمود: به خدا سوگند، ایمان مسلمانی کامل نمی‌شود، مگر این که مرا از خود و پدر و مادر و همه بستگان بیشتر دوست داشته باشد. و در برابر گفتار من تسلیم باشد.^۱

تفسیر:

دوستان بهشتی

در این آیه، یکی دیگر از افتخارات کسانی که مطیع فرمان خدا و پیامبر ﷺ باشند، بیان شده، و در حقیقت، امتیازاتی را که در آیات قبل گذشت، تکمیل می‌کند و آن همنشینی با کسانی است که خداوند، نعمت خود را بر آنها تمام کرده است، می‌فرماید:

«کسی که مطیع خدا و رسول او باشد (در رستخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده است» ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾.

و همان طور که در سوره «حمد»، بیان شده است، کسانی مشمول این نعمتند که همواره در جاده مستقیم گام برمی‌دارند و کوچک‌ترین انحراف و گمراهی ندارند.

آن گاه در توضیح این جمله و بیان کسانی که خداوند نعمت خویش را بر آنها تمام کرده است، به چهار طایفه اشاره می‌کند، که در واقع ارکان چهارگانه این موضوع هستند، یعنی «پیامبران، راستگویان، شهیدان و صالحان و اینان

۱- «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحات ۸۷ و ۸۸ و جلد ۶۵، صفحه ۲- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۵، صفحه ۷۵، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۲۷۱، ذیل آیه مورد بحث.

رفیق‌های خوبی هستند» ﴿مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ
أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا﴾.

بنابراین، گروه‌های چهارگانه عبارتند از:

۱ - «انبیاء» و فرستادگان مخصوص پروردگار که نخستین گام را برای هدایت و رهبری مردم و دعوت به صراط مستقیم برمی‌دارند (مِنَ النَّبِيِّينَ).
۲ - «راستگویان»، کسانی که هم در سخن راست می‌گویند و هم با عمل و کردار صدق گفتار خود را اثبات می‌کنند و نشان می‌دهند که مدعی ایمان نیستند، بلکه به راستی به فرمان‌های الهی ایمان دارند (وَ الصَّادِقِينَ).
از این تعبیر روشن می‌شود: بعد از مقام نبوت، مقامی بالاتر از مقام صدق و راستی نیست، نه تنها راستی در گفتار، که راستی در عمل و کردار که شامل امانت و اخلاص نیز می‌گردد؛ زیرا «امانت» همان صداقت در عمل است، همان طور که «راستگویی» امانت در گفتار است.

و در مقابل آن، هیچ صفت زشتی بعد از کفر بدتر از «دروغ و نفاق و خیانت» در سخن و عمل نیست (باید توجه داشت: «صِدِّيق» صیغهٔ مبالغه است و به معنی کسی است که سر تا پا راستی و درستی است).
در بعضی از روایات «صِدِّيق» به علی عَلِيٌّ و امامان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تفسیر شده است^۱ و همان طور که بارها گفته‌ایم، این گونه تفسیرها بیان مصداق روشن و عالی آیات است و معنی انحصار را نمی‌رساند.

۳ - «شهداء» و کشته‌شدگان در راه هدف و عقیدهٔ پاک الهی، و یا افراد برجسته‌ای که روز قیامت شاهد و گواه اعمال انسان‌ها هستند (وَ الشُّهَدَاءِ).^۲

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۷۸ و جلد ۸، صفحه ۳۵، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۱۶، صفحات ۳۵۴ و ۳۵۵ و جلد ۲۴، صفحات ۳۱ و ۳۲ و جلد ۲۵، صفحه ۱۶ و...

۲ - «شهادت» در اصل، به معنی گواه است، منتها گاهی انسان به وسیلهٔ سخن، گواهی بر حق می‌دهد و گاهی به وسیلهٔ عمل و کشته شدن در راه اهداف پاک، گواهی می‌دهد.

۴ - «صالحان» و افراد شایسته و برجسته‌ای که با انجام کارهای مثبت، سازنده و مفید و پیروی از اوامر انبیاء به مقامات برجسته‌ای نائل شده‌اند (وَالصَّالِحِينَ). و به همین جهت، در روایات ما «صالحین» به یاران برگزیده ائمه تفسیر شده است، و این نیز همانند آنچه درباره «صدیقین» گذشت، از قبیل بیان فرد شاخص است.

نکته‌ای که یادآوری آن در اینجا لازم می‌باشد، این است که: ذکر این مراحل چهارگانه ممکن است اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و شایسته، نخست باید رهبران به حق و انبیاء وارد میدان شوند، به دنبال آنها مبلغان صدیق که قول و عمل آنها با یکدیگر هماهنگ است و اهداف آنها را در همه جا پخش کنند.

آن گاه به دنبال این دوران سازندگی فکری، جمعی در برابر عناصر آلوده و آنهایی که موانع راه حقد، بایستند و قربانی دهند و شهید گردند و محصول این کوشش‌ها و تلاش‌ها به وجود آمدن «صالحان» و «اجتماعی پاک و شایسته» است.

روشن است صالحان نیز برای روشن نگاه داشتن مشعل حق نسبت به نسل‌های آینده، همین وظائف سه‌گانه را انجام خواهند داد، رهبری می‌کنند، تبلیغ می‌نمایند، و قربانی می‌دهند.

ضمناً از آیات فوق، این حقیقت به روشنی استفاده می‌شود که: موضوع معاشران خوب و هم‌نشین‌های با ارزش به قدری اهمیت دارد که حتی در عالم آخرت برای تکمیل نعمت‌های بهشتی این نعمت بزرگ به «مطیعان» ارزانی می‌گردد، و آنها علاوه بر همه افتخارات، هم‌نشینانی همچون پیامبران، صدیقان و شهیدان و صالحان خواهند داشت.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که: معاشرت مطیعان با این طوائف چهارگانه

مفهومش این نیست که آنها در مقام و مرتبه از هر جهت برابر و مساویند، بلکه در عین معاشرت با یکدیگر، هر کدام سهم خاصی (طبق مقام خود) از مواهب و الطاف خداوند دارند، همان طور که فی المثل درختان، گل ها و گیاهان یک باغ در عین این که گرد هم هستند و از نور آفتاب و باران بهره می‌برند، بهره‌های آنها همانند ارزش‌های آنها یکسان نیست.

* * *

سپس در آیه بعد، برای بیان اهمیت این امتیاز بزرگ (همنشینی با برگزیدگان) می‌فرماید: «این موهبتی است از ناحیه خدا، و او از حال بندگان و نیات و شایستگی‌های آنها آگاه است» ﴿ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عِلْمًا﴾. البته «ذَلِكَ» که اسم اشاره بعید است، در این گونه موارد برای اهمیت و علو مقام به کار می‌رود.

* * *

و ما هم از آیه فوق الهام گرفته و می‌گوئیم:
سپاس پروردگار را که با آن همه عوائقی که در راه انجام کارهای مثبت وجود دارد، به فضل الهی جلد سوم تفسیر نمونه در اینجا به طرز شایسته‌ای پایان یافت: ﴿ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عِلْمًا﴾
بارها! نیات ما را پاک و اعمال ما را پرثمر و خالص برای ذات پاکت گردان.

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد سوم تفسیر نمونه^۱

□ فهرست‌ها:

- ۱- مطالب ۵۹۵
- ۲- موضوعی ۶۰۹
- ۳- احادیث ۶۵۳
- ۴- اعلام ۶۵۵
- ۵- کتب ۶۵۹
- ۶- ازمنه و امکانه ۶۶۳
- ۷- قبایل و... ۶۶۵
- ۸- اشعار ۶۶۶
- ۹- لغات ۶۶۷

﴿ فهرست مطالب ﴾

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۹	جلد سوم تفسیر نمونه..... ۱
۹	جزء ۴ قرآن مجید..... ۱
۱۳	یک نشانهٔ ایمان..... ۲
۱۵	نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان..... ۳
۱۸	تهمت یهود بر پیغمبر خدا.....
۲۰	تورات کنونی و تحریم پاره‌ای از گوشت‌ها..... ۷
۲۲	نخستین خانهٔ مردم..... ۹
	نکته‌ها:
۲۹	۱- منظور از «بکّه» چیست؟..... ۱۱
۳۰	۲- توسعهٔ مسجد الحرام..... ۱۲
۳۲	۳- امتیازات خانهٔ کعبه..... ۱۳
۴۸	نفاق افکنان..... ۲۲
۴۴	دعوت به تقوا..... ۲۷

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
	نکته‌ها:
۴۸	۱- تعبیر به «حبل اللّٰه» برای چیست؟..... ۲۹
۴۹	۲- اعتراف مورخان و دانشمندان..... ۳۰
۵۰	۳- نقش اتحاد در بقای ملت‌ها..... ۳۲
۵۲	دعوت به حق و مبارزه با فساد..... ۳۴
	نکته‌ها:
۵۲	۱- ظاهر «منکم امة» بعض است.....
۵۵	۲- «معروف» و «منکر» چیست؟..... ۳۷
۵۵	۳- آیا «امر به معروف» یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟..... ۳۷
۵۶	۴- اهمیت «امر به معروف» و «نهی از منکر»..... ۳۸
۵۹	۵- آیا «امر به معروف» و «نهی از منکر» موجب سلب آزادی است؟
۶۰	۶- آیا امر به معروف و نهی از منکر ایجاد هرج و مرج نمی‌کند؟... ۴۰
۶۰	۷- «امر به معروف» از خشونت جدا است!..... ۴۱
۶۳	تفرقه و اختلاف ممنوع.....
۶۶	چهره‌های نورانی و تاریک..... ۴۵
۶۹	خدا ستم نمی‌کند.....

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۷۱	باز هم دعوت به حق و مبارزه با فساد.....
۷۵	دشمنان زیانی نمی‌رسانند.....
۷۹	تاریخ پر ماجرای یهود.....
۸۱	روح حق جوئی اسلام..... ۵۶
۸۴	ثروت و فرزند.....
۹۱	بیگانگان را محرم اسرار خود نسازید..... ۶۳
۹۴	هشدار به مسلمانان..... ۶۶
۹۶	آغاز نبرد «أُحُد»..... ۶۹
	نکته‌ها:
۹۸	۱- سرچشمهٔ وقوع غزوهٔ احد..... ۶۹
۹۹	۲- گزارش به موقع عباس..... ۷۰
۱۰۰	۳- پیغمبر ﷺ با مسلمانان مشورت می‌کند..... ۷۰
۱۰۱	۴- مسلمانان برای دفاع آماده می‌شوند..... ۷۲
۱۰۳	۵- جنگ شروع شد..... ۷۳
۱۰۵	۶- چه کسی با صدای بلند گفت محمد ﷺ کشته شد؟..... ۷۵
۱۰۸	مرحلهٔ خطرناک جنگ..... ۷۸

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۱۱۴	۸۲..... رفع اشتباه
۱۱۷ تحریم رباخواری
۱۲۰	۸۵..... چگونگی پیوند آیات قرآن
۱۲۲	۹۱..... مسابقه در مسیر سعادت
	نکته‌ها:
۱۲۴	۹۲..... ۱- آیا بهشت و دوزخ الآن موجودند؟
۱۲۵	۹۳..... ۲- بهشت و دوزخ در کجا هستند؟
۱۲۶ ۳- مثال برای تقریب به ذهن.
۱۲۸	۹۶..... سیمای پرهیزگاران
۱۳۶	۱۰۱..... بررسی تاریخ گذشتگان
۱۳۸	۱۰۲..... جهانگردی (سیر در ارض).
۱۴۴	۱۰۷..... نتایج جنگ احد
۱۵۰	۱۱۲..... علل شکست احد در یک نگاه
۱۵۴	۱۱۵..... فردپرستی ممنوع
۱۵۹	۱۲۰..... مجاهدان پیشین
۱۶۳	۱۲۳..... اخطارهای مکرر

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۱۶۶	۱۲۶..... پیروزی از طریق ترس.....
۱۷۰	۱۲۸..... شکست پس از پیروزی.....
۱۷۷	۱۳۴..... گناه سرچشمه گناه دیگر است.....
۱۸۰	۱۳۷..... بهره‌برداری منافقان.....
۱۸۳	۱۴۰..... فرمان عفو عمومی.....
	نکته‌ها:
۱۹۰	۱۴۴..... ۱- اهمیت مشاوره در اسلام.....
۱۹۲	۱۴۶..... ۲- با چه اشخاصی مشورت کنیم؟.....
۱۹۳	۱۴۶..... ۳- وظیفه مشاور.....
۱۹۴	۱۴۷..... ۴- شورای عمر.....
۱۹۶	۱۵۱..... هر گونه خیانتی ممنوع.....
۲۰۰	۱۵۴..... آنها که در جهاد شرکت نکردند.....
۲۰۲	۱۵۶..... یک روش مؤثر تربیتی.....
۲۰۴	۱۵۷..... بزرگ‌ترین نعمت خداوند.....
۲۰۹	۱۶۱..... بررسی دیگری روی جنگ احد.....
۲۱۱	۱۶۳..... باید صفوف مشخص شود.....

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۲۱۶	گفته‌های بی‌اساس منافقان..... ۱۶۶
۲۱۹	زندگان جاوید!..... ۱۶۸
	نکته‌ها:
۲۲۲	۱- شاهدهی بر بقای روح..... ۱۷۱
۲۲۳	۲- پاداش شهیدان..... ۱۷۲
۲۲۸	غزوهٔ حمراء الاسد..... ۱۷۴
۲۳۱	تأثیر سریع تربیت الهی..... ۱۷۷
۲۳۳	تسلیت به پیامبر ﷺ..... ۱۸۰
۲۳۶	سنگین بارها..... ۱۸۲
۲۳۹	پاسخ به یک سؤال..... ۱۸۴
۲۴۰	یک نکتهٔ ادبی..... ۱۸۵
۲۴۱	مسلمانان تصفیه می‌شوند..... ۱۸۷
۲۴۵	طوق سنگین اسارت..... ۱۹۰
۲۵۰	خدا فقیر و ما بی‌نیازیم!!.....
۲۵۵	بهانه جوئی یهود..... ۱۹۷
۲۵۹	قانون عمومی مرگ..... ۲۰۰

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۲۶۴	از مقاومت خسته نشوید..... ۲۰۴
۲۶۶	کتمان حقایق.....
۲۶۷	وظیفهٔ بزرگ دانشمندان..... ۲۰۶
۲۷۱	از خود راضی‌ها..... ۲۰۹
۲۷۵	روشن‌ترین راه خداشناسی..... ۲۱۴
۲۸۱	اهمیت آیات.....
۲۸۵	نتیجهٔ برنامهٔ خردمندان..... ۲۲۱
۲۸۷	ارزش معنوی مرد و زن..... ۲۲۳
۲۹۱	یک سؤال ناراحت‌کننده..... ۲۲۶
۲۹۴	نقاط ضعف و قوت..... ۲۲۸
۲۹۷	اهل کتاب همه یکسان نیستند..... ۲۳۱
۳۰۰	از مرزها مراقبت کنید.....
	نکته‌ها:
۳۰۴	۱- سؤال و پاسخ..... ۲۳۵
۳۰۵	۲- پایمردی و پیروزی.....

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۳۰۷	۲۳۹ «سورۀ نساء»
۳۰۹	۲۴۲ ۱- محتوای سورۀ نساء
۳۱۰	۲۴۳ ۲- فضیلت تلاوت سورۀ نساء
۳۱۱	۲۴۱ ۳- محل نزول سورۀ نساء
۳۱۲	۲۴۴ مبارزه با تبعیض‌ها
۳۱۶	۲۴۶ ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است؟
۳۲۰	۲۴۹ خیانت در اموال یتیمان ممنوع
۳۲۳ ازدواج با دختران یتیم
	نکته‌ها:
۳۲۶	۲۵۵ ۱- منظور از عدالت درباره همسران چیست؟
۳۲۸	۲۵۶ ۲- تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی
۳۳۳ ۳- آیا تعدد ازواج ممکن است؟
۳۳۵ مهر زنان را به طور کامل بپردازید
۳۳۶ مهر یک پشتوانۀ اجتماعی برای زن
۳۴۰ سفیه کیست؟
۳۴۹	۲۴۷ گام دیگری برای حفظ حقوق زن

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۲۵۱	یک حکم اخلاقی..... ۲۷۶
۲۵۲	جلب عواطف به سوی یتیمان..... ۲۷۷
۲۵۵	توضیح لازم.....
۲۵۷	چهره باطنی اعمال ما ۲۸۰
۳۶۲	سهام ارث.....
	نکته‌ها:
۳۷۰	۱- ارث یک حق طبیعی است ۲۸۵
۳۷۱	۲- ارث در میان ملل گذشته..... ۲۸۶
۳۷۴	۳- چرا ارث مرد، دو برابر زن می‌باشد؟ ۲۹۰
۳۷۶	۴- ارث برادران و خواهران.....
۳۷۷	۵- توجه به چند نکته دیگر.....
۳۸۰	مرزهای الهی.....
	نکته‌ها:
۳۸۳	۱- امتیازات قانون ارث اسلامی..... ۳۰۲
۳۸۴	۲- «عول» و «تعصیب» چیست؟..... ۳۰۴
۳۸۷	شهادت بر فحشاء.....

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۳۹۲	۳۱۰ روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام
۳۹۴	۳۱۲ شرائط پذیرش توبه
۴۰۲	۳۱۹ باز هم دفاع از حقوق زنان
۴۰۶ از مهریه همسر چیزی کم نگذارید
۴۱۰ ازدواج با همسر پدر ممنوع
۴۱۲	۳۲۷ تحریم ازدواج با محارم
۴۲۱ ازدواج با زنان همسر دار حرام است
	نکته‌ها:
۴۲۶	۳۳۵ ۱- ازدواج موقت در اسلام
۴۲۸	۳۳۷ ۲- آیا حکم ازدواج موقت نسخ شده است؟!
۴۳۴	۳۴۱ ۳- ازدواج موقت یک ضرورت اجتماعی
۴۳۵	۳۴۳ ۴- ایرادهائی که بر ازدواج موقت می‌شود
۴۳۷	۳۴۵ ۵- «راسل» و ازدواج موقت
۴۴۰	۳۴۷ ازدواج با کنیزان
۴۴۵	۳۵۲ این محدودیت‌ها برای چیست؟
۴۴۸	۳۵۵ بستگی سلامت اجتماع، به سلامت اقتصاد

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۴۵۲	۳۵۸ گناهان کبیره و صغیره.
	نکته‌ها:
۴۵۵	۱ - تشویق به صغائر؟
۴۵۶	۲ - تبدیل صغیره به کبیره
۴۶۰ تساوی مرد و زن در کسب
	نکته‌ها:
۴۶۲ این تفاوت‌ها برای چیست؟
۴۶۳	۱ - تفاوت‌های ساختگی
۴۶۳	۲ - تفاوت‌های واقعی
۴۶۴	۳ - جامعه به منزله یک پیکر
۴۶۶ هر کس وارثی دارد
۴۶۹	۳۶۹ سرپرستی در نظام خانواده.
۴۷۴	۳۷۳ آیا اسلام اجازه تنبیه بدنی داده است؟
۴۷۵	۳۷۵ محکمه صلح خانوادگی
۴۷۶ امتیازات محکمه فامیلی
۴۷۹	۳۷۸ ده دستور سازنده

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۴۸۸	۳۸۵ انفاق‌های ریائی و الهی
۴۹۳ خدا حسنات را مضاعف می‌کند
۴۹۵ چرا خدا ظلم نمی‌کند؟
۴۹۶	۳۹۱ گواهان رستاخیز
۵۰۱	۳۹۵ چند حکم فقهی
	آیا مفهوم جمله‌های آغاز آیه، جواز شرب مسکرات در غیر
۵۰۵ نماز است؟
۵۰۶ جمله «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً»
۵۰۷ کلمه «أَوْ» در «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ»
۵۰۸	۴۰۰ فلسفه تیمم
۵۱۰ خرید گمراهی
۵۱۲	۴۰۴ گوشه دیگری از اعمال یهود
۵۱۶	۴۰۶ سرنوشت افراد لجوج
۵۲۱	۴۰۹ امیدبخش‌ترین آیات قرآن
	نکته:
۵۲۴	۴۱۱ اسباب بخشودگی گناهان

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۵۲۷	۴۱۳..... خودستائی
۵۳۳	۴۱۷..... سازشکاران
۵۳۵	۴۱۸..... منظور از «جبت» و «طاغوت»
۵۳۶ حسادت با خاندان پیامبر ﷺ
۵۴۰	۴۲۳..... حسدها، در جنایات
۵۴۳ سختی آتش دوزخ
	نکته‌ها:
۵۴۵ ۱- تفاوت «سوف» و «س»
۵۴۶ ۲- گناه پوست‌های جدید چیست؟
۵۴۹ ۳۰- دو قانون مهم اسلامی
۵۵۲ ۳۲- اهمیت امانت و عدالت در اسلام
۵۵۴ از اولی الامر اطاعت کنید
	نکته‌ها:
۵۵۶ ۳۵- ۱- «أُولُوا الْأَمْرِ» چه کسانی هستند؟!
۵۶۲ ۴۰- ۲- پاسخ به چند سؤال
۵۶۵ ۴۲- ۳- گواهی احادیث

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
ج	ق
۵۶۹	حکومت طاغوت..... ۴۴۵
۵۷۱	نتیجۀ داوری طاغوت..... ۴۴۷
۵۷۵	توسل به پیامبر ﷺ برای استغفار.....
۵۸۰	تسلیم در برابر حق..... ۴۵۴
	نکته‌ها:
۵۸۱	۱- نشانه‌های ایمان واقعی.....
۵۸۲	۲- دلیل عصمت پیامبر ﷺ.....
۵۸۲	۳- اجتهاد در مقابل نص.....
۵۸۴	هدایت به راه راست.....
۵۸۹	دوستان بهشتی..... ۴۶۰
۵۹۲	پایان جلد سوم تفسیر نمونه..... ۴۶۲

* * *

﴿ فهرست موضوعی ﴾

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

□ معرفت (شناخت)

□ آفریدگار

● ادلة اثبات

● صفات

□ انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

● رابطه با خدا

● رابطه با انسانها

● رابطه با طبیعت

● رابطه با خود

□ هدف از خلقت انسان

□ امکانات (جهت رسیدن به هدف):

● امکانات مادی: خلقت آسمانها و زمین و...

● امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

□ معاد (و متعلقات آن)

شناخت

﴿زمینه‌های شناخت﴾

□ تقوا

رعایت حق تقوا..... ۴۴

خالق

﴿صفات﴾

□ صفات ذات:

□ علم:

خداوند از انفاق‌ها آگاه است ۱۵

خداوند از اعمال عباد غافل نیست ۳۹

خداوند از پرهیزگاران مطلع است ۸۳

خداوند از دل‌ها آگاه است ۹۳

علم غیب در اختیار کسی قرار نمی‌گیرد ۲۴۲

خداوند عالم اعمال بندگان است ۲۴۸

خداوند علیم و حکیم است ۳۹۷

خداوند از فلسفهٔ ازدواج دائم و موقت آگاه است ۴۲۶

خداوند از ایمان افراد آگاه است ۴۴۰

خداوند از درون قلوب منافقان آگاه است ۵۷۴

● حکیم

خداوند علیم و حکیم است ۳۹۷

□ توحید:

- ۴۶۲ خداوند از همه چیز آگاه است
- ۴۶۸ خدا شاهد هر کاری است
- ۴۷۳ خداوند بلند مرتبه است
- ۴۷۹ پرستش خدا و دوری از شرک

● توحید افعال:

○ توحید خالقیت

- ۲۷۵ جهان آفرینش نشانه‌های خداشناسی اولوالالباب

○ توحید مالکیت

- ۷۰ آسمان‌ها و زمین از آن خداست
- ۲۴۷ مالکیت همه چیز از آن خداست
- ۲۴۷ میراث واقعی جهان خدا است
- ۲۷۳ مالکیت آسمان‌ها و زمین از خداست

□ قدرت

- ۲۱۰ خداوند بر هر چیز قادر است
- ۲۷۳ خدا بر همه چیز قادر است

□ غنی

- ۱۵۵ بازگشت به بت پرستی به خدا زیان نمی‌رساند

□ دیگر صفات

- ۲۵۳ عدالت خدا از دیدگاه عدلیه و معتزله

□ صفات فعل:

□ رحیم

- ۴۱۷ خداوند غفور و رحیم است
- ۴۴۴ خداوند غفور و رحیم است

□ غفار

- ۴۱۷ خداوند غفور و رحیم است
- ۴۴۴ خداوند غفور و رحیم است

□ دیگر صفات فعل

- ۶۹ خداوند به جهانیان ظلم نمی‌کند
- ۱۴۷ خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد
- ۱۸۳ نرمش و انعطاف لطف خداوند است
- ۲۲۲ خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند
- ۲۵۱ خدا به بندگان ستم نمی‌کند
- ۲۸۰ وعده‌های خدا تخلف‌ناپذیر است
- ۲۸۶ عمل هیچ کس ضایع نمی‌گردد
- ۲۹۹ خدا سریع الحساب است
- ۳۱۶ خدا مراقب همه است
- ۴۹۳ خداوند به هیچ وجه ستم نمی‌کند
- ۴۹۴ خداوند نیکی‌ها را مضاعف می‌کند
- ۴۹۴ خداوند در برابر نیکی، اجر عظیم می‌دهد
- ۵۱۱ خداوند دشمنانتان را بهتر می‌شناسد
- ۵۱۱ ولی و یاری خدا کفایت نمی‌کند
- ۵۱۹ فرمان خدا قطعی و انجام‌شدنی است
- ۵۲۷ خداوند می‌داند چه کسی را بستاید

﴿ هدف از خلقت جهان ﴾

- ۲۷۷ اعتراف به هدف‌داری خلقت

انسان

هدف از خلقت انسان

مرد و زن از جنس یکدیگرند ۲۸۶

صفات و ویژگی‌های انسان

ارزش مرد و زن به اعمال آنهاست ۲۸۴

تفاوت‌های جنسی، سبب تفاوت ارزشی زن و مرد نیست ۲۸۷

نظر ملت‌های پیشین در مورد زن و نظر اسلام ۲۸۸

انسان ضعیف خلق شده ۴۴۷

تفاوت وظایف و حقوق مرد و زن ۴۵۹

تفاوت‌های واقعی مرد و زن و تفاوت‌های غیر واقعی ۴۶۰

مردان و زنان هر کدام سهمی از تلاش خود دارند ۴۶۱

فضل خدا را در طریق سعادت بخواهید ۴۶۲

تفاوت‌ها برای چیست؟ ۴۶۳

تفاوت‌های ساختگی ۴۶۳

تفاوت‌های واقعی ۴۶۴

استعداد و سخت‌کوشی بیشتر مردان ۴۷۰

معیار ارزش افکار و کردار انسان

بهترین مردم ۵۸

مسئولیت‌های انسان

□ در برابر خالق

□ ایمان

● ایمان

- وجود کتاب خدا و رسول او باید مایهٔ ایمان شود نه کفر ۴۱
- دادن ایمان و گرفتن کفر عذاب به همراه دارد ۲۳۴
- تشبیه تبدیل ایمان به کفر به بیع و شراء ۲۳۴
- ایمان و تقوا نشانهٔ پاکی و آمادگی برای آزمایش ۲۴۴
- پاسخ مثبت به منادی ایمان ۲۷۹
- دو چیز شرط قبولی توبه: ایمان هنگام مرگ و... ۴۰۰
- رابطهٔ ایمان و انفاق‌های خالصانه ۴۹۱
- ایمان و وجوب اطاعت از خدا ۵۵۴
- نتیجهٔ آزمایش، سودمندی و تثبیت ایمان ۵۸۵

● حقیقت ایمان

- رابطهٔ ایمان و انفاق‌های خالصانه ۴۹۱
- پذیرش ایمان، سودمند و منطقی است ۵۱۴
- ایمان و وجوب اطاعت از خدا ۵۵۴

● آثار ایمان

- ایمان مایهٔ خیر و سعادت است ۷۳
- ایمان واقعی عامل پیروزی است ۱۴۴
- ثمرهٔ امتحان درست، هدایت در راه راست ۵۸۶

● درجات و پایه‌های ایمان

- پاسخ مثبت به منادی ایمان ۲۷۹
- استحکام ایمان بعضی از امت پیامبر ۵۸۶

● مؤمنین

- جداسازی مؤمنان از منافقان ۲۴۱
- توصیف مؤمن به طیب و منافق به خبیث ۲۴۲
- معرفی اولوالالباب ۲۷۶
- چرا مؤمنان فقیر و بی‌دینان ثروتمند و ۲۹۱
- پرهیزگاران و خودستائی! ۵۲۹
- استحکام ایمان بعضی از امت پیامبر ۵۸۶

● ایمان حقیقی و دروغین

- ادعای ایمان و به داوری طلبیدن طاغوت سازگار نیست ۵۶۸
- نکوهش مسلمانانی که اختلاف خود را به داوری بیگانگان می‌برند ۵۶۹
- نشانه ایمان، تسلیم در برابر پیامبر ۵۸۰
- عدم احساس ناراحتی درونی از قضاوت رسول، دلیل ایمان ۵۸۱
- تسلیم در مقام عمل نه سخن، دلیل ایمان ۵۸۱
- آزمایش کشتن یکدیگر یا ترک وطن ۵۸۵

● کفر و شرک

- ترک حج، کفر به حساب آمده ۲۷
- اطاعت اهل کتاب همان و کافر شدن همان ۴۰
- وجود کتاب خدا و رسول او باید مایه ایمان شود نه کفر ۴۱
- دادن ایمان و گرفتن کفر عذاب به همراه دارد ۲۳۴
- خرید گمراهی ۵۱۰
- کفر مایه لعنت خدا ۵۱۵
- خداوند شرک را مورد آموزش قرار نمی‌دهد ۵۲۲
- آموزش همه گناهان - جز شرک - بدون قید نیست ۵۲۳

● آثار کفر و شرک

آمزش همه گناهان - جز شرک - بدون قید نیست ۵۲۳

● کافر و مشرک

اموال و اولاد نفعی به کفار نمی بخشد ۸۴

کفار ثروتمند مغرور، اصحاب آتشند ۸۵

انفاق کفار به باد سوزانی می ماند که به مزرعه ای اصابت کند ۸۵

کفار جز عذاب بهره ای در آخرت ندارند ۲۳۴

مهلت زندگی برای کفار خیر نیست، زیانبار است ۲۳۶

دشمنان می خواهند شما گمراه شوید ۵۱۰

اهل کتاب و ایمان و تسلیم در برابر جبت و طاغوت ۵۳۳

آن که مورد لعن خدا است یاوری نخواهد داشت ۵۳۴

● مسئولیتها و احکام:

○ تقوا

رعایت حق تقوا ۴۴

خداوند از پرهیزگاران مطلع است ۸۳

صبر و تقوا سرمایه پیروزی ۹۳

تقوا و استقامت، همکاری فرشتگان را دارد ۱۱۰

رستگاری در سایه تقوا ۱۱۹

انفاق آشکار و پنهان نخستین صفت متقین ۱۲۹

کظم غیظ، دومین صفت متقین ۱۳۰

گذشتن از خطاها، سومین صفت متقین ۱۳۱

نیکوکاری، چهارمین صفت متقین ۱۳۱

استغفار از گناه، پنجمین صفت متقین ۱۳۳

ایمان و تقوا نشانه پاکی و آمادگی برای آزمایش ۲۴۴

- ۲۶۵ صبر و تقوا اساس پیشرفت
- ۳۰۰ استقامت، حفظ مرزها و پرهیزگاری
- ۳۰۳ پرهیزگاری شرط همه تلاش‌ها
- ۳۱۳ دستور عام پرهیزگاری به همه انسان‌ها
- ۳۱۵ پرهیزگاری به خاطر خدا و ارحام
- ۳۵۴ تقوا ملاک کار در امور ایتم
- ۱۲۶ پنج صفت از صفات پرهیزکاران

○ عبادات

- ۲۷۶ عبادت و تفکر از صفات اولوالالباب

○ امور اجتماعی و حکومتی

- ۳۸۰ رعایت حدود الهی الزامی است

□ عمل

● عبادات:

○ نماز

- ۵۰۲ نماز در حال مستی

○ حج

- ۲۲ نخستین خانه مردم
- ۲۴ حجر الاسود سابقه دارترین سنگ عبادت
- ۲۵ کعبه خانه عبادت
- ۲۵ استطاعت شرط وجوب حج
- ۲۷ همه مکلف به انجام مراسم حج‌اند
- ۲۷ ترک حج، کفر به حساب آمده
- ۳۲ امتیازات چهارگانه کعبه
- ۳۲ ۱ - برکت و فایده (مبارک)

- ۲- هدایت جهانیان ۳۳
- ۳- نشانه‌های مقام ابراهیم ۳۴
- ۴- امنیت کامل در خانه کعبه ۳۵

○ جهاد

- نبرد اُحُد حادثه مهم تاریخی در اسلام ۹۶
- آماده سازی نیروها برای رزم اُحُد ۹۷
- سُستی جمعی از نیروهای اُحُد ۹۷
- شکست بدر سرچشمه نبرد اُحُد ۹۸
- گزارش عباس عموی پیامبر از وضع قریش ۹۹
- پیامبر و مشورت برای نبرد ۱۰۰
- آمادگی مسلمانان برای دفاع در اُحُد ۱۰۱
- شروع نبرد اُحُد ۱۰۳
- شایعه کشته شدن رسول خدا ﷺ ۱۰۵
- عزم مشرکان در بازگشت به مدینه در پایان نبرد اُحُد ۱۰۸
- پیروزی در نبرد بدر ۱۰۹
- حضور فرشتگان در نبرد بدر ۱۱۰
- حضور فرشتگان برای شکست دشمن ۱۱۱
- حضور فرشتگان در جنگ‌ها بشارت است و اطمینان ۱۱۱
- عبرت از ماجرای اُحُد برای نبردهای دیگر ۱۴۳
- هدف از نبرد، مشخص شدن مجاهدان و فوز شهادت ۱۴۶
- هدف از نبرد اُحُد پاکسازی مؤمنان و نابودی کفار بود ۱۴۷
- جهاد و استقامت زمینه ورود به بهشت ۱۴۸
- آزمایش مدعیان جنگ و شهادت ۱۴۹
- علل چهارگانه شکست اُحُد ۱۵۰

- ۱۵۲ اعلام کشته شدن پیامبر ﷺ در نبرد أُحُد.
- ۱۵۴ ملاک، هدف است نه شخص.
- ۱۵۸ جراحات‌های بدن علی ع در نبرد أُحُد.
- ۱۵۹ ویژگی‌های مجاهدان راستین همراه انبیاء.
- ۱۶۱ تقاضای پرمغز مجاهدان پیشین.
- ۱۶۱ پاداش تلاش‌های دنیوی و اخروی مبارزان راه خدا.
- ۱۶۲ مجاهدان عوامل شکست را در خود جستجو می‌کنند.
- ۱۶۳ اخطار از ارتباط و تبعیت از کفار.
- ۱۶۴ تکیه بر خدا، مولی و ناصر همه ما و بس.
- ۱۶۵ ارتباط القاء ترس در قلب دشمن و پیروزی.
- ۱۶۵ کفر و خرافه پرستی عامل اصلی ترس.
- ۱۶۶ پیروزی بر دشمن از طریق رعب و ترس.
- ۱۷۰ پیروزی حتمی أُحُد طبق وعده خدا.
- ۱۷۰ سُستی و دنیاپرستی شکست به بار آورد.
- ۱۷۱ نزاع و عصیان فرمان خدا شکست أُحُد را نتیجه داد.
- ۱۷۱ اختلاف برای رسیدن به دنیا و آخرت و نتیجه آن.
- ۱۷۱ آزمایش در صحنه أُحُد.
- ۱۷۲ فرار نیروها در أُحُد.
- ۱۷۲ فراخوانی پیامبر و نیافتن پاسخ.
- ۱۷۳ علل اندوه‌های پشت سر هم.
- ۱۷۴ آرامش نیروهای نبرد أُحُد پس از بازگشت.
- ۱۷۴ نیروهای أُحُد پس از بازگشت بین آرام و مضطرب.
- ۱۷۴ گمان‌های جاهلی که شکست دلیل عدم حقانیت است.
- ۱۷۷ فرار از جنگ أُحُد نتیجه گناهان سابق.

- ۱۷۸ تعداد ثابت قدم در نبرد اُحد، سیزده نفرند
- ۱۷۸ عدم فرار علی و طلحه مورد اتفاق همه
- ۱۸۰ سمپاشی پس از جنگ اُحد برای دلسردی و تشبّت
- ۲۰۹ علل مصائب را در خود جستجو کنید
- ۲۱۲ هدف از درگیری‌ها و نبردها
- ۲۱۲ راهی برای جدائی صفوف مؤمنان و منافقان
- ۲۱۴ ای منافقان! نبرد کنید یا دفاع نمائید
- ۲۱۴ بهانه‌گیری منافقان در نبرد اُحد: اگر جنگ می‌شد
- ۲۱۵ منافقان نبرد اُحد به کفر نزدیکترند تا ایمان
- ۲۱۵ اختلاف قلب و زبان منافقان
- ۲۱۵ خداوند از آنچه منافقان کتمان می‌کنند آگاه است
- ۲۱۶ سرزنش مبارزان اُحد که اگر جنگ نمی‌کردند
- ۲۱۶ پاسخ به منافقان، شما از غیب مطلع هستید
- ۲۱۸ شهیدان زنده‌اند
- ۲۱۹ شهداء فرحناک و مسرور
- ۲۲۰ بشارت به بازماندگان شهید
- ۲۲۲ بشارت به نعمت‌های بهشت برای شهیدان
- ۲۲۲ خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند
- ۲۲۳ پاداش شهیدان از دیدگاه رسول خدا ﷺ
- ۲۲۴ نعمت‌های بهشتی شهیدان
- ۲۲۶ ماجرای غزوة حمراء الاسد و بازگشت ابوسفیان
- ۲۲۸ آمادگی نیروهای اسلام برای تعقیب دشمن
- ۲۲۸ تهدید دشمن و ازدیاد ایمان
- ۲۲۹ سلامت جان و پاداش

- تأثیر کلام خدا و رسول در تربیت نفوس ۲۳۱
- کافر شدن زبانی به خدا وارد نمی‌کند ۲۳۳
- مهاجران و مجاهدان و... گناهانشان بخشوده می‌شود ۲۸۶
- حفاظت از مرزهای عقیدتی ۳۰۳
- به کارگیری دستورات چهارگانه و پیروزی ۳۰۵
- استفاده از امکانات طبیعی در جنگ ۱۱۴
- شکست باید سرمایه پیروزی‌های دیگر شود ۱۴۴
- پیروزی گاه با دوست است و گاه با دشمن ۱۴۵
- فرار از جنگ اُحد نتیجه گناهان سابق ۱۷۷

○ دیگر عبادات

- امت ممتاز، دعوت‌کننده به خیر و امر به معروف و... ۵۲
- امر به معروف و نهی از منکر در دو مرحله ۵۴
- منظور از امر به معروف و نهی از منکر ۵۵
- اهمیت امر به معروف و نهی از منکر ۵۶
- پنج رُبْنَا و استجابت دعا ۲۸۰
- اجابت دعای اولوالالباب ۲۸۵

● غیر عبادات

○ ارتباطاتی که مشمول اوامر و نواهی خداوند می‌گردد

- اموال ایتام را پس از رشد تحویل دهید ۳۲۰
- اموال خوب ایتام را با اموال خود مبادله نکنید ۳۲۰
- اموال ایتام را نخورید ۳۲۰
- خیانت در اموال ایتام ممنوع ۳۲۱
- ده دستور سازنده: ۴۷۹
- ۱- پرستش خدا و دوری از شرک ۴۷۹

- ۲- احسان به والدین ۴۸۰
- ۳- نیکی به همسایگان ۴۸۰
- ۴- رسیدگی به ایتام ۴۸۱
- ۵- توجه به مستمندان ۴۸۱
- ۶- نیکی به همسایگان نزدیک ۴۸۱
- ۷- رسیدگی به همسایگان دور ۴۸۲
- ۸- نیکی با دوست و همسفر ۴۸۴
- ۹- کمک و همراهی با ابن سبیل ۴۸۵
- ۱۰- نیکی با بردگان ۴۸۵

□ در برابر انسان‌ها

□ ارتباط با خویشان:

- تکفل هزینه زندگی خانواده و همسر ۴۷۱
- محکمه فامیلی، عاطفی سرنوشت ساز است ۴۷۶

● رابطه با همسر (ازدواج)

- رعایت عدالت در صورت تعدد همسر ۳۲۴
- ازدواج با همسران متعدد با رعایت عدالت ۳۲۴
- در صورت عدم عدالت، فقط یک همسر ۳۲۵
- منظور از رعایت عدالت در بین همسران ۳۲۶
- انتخاب یکی از سه راه در رابطه با تعدد همسر ۳۲۹
- مبارزه با غریزه، پذیرش فحشاء یا تعدد همسر ۳۳۰
- جنگ جهانی دوم و الزام تعدد همسر ۳۳۱
- گوستاو لوبون و تعدد زوجات در غرب و اسلام ۳۳۲
- آیا تعدد ازواج ممکن است؟ ۳۳۳
- مهر، عطیه و بخشش است ۳۳۵

- در صورت بخشش مهر حلال می‌شود و گرنه... ۳۳۶
- مهریه در عصر جاهلیت ۳۳۶
- ازدواج منافع متقابل است، مهریه برای چیست؟ ۳۳۶
- مهریه بهای زن نیست ۳۳۸
- اگر در عقد نام مهر برده نشود، عقد صحیح است ۳۳۸
- تحت فشار قرار دادن زنان جهت بخشیدن مهر ۴۰۱
- اخذ اموال زنان با فشار و اکراه ۴۰۳
- فشار بر زنان به خاطر فحشاء ۴۰۳
- خیر در انجام امور ناپسند ۴۰۴
- تبدیل همسر و نپرداختن مهریه ۴۰۵
- حق پس گرفتن مهریه را ندارد ۴۰۶
- تهمت به همسر برای نپرداختن مهریه ۴۰۶
- اقدام به بازپس گرفتن مهریه با وجود صمیمیت کامل ۴۰۷
- با پیمان محکم ازدواج چرا مهریه را بازپس می‌گیرید ۴۰۷
- ازدواج با نامادری در عصر جاهلی ۴۰۹
- ازدواج با نامادری پیش از نزول آیه ۴۱۰
- سه دلیل برای عدم جواز ازدواج با نامادری ۴۱۰
- خداوند از فلسفه ازدواج دائم و موقت آگاه است ۴۲۶
- جواز ازدواج با کنیزان و شرط آن ۴۴۰
- ازدواج با کنیزان با اجازه مالک آنها ۴۴۱
- مهریه کنیزان را به خودشان بپردازید ۴۴۱
- روابط جنسی با کنیزان بر اساس ازدواج، نه خلاف عفت ۴۴۲
- دلیل محدودیت‌های ازدواج ۴۴۵
- زنان صالح و شایسته حافظ خانواده ۴۷۱

- ۴۷۲ پند و اندرز
- ۴۷۵ بیم اختلاف زن و شوهر و رفع اختلاف
- ۳۲۸ تعدد زوجات ضرورت اجتماعی
- ۳۳۰ مبارزه با غریزه پذیرش فحشاء یا تعدد همسر
- ۳۳۱ جنگ جهانی دوم و الزام تعدد همسر
- ۳۳۲ گوستاو لوبون و تعدد زوجات در غرب و اسلام
- ۳۳۳ آیا تعدد ازواج ممکن است؟
- ۴۲۸ آیا حکم ازدواج موقت نسخ شده؟
- ۴۲۹ عَمَر و تحریم متعه
- ۴۳۱ تعارض روایات در مورد نسخ حکم ازدواج موقت
- ۴۳۴ ازدواج موقت، ضرورت اجتماعی
- ۴۳۴ شرایط اجتماعی و انتخاب یکی از سه گزینه
- ۴۳۵ ایرادها نسبت به ازدواج موقت
- ۴۳۵ فرق ازدواج موقت و فحشاء
- ۴۳۶ سوء استفاده از قانون ازدواج موقت
- ۴۳۷ ازدواج موقت و بی سرپرستی فرزندان
- ۴۳۷ راسل و ازدواج موقت

● رابطه با فرزندان

- ۴۸۰ احسان به والدین

● رابطه با ارحام

- ۴۱۲ محارم و حرمت ازدواج با آنان
- ۴۱۳ ازدواج با بستگان نسبی
- ۴۱۴ ازدواج با بستگان رضاعی
- ۴۱۵ ازدواج با بستگان سببی

۴۱۷ حرمت ازدواج دو خواهر در یک زمان

۴۱۷ ازدواج‌های ممنوع قبل از نزول آیه

▣ ارتباط با جامعه

● روابط اقتصادی

○ قراردادهای

* غیر مجاز

- دیگر قراردادهای غیر مجاز

۴۴۸ اموال یکدیگر را به باطل نخورید

۴۴۹ تجارت و معاملات درست آری، اکل به باطل خیر

○ غیر قراردادهای

* صحیح

الف - انفاق و صدقه

۱۳ معیار نیکوکاری

۱۳ ارزش انفاق آنچه دوست می‌داریم

۱۵ خداوند از انفاق‌ها آگاه است

۱۵ ابوطلحه و باغ مورد علاقه‌اش

۱۶ زبیده و دل بریدن از قرآن مورد علاقه

۸۵ انفاق کفار به باد سوزانی می‌ماند که به مزرعه‌ای اصابت کند

۸۷ تشبیه انفاق بیجا به باد سوزان

۸۸ صاحبان انفاق نابجا به خود ستم می‌کنند

۱۲۹ انفاق آشکار و پنهان نخستین صفت متقین

۲۴۶ بخل ورزیدن از انفاق به نفع نیست

۲۴۹ دعوت از یهود به انجام عبادات و انفاق در راه خدا

۴۹۱ تفاوت‌های سه‌گانه انفاق‌های الهی و ریائی

ب - ارث

- ۳۴۸ قانون ارث در عصر جاهلیت
- ۳۴۹ مقررات ارث در اسلام
- ۳۵۱ سهم الارث حاضران در جلسه تقسیم
- ۳۵۱ منظور از کسانی که در جلسه تقسیم ارث حضور دارند
- ۳۶۱ زمینه نزول آیات ارث
- ۳۶۲ ارثِ پسر دو برابر دختر
- ۳۶۳ ارثِ دو دختر به بالا، دو ثلث مال است
- ۳۶۳ ارث یک دختر
- ۳۶۳ آیا «فوق اثنتین» دو دختر را هم شامل می‌شود؟
- ۳۶۴ ارث پدر و مادر
- ۳۶۶ ارث بعد از وصیت و بدهکاری
- ۳۶۷ فلسفه ارث را خدا می‌داند
- ۳۶۷ ارث دو همسر از یکدیگر
- ۳۶۸ ارث کلاله برادر و خواهر
- ۳۷۰ ارث یک حق طبیعی است
- ۳۷۱ ارث در ملل دیگر
- ۳۷۲ ارث در میان اعراب قبل از اسلام
- ۳۷۴ تفاوت ارث مرد و زن
- ۳۷۶ منظور از «کلاله»
- ۳۷۷ مراد از کلاله برادر و خواهر مادری است
- ۳۷۸ زیان به وارث ممنوع
- ۳۸۳ پنج امتیاز قانون ارث اسلامی
- ۳۸۴ عول و تعصیب در اسلام و نظر فقهای شیعه و اهل سنت

ارث‌بری از روی اکراه و اجبار درست نیست..... ۴۰۲

بستگان وارث اموال هستند..... ۴۶۶

کسانی که با شما پیمان بسته‌اند وارث هستند..... ۴۶۶

● روابط مدیریتی (سیاسی)

○ روابط شهروندی

اتحاد و بقاء ملت‌ها..... ۵۰

اختلاف و تفرقه و آثار زیانبار دنیوی و اخروی آن..... ۶۳

نیکی به همسایگان..... ۴۸۰

توجه به مستمندان..... ۴۸۱

نیکی به همسایگان نزدیک..... ۴۸۱

رسیدگی به همسایگان دور..... ۴۸۲

نیکی با دوست و همسفر..... ۴۸۴

رفتار با همسایه در اسلام..... ۴۸۳

○ روابط جهانی

رجوع به طاغوت دامی است خطرناک..... ۵۷۰

* روابط با ملت‌های مسلمان

دعوت به اتحاد..... ۴۶

نعمت اتحاد..... ۴۷

* روابط با غیر مسلمین

دوستی مسلمانان و کفار..... ۹۰

بیگانگان محرم اسرار نیستند..... ۹۱

● روابط اخلاقی

○ اخلاق ممدوح

* توکل

توکل عامل مؤثر در پیشبرد امور..... ۱۸۷

* حلم و صبر

- صبر و تقوا سرمایه پیروزی..... ۹۳
- تقوا و استقامت، همکاری فرشتگان را دارد..... ۱۱۰
- صبر و نیکوکاری در کنار یکدیگر..... ۱۶۱
- صبر و تقوا اساس پیشرفت..... ۲۶۵
- چهار دستور برای پیروزی..... ۳۰۰
- استقامت، حفظ مرزها و پرهیزگاری..... ۳۰۰
- به کارگیری دستورات چهارگانه و پیروزی..... ۳۰۵

* آداب معاشرت و دوستی

- دوستی بد، دوستی شیطان..... ۴۹۰

* نیکی و احسان

- احسان به والدین..... ۴۸۰
- رسیدگی به ایتام..... ۴۸۱
- توجه به مستمندان..... ۴۸۱
- نیکی با دوست و همسفر..... ۴۸۴
- کمک و همراهی با ابن سبیل..... ۴۸۵
- نیکی با بردگان..... ۴۸۵
- با یتیمان خوبی کنید تا با یتیمانتان خوبی کنند..... ۳۵۳
- با ایتام خوش رفتاری کنید..... ۳۵۴

* برادری و اخوت

- نیکی با دوست و همسفر..... ۴۸۴
- اطاعت خالص و همنشینی با چهار طایفه ارزشمند..... ۵۸۹

* شکر

- وای بر کسی که بر این آیات تفکر نکند..... ۲۸۲

* خیرخواهی و نصیحت

- امت ممتاز، دعوت‌کننده به خیر و امر به معروف و... ۵۲
- امر به معروف و نهی از منکر در دو مرحله. ۵۴
- منظور از امر به معروف و نهی از منکر. ۵۵
- امر به معروف و وظیفه‌ای عقلی یا تعبیدی. ۵۵
- اهمیت امر به معروف و نهی از منکر. ۵۶
- امر به معروف و نهی از منکر و سلب آزادی. ۵۹
- رابطه امر به معروف و نهی از منکر و هرج و مرج. ۶۰
- رابطه امر به معروف و خشونت. ۶۰
- امر به معروف و نهی از منکر از امتیازات اسلام. ۷۱
- اندرزهای نیک. ۵۵۰
- آنها را با موعظه تبلیغ کن. ۵۷۴

* فکر

- عبادت و تفکر از صفات اولوالالباب. ۲۷۶
- وای بر کسی که بر این آیات تفکر نکند. ۲۸۲

* استغفار و توبه

- استغفار از گناه، پنجمین صفت متقین. ۱۳۳
- توبه از گناه و رفع مجازات. ۳۹۱
- توبه قابل پذیرش. ۳۹۴
- توبه کامل. ۳۹۶
- توبه غیر قابل پذیرش. ۳۹۷
- توبه به هنگام مرگ. ۳۹۷
- توبه کفار. ۳۹۹
- شرایط قبول اعمال نیک. ۳۹۹

کیفر گناهان بدون توبه ۳۹۹

دو چیز شرط قبولی توبه: ایمان هنگام مرگ و ۴۰۰

پنج عامل بخشودگی گناهان ۵۲۴

* عفو و گذشت

گذشتن از خطاها، سومین صفت متّقین ۱۳۱

عفو و استغفار عامل بقاء نیروها ۱۸۴

* عدالت

ازدواج با دختران بی سرپرست و عدم رعایت عدالت ۳۲۲

رعایت عدالت در صورت تعدد همسر ۳۲۴

قضاوت و حکومت عادلانه ۵۴۹

* مشورت

مشورت در امور، سرمایه پیشرفت ۱۸۵

اهمیت مشاوره ۱۹۰

مشاوران چه کسانی هستند؟ ۱۹۲

وظیفه مشاور ۱۹۳

شورای شش نفره ۱۹۴

* امانت

اداء امانت، یک دستور مهم اسلامی ۵۴۹

موارد گسترده امانت ۵۵۰

اهمیت امانت و عدالت ۵۵۲

* دیگر اخلاق‌های ممدوح

رابطه اطاعت خدا و لطف و مرحمت او ۱۲۰

مسابقه در مسیر سعادت ۱۲۲

هدف از مسابقه مغفرت و بهشت ۱۲۲

- کظم غیظ، دومین صفت متّقین ۱۳۰
 نیکوکاری، چهارمین صفت متّقین ۱۳۱
 صبر و نیکوکاری در کنار یکدیگر ۱۶۱
 مهاجران و مجاهدان و... گناهانشان بخشوده می شود ۲۸۶
 پند و اندرز ۴۷۲
 پرهیزگاران و خودستایی! ۵۲۹

○ اخلاق مذموم

* کینه و حسادت

- حسادت، انگیزه‌ها و پیامدها ۵۴۱
 حسادت و بیماری‌ها ۵۴۱
 ریشه اصلی حسادت ۵۴۲
 حسد و زیان بر ایمان ۵۴۲

* بخل

- بخل ورزیدن از انفاق به نفع نیست ۲۴۶
 اموال مورد بخل در قیامت به صورت طوقی در گردن صاحبش ... ۲۴۶
 بخیلان به بخل دعوت می کنند ۴۸۹
 ویژگی‌های بخیل: دعوت به بخل و کتمان الطاف الهی ۴۸۹

* تکبر

- متکبران و فخر فروشان از محبت خدا دورند ۴۸۶

* ریا و عُجب

- رابطه انفاق ریائی و ایمان ۴۸۹
 تفاوت‌های سه گانه انفاق‌های الهی و ریائی ۴۹۱

* نفاق

- اقدام بر ضد خواسته منافقان حسرتی در قلب آنها ۱۸۰

- سه پاسخ به سمپاشی منافقان ۱۸۱
- ۱- مرگ و زندگی در دست خداست ۱۸۱
- ۲- مغفرت و رحمت خدا در صورت شهادت ۱۸۱
- ۳- حشر الی الله بهترین نعمت ۱۸۲
- هدف از درگیری‌ها و نبردها ۲۱۲
- راهی برای جدائی صفوف مؤمنان و منافقان ۲۱۲
- ای منافقان! نبرد کنید یا دفاع نمائید ۲۱۴
- بهبانگیبری منافقان در نبرد اُحد: اگر جنگ می‌شد ۲۱۴
- منافقان نبرد اُحد به کفر نزدیکترند تا ایمان ۲۱۵
- اختلاف قلب و زبان منافقان ۲۱۵
- خداوند از آنچه منافقان کتمان می‌کنند آگاه است ۲۱۵
- سرزنش مبارزان اُحد که اگر جنگ نمی‌کردند ۲۱۶
- پاسخ به منافقان، شما از غیب مطلع هستید ۲۱۶
- جداسازی مؤمنان از منافقان ۲۴۱
- توصیف مؤمن به طیب و منافق به خبیث ۲۴۲
- منافقان داوری را نزد پیامبر نمی‌برند ۵۷۲
- منافقان به هنگام گرفتاری و توجیه اعمال ۵۷۲
- منظور منافقان از این که ما جز خیر و نیکی نمی‌خواستیم ۵۷۳
- خداوند از درون قلوب منافقان آگاه است ۵۷۴
- * ظلم**
- از چه کسی ظلم صادر می‌شود ۷۰
- ستمگران یاور ندارند ۲۷۸
- هر ستمی دامن ستمگر یا فرزندانش را خواهد گرفت ۳۵۵
- اموال ایتام، آتش درون ستمگر ۳۵۷

* حبّ دنیا

- ۲۶۱ دنیا متاع غرور است
- ۲۶۱ زندگی سریع الزوال است

* غرور

- ۲۶۱ دنیا متاع غرور است
- ۲۷۱ عدم نجات افراد از خود راضی
- ۵۲۷ اهل کتاب و خودستائی
- ۵۲۸ سرچشمه خودستائی و تزکیه نفس
- ۵۲۹ خودستائی افتراء به خدا

* کتمان حق

- ۲۶۷ کتمان آیات خدا در مقابل بهای کم
- ۲۶۷ وظیفه دانشمندان در قبال آیات خدا
- ۳۵۸ کتمان‌کننده آیات الهی و خورنده مال یتیم

* فسق و فجور و گناه

- ۱۳۳ عدم اصرار بر گناه
- ۱۷۷ گناه سرچشمه گناه دیگر
- ۲۳۷ گناهکاران چند دسته‌اند: قابل بازگشت و غیر قابل بازگشت
- ۲۳۹ چرا گناهکاران غرق نعمت هستند
- ۴۵۳ شرط گذشت از گناهان صغیره
- ۴۵۳ گناهان صغیره و کبیره
- ۴۵۴ معیار صغائر و کبائر
- ۴۵۵ آیا بخشش صغائر تشویق به گناه نیست؟
- ۴۵۶ تبدیل صغائر به کبائر
- ۴۵۶ تکرار صغائر

- ۴۵۶ طغیان در گناه
- ۴۵۶ تحقیر گناه
- ۴۵۷ صفات و موقعیت گناهکار
- ۴۵۷ افتخار به گناه
- ۴۵۸ احساس رضایت خدا بر گناه

* نژادپرستی

- ۸۲ معیار ارزش عقاید نه قبیله و نژاد

* دیگر اخلاق‌های مذموم

تحریم رباخواری چند برابر ۱۱۷

- ۱۱۸ مراحل چهارگانه تحریم ربا
- ۱۸۴ سنگدلی و خشونت سبب پراکندگی
- ۳۲۰ جرم تصرف اموال یتیم
- ۳۲۱ خیانت در اموال ایتم ممنوع
- ۴۵۰ انتحار ممنوع
- ۴۶۰ تمنای برتری دیگران نکنید
- ۵۲۷ تزکیه نفس و خودستایی
- ۵۲۹ خودستایی افتراء به خدا
- ۵۵۱ زیان به خویشان ممنوع

﴿ امکانات انسان جهت رسیدن به هدف ﴾

□ امکانات مادی

□ زمین

● اراضی ممتاز

- ۳۰ توسعه مسجد الحرام در طول تاریخ

● سیر در زمین

- ۱۳۶ رخدادهای گذشته و پندهای آنها.
- ۱۳۷ سیر در ارض و مشاهده حال گذشتگان
- ۱۳۸ جهانگردی و اهداف آن از دیدگاه قرآن
- ۱۳۸ جهانگردی (سیر در ارض)

□ موجودات زنده

● جنّ

○ اقسام جنّ

* شیطان

- ۱۳۴ مشورت و تصمیم‌گیری شیطان پس از نزول آیه توبه.

□ پاداش و مجازات

- ۸۲ رابطه کار خیر و پاداش
- ۱۲۰ آتش، مجازات برای کافران است
- ۱۳۵ پاداش پرهیزکاران
- ۱۵۵ پاداش شاكران با خدا است
- ۱۵۷ تلاش برای دنیا یا آخرت نتیجه خواهد داشت
- ۲۶۰ قیامت محل دریافت کامل پاداش اعمال
- ۲۷۸ مجازات آتش، خواری و رسوائی انسان
- ۲۸۷ بهشت پاداش مهاجران و مجاهدان و...
- ۲۹۲ زندگی دنیا محدود و جهنم جایگاه کفار است
- ۲۹۳ بهشت پاداش پرهیزکاران
- ۲۹۴ پیش‌پذیرائی بهشتیان
- ۲۹۴ پاداش اصلی ابرار
- ۲۹۸ پاداش افراد ممتاز نزد پروردگار است

- ۳۸۱ پاداش کسانی که رعایت حدود الهی را می‌کنند
- ۳۸۷ مجازات زنان آلوده محصنه در آغاز اسلام
- ۳۸۸ حکم حبس مرتکبان فحشاء، حکم موقت
- ۳۸۸ نزول حکم دائم در مورد فحشاء و رفع مجازات
- ۳۹۰ حکم موقت مجازات مرتکبان فحشاء غیر محصنه
- ۳۹۲ مجازات سنگین و شرایط سخت اثبات جرم
- ۳۹۳ شهادت چهار نفر عادل و قیود دیگر
- ۴۴۲ مجازات کنیزان محصنه نصف زنان آزاد
- ۴۵۱ آتش، مجازات اکل مال به باطل و خودکشی
- ۵۱۷ تهدید در صورت نپذیرفتن حق
- ۵۱۸ تهدید به مجازاتی چون مجازات اصحاب سبت
- ۵۱۸ مجازات اهل کتاب معنوی است یا مادی
- ۵۴۴ پاداش مؤمنان صالح‌العمل
- ۵۸۶ پاداش آزمایش، اجر عظیم

● مقررات ثابت جهان آفرینش

- ۶۳ اختلاف و تفرقه و آثار زیانبار دنیوی و اخروی آن

□ آزمایش‌ها

- ۱۴۶ چرخش قدرت از مواد امتحانی ملت‌ها است
- ۱۷۱ آزمایش در صحنهٔ اُحد
- ۲۱۱ مصائب طبق فرمان خدا انجام می‌شود
- ۲۴۴ ایمان و تقوا نشانهٔ پاکی و آمادگی برای آزمایش
- ۲۶۴ آزمایش‌های مالی و جانی
- ۵۸۴ پیروزی در آزمایش‌ها بسیار مشکل است

□ امکانات معنوی (هدایت)

□ هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

تمسک به خدا همان، و هدایت در صراط مستقیم همان ۴۱

□ اقسام هدایت

● هدایت تشریحی

○ انبیاء

نعمت بزرگ رسالت ۲۰۴

* هدف بعثت انبیاء

خدا پیامبران را برای این که مورد اطاعت واقع شوند فرستاد ۵۷۵

* صفات و ویژگی‌های انبیاء

پیامبران و خیانت، هرگز ۱۹۶

پیامبران و علم غیب ۲۴۳

چگونه پیامبران شاهد اعمال امت خویشند؟ ۴۹۷

○ نبوت خاصه

* صفات و ویژگی‌ها

هیچ امری در اختیار تو نیست ۱۱۲

دلسوزی رسول خدا ﷺ برای هدایت مشرکان ۱۱۳

نعمت بزرگ رسالت ۲۰۴

پیامبر از جنس بشر است ۲۰۵

سه برنامه مهم پیامبر: تلاوت، تزکیه و تعلیم حکمت ۲۰۶

عصر جاهلیت، عصر گمراهی ۲۰۷

شگفت‌انگیزترین حالات رسول خدا ﷺ ۲۸۰

پیامبر اسلام ﷺ شاهد و گواه رستاخیز ۴۹۶

اطاعت از رسول خدا ﷺ ۵۵۵

۵۷۶ رجوع به پیامبر و درخواست استغفار

۵۷۷ تأثیر استغفار پیامبر برای مؤمنان

۵۷۸ ارجاع داوری به غیر پیامبر

۵۷۹ اختلاف زبیر و یکی از انصار و داوری نزد رسول خدا ﷺ

۵۸۲ از ادله عصمت رسول خدا ﷺ

۵۸۲ اجتهاد در مقابل نص ممنوع

* دشمنان پیامبر

۲۶۳ مصادره اموال مسلمانان مکه به وسیله مشرکین

۵۱۳ در پاسخ دعوت می‌گویند: شنیدیم و عصیان کردیم

۵۱۴ چرخاندن زبان و طعنه زدن به دین

۵۱۷ تهدید در صورت نپذیرفتن حق

۵۱۸ تهدید به مجازاتی چون مجازات اصحاب سبت

۵۳۱ توافق یهود و مشرکان بر ضد پیامبر

۵۳۳ یهود گفتند مشرکان از مسلمانان هدایت یافته‌ترند

۵۳۷ یهود و حسادت از اعطای نبوت به بنی‌هاشم

۵۷۲ منافقان داوری را نزد پیامبر نمی‌برند

۵۷۲ منافقان به هنگام گرفتاری و توجیه اعمال

۵۷۳ منظور منافقان از این که ما جز خیر و نیکی نمی‌خواستیم

۵۷۴ از مجازاتشان صرف‌نظر کن

* ابزار پیشرفت

۵۷۴ از مجازاتشان صرف‌نظر کن

* مسئولیت‌ها

۵۱۶ دعوت اهل کتاب به ایمان به قرآن

۵۷۴ از مجازاتشان صرف‌نظر کن

۵۷۴ آنها را با موعظه تبلیغ کن.

* دعوت پذیران

۱۶ ابوذر و مهمانی

۲۹۶ درگذشت نجاشی و نماز رسول خدا ﷺ بر او از دور

۵۷۹ اختلاف زبیر و یکی از انصار و داوری نزد رسول خدا ﷺ

۵۸۸ دوست صمیمی رسول خدا ﷺ و اندوه از دوری پیامبر

۵۲ امت ممتاز، دعوت کننده به خیر و امر به معروف و ...

۵۳ امت رستگار

۷۱ امر به معروف و نهی از منکر از امتیازات اسلام

۷۱ سه نشانه مهم امت اسلامی

* بهانه‌ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ‌ها

۲۵۶ پاسخ رسول خدا به یهود در مورد انبیاء پیشین

* قرآن

الف - اسامی و ویژگی‌های قرآن

۱۶ تأثیر قرآن (آیه لن تنالوا البرّ) در دل‌ها

۴۱ تفاوت آیات مربوط به یهود و آیات مربوط به مؤمنان

۵۱۶ قرآن و تطابق آن با کتب پیشین

۵۲۲ امیدبخش‌ترین آیه قرآن

ب - نکات تفسیری قرآن

۱۳ منظور از «برّ»

۱۳ معیار نیکوکاری

۲۹ منظور از «بکّة»

۴۸ منظور از «حبل اللّه»

۵۵ امر به معروف و وظیفه‌ای عقلی یا تعبّدی

- ۵۹ امر به معروف و نهی از منکر و سلب آزادی.
- ۶۰ رابطه امر به معروف و نهی از منکر و هرج و مرج.
- ۶۰ رابطه امر به معروف و خشونت.
- ۷۷ منظور از «ذلت و مسکنت».
- ۱۲۰ پیوند آیات قرآن با یکدیگر.
- ۱۶۰ منظور از «کَافِرٌ» و «رَبِّیُّونَ».
- ۱۶۲ تفاوت «ثَوَابُ الدُّنْیَا» و «حُسْنُ ثَوَابِ الْآخِرَةِ».
- ۲۰۱ معنی و مفهوم «درجات» و «درکات».
- ۲۴۰ «لام علت» و «لام عاقبت».
- ۲۵۳ «ظلام» صیغه مبالغه.
- ۲۵۷ تفاوت «زُبُرٌ و کتاب منیر».
- ۲۸۰ منظور از «بخشش سیئات».
- ۳۰۲ منظور از «زَابِطُوا».
- ۳۰۴ منظور از «لَعَلَّ».
- ۳۲۱ منظور از «حُوبٌ».
- ۳۴۰ منظور از «سفاهت».
- ۳۴۲ مراد از «اموالکم».
- ۳۵۲ آیه، حکم و جوبی را می‌گوید یا...
- ۳۸۲ تفاوت «خالدین» و «خالد» در دو آیه.
- ۳۹۵ منظور از «جهالت».
- ۳۹۶ منظور از «قریب».
- ۴۱۰ «مقت» و «مقیّت».
- ۴۲۲ منظور از «محصنات».
- ۴۴۲ منظور از «خدن».

- ۴۴۴ دلیل جواز ازدواج با کنیزان در شرایط خاص
- ۴۵۱ رابطه اکل مال به باطل و خودکشی
- ۴۶۷ منظور از هم‌بیمانان که وارث هستند؟
- ۴۶۷ ولاء ضمان جریره
- ۴۷۰ فلسفه تقدم مردان بر زنان
- ۴۷۴ آیا اسلام اجازه تنبیه بدنی داده؟
- ۴۹۵ چرا خدا ظلم نمی‌کند؟
- ۴۹۴ منظور از «ضِعْف» و «مضاعف»
- ۴۹۷ منظور از «هُؤْلَاءُ»
- ۴۹۷ چگونه پیامبران شاهد اعمال امت خویشند؟
- ۴۹۸ آیا پیامبر اسلام ﷺ شاهد امت خویش است یا؟
- ۴۹۹ منظور از «تُسْوَى»
- ۵۰۰ منظور از «لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا»
- ۵۰۲ فلسفه نماز نخواندن در حال مستی
- ۵۰۲ مراد از مستی در هنگام نماز
- ۵۰۵ مفهوم نماز نخواندن در حال مستی
- ۵۰۶ منظور از «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً»
- ۵۰۷ «أَوْ» در «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ»
- ۵۰۸ فلسفه تیمم
- ۵۰۸ فایده اخلاقی تیمم
- ۵۰۸ فایده بهداشتی تیمم
- ۵۱۳ معنی «راعنا»
- ۵۱۴ معنی «لَيْتًا بِأَلْسِنَتِهِمْ»
- ۵۱۸ مجازات اهل کتاب معنوی است یا مادی

- منظور از «جبت» و «طاغوت» ۵۳۵
- دلیل تبدیل پوست‌ها برای عذاب جدید ۵۴۴
- دلیل کیفر پوست‌های جدید ۵۴۶
- منظور از «اولی الامر» ۵۵۶
- هفت قول در معنی «اولی الامر» ۵۵۶
- ایرادات اقوال در مورد «اولی الامر» ۵۵۷
- منظور از «اولی الامر» مجموعه امت یا نمایندگان آنها ۵۵۸
- ایرادات این قول که «اولی الامر» مجموعه امت است ۵۵۹
- ایرادات بر نظریه این که «اولی الامر» امامان معصومند ۵۶۲
- منظور از «طاغوت» ۵۷۰
- منظور از مصیبتی که دامن منافقان را می‌گیرد چیست؟ ۵۷۳
- منظور منافقان از این که ما جز خیر و نیکی نمی‌خواستیم ۵۷۳

ج - نکات ادبی قرآن

- تفاوت معنی «سوف» و «س» ۵۴۵

د - کنایات قرآن

- عَفَّتْ بیان ۵۰۷

ه - تشبیهات و مثال‌های قرآن

- تشبیه انفاق بیجا به باد سوزان ۸۷
- تشبیه تبدیل ایمان به کفر به بیع و شراء ۲۳۴

و - نکات آموزنده داستان‌های قرآن

- داستان اسلام وحشی و همراهانش ۵۲۰

ز - احکام برگرفته از قرآن

- اموال ایتام را پس از رشد تحویل دهید ۳۲۰
- اموال خوب ایتام را با اموال خود مبادله نکنید ۳۲۰

- ۳۲۰ اموال ایتام را نخورید.
- ۳۲۱ خیانت در اموال ایتام ممنوع.
- ۳۲۲ ازدواج با دختران بی سرپرست و عدم رعایت عدالت
- ۳۲۳ با زنان دیگری جز ایتام ازدواج کنید
- ۳۲۴ رعایت عدالت در صورت تعدد همسر
- ۳۲۴ ازدواج با همسران متعدد با رعایت عدالت
- ۳۲۵ در صورت عدم عدالت، فقط یک همسر
- ۳۲۶ منظور از رعایت عدالت در بین همسران.
- ۳۲۹ انتخاب یکی از سه راه در رابطه با تعدد همسر.
- ۳۳۵ مهر، عطیه و بخشش است
- ۳۳۶ در صورت بخشش، مهر حلال می شود و گرنه.....
- ۳۴۰ اموال خود را به دست سفیهان نسپارید.
- ۳۴۴ رسیدگی به ایتام
- ۳۴۴ خوش برخوردی با ایتام
- ۳۴۴ اموال ایتام را به هنگام رشد آنها تحویل دهید.
- ۳۴۵ اموال ایتام را از روی اسراف مصرف نکنید.
- ۳۴۵ مزد کارکرد برای نگهداری اموال ایتام.
- ۳۴۵ چه کسی می تواند برای حفظ اموال ایتام دستمزد بگیرد؟
- ۳۴۶ پس از تحویل اموال ایتام شاهد بگیرید
- ۴۱۲ محارم و حرمت ازدواج با آنان
- ۴۱۳ ازدواج با بستگان نسبی.
- ۴۱۴ ازدواج با بستگان رضاعی
- ۴۱۵ ازدواج با بستگان سببی
- ۴۱۷ حرمت ازدواج دو خواهر در یک زمان

- ازدواج‌های ممنوع قبل از نزول آیه ۴۱۷
- ازدواج با زنان همسر دار ممنوع ۴۲۱
- ازدواج با زنانی که همسرشان کافر، یا اسیر شده‌اند ۴۲۲
- زنانی که ازدواج با آنان حلال است ۴۲۴
- ازدواج آری، فحشاء ممنوع ۴۲۴
- ازدواج موقت و تجدید مدت و تغییر مهر ۴۲۵
- ازدواج موقت در اسلام ۴۲۶
- جواز ازدواج با کنیزان و شرط آن ۴۴۰
- ازدواج با کنیزان با اجازه مالک آنها ۴۴۱
- مهریه کنیزان را به خودشان بپردازید ۴۴۱
- روابط جنسی با کنیزان بر اساس ازدواج، نه خلاف عفت ۴۴۲
- جواز ازدواج با کنیزان در شرایط سخت ۴۴۳
- دلیل جواز ازدواج با کنیزان در شرایط خاص ۴۴۴
- تحمل و عدم ازدواج با کنیزان خیر است ۴۴۴
- اجازه ازدواج با کنیزان تخفیف و توسعه ۴۴۷
- بستگان وارث اموال هستند ۴۶۶
- کسانی که با شما پیمان بسته‌اند وارث هستند ۴۶۶
- ولاء ضمان جریره ۴۶۷
- مردان، سرپرست خانواده‌اند ۴۶۹
- زنان متخلف ۴۷۲
- طرق اصلاح زنان متخلف: ۴۷۲
- ۱- پند و اندرز ۴۷۲
- ۲- قهر و دوری از بستر ۴۷۲
- ۳- تنبیه بدنی ۴۷۳

- ۴۷۳ بهانه‌جوئی برای آزار زنان ممنوع
- ۴۷۵ تعیین دو حاکم از فامیل دو طرف جهت حلّ و فصل
- ۵۰۳ نماز در حال جنابت
- ۵۰۴ کیفیت تیمّم
- ۵۰۴ جواز نماز با تیمّم در سفر
- ۵۰۴ عبور از مساجد در حال جنابت
- ۵۰۴ موارد جواز تیمّم
- ۵۰۹ تیمّم بر خاک پاک

ح - سوره‌های قرآن

- ۳۰۹ محتوای سوره «نساء»
- ۳۱۰ فضیلت تلاوت سوره «نساء»
- ۳۱۱ محل نزول سوره «نساء»

ط - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

- ۱۳۶ رخدادهای گذشته و پندهای آنها

۱- آدم

- ۳۱۴ همسر آدم از آدم آفریده شد
- ۳۱۵ تکثیر انسان‌ها از آدم و همسرش
- ۳۱۶ ازدواج فرزندان آدم

۲- ابراهیم و اسحاق

- ۲۱ ابراهیم مشرک نبود
- ۵۳۸ نعمت‌های عظیم خدا به آل ابراهیم

○ اوصیاء

* ویژگی‌ها و صفات آنها

- ۲۳۸ زینب بانوی اسلام در کاخ یزید و توبیخ او

- «نوف بکالی» در خدمت امام علی علیه السلام و تماشای آسمان ۲۸۳
- بنی هاشم محسود یهود ۵۳۸
- لزوم اطاعت از اولی الامر ۵۵۵
- منظور از «اولی الامر» امامان معصومند ۵۶۰
- فخر رازی و عقیده بر این که «اولی الامر» باید معصوم باشد ۵۶۱
- ایرادات بر نظریه این که «اولی الامر» امامان معصومند ۵۶۲
- گواهی احادیث بر این که مراد از «اولی الامر» امامان معصومند ۵۶۵

* راه شناخت اوصیاء

- شورای شش نفره ۱۹۴

○ ادیان، مذاهب و مکاتب

- اهل کتاب و سدّ راه خدا ۳۹
- اطاعت اهل کتاب همان و کافر شدن همان ۴۰
- اکثریت اهل کتاب فاسقند ۷۳
- مسلمانان و اذیت و آزار یهود ۲۶۳
- پیمان دانشمندان اهل کتاب در تبیین آیات خدا ۲۶۶
- ایمان آورندگان به آئین ابراهیم و منع کنندگان ۵۳۹
- پنج صفت ممتاز مؤمنان اهل کتاب ۲۹۷

* اسلام

- از آئین ابراهیم (آئین حنیف) پیروی کنید ۲۰
- مسلمان بمیرید ۴۵
- نجات از لبه پرتگاه در آتش ۴۷
- اسلام و ایجاد وحدت بین دشمنان از دیدگاه دانشمندان ۴۹
- امر به معروف و نهی از منکر از امتیازات اسلام ۷۱

* یهود

- ۱۸ دو ایراد یهود به پیامبر اسلام ﷺ
- ۱۸ حلیت تمام مواد غذایی در آئین بنی اسرائیل
- ۲۰ دستور به تلاوت تورات برای کشف حقیقت
- ۲۰ افتراء بر خدا از ناحیه بنی اسرائیل
- ۲۱ از آئین ابراهیم (آئین حنیف) پیروی کنید
- ۲۱ ابراهیم مشرک نبود
- ۳۷ روشن ساختن آتش کینه فراموش شده
- ۳۸ یهود و کفر به آیات خدا
- ۴۲ شعله‌ور شدن کینه‌های سابق و علاج آن
- ۷۴ سرزنش یهودیان مسلمان شده
- ۷۵ پیشگوئی‌ها و بشارت‌ها به مسلمانان در مورد یهود
- ۷۵ یهود نمی‌تواند به شما زیانی وارد کند
- ۷۷ وابستگی و ذلت یهود
- ۷۸ دلیل وابستگی و ذلت یهود
- ۷۹ سرنوشت یهود در طول تاریخ
- ۸۰ توطئه و شایعه‌پراکنی یهود
- ۸۱ صفات نیک جمعی از یهود
- ۸۱ صفات جمعی از یهود: ایمان، تلاوت آیات الهی و.....
- ۹۱ دشمنی آنها از کلماتشان آشکار است
- ۹۲ کینه‌های درونی یهود از ظاهر آنها شدیدتر است
- ۹۲ یهود شما را دوست نمی‌دارند و ایمان نیاورده‌اند
- ۹۳ ظاهر و باطنشان با شما فرق دارد
- ۹۳ از شادی ناراحت و از ناراحتی شما شاد می‌شوند

- ۹۴ هشدار به مسلمانان در ارتباط با یهود
- ۲۴۹ دعوت از یهود به انجام عبادات و انفاق در راه خدا
- ۲۵۰ یهودیان: خدا فقیر است و ما بی‌نیاز
- ۲۵۱ سخن و عمل یهود ثبت می‌شود
- ۲۵۱ عذاب سوزان، کیفر یهود
- ۲۵۵ بهانه‌جویی یهود در ایمان به پیامبر
- ۲۵۵ ادعای عهد خدا از یهود که پیامبر باید قربانی داشته باشد
- ۲۵۶ پاسخ رسول خدا به یهود در مورد انبیاء پیشین
- ۲۵۷ تسلی پیامبر از این که تکذیب یهود سابقه دارد
- ۲۶۳ مسلمانان و اذیت و آزار یهود
- ۲۶۴ اذیت و آزار مسلمانان از ناحیه مشرکان و یهود
- ۲۹۰ مشرکان و یهودیان در ناز و نعمت و مسلمانان در فقر
- ۵۱۲ یهود و تحریف کلمات
- ۵۱۵ عده کمی از یهود ایمان می‌آورند
- ۵۲۷ اهل کتاب و خودستایی
- ۵۳۳ یهود گفتند مشرکان از مسلمانان هدایت یافته‌ترند
- ۵۳۷ یهود و داوری‌های غیر مشروع
- ۵۳۷ یهود و انحصارطلبی
- ۵۳۷ یهود و حسادت از اعطای نبوت به بنی‌هاشم

معاد

مرگ

- ۱۵۶ مرگ در اختیار خدا است

- مرگ أجل معین دارد ۱۵۶
- مرگ انسان را رها نمی‌کند ۱۷۵
- مرگ یک قانون فراگیر ۲۵۹

﴿ حالات انسان‌ها در قیامت ﴾

- در قیامت چهره‌هائی نورانی و چهره‌هائی تاریک ۶۶
- در رستاخیز هر خیانت‌گری همراه با آنچه خیانت کرده ۱۹۷
- بدترین رسوائی، رسوائی رستاخیز ۲۸۰
- آرزوی کافران و عصیانگران در قیامت ۴۹۹

﴿ دادگاه قیامت ﴾

- مراحل پذیرفتن واقعیت‌ها و دروغ گفتن در قیامت ۵۰۰

▣ حساب در قیامت

- در قیامت به هر کس آنچه کسب کرده می‌دهند ۱۹۸

﴿ بهشت ﴾

- بهشت هم‌اکنون مهیا است ۱۲۳
- بهشت و دوزخ هم‌اکنون موجودند ۱۲۴
- بهشت و دوزخ کجا هستند؟ ۱۲۵
- بهشت و دوزخ در باطن عالم ۱۲۵
- بهشت و دوزخ محیط بر عالم ۱۲۶
- بشارت به نعمت‌های بهشت برای شهیدان ۲۲۲
- نعمت‌های بهشتی شهیدان ۲۲۴
- بهشت پاداش مهاجران و مجاهدان و ۲۸۷

- بَهشت پاداش پرهیزکاران ۲۹۳
- اطاعت خالص و همنشینی با چهار طایفه ارزشمند: ۵۸۹
- ۱ - همنشینی با انبیاء ۵۹۰
- ۲ - همنشینی با راستگویان ۵۹۰
- ۳ - همنشینی با شهیدان ۵۹۰
- ۴ - همنشینی با صالحان ۵۹۱
- همنشینی با پاکان، فضل و لطف خدا ۵۹۲

□ نعمت‌ها

- اطاعت خالص و همنشینی با چهار طایفه ارزشمند: ۵۸۹
- ۱ - همنشینی با انبیاء ۵۹۰
- ۲ - همنشینی با راستگویان ۵۹۰
- ۳ - همنشینی با شهیدان ۵۹۰
- ۴ - همنشینی با صالحان ۵۹۱
- همنشینی با پاکان، فضل و لطف خدا ۵۹۲

□ بهشتیان

- نجات از آتش، رستگاری است ۲۶۰
- پیش‌پذیرائی بهشتیان ۲۹۴

﴿ جهنم ﴾

- بَهشت هم‌اکنون مهیا است ۱۲۳
- بَهشت و دوزخ هم‌اکنون موجودند ۱۲۴
- بَهشت و دوزخ کجا هستند؟ ۱۲۵
- بَهشت و دوزخ در باطن عالم ۱۲۵
- بَهشت و دوزخ محیط بر عالم ۱۲۶

□ کیفرها

- آتش، کیفر کفار و ستمگران ۱۶۶
- کفار جز عذاب بهره‌ای در آخرت ندارند ۲۳۴
- عذاب سوزان، کیفر یهود ۲۵۱
- کیفر نتیجه اعمال انسان ۲۵۱
- هر ستمی دامن ستمگر یا فرزندانش را خواهد گرفت ۳۵۵
- اموال ایتام، آتش درون ستمگر ۳۵۷
- کیفر خورنده مال یتیم، آتش شعله‌ور ۳۵۸
- چهره باطنی خوردن مال یتیم آتش است ۳۵۸
- حدود مجازات آتش درونی در خوردن مال یتیم ۳۵۹
- آتش، کیفر کسانی که مرزهای الهی را می‌شکنند ۳۸۲
- آتش، مجازات اکل مال به باطل و خودکشی ۴۵۱
- عذاب خوارکننده، کیفر کافران ۴۸۹
- کیفر سخت کفار ۵۴۳

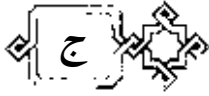
متفرقات

- نجات از لبه پرتگاه در آتش ۴۷
- تابعان رضوان خدا با کسانی که خدا نسبت به آنان غضب کرده
مساویند؟ ۲۰۰
- طرح سؤال، طریقی برای رشد و تربیت ۲۰۲
- عزم و تصمیم در کارها ۲۶۵
- خرسندی و علاقه به تقدیر در حد اعتدال مجاز است ۲۷۲
- فریب پیروزی‌های بی‌دینان را نباید خورد ۲۹۱

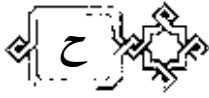
- عوامل سه‌گانه پیروزی طاغیان و عقب‌ماندگی مؤمنان ۲۹۴
- چهار دستور برای پیروزی ۳۰۰
- ثروت قوام زندگی و تلاش است ۳۴۳
- سخن در مورد نسخ و عدم نسخ ۳۵۲
- ایجاد سنت بد در جامعه، دامن سنت‌گذار را می‌گیرد ۳۵۴
- رهبری به زندگی سعادت‌مندان ۴۴۶
- هدایت به سنت‌های خوب گذشته ۴۴۶
- شهوت پرستان می‌خواهند شما در شهوات غرق شوید ۴۴۶
- بازگرداندن نعمت‌های از دست رفته ۴۴۶
- جامعه به منزله یک پیکر ۴۶۴
- شهادت بر اعمال امت‌ها ۴۹۶
- کسانی که مورد لعن خدا قرار گرفته‌اند ۵۳۴
- بازگرداندن کلید خانه کعبه به کلیددار ۵۴۸
- دامنه وسیع قضاوت ۵۵۰
- معیار شناخت انسان‌ها، اداء امانت و عدالت ۵۵۳

* * *

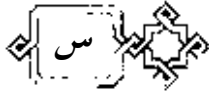
﴿ فہرست احادیث ﴾



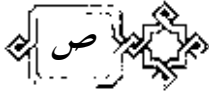
الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ ۲۲۴



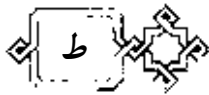
حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ ۴۸۴



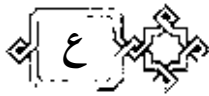
سَوَّ بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ فِي لِحْطِكَ ۵۵۳



صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ ۵۴۱

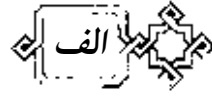


الطَّاعُونَ كُلُّ مَنْ يُتَخَاكَمُ إِلَيْهِ ۵۷۰



الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَةِ ۵۴۱

عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا مُزَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ ۳۰۲



آمَرَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَاهُمْ عَنِ ۵۸

آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ۵۵۳

أَلْحَسَدُ أَصْلُهُ مِنْ عَمِي الْقَلْبِ ۵۴۲

أَحَلَّهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى ۴۲۸

إِذَا كَانَ أَمْرًا تَكُمُ خِيَارِكُمْ ۱۹۲

أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ لِبَيْتَهُ ۵۴۶

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ ضَاجِحُهُ ۴۵۶

أَفَلَا أَكُونُ لِلَّهِ عَبْدًا شَكُورًا ۲۸۲

الْإِضْرَارُ أَنْ يُذْنِبَ الذَّنْبَ ۱۳۴

إِلَهِي لَمْ أَغْصِبْكَ حِينَ عَصَيْتُكَ ۳۹۵

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةٍ ۵۶۶

أَنْ يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى وَ يُذَكَّرَ فَلَا يُنْسَى ۴۴

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ ۵۷

إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا ۵۴۲

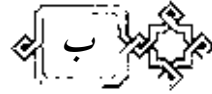
إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ ۳۰۰

إِنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَ فَاتِلَهُ ۵۵۲

إِنَّ لَكَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ ۲۲۴

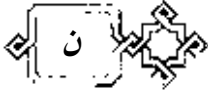
إِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَرِجَالًا الْإِيمَانُ ۵۸۷

إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَصِلُوا ۵۶۷

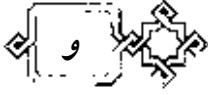


بِحَبِّ نَبِّ ذَلِكَ مَا لَ رَابِعٌ لَكَ ۱۵

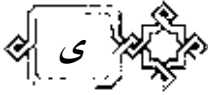
مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ ٤٨٣
 مَنْ كَتَمَ عِلْمًا عَنْ أَهْلِهِ أُلْجِمَ ٢٦٨
 مَنْ كَظَمَ عَيْظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى ١٣١
 مَنْ لَا تَتَّقُ بِهِ ٣٤١
 الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يُشِيدُ ٥١
 الْمُؤْمِنُونَ كَالنَّفْسِ الْوَاحِدَةِ ٥١



نَحْنُ الْمُخْسُودُونَ ٥٣٩
 نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ ٤٢٧

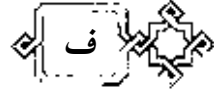


وَاللَّهُ لَا يُؤْمِنُ ٤٨٣
 وَأَيْمُ اللَّهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ ٢٥٢
 وَحَقُّ الْمُسْتَشِيرِ إِنْ عَلِمَتْ لَهُ ١٩٣
 وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ ٥٨

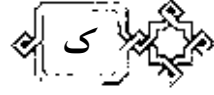


يَا بَنِي أَنْظِرُوا كَيْفَ تَحْكُمُ فَإِنَّ ٥٥٠
 يَا عَلِيُّ تَارِكُ الْحَجِّ وَهُوَ مُسْتَطِيعٌ ٢٨
 يَحْرَمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرَمُ ٤١٤
 يَعْنِي الْبِكْرَ إِذَا أَتَتْ الْفَاحِشَةَ ٣٩١

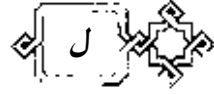
* * *



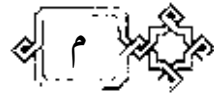
فَذَلِكَ رَجُلٌ يَحْسِبُ نَفْسَهُ ٣٤٥
 فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ يَعْلَمُ ١٤٧



الْكِبَائِرُ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ٤٥٤



لَا تُدْجِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا ١٩٢
 لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ ٥٥٢
 لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِضْرَارِ ٤٥٦
 لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ ٥٢٩



مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ ٢٦٨
 مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ ٩٢
 مَا زَالَ (رَسُولُ اللَّهِ) يُوصِي بِهِمْ ٤٨٣
 مَا شَقِيَ عَبْدٌ قَطُّ بِمَشُورَةٍ ١٩١
 الْمُنْعَةُ نَزَلَتْ بِهَا الْقُرْآنُ وَجَرَتْ ٤٢٧
 مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ ٥١
 مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ ١٩٢
 مَنْ أَدْنَبَ ذَنْبًا وَهُوَ ضَاجِكٌ ٤٥٧
 مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ ٥٧
 مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَلَيْهِ وَرُؤُوسُهَا ٤٥٧

﴿ فهرست اعلام ﴾

۲۸۲، ۲۶۹، ۱۹۲، ۱۹۱	آدم <small>عليه السلام</small> ، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۱۲۵، ۱۳۴،
ابوبصیر، ۴۲۷	۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸،
ابوبکر، ۴۳۲	۵۴۲
ابوبکر بن مؤمن شیرازی، ۵۶۵	آلوسی، ۷، ۳۸، ۲۶۴، ۳۲۲، ۳۴۹،
ابوحزمه، ۳۹۵	۴۰۱، ۴۰۶، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۸۳، ۴۸۵،
ابوحیان اندلسی مغربی، ۵۶۵	۴۸۷، ۵۲۶، ۵۵۰، ۵۸۹
ابودجانه، ۱۵۳	آیه الله مرعشی نجفی، ۳۲۲، ۳۷۶،
ابوذر، ۱۶، ۱۹۴، ۱۹۵	۴۰۱، ۴۴۱
ابوزید، ۴۳	ابراهیم <small>عليه السلام</small> ، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳،
ابوسعید خدری، ۴۲۳	۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸،
ابوسفیان، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳،	۵۳۹، ۵۷۷
۵۳۲، ۵۳۱، ۲۲۷، ۲۲۶	ابراهیم بن عبد الحمید، ۳۴۱
ابو طلحه انصاری، ۱۵	ابن ابی الحدید، ۴۵
ابوقیس، ۴۰۹	ابن ابی العوجاء، ۵۴۶
ابی بن کعب، ۴۳، ۴۲۷	ابن اثیر، ۳۷، ۱۰۶، ۱۱۰
ابی معلی، ۴۳۰	ابن رشد اندلسی، ۴۳۲
ابی وردی، ۱۳۹	ابن سلامه، ۱۹۱
احمد مصطفیٰ مراغی، ۷	ابن عباس، ۹۰، ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۴۹،
احمدی میانجی، ۴۳۱	۳۶۶، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۲۷،
اسحاق <small>عليه السلام</small> ، ۱۸	۵۲۲، ۵۳۹، ۵۶۵
اسرائیل <small>عليه السلام</small> ، ۱۹	ابن قمعه، ۱۰۵
اسعد بن زراره، ۴۳	ابن کثیر، ۲۸۲، ۳۷۷، ۴۸۳، ۵۲۲
امام باقر <small>عليه السلام</small> ، ۴۶، ۵۷، ۱۳۳، ۱۵۸،	ابن مسعود، ۲۱۹
۲۱۹، ۲۴۷، ۳۱۴، ۳۵۹، ۴۰۱، ۴۰۳،	ابن منذر، ۵۳۹
۴۲۷، ۴۲۸، ۴۵۴، ۵۰۳، ۵۱۷، ۵۳۹	ابوالفتوح رازی، ۷، ۱۵، ۵۱، ۵۶،

حاکم حسکانی، ۵۶۶، ۵۶۷	امام حسن <small>علیه السلام</small> ، ۵۵۰
حاکم نیشابوری، ۱۸۷، ۲۸۵	امام سجاد <small>علیه السلام</small> ، ۴۶، ۱۹۳، ۳۹۵
حباب بن منذر، ۱۸۷	امام صادق <small>علیه السلام</small> ، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۴
حسان بن ثابت، ۳۶۱	۴۴، ۱۰۵، ۱۳۴، ۲۸۰، ۳۰۲، ۳۲۷
حسن بن عمار، ۲۶۸	۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۹۱، ۴۲۷
حلبی، ۱۰۲	۴۵۴، ۴۵۶، ۴۸۴، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۶
حمزه (سید الشهداء)، ۱۰۴، ۱۴۳	۵۵۲، ۵۶۴، ۵۷۰، ۵۸۲
۵۲۰، ۵۲۱	امام علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small> ، ۲۰۱
حمزه بن عبدالمطلب، ۵۲۳	۲۲۳، ۲۲۴، ۳۷۵، ۴۵۵
حموی، ۱۶	ام ایمن، ۲۸۵
حنظله، ۴۳	ام سلمه، ۲۸۵، ۴۵۹
حوّاء، ۳۱۴، ۳۱۵	ام سلیم، ۱۵۸
خاقانی، ۱۳۹	ام عطیه، ۱۵۸
خالد، ۳۴۸	انس بن نصر، ۱۵۳
خالد بن ولید، ۱۰۳، ۱۰۴	اوس بن ثابت، ۳۴۸
خزیمه بن ثابت، ۴۳	بخاری، ۱۵، ۳۶۲، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۵۳
خوله بنت حکیم، ۴۳۲	برتراند راسل، ۴۳۷
خیر الدین الزرکلی، ۱۶	بلال، ۲۸۲
دارقطنی، ۴۳۰	بن بی لیندسی، ۴۳۸
داود <small>علیه السلام</small> ، ۲۵۸، ۳۶۶، ۵۳۸	بیهقی، ۶۲، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۵۲۱
راغب، ۱۷۲، ۲۰۵، ۳۳۵، ۳۴۰	ترمذی، ۱۸۸، ۴۳۰، ۵۵۳
۳۷۶، ۳۷۷، ۴۰۶، ۴۳۰	توماس کارل، ۴۹
ربیعہ بن امیه، ۴۳۲	ثعلبہ بن غنم، ۴۳
زبیده، ۱۶	ثویان، ۵۸۸
زبیر، ۲۸۵	جابر بن عبد اللہ، ۳۶۲، ۴۲۷، ۴۳۱
زبیر بن عوام، ۵۷۹	۴۳۲
زمخشری، ۷	جان دیون پورت، ۴۹
زهری، ۲۶۸	جبرئیل، ۱۰۵، ۱۲۴
زید بن ثابت، ۴۳	جزائری، ۵۲۱

عایشه، ۲۸۱	زینب کبری <small>رضی اللہ تعالیٰ عنہا</small> ، ۲۳۸
عباس، ۹۹، ۱۰۰، ۵۴۸	سدی، ۴۲۷
عبد الرحمن بن ثابت انصاری، ۳۶۱	سعد بن ابی، ۹۹
عبدالله بن ابی سلول، ۹۷، ۲۱۳، ۲۱۴	سعد بن عبادہ، ۴۳، ۱۹۵
عبدالله بن اُبی، ۱۰۰، ۱۰۱	سعد بن معاذ، ۴۳، ۱۰۰
عبدالله بن اُبی، ۱۰۲	سعید بن جبیر، ۴۲۷
عبدالله بن جبیر، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۷۰	سلمان، ۱۹۴
۱۷۲	سلیمان <small>رضی اللہ تعالیٰ عنہ</small> ، ۳۶۶، ۵۳۸
عبدالله بن سلام، ۷۴، ۸۰، ۸۲	سلیم بن قیس ہلالی، ۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷
عبدالله بن عمر، ۴۳۰	سید قطب، ۷
عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری،	سید ہاشم بحرانی، ۷
۲۱۴	سیوطی، ۷
عبدالله بن عمیر لیشی، ۴۲۸	شاس بن قیس، ۳۷
عبد علی بن جمعة الحویزی، ۷	شافعی، ۴۳۲
عثمان بن طلحہ، ۵۴۸	شوکانی، ۳۸، ۵۱، ۲۱۴، ۴۳۱، ۵۲۲
عرفطہ، ۳۴۸	شیخ سلیمان حنفی قندوزی، ۵۶۶
عروہ بن زبیر، ۴۳۲	شیخ طوسی، ۷، ۲۸۵، ۴۲۳
عطاء بن ابی ریاح، ۲۸۱	شیخ عباس قمی، ۱۶
علامہ امینی، ۴۳۱	صحیح ابن حبان، ۲۸۲
علامہ طباطبائی، ۷	صدوق، ۲۸، ۶۴، ۱۳۴، ۵۶۷
علی بن یقطین، ۳۱	طبرانی، ۵۶، ۶۲، ۵۳۹
عمر، ۱۹۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲	طبرسی، ۷، ۱۱۴، ۱۷۸، ۲۲۴، ۳۰۳
۴۳۳	۳۲۴، ۴۰۳، ۴۵۴، ۴۵۹، ۵۲۲، ۵۴۶
عمران حصین، ۴۲۷	۵۸۰
عمرو بن حرث، ۴۳۱	طبری، ۳۸، ۹۰، ۱۵۳، ۱۹۹، ۲۱۹
عمرو بن قمیثہ حارثی، ۱۵۳	۲۵۰، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۶۲، ۴۰۲
عیاشی، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶	۵۲۶، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۷۹
۱۳۴، ۲۰۱، ۲۴۷، ۳۱۴، ۳۱۵	طلحہ، ۱۵۳
۳۴۵، ۳۵۹، ۳۹۱، ۴۸۴، ۵۰۰، ۵۶۷	عاصم بن ثابت، ۴۳

محمّد الدین نوری، ۴۰۳	۵۸۲
مسلم، ۱۵، ۴۳۱، ۴۸۳	عیسی <small>علیه السلام</small> ، ۳۴۳
مصعب بن عمیر، ۱۰۵، ۱۵۳	غلامرضا سعیدی، ۴۹
معاذ بن جبل، ۴۳	فاطمه بنت اسد، ۲۸۵
معبد الخزاعی، ۲۲۶، ۲۲۷	فاطمه دختر زبیر، ۲۸۵
مقداد، ۱۹۴	فاطمه زهراء <small>علیها السلام</small> ، ۲۸۵
ملا محسن فیض کاشانی، ۷	فخر رازی، ۷، ۵۱، ۴۲۷، ۴۵۵، ۵۲۱، ۵۶۲، ۵۶۱، ۵۵۸
منصور، ۳۰، ۳۱	فخر گیلانی، ۳۳۲
موسی <small>علیه السلام</small> ، ۱۹، ۶۴، ۲۴۰، ۲۵۷	فرعون، ۳۹۸، ۵۱۳
۳۷۲، ۵۳۸، ۵۶۶	فناص، ۲۴۹، ۲۵۰
موسی بن جعفر <small>علیهما السلام</small> ، ۳۱، ۳۲	قتاده، ۴۲۷
مهدی عباسی، ۳۱، ۳۲	قرطبی، ۷، ۵۷، ۵۸، ۷۵، ۸۱، ۲۱۴
نجاشی، ۲۹۶، ۲۹۷	۲۵۵، ۲۸۱، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۴۹، ۳۷۷
نسائی، ۵۵۳	۴۰۲، ۴۲۸، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۲
نعیم بن مسعود، ۲۲۹، ۲۳۰	۵۸۹، ۵۶۸
نوح <small>علیه السلام</small> ، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۵	قطب راوندی، ۳۲۲، ۳۷۶، ۴۰۱
نوف بکالی، ۲۸۳	۴۴۱
نهری، ۵۰	کعب بن اشرف، ۲۶۳، ۲۶۴، ۵۳۱
واحدی، ۷، ۲۵۰، ۲۷۰، ۲۹۷، ۳۱۹	۵۶۸
۳۶۲	کفعمی، ۳۱۰
وحشی، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۳	گوستا ولوبون، ۵۰
هارون، ۵۶۶	مالک، ۴۳۲
هارون الرشید، ۱۶	مالک اشتر، ۱۹۳
هشام بن حکم، ۵۶۴	مجاهد، ۴۲۷، ۵۶۷
هشیمی، ۴۳۰، ۴۸۷، ۵۳۹	محقق اردبیلی، ۲۶۸، ۵۷۰
یعقوب <small>علیه السلام</small> ، ۱۷، ۱۹	محمد عبده، ۷، ۱۴۷، ۵۵۸
یونس بن یعقوب، ۳۴۱	محمد کلانتر، ۴۳۰
* * *	محمد محمود صواف، ۵۰

﴿ فهرست کتب ﴾

- | | |
|---|---|
| <p>۶۴، ۷۵، ۸۲، ۹۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰،
 ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۷،
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۹۲، ۱۹۴،
 ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۹،
 ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۹،
 ۲۷۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳،
 ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۴،
 ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۵۹،
 ۳۶۶، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۶،
 ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۲۸،
 ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷،
 ۴۷۳، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۸،
 ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۶، ۵۳۲،
 ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۱،
 ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷،
 ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۸۹،
 ۵۹۰</p> <p>بحر المحيط، ۵۲۱، ۵۴۹، ۵۶۵، ۵۶۸
 بداية المجتهد، ۴۳۲
 پیام قرآن، ۲۷۶
 تاج العروس، ۱۶
 تاریخ تمدن اسلام و عرب، ۵۰، ۳۳۲
 تاریخ طبری، ۱۵۳، ۱۹۹
 تاریخ مدینه دمشق، ۱۹۹، ۲۶۹
 تبيان، ۷، ۲۰۱، ۵۳۴، ۵۸۰</p> | <p>آفریدگار جهان، ۲۷۶
 احتجاج، ۶۴، ۳۰۳، ۳۲۴، ۵۴۶
 احقاق الحق، ۵۶۶
 ارشاد القلوب، ۱۸۸، ۲۸۳
 اسباب النزول، ۷، ۲۵۰، ۲۷۰، ۲۹۷،
 ۳۱۹، ۳۴۹، ۳۶۲
 استبصار، ۳۶۹
 اصل سلیم بن قیس، ۶۴
 اصول کافی، ۴۵۶
 الاعلام قاموس تراجم، ۱۶
 البداية و النهاية، ۱۵۳
 الغدير، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۲
 الكنى و الالقاب، ۱۶
 المجموع، ۴۰۳
 المنار، ۷، ۲۵، ۶۱، ۱۱۴، ۱۴۷، ۱۴۸،
 ۱۸۷، ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۹۱، ۳۲۴،
 ۴۳۳، ۴۶۰، ۴۸۳، ۴۸۵، ۵۰۶، ۵۳۵،
 ۵۵۶، ۵۶۹، ۵۸۰
 الميزان، ۷، ۱۵۸، ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۷۷،
 ۵۶۶
 امالی صدوق، ۶۴، ۱۳۴
 امالی طوسی، ۲۸۵
 انجیل، ۲۵۷، ۳۴۳، ۵۱۱
 بحار الانوار، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۲۸، ۲۹،
 ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۸</p> |
|---|---|

تفسیر کبیر، ۵۶۱	تحف العقول، ۱۹۲
تفسیر مراغی، ۷	تفسیر آلوسی، ۳۸، ۲۶۴، ۳۲۲، ۳۴۹،
تورات، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۳۸، ۲۵۴،	۴۰۱، ۴۰۶، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۸۳، ۴۸۵،
۲۵۶، ۲۵۷، ۳۱۴، ۳۷۱، ۳۷۲، ۵۱۱	۴۸۷، ۵۲۶، ۵۵۰، ۵۸۹
تهذیب، ۲۸	تفسیر ابن کثیر، ۲۸۲، ۳۷۷، ۴۸۳،
تهذیب الاصول، ۲۷	۵۲۲
جامع الاخبار، ۵۱	تفسیر ابوالفتوح رازی، ۵۱، ۵۶،
جامع الاصول، ۶۴	۱۹۱، ۱۹۲، ۲۸۲
جامع البیان، ۹۰	تفسیر برهان، ۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۵،
حقوق زن در اسلام، ۲۸۹	۳۵۹، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۹۸، ۵۳۹،
خصال، ۶۴	۵۶۷
خلاف شیخ طوسی، ۴۲۳	تفسیر ثعالبی، ۲۱۴، ۲۸۱
در المثنور، ۷، ۱۶، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۸،	تفسیر رازی، ۲۱۹، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۹۱،
۶۴، ۸۱، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۸۷، ۲۱۹،	۳۱۹، ۴۵۹، ۴۶۰
۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۴۹، ۳۶۲، ۴۰۳،	تفسیر شوکانی، ۳۸، ۲۱۴
۴۲۳، ۴۵۹، ۴۸۳، ۴۸۷، ۵۲۲، ۵۳۲،	تفسیر صافی، ۷، ۲۸، ۴۰۶، ۴۸۴
۵۳۹، ۵۴۹، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۸۷	تفسیر طبری، ۳۸، ۲۱۹، ۲۵۰، ۲۶۴،
در جستجوی خدا، ۲۷۶	۲۷۰، ۳۶۲، ۴۰۲، ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۳۴،
رجال ابن داود، ۵۶۴	۵۷۹
رجال کشی، ۵۶۴	تفسیر عیاشی، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۴، ۴۵،
رسالة اعتقاد، ۵۶۵	۴۶، ۶۴، ۱۳۴، ۲۰۱، ۲۴۷، ۳۱۴،
رسالة حقوق، ۱۹۳	۳۱۵، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۹۱، ۴۸۴، ۵۰۰،
روح البیان، ۲۵۰	۵۶۷، ۵۸۲
روح الجنان، ۷	تفسیر فخر رازی، ۵۱، ۵۲۱
روح المعانی، ۷، ۴۶۰، ۴۸۵، ۵۳۴،	تفسیر قرطبی، ۷، ۵۷، ۵۸، ۷۵، ۸۱
۵۳۹	۲۱۴، ۲۵۵، ۲۸۱، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۴۹،
زبدة البیان، ۲۶۸، ۵۷۰	۳۷۷، ۴۰۲، ۴۲۸، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵،
زناشویی و اخلاق، ۴۳۷، ۴۳۸	۵۰۲، ۵۶۸، ۵۸۹
سعد السعود، ۵۲۱	تفسیر قمی، ۲۷۱، ۴۰۹، ۴۴۹، ۴۸۴،

۴۵۴، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۰۲، ۵۰۳،
 ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۷،
 ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۸۲، ۵۹۰
 کامل ابن اثیر، ۳۷، ۱۰۶، ۱۱۰
 کتاب الام شافعی، ۴۳۲
 کتاب الزکاة، ۲۷
 کشف، ۷
 کنز العرفان، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۱
 کنز العمال، ۲۶۸، ۳۷۷، ۴۲۸، ۴۳۲،
 ۵۸۷
 لهوف، ۲۳۸
 متشابه القرآن، ۳۶۶
 مجالس شیخ، ۵۴۶
 مجمع البیان، ۷، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۴۴،
 ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۹۰، ۱۰۵،
 ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۶، ۲۰۱،
 ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۵۰، ۲۵۵،
 ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۲، ۲۸۳،
 ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۲۲، ۳۶۲،
 ۳۷۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۲۳، ۴۲۶،
 ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۸۴،
 ۴۸۵، ۴۹۷، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۶،
 ۵۳۲، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۶۸،
 ۵۷۰، ۵۷۹، ۵۸۷، ۵۸۹
 مجمع الزوائد هیشمی، ۴۳۰، ۴۸۷،
 ۵۳۹
 محاضرات، ۴۳۰
 محجة البيضاء، ۴۵۷
 مختلف الشیعه، ۲۷

سنن ترمذی، ۱۸۸، ۵۵۳
 سنن کبرای بیهقی، ۶۲، ۴۲۸، ۴۳۱،
 ۴۳۲، ۵۲۱
 سنن کبرای نسائی، ۵۵۳
 سیره حلبی، ۱۰۲
 شرح رضی بر کافیه، ۵۱
 شرح لمعه، ۴۳۰
 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۴۵
 شواهد التنزیل، ۵۶۶، ۵۶۷
 صحاح اللغة، ۳۷۶
 صحیح بخاری، ۱۵، ۳۶۲، ۴۸۳،
 ۵۰۳، ۵۵۳
 صحیح ترمذی، ۴۳۰
 صحیح مسلم، ۱۵، ۴۳۱، ۴۸۳
 صحیفه الرضا، ۲۲۴
 عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن،
 ۴۹، ۲۸۹
 علل الشرایع، ۳۷۶
 عوالی اللثالی، ۴۲۳
 عیون اخبار الرضا، ۴۶، ۳۷۵، ۳۷۶
 فتح الباری، ۱۸۸
 فتح القدر، ۵۱، ۵۲۲
 فقه القرآن، ۳۲۲، ۳۷۶، ۴۰۱، ۴۴۱
 فی ظلال القرآن، ۷، ۴۶۰، ۵۵۶، ۵۸۷
 قاموس مقدس، ۳۷۲
 کافی، ۲۷، ۳۰، ۳۴، ۵۷، ۵۸، ۱۰۵،
 ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۷، ۲۴۵، ۳۰۲، ۳۲۷،
 ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۵،
 ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۷، ۴۲۸

- نور الثقلین، ۷، ۱۳۲، ۱۹۴، ۲۰۱،
 ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۴، ۳۴۲،
 ۴۰۳، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۸۲،
 ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۴۶، ۵۵۱،
 ۵۵۳، ۵۵۲
 نهج البلاغه، ۲۶، ۵۹، ۹۲، ۱۴۷،
 ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۵۲، ۲۶۸، ۲۸۳،
 ۳۰۰، ۳۸۹، ۴۵۶، ۴۸۳، ۵۳۰، ۵۴۱،
 ۵۴۲
 نیل الاوطار، ۴۳۱
 وسائل الشیعه، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰،
 ۳۱، ۳۲، ۵۷، ۵۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۶۶،
 ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۴۱،
 ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶،
 ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۰۹، ۴۱۶،
 ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۵۱، ۴۵۴،
 ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۸۲، ۴۸۴، ۵۰۲، ۵۰۳،
 ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۶۷
 وستر مارک، ۲۸۹
 ینابیع الموده، ۵۶۶، ۵۶۷
 * * *
- مستدرک الوسائل، ۱۵، ۲۹، ۵۱، ۵۷،
 ۱۳۲، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۸۱، ۲۹۷، ۳۱۰،
 ۳۱۷، ۳۵۵، ۴۱۶، ۴۷۳، ۵۴۲، ۵۵۳
 مستدرک حاکم، ۱۸۷، ۲۸۵
 مسند ابی معلی، ۴۳۰
 مسند احمد، ۵۸، ۲۰۱، ۴۲۸، ۴۳۰
 مسند الشامیین، ۶۲
 مسند الشهاب، ۱۹۱
 مصباح الشریعه، ۵۴۲
 مصباح کفعمی، ۳۱۰
 مصباح متعهد، ۳۹۶
 معانی الاخبار، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۶۴
 معجم الاوسط، ۵۶
 معجم البلدان حموی، ۱۶، ۴۲۳
 معجم الکبیر، ۵۳۹
 معمای هستی، ۲۷۶
 مفاتیح الغیب، ۷
 مفردات، ۱۷۲، ۲۰۵، ۳۳۵، ۳۴۰
 ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۰۶
 ملل و نحل، ۶۴
 مناقب آل ایتطالب، ۵۶۷
 مناقب کاشی، ۵۶۵
 من لا یحضره الفقیه، ۲۸، ۲۹، ۱۹۴،
 ۳۱۴، ۳۱۵
 مواقف الشیعه، ۴۳۱
 موطناً، ۴۳۲
 نقشه های استعمار، ۵۰
 نگاهی به تاریخ جهان، ۵۰
 نور البراهین، ۵۲۱

﴿ فهرست امکنه و ازمنه ﴾

بیت المدارس، ۲۴۹	آلمان، ۳۳۱، ۵۲۸
بیت المقدس، ۱۸، ۲۲	أحد، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۱، ۵۲۰، ۵۳۱
بیروت، ۱۶، ۵۸، ۶۲، ۹۰، ۱۵۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۴، ۲۶۸، ۲۸۵، ۳۱۹، ۳۶۲، ۳۷۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۸۳، ۴۸۷، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۳۹، ۵۵۳، ۵۸۷	ارتفاعات جولان، ۹۴
بین النهرین، ۴۹	اسلامبول، ۵۶۷
تخت جمشید، ۱۳۹	اقیانوس اطلس، ۴۹
حبشه، ۸۲	الازهر، ۳۳۱
حجاز، ۱۶، ۵۵، ۷۶، ۲۹۶، ۳۲۲	اندلس، ۵۰
حجر اسماعیل، ۳۴	اوطاس، ۴۲۳، ۴۳۲
حجر الاسود، ۲۳، ۳۴	ایران، ۴۹
حطیم، ۳۴	ایوان مدائن، ۱۳۹
حمراء الاسد، ۱۰۶، ۲۲۶، ۲۲۸	بدر، ۹۸، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۱
۲۳۰، ۲۳۱	بعثت، ۳۷
حنین، ۴۲۳	
دریای خزر، ۴۹	
رکن، ۳۴	
روحاء، ۲۲۶، ۲۲۷	
رود سیحون، ۴۹	
روم، ۸۲	
زمزم، ۳۴	
سوریه، ۴۹	

وادی طائف، ۴۲۳	شام، ۲۳۸، ۴۳۰، ۵۲۱
هندوستان، ۵۰	صحرای سینا، ۹۴
هوازن، ۴۲۳	صفا، ۳۴
* * *	عربستان، ۵۰
	فرانسه، ۳۷۱
	قاره آسیا، ۵۰
	قاره اروپا، ۵۰، ۳۳۲، ۳۳۷
	قاره افریقا، ۵۰
	قسطنطنیه، ۴۹
	کعبه، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۱۰۳
	۵۳۲، ۵۴۸
	کوه عینین، ۱۷۰
	مدینه، ۱۵، ۳۱، ۴۲، ۴۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳
	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹
	۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۰۷، ۳۰۹
	۳۱۱، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۹
	مروه، ۳۴
	مسجد الحرام، ۳۰، ۳۱
	مصر، ۴۹، ۱۳۸، ۱۴۷، ۵۶۱، ۵۶۵
	مکه، ۲۲، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۹۸، ۹۹
	۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹
	۱۱۸، ۱۶۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۶۳، ۲۸۵
	۲۹۰، ۲۹۲، ۳۱۱، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۲
	۵۲۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۴۸
	نجران، ۸۲

﴿ فهرست قبایل و طوایف و... ﴾

<p>صهیونیسم، ۷۹</p> <p>عبد القیس، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰</p> <p>عدلیه، ۲۵۳</p> <p>قریش، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳،</p> <p>۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۶،</p> <p>۲۲۷، ۲۳۰، ۵۳۱، ۵۳۶</p> <p>معتزله، ۲۵۳</p> <p>نصرانی، ۲۸، ۲۹</p> <p>هندی، ۵۰، ۴۳۲، ۵۸۷</p> <p>یهود، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۸،</p> <p>۲۹، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۶۳، ۶۴، ۷۳،</p> <p>۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲،</p> <p>۸۳، ۸۷، ۹۰، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۶۴،</p> <p>۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۳،</p> <p>۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۹۰، ۲۹۶،</p> <p>۲۹۸، ۳۷۱، ۴۴۹، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵،</p> <p>۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸،</p> <p>۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۹،</p> <p>۵۶۸، ۵۶۹، ۵۸۵</p> <p style="text-align: center;">* * *</p>	<p>آل ابراهیم <small>علیهم السلام</small>، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹</p> <p>اشاعره، ۲۵۳، ۴۹۵</p> <p>انگلیسی، ۴۹، ۴۳۷</p> <p>اوس، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۹۷، ۱۰۱</p> <p>اهل تسنن، ۳۷، ۶۴، ۱۳۲، ۱۹۴،</p> <p>۲۵۳، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۲۷،</p> <p>۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۸۳، ۵۰۲، ۵۳۸،</p> <p>۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۵،</p> <p>۵۶۶</p> <p>بنو حارثه، ۹۷</p> <p>بنو سلمه، ۹۷</p> <p>بنی اسرائیل، ۱۷، ۱۹، ۲۵۶، ۳۷۱،</p> <p>۳۷۲، ۳۹۸، ۵۱۶، ۵۳۶، ۵۶۶</p> <p>بنی المصطلق، ۷۶</p> <p>بنی غطفان، ۳۱۹</p> <p>بنی غفار، ۹۹، ۱۹۵</p> <p>بنی قریظه، ۷۶</p> <p>بنی قینقاع، ۷۶، ۲۴۹</p> <p>بنی نضیر، ۷۶</p> <p>بنی هاشم، ۵۳۸</p> <p>جبریون، ۲۵۲، ۵۷۶</p> <p>خزرج، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۹۷</p> <p>شیعه، ۳۷، ۶۴، ۱۳۲، ۲۵۳، ۳۲۸،</p> <p>۳۶۶، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۲۷، ۵۰۲، ۵۳۸،</p> <p>۵۵۳، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۶۷</p>
---	---

﴿ فهرست اشعار ﴾

بر دیده من خندید کاین جا ز چه می‌گرید؟ ۱۳۹

جم عبرت مردم شد، افسر ز سرش گم شد ۱۳۹

* * *

﴿ کلمات معنی شده در این جلد ﴾

۳۰۱..... «ضابِرُوا»	۲۵..... «حَجَّ»	۸۱..... «آنَاء»
۱۶۱..... «صبر»	۳۸۱..... «حُدُود»	۳۴۷..... «آنَسْتُمْ»
۳۳۵..... «صَدَقَاتِهِنَّ»	۵۴۰..... «حسد»	۱۷۲..... «أُخْرَاكُمُ»
۸۶..... «صِرَّ»	۴۱۶..... «حَالِئُلُ»	۲۲۱..... «استبشار»
۵۰۹..... «صَعِيد»	۳۲۱..... «حُوبَة»	۵۲۲..... «افْتَرَى»
۴۵۲..... «صَلَى»	۹۱..... «حَبَال»	۴۰۷..... «افضاء»
۵۱۷..... «طمس»	۱۳..... «خیر»	۴۶۲..... «اكتساب»
۴۴۰..... «طُول»	۴۹۳..... «ذَرَّة»	۵۳..... «امت»
۲۵۳..... «ظَلَام»	۳۰۲..... «زَابِطُوا»	۱۷۴..... «أُمَّةً»
۵۴۵..... «ظَلِيل»	۵۱۴..... «زَاعِنًا»	۱۴۶..... «ایام»
۲۶۵..... «عزم»	۳۲۴..... «رُبَاع»	۴۴۲..... «أُحْدَانٍ»
۴۴۳..... «عَنْت»	۱۶۰..... «رِيئُونَ»	۷۷..... «بَاءُوا»
۱۹۷..... «غلل»	۳۱۶..... «رَقِيب»	۱۳..... «بر»
۴۲۴..... «غَيْرٌ مُسَافِحِينَ»	۲۶۰..... «زُخْرَح»	۹۱..... «بِطَانَة»
۱۳۰..... «عَيْظ»	۱۲۲..... «سَارِعُوا»	۲۹..... «بَكَّة»
۳۸۸، ۱۳۳..... «فَاحِشَة»	۳۵۸..... «سَعِير»	۳۱۵..... «تَسَائُلُونَ»
۲۶۰..... «فَأَن»	۳۴۰..... «سَفَه»	۱۷۲..... «تُضْعِدُونَ»
۵۲۷..... «فَتِيل»	۳۵۸..... «سَيِّضَلَى»	۲۶۰..... «تَوْفُونَ»
۴۸۶..... «فُخُور»	۵۸۰..... «شجر»	۱۴۴..... «تَهَنُّوا»
۱۸۴..... «فَطَّ»	۴۸..... «شفا»	۷۶..... «تُقِفُوا»
۱۱۰..... «فُور»	۸۳..... «شكر»	۳۲۴..... «ثَلَاثٌ»
۱۴۵..... «فَرَح»	۵۹۰..... «شهید»	۳۹۵..... «جهالت»

۵۳۷..... «تَقِیر»	۱۶۰..... «كَائِن»
۲۳۶..... «نُمْلَى»	۱۳۰..... «كَظْم»
۵۲۷..... «يُرَكُّونَ»	۲۷..... «كُفْر»
۱۴۸..... «يَمْحَق»	۳۷۶..... «كَالَاءَة»
* * *	۲۷۵..... «لُبِّ»
	۴۵۳..... «لَمَم»
	۵۱۴..... «لَى»
	۱۴۷..... «لِيُمَخِّص»
	۳۲..... «مِيارَك»
	۴۹۴..... «مُنْقَال»
	۳۲۴..... «مُنْنَى»
	۴۲۲..... «مُحْصِنَات»
	۴۲۴..... «مُحْصِنِينَ»
	۴۸۶..... «مُحْنَال»
	۷۷..... «مِسْكَنَت»
	۵۵..... «مَعْرُوف»
	۵۵..... «مَنكِر»
	۴۶۶..... «مَوَالَى»
	۴۸..... «نَار»
	۳۳۵..... «نِخْلَة»
	۲۹۴..... «نُزْل»
	۴۷۲..... «نُشُوز»
	۵۴۴..... «نُضَلِّهِمْ»
	۵۴۴..... «نَضَبَتْ»
	۲۶۰..... «نَفْس»